ماخذ اشعار در آثار بهائی - جلد ٣

وحید رأفتی

نسخه اصل فارسی



! کتاب

اسم: ماخذ اشعار در آثار بهائی - جلد ٣

مولف: دکتر وحید رافتی

ناشر: موسسه معارف بهائی

محل نشر: دانداس ، انتاریو ، کانادا

مأخذ: اشعار فارسی ج-ز

تاریخ نشر: ١٥٧ بدیع - ٢٠٠٠ میلادی

! آغاز کتاب

ص ٢

فهرست مندرجات

عنوان صفحه

مقدمه ٣

صورت حروف اختصاری ١٥

مآخذ اشعار فارسی در آثار فارسی

حرف ج ١٧

حرف چ ٤٧

حرف ح ١٣٧

حرف خ ١٦١

حرف د ١٨٧

حرف ذ ٢٨٧

حرف ر ٢٩٧

حرف ز ٣٢١

٣٦٩

فهرست اهمّ کلمات ابیات و مصاریع

فهرست اسامی شعراء و محل درج شرح حال آنان

فهرست اعلام و اهمّ مواضیع

کتاب شناسی

ص ٣

مقدمه

در آثار طلعات مقدسه بهائی به وفور به آیات کتب مقدسه قبل ، احادیث و اقوال

انبیاء و ائمهٴ اطهار ، اشعار شعرای ترک ، عرب و عجم و ضرائب الامثال سائره در

دو زبان عربی و فارسی استشهاد شده است . در حقیقت برای اولین مرتبه در تاریخ

ادیان الهی نه تنها کلام انبیاء بلکه بسیاری از افکار رشیقه و احساسات متعالیه و

آراء و عقاید صائبه بعضی از ادباء و عرفاء بنام عرب و عجم و حتّی پاره ای از

کلمات نغز عامیانهٴ متداول در بین اهل کوچه و بازار شرافت آنرا یافته است تا در

آثار این دور صمدانی بصورت جزئی از عنصر کلام الهی در آید و نیز در آثار مبیّن

این ظهور عظیم جلوه ای گسترده پیدا کند . آنچه از آثار گذشتگان ، به مضمون و یا

به عین عبارت ، در آثار بهائی نقل گشته گیرائی و زیبائی و وسعتی شگفت انگیز به

مفاهیم و مضامین مندرج در آثار بهائی داده است .

تعیین مآخذ آنچه از آثار گذشتگان در کتب و الواح و آثار بهائی نقل شده ، کاری

بسیار مهمّ و دقیق است و یکی از اساسی ترین زمینه های تحقیق در آثار بهائی را

تشکیل میدهد ، زیرا فهم بهتر آثار مبارکه ای که حاوی این قبیل منقولات می باشد

در بسیاری از موارد موکول به شناسائی قائلین و منابع کلام آنها است و گاهی تنها

با دانستن سوابق این سخنان است که می توان معنی و مفهوم دقیق آثار مبارکه را به

وضوح دریافت . بنابراین ، وجود این سخنان در آثار بهائی بخودی خود ایجاب می کند

که صاحبان اقوال شناخته شوند ، مآخذ گفته هایشان تعیین گردد و سوابق ادبی و

فکری گفته ها مشخّص شود و با توجّه به این نکات مطالعهٴ دقیق آثار مبارکه صورت

پذیرد .

ص ٤

در سال ١٩٩٠ میلادی توفیق رفیق گشت و مآخذ و سوابق بعضی از ابیات عربی

منقول در آثار مبارکه که تعیین شده بود طیّ جزوه ای در ١٥٠ صفحه تحت عنوان

مآخذ اشعار در آثار بهائی ، جلد اوّل ، مآخذ اشعار عربی ، به همّت موسسه معارف

بهائی در کانادا منتشر گردید . سپس در سال ١٩٩٥ میلادی به عنایت الهی مآخذ و

سوابق ابیات فارسی مندرج در آثار مبارکه بهائی که با حروف الف تا ثاء شروع میشود

تحت عنوان مآخذ اشعار در آثار بهائی ، جلد دوّم ، مآخذ اشعار فارسی ، الف - ث

در ٤١٣ صفحه به همّت همان موسسه جلیله در کانادا انتشار یافت . در این مقام

شایسته چنان است که از زحمات و مساعی جمیله جناب سیامک منجذب که تمام آن مجلّد

را با استفاده از کامپیوتر به دقّت ، پشتکار و حسن سلیقه برای طبع آماده نمودند

صمیمانه تشکر و قدر دانی نمایم . همچنین از زحمات جناب سهیل فرهاد و جناب دکتر

علی توانگر که نسخه نهائی آن کتاب را به دقّت مطالعه و اغلاط مطبعی آن را

متذکر شدند قلبا سپاسگزارم .

حال در ادامه آن مجاّدات مآخذ و سوابق اشعار فارسی منقول در آثار مبارکه

بهائی را که با حروف جیم تا زاء آغاز میشود با نهایت مسرّت در اختیار اهل ادب

میگذارد و امیدوار است که مطبوع طبع دوستان راستان قرار گیرد .

در مقدمه این مجلّد تکرار نکانی که در مقدمه جلد سابق مندرج شده مفید به نظر

میرسد :

* نقل اشعار گذشتگان در آثار بهائی در وهلهٴ اوّل به قصد اشتهار صورت می گیرد

تا بر استحکام و قدرت استدلال افزوده گردد و مخاطب را بر آن دارد تا مطلب مورد

مورد بحث را را راحت تر بفهمد و بپذیرد و به مضمون آن دلالت گردد . نقل اشعار می

تواند آرایش ادبی به کلام دهد و بر جذبه و شور آن بیفزاید ، لحن کلام را جذّاب

تر کند ، وزن خوش آیندی به آن دهد و طنین مطلب را در مذاق جان شیرین تر سازد .

نقل اشعار این امکان را نیز فراهم می آورد که سخن بسیار در در الفاظ معدود یک

بیت و یا حتّی یک

ص ٥

مصرع به خواننده منتقل گردد و از نیاز مطلب به شرح و بسط بکاهد .

* در آثار بهائی اشعار شعراء گاه بطور مستقیم و با معرّفی شاعر نقل شده و گاه

بدون آنکه به نام گوینده تصریح شود مصرع یا بیتی نقل گردیده است یافتن اشعاری که

شاعر آن معلوم است مستلزم مراجعه به آثار شاعر و کتب تذاکر است که با صرف

وقتی چند معمولا می توان شعر مورد نظر را پیدا نمود . امّا اگر نام شاعر ذکر

نشده باشد تعیین نام گوینده و محلّ و مآخذ شعر می تواند کاری بسیار دشوار باشد

زیرا شعر و ادب فارسی را وسعتی نا محدود است که برای شناسائی آن باید عمرها صرف

مطالعه و تحقیق شود .
* تعداد دقیق ابیاتی که از اشعار شعرای عرب و عجم در آثار بهائی نقل شده بر

نویسنده معلوم نیست زیرا هنوز تمام آثار بهائ یجمع و تدوین نگشته و این بنده

حتّی آثار مدوّن بهائی را به خاطر یافتن ابیات منقول در آنها بطور منظّم و مرتّب

مورد مطالعه و مداقه قرار نداده است . فقط در موقع مطالعه مجموعه های چاپی و

خطّی آثار مبارکه ، که به مقاصد و اهداف مختلف صورت گرفته ، هر جا به اتّفاق به

بیت و یا مصرعی برخورد نموده آنرا استخراج و جمع آوری کرده و سپس در صدد یافتن

ماخذ و منبع آن برآمده است . اگرچه نام گوینده و ماخذ تعدادی از ابیات استخراج

شده هنوز بر این حقیر معلوم نیست امّا قائلین بسیاری از ابیات مستخرجه را تنعیین

کرده وماخذ اکثریت قریب به اتّفاق آنها را مشخص ساخته است .
* نکته ای که در مطالعهٴ اشعار منقول در آثار بهائ یباید مورد دقّت قرار گیرد آن

است که در بعضی موارد مصرع یا بیتی که در آثار بهائی نقل گشته لزوما با آنچه در

دیوان شعراٍ و کتب ادبی ثبت شده مطابقت لفظی ندارد زیرا بسیار بعید است که

طلعات مقدّسه بهائی برای نقل بیتی از شعرای عرب و عجم به دیوان شاعر مورد

نظرمراجعه و بیت مربوطه را به عین الفاظ از دیوان و یا مجموعه ای خاصّ نقل نموده

باشند . آنچه بیشتر طبیعی به نظر می رسد آن است که در شرح و بسط مطالب هرجا

بیت و یا مصرعی مناسب به ذهن رسیده نقل و بدان استشهاد شده و به این جهت

گاهی حتّی یک مصرع و یا بیت با تفاوت الفاظ در چند اثر مختلف نقل گشته است .

ص ٦

* نکته دیگری که در باره اشعار وارده در آثار مبارکه بهائی باید بیان شود آن است

که طلعات مقدّسه بهائی ابیات و مصاریع منقول را در اکثر مواقع نظر به مضامین و

مفاهیم مندرج آنها نقل نموده اند و به ندرت ناظر به شاعر و سراینده بیت بوده اند
* انتساب اشعار به چند شاعر مختلف و نحوه ثبت صحیح ابیات نیز از نکات

عمده ای است که باید در این مطالعه مطمح نظر قرار گیرد زیرا در مواردی چند اهل

ادب یک بیت را به چند شاعر مختلف نسبت داده اند و آنرا در کتب مختلف به انواع

مختلف ثبت نموده اند . مسئله انتساب اشعار و نحوهٴ ثبت صحیح آنها از مسائل عمده

و دقیق ادبی است و طبیعتا ورود در این معرکه که فلان بیتی که به چند شاعر نسبت

داده شده حقیقتا از کدامیک از آنها می باشد و یا ثبت صحیح بیت چگونه باید باشد

از حدود این مطالعه خارج بوده است . این نوع مطالعات که باید با صرف وقت و

تحقیقی وسیع و منظم و عالمانه صورت گیرد می تواند موضوع مطالعاتی جداگانه در

آینده باشد .
* نکته دیگری که توجّه به آن لازم است آن که گاهی مثلی در آثار مبارکه نقل گشته

که عین یا عبارتی شبیه به آن مصرعی از یک شعر است . در این موارد تعیین این

مطلب که آیا آن مثل در شعر شاعری به نظم کشیده شده و یا شعری به السن و افواه

در افتاده و بعدا حکم ضرب المثل یافته خود مطلبی دقیق و قابل مطالعه است . گو

آنکه شاید در بسیاری از موارد نتوان به اطمینان گفت که قدمت از آن کدامیک بوده

است .

با توجه به این چند نکته آنچه در این کتاب با بضاعتی مزجة مطمح نظر نویسنده

قرار گرفته ارائه نام شاعر و ماخذ شعر مورد نظر بوده و اگر بیت در کتابی موثّق

یافت شده به ارجاع خواننده به آن کتاب اکتفا نموده و رعایت الاقدم فالاقدم را در

ارائهٴ ماخذ ضروری ندانسته است .

نکته قابل توجّه دیگر آن که طلعات مقدسهٴ بهائی غیر از نقل مستقیم اشعار

شعرای عرب و عجم ، در آثار خود به وفور به نقل مضامین و مفاهیم اشعار شعراء

پرداخته و گه گاه به قصص و حکایات و قضایائی اشاره نموده اند که ماخذ آنها را

باید

ص ٧

در اشعار ادیبانی نظیر سنائی ، عطار ، حافظ و یا مولوی جستجو نمود . برای آن که

نمونه ای از این قبیل موارد عرضه شده باشد توجّه خوانندگان گرامی را به چند مثال

ذیل جلب می نماید .

حضرت بهاءاللّه در لوحی که تمام آن در ذیل : " آنچه در خمخانه داری ... " به ظبع

رسیده چنین می فرمایند :

با اینکه حقّ بنفسه از باطل ممتاز است بمثل شمس از ظلّ معدومی چند دعوی

وجود نموده اند و عَلَم ظلم برافراخته اند با اینکه حرفی از بحر علم ننوشیده و

نَمی از یم حکمت بالاغه نچشیده اند و با این خلوت گزینان مصر توحید نسبت میدهند

آنچه را که خود بآن لایق و سزاوارند . الحاسد مغتاظ علی من لا ذنب له . ولکن

بعنایت ربّانی دست ایشان کوتاه است و نخل قدرت صمدانی بغایت بلند ...

مآخذ اشعار ، ج ٢ ، ص ٣٦ - ٣٧

فقره اخیر در این بیان مبارک واضحا به بیت ششم در غزل حافظ است که

می فرماید :

ای رخت چون خلد و لعلت سلسبیل سلسبیلت کرده جان و دل سبیل

سبزپوشان خطت بر گرد لب همچو مورانند گرد سلسبیل

ناوک چشم تو در هر گوشهٴ همچو من افتاده دارد صد قتیل

یا ربّ این آتش که در جان منست سرد کن ز انسان که کردی بر خلیل

من نمی یابم مجال ای دوستان گرچه دارد او جمالی بس جمیل

پای ما لنگست و منزل بس دراز دست ما کوتاه و خرما بر نخیل

حافظ از سرپنجهٴ عشق نگار همچو مور افتاده شد در پای پیل

شاه عالم را بقا و عزّ و ناز باد و هر چیزی که باشد زین قبیل

دیوان حافظ ، ص ٢٠٩ - ٢١٠

و حضرت عبدالبهاء در لوح چند نفر از احبّای تفلیس چنین می فرمایند :

... گویند حضرت موسی را خداوند خطاب فرمود ، ای موسی مرا بزبانی که

گناه نکردی بخوان و دعا کن عرض کرد خدایا چنین زبانی از کجا آرم لسان من

ص ٨

عین خطاست با وجود این چنین زبان چگونه میسّر گردد ، از درگاه عزّت جواب

آمد یا موسیٰ کاری بنما که دیگران در حقّ تو دعا نمایند ، زیرا تو بزبان دیگران

خطائی ننمودی پس این زبان منزّه و مبرّا از خطاست ....

مآخذ اشعار ، جلد٢ ، ص ٣٥٢

قضیه حضرت موسیٰ و خطاب الهی به او که در این لوح نقل شده در دفتر سوّم مثنوی

است که مولوی می گوید :

گفت ای موسیٰ زمن می جُو پناه با دهانی که نکردی تو گناه

گفت موسیٰ من ندارم آن دهان گفت ما را از دهان غیر خوان

از دهان غیر کی کردی گناه از دهان غیر برخوان ای اِلٰه

آن چنان کن که دهانها مر ترا در شب و در روزها آرد دعا

از دهانی که نکردستی گناه وان دهان غیر باشد عذر خواه

یا دهان خویشتن را پاک کن روح خود را چابک و چالاک کن

ذکر حقّ پاک است چون پاکی رسید رَخت بربندد برون آید پلید

می گریزد ضدّها از ضدها شب برگریزد چون برافروزد ضیا

چون در آید نام پاک اندر دهان نی پلیدی ماد و نی اندهان

مثنوی ، دفتر سوم ، بیت ١٨٠ - ١٨٨

در توقیعی که بتاریخ ١٢ ژانویه ١٩٢٧ م از طرف حضرت ولی امراللّه از حیفا به

عدسیّه ارسال شده از جمله چنین آمد است :

.... امروز در ایران گرگانی به لباس اغنام الهی در آمده در آن مدن و بلاد

منتشرند تا یاران را فریفتهٴ الفاظ و اقوال خویش کنند و به اظهار محبّت و معرفت

حبّ خود را در دل دوستان جای دهند پس از آن بنای خرابی نهند و آتش به خیمه وحدت

احبای الهی زنند لهذا قضیه آن وزیر یهود عنود را در مثنوی مکرّر بخوانند و آن

حکایت را ضرب المثل بین ابرار قرار دهند که آن وزیر پُر مکر و طغیان برای بربادی

مسیحیان سلطان معاند آن عصر را بر آن داشت که او را به اسم دوستی

ص ٩

مسیح مهار کرده در منتهای آزار در هر معبر و کوچه و بازار گردانیدند که وزیر

مسیحی شده و از شریعت توراة انحراف جسته لذا به قهر و سخط و غضب

سلطان معذب گشته تا آن که او را از شهر بیرون کردند و در خرابهٴ ماوی گرفت .

شبانگاه دوستداران صادق حضرت روح نزد او شتافتند و بر حال او گریستند . و او

با بیانی فصیح اظهار ایمان و ترویج آئین مسیح نمود و رفته رفته امام اصحاب

شد و سرور ابرار گردید چون ملت از هر جهت اعتماد تام به او نمودند در سرّ سرّ

با اشخاصی بنای خصوصیّت گذارده به هر یک در خلوت وعده خلاف داد و در

پرده فرمانهای مختلف به نفوس متعدّد سپرد و هر یک گمان کرد که او تنها

جانشین است و چون وزیر از میان رفت هر کس فرمان و سند خود را بیرون آورده

به خلاف و جدال افتادند و به قلع و قمع یکدیگر برخاستند پس احبا هماره به

حسب وصایای مقدّسه باید از نفوس غیر مخلصه به مجرّد استشمام رائحه فساد

و فتنه بپرهیزند نه آن که آلت اختلاف شوند و هر روز فتنه انگیزند و این به امر

مبارک مرقوم گردید . عبد ذلیل زرقانی .

قصه ای که در این توقیع به اختصار مذکور شده به تفصیل در ذیل " داستان آن

پادشاه جهود که نصرانیان را می کشت از بهر تعصّب " در دفتر اوّل مثنوی مولوی

آمده و ابیات عدیده را به خود اختصاص داده است . نقل این قصّه مفصّل در این مقام

البتّه امکان پذیر نیست و باید برای اطلاع از جزئیات آن به دفتر اوّل مثنوی

مولوی مراجعه نمود .

مطلب دیگری که در مطالعه کیفیّت انعکاس اشعار در آثار مبارکه بهائی شایسته

توجّه است آن که گاهی بعضی از احبای الهی با نقل ابیاتی از اشعار شعراء در عرایض

خود انتظارات و توقّعات خود را عرضه داشته و منویات قلبی خویش را با استمداد از

حدیث منظوم دیگران مطرح نموده اند . نمونه ای از این نوع مراسلات عریضه

شخصی از احباء است که در میان ورقی کاغذ خطاب به حضرت بهاء اللّه منحصرا دو

کلمهٴ " مولا بها " را نوشته و بعد فقط بیت ذیل را که مطلع یکی از غزلیات معروف

حافظ است مرقوم داشته و آن را به حضور جمال قدم ارسال نموده است :

ص ١٠

آنان که خاک را بنظر کیمیا کنند آیا شود که گوشه چشمی بما کنند

در راس این ورقه که نسخه ای از آن تحت شماره (٢٣٢٠) در محفظه ملی آثار بهائی

ایران ضبط میباشد لوح ذیل در جواب سائل تحریر یافته که متن آن در کتاب آثار قلم

اعلیٰ ( ج ٦، ص ٢٦) نیز به طبع رسیده است :

الاقدم الاعظم ای بندهٴ دوست ندای دوست را از گوش جان بشنو مادامی که باو

ناظری او بتمام چشم بتو ناظر است جسد مقبلین مابین نفوس مثل ذهب است

ما بین اجساد اگر بتو ناظر نبود بذکرش ناطق نبودی بتو ناظر است و بذکرت ناطق

چنانچه در سجن اعظم ما بین ظالمین این لوح امنع را باسم تو نازل فرمود و

ارسال داشت طوبیٰ لک بما فزت بهذا الفضل و کنت من المقبلین .

مضامین این لوح را در اثر دیگری از جمال قدم نیز میتوان زیارت نمود که میفرمایند

هواللّه ای بنده خدا نظر حقّ با تو بود چه که تا او ناظر نباشد احدی ناظر

باو نخواهد بود نظر او سبقت داشته بر عالمیان چنانچه رحمتش داشته و خواهد

داشت لازال ذکر او عباد خود را مقدّم بوده از ذکر عباد او را ولکن ذکرش را هر

گوشی استماع ننماید و هر قلبی ادراک نکند از خدا بخواه که از ذکرش ممنوع

نشوی و از نفحات ایّامش محروم نمانی . مجموعه آثار ، شماره ٣٨ ، ص ٧١ - ٧٢

باری مطلبی که در اثر مطالعه این کتاب توجّه خواننده بصیر را به خود معطوف

خواهد داشت و احیانا مایه اعجاب او خواهد گشت وسعت و تنوّع اشعاری است که

در آثار مبارکه بهائی به انحاء مختلف نقل و یا به مضامین آنها اشاره گردیه است .

ورود صدها بیت شعر فارسی در آثار بهائی ، که فقط ابیات مبتدا به الف تا زاء آن

در مجلّد قبلی و این کتاب مذکور افتاده ، نشان دهنده ارتباط عمیق و وسیع آثار

بهائی با ادبیّات اصیل فارسی و مبین این حقیقت است که بهائیان ایرانی تا چه حدّ

باید به اهمیّت میراث عظیم ادبی شعرای ایران وقوف یابند ، آنرا گرامی بدارند ،

بر خود ببالند و بالاخره با شعر فارسی موانست دائمی برقرار سازند .

ص ١١

نقل ابیات عدیده از اساتید شعر فارسی نظیر حافظ و سعدی و صنادید عرفان

اسلامی نظیر سنائی ، عطار و مولوی نشان دهنده ارتباط ذهنی و زبانی طلعات مقدّسه

بهائی با ادیبانی است که آثارشان در ظلّ آراء و آثار مبارکه این ظهور می تواند

مورد مطالعات تازه قرار گیرد . این ارتباط ضامن توالی تاثیر و گسترش نفوذ افکار

ادبائی است که ادب و عرفان ایرانی را با نبوغ و ظرافت فکری و خلاقیّت فطری خود

غنی و جاودان نگه داشته اند و حال با انتشار آثار بهائی در سراسر عالم تجلیّات

آراء و افکار آنان امکان آنرا یافته است تا در مقیاسی بسیار وسیعتر در معرض

مطالعه و دقّت ملیونها نفری قرار گیرد که در جریان مطالعه آثار بهائی با آنان

آشنائی می یابند . ورود گسترده شعر فارسی در آثار مبارکه بهائی و قصائد ،

غزلیّات و ابیاتی که از قلم نفس شارع و مبین امر بهائی عزّ صدور یافته مطالعه

شعر و شاعری و تعمّق در متون اصیل ادب فارسی را به عنوان عنصری اساسی در مطالعه

معارف بهائی ایجاب می نماید .

نحوه عرضه مطالب در این کتاب آن خواهد بود که ابتداء مصاریع و یا ابیات را به

همان نحوی که در آثار بهائی نقل شده به ترتیب حروف الفبای کلمات اوّل مصرع و یا

بیت ثبت خواهد نمود و بعد به نقل اثر یا آثار مبارکه ای که حاوی آن مصرع و یا

بیت است خواهد پرداخت و سپس اسم شاعر و ماخذ شعر را تعیین خواهد کرد و

سرانجام اگر توضیح مطلبی در باره اثر و یا شعر نقل شده ضرورت پیدا نماید به شرح

آن مطالب نیز خواهد پرداخت .

در نقل آثار مبارکه ای که حاوی ابیات شعراء است سعی بر آن خواهد بود که از

آثار مبارکه به اندازه کافی نقل شود تا هم زمینه مطلب و کیفیّت نقل و اساتشهاد

به شعر کاملا مبرهن گردد و هم بر مندرجات آثار مبارکه اطلاع کافی حاصل آید .

نکته ای که در نقل آثار و الواح مبارکه باید به آن توجّه داشت آن است که هر جا

اثری از کتب و آثار مبارکه از مآخذ و منابع خطی استخراج شده نام و مشخصات مخاطب

( اگر معلوم بوده ) و مطلع لوح ثبت گردیده تا به شناساندن اثر کمک نموده باشد .

در ارائه سوابق مصاریع و ابیات نیز نیز ابیات قبل و بعد شعر نقول به تناسب مقام

ص ١٢

نقل خواهد شد تا مفاهیم بیت با توجّه به ابیات دیگر کاملا معلوم و واضح گردد .

بدیهی است که اگر بیتی از فلان قصّه مفصل مثنوی مولوی و یا فلان قصیده مطول

خاقانی نقل شده باشد ارائه تمام ابیات قصه مولوی و یا قصیده خاقانی در این کتاب

میسّر نبوده و خواننده علاقمند برای برای مطالعه تمام ابیات به مآخذ مربوطه

مراجعه نماید .

برای آنکه یافتن بیت و یا مصرع مورد نظر آسان باشد فهرست مبسوطی از لغات

مهمّه مصاریع و ابیات تهیه شده و به آخر این کتاب اضافه گردیده است . خاصیّت این

فهرست آن است که اگر فردی یک کلمه از بیت و یا مصرعی را بخاطر داشته باشد

می تواند با مراجعه به این فهرست تمام بیت را در کتاب پیدا نماید .

برای آنکه اطلاعاتی در باره گوینده اشعار ارائه شده باشد در اوّلین مرتبه ای که

شعری از شاعری نقل شده شرح حال مختصر او مذکور گشته و خواننده گرامی برای

کسب اطلاعات بیشتر به چند ماخذ مهم در باره آن شاعر ارجاع گردیده است . واضح

است که این کتاب جائی برای درج مفصل احوال و بحث مشروح در باره آثار شعراء

نبوده است . برای آنکه محل درج شرح احوال شعراء معلوم شود صورت الفبائی

اسامی و موضعی که شرح حال شاعران در آن مندرج شده در پایان کتاب ارائه گردیده

است . برای یافتن سریع مطالب و اسماء (؟) علم مندرج در این کتاب نیز فهرستی تحت

عنوان " فهرست اعلام و اهمّ مواضیع " تهیّه و به انتهای کتاب افزوده شده است .

این فهرست الفبائی خوانندگان گرامی را با مطالب و مندرجات این کتاب آشنا خواهد

نمود و آنان را در یافتن سریع و دقیق مطالب و مواضیع مهمّه مساعدت خواهد کرد .

چون در این اثر به اسامی کتب عدیده به کرّات اشاره خواهد شد و نقل مشخصات

جامع هر کتاب در هر مورد ضرورت ندارد مشخصات کامل کتب و ماخذی که مورد

رجوع و استفاده قرار گرفته تحت عنوان " کتاب شناسی " در انتهای این مجموعه درج

شده و در متن این اثر غالبا به ذکر عنوان اختصاری ماخذ و شماره صفحه و شماره

جلد ( اگر اثری در چند جلد بوده ) اکتفا شده است . خوانندگان گرامی برای وقوف از

مشخصات کامل کتبی که مطالب و مندرجات آنها مورد نقل و استشهاد در این کتاب

ص ١٣

قرار گرفته باید به قسمت " کتاب شناسی " مراجعه فرمایند .

امید آنکه این مطالعه اهل تحقیق و تتبع در آثر مبرکه بهائی را سودمند واقع

و با جمع آوری تمام مصاریع و ابیات منقول در آثار بهائی و عرضه مآخذ و

سوابق آنها در طیّ مجلدات بعدی راه کمال پیماید و به تدریج با مطالعات وسیعتر و

دقیقتر ، هرچه بیشتر بر غنای آن افزوده گردد

وحید رأفتی

مارچ ١٩٩٩ میلادی

ص ١٤ و ١٥

صورت حروف اختصاری و معادل کامل آنها

ب بدیع ، تازه

ج جلد

ط طهران

ل م م لجنه ملی محفظه آثار امری

م میلادی - تاریخ میلادی

م م م موسسّه ملّی مطبوعات امری

ن ک نگاه کنید

ه ش هجری شمسی

ه ق هجری قمری

ص ١٦ و ١٧

مآخذ اشعار فارسی

در آثار بهائی

\*\*\*\*

حرف :

ج

ص ١٨ و ١٩

جام می و خون دل هر یک به کسی دادند

ن ک به ذیل " خون دل و جام .... "

ص ٢٠

جان رقص میکند به هوای کلام دوست

در لوحی از جمال قدم که بتاریخ ٤ ربیع الثانی ١٣٠٢ ه .ق . مورّخ است و به

امضای میرزا آقاجان خادم اللّه به اعزاز " جناب آقا میرزا سید ع " در " ش " عزّ

صدور یافته چنین آمده است :

الحمد للّه الذی جعلنا من الموقنین به و بکل ما یظهر من عنده و وفقنا علی عرفان

نفسه .... مجدّد بعد از مطالعه نامه که به جناب محبوبی میرزا ح و سین علیه

بهاءاللّه ربّ العالمین ارسال داشته بودند زحمت افزا شدم چه که قلب پی بهانه

میگردد که دست آویزی بیابد و مراتب ذکر و ثنا و شوق و اشتیاق را مرّة بعد مرة

آغاز نماید ذکر فرموده بودند خبری که در ضمیر است و در اظهار آن بی اختیارم

آن که در این یوم مبارک ١٢ شهر صفر از جناب آقا میرزا اسداللّه روحی فداه

تلغرافا مخاطبا لجناب آقا غلامحسین علیه ٦٦٩ خبر رسید " بارهای انباری تماما

از انبار خارج شدند و این بشارت بطوری اسباب ابتهاج و بشاشت عموم شده که

من مخصوصا در پیراهن و لباس تن نمیگنجم ، جان رقص میکند بهوای کلام

دوست " الحق مع حضرتک ، چه که از این فقره قدرت و عنایت حقّ جلّ جلاله واضح و

معلوم اگرچه از برای ثابتین و راسخین تازگی نداشته و ندارد ولکن

نهالهای تازه را آبیاری نماید یعنی مدد نماید و آن آب آب سبقت رحمته است

امیدواریم جمیع من علی الارض به این رحمت فائز گردند و از نشاط شما در امر

مالک اسماء قسمت برند و به بساط شما در آیند یعنی بساط محبّت الهی ....

مصرع منقول از سعدی است که میفرماید :

دل زنده میشود به امید وفای یار جان رقص میکند بسماع کلام دوست

کلیّات سعدی ، ص ٧١٩

برای مطالع تمام غزل سعدی ن ک به ذیل : " این مطرب از .... " . مصرع " جان رقص

ص ٢١

میکند ... " را حضرت عبدالبهاء نیز در لوحی نقل فرموده اند و تمام آن لوح در ذیل

" چون که حق ... " مندرج شده است .

عبارت " سبقت رحمته " در لوح جمال قدم اشاره به این حدیث اسلامی است که

" قال اللّه عزّ و جلّ سبقت رحمتی غضبی " . برای ملاحظه مآخذ این حدیث ن ک به

احادیث مثنوی ، ص ٢٦ ٠

عبارتی که از عریضهٴ " جناب آقا میرزا سید ع " در لوح جمال قدم نقل شده راجع به

خبر آزادی محبوسین از جمله جناب ابوالفضائل گلپایگانی از سجن انبار در طهران

است که در سال ١٣٠٠ ه .ق. دستگیر و به مدت بیست و دو ماه مسجون بودند و

بر اساس مندرجات این عریضه در حدود اوائل صفر سنه ١٣٠٢ ه .ق. از زندان انبار

رهائی یافته اند . شرح مفصّل این وقایع در کتاب زندگانی میرزا ابوالفضل

گلپایگانی اثر جناب روح اللّه مهرابخانی مندرج است .

ص ٢٢

جان گرگان و سگان از هم جداست

متّحد جانهای شیران خداست

حضرت بهاءاللّه در لوحی چنین میفرمایند :

هواللّه تعالی شأنه العزیز سالکان طریق معبود و واصلان سبیل مقصود مقدّس

از حدوداتند و منزّه از تعارفات بر رفرف توحید ساکنند و بر مکمن تفرید

مستریح و سدرة المنتهی عالم عشق را در ابتدا سِیر کرده اند و غایت قصوای

معارف را از شجرهٴ طوبی ادراک نموده اند و فواکه طیّبه لقا را از مشرق جان

یافته اند و بجانان در عرش لامکان خلوت گزیده اند ، فنعم ما قال و لقد خلوت مع

الحبیب و بیننا . سرّ ارقّ من النّسیم اذا سری . این اصحاب را ارواح متّحد است و

انفاس مختلط چنانچه عارف رومی میگوید :

جان گرگان و سگان از هم جداست متّحد جانهای شیران خداست

زیرا که از یک کاس مشروبند و از یک جام مرزوق و بر یک بساط جالسند و بر

یک مقام ساکن ، بجناح عزّ توحید پرواز مینمایند و در سمأ قدس تجرید سیر

میفرمایند . در اظهار مراتب حبّ به قاصد و پیام محتاج نیستند و در ابراز مقاصد

به خامه و مداد امداد نجویند ، نفحات قدس را از شمال روح استشمام نمایند و

روحات انس را از انفاس طیب قلب استنشاق فرمایند . تمسّک بحبل محکم اللّه

نور السّموات و الارض جسته اند و تشبّث بذیل استغنای لا یسعنی ارضی و لا

سمائی نموده اند ، بُعدشان عین قربست و فراقشان نفس وصال ولکن چون ظهور

معنی به عالم لفظ معلّق است و بروز ارواح بظهور جسد مشروط و منوط زیرا که

هر باطنی را ظاهری در کار است و هر اوّلی را آخری در خور تا هیکل علقه بعد از

عروج به معارج فنا بخلعت بقای فتبارک اللّه احسن الخالقین مفتخر شود و جوهر

بدء بعد از رجوع از عالم هویّه بقمیص ختم و لکنّه رسول اللّه و خاتم النّبیین

جلوه نماید تا کلمهٴ جامعه بانّه هو الاوّل و الآخر و الظاهر و الباطن در عرصهٴ

ص ٢٣

وجود بظهور آید لهذا محبّت های باطنی که عمرها و قرنها در صدر مستور بود به

این کلمات بدیهی و تعارفات رسمی کشف و هویدا نمودیم تا که همسایه بداند

که تو در خانه مائی . ان شاءاللّه به عنایت ربّانی حرم جمال را طائف شویم و

کعبهٴذ‌ات را زائر تا در عرش بقا بشرف لقا فائز شویم والسّلام .

حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز جناب حسینعلی صرّاف در قزوین عزّ

صدور یافته چنین میفرمایند :

هواللّه یا من تشبّث بذیل تقدیس ربّه الکریم نفحاتی که از ریاض خلوص آن

مطلع نور محبّت اللّه وزیده بود بمشام پاک یاران الهی رسید ، چه معطرّ رائحه ای

بود که دماغ مشتاقان را معنبر نمود و چه بوی خوش فرح بخشی بود که سبب

روح و ریحان گردید اگرچه بظاهر از یک گل بود ولی در حقیقت رائحه جانپرور

خلوص قلب و محبّت روحانیه جناب آقا میرزا یحیی نیز استشمام گردید ، جان

گرگان و سگان از هم جداست - متّحد جانهای شیران خداست . به ایشان تکبیر

ابدع ابهیٰ از قبل این عبد ابلاغ فرمائید و بگوئید که ابدا از یاد نروی و همیشه

در خاطر بودی و هستی از حقّ میطلبم که در جمیع احوال موید باشی . والبهاء

علیکما و علی کیّ من ثبت علیٰ عهداللّه و میثاقه. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب جمشید خداداد حکیم در بمبئی چنین

میفرمایند :

هو الابهی ای بندهٴ آستان مقدس نامه شما رسید و بشارت کلّی داشت که جناب

ادشیر چون شهد و شیر وارد شدند و سبب الفت و محبّت بین احبّا گشتند این

خبر نبود گل معطر نبود مشک و عنبر بود مشام روحانیان از چنین اخبار مشکبار

گردد امروز تائیدات ملکوت ابهیٰ مانند سپاه ملاء اعلیٰ در هجوم و جولان است

ولی تکدّر بین احبّا سدّی حائل گردد و سنگری مانع الحمد للّه که ورود اردشیر

سبب الفت و محبّت گردید . امّا مسئله مشرق الاذکار با یاران با کمال محبّت و

اتّحاد مجتمع شوید و شور و غور نمائید و بالاتّفاق قرار بدهید و از دولت

ص ٢٤

خواهش محل و موقع نمائید حال به تدارک زمین بپردازید ان شاءاللّه از طرف

دولت این خواهش پذیرفته میشود ولی مهمترین امور اتحاد و اتّفاق احبّاست .

بقول ملّای رومی : جان گرگان و سگان از هم جداست - متّحد جانهای شیران

خداست . و علیکم البهاء الابهیٰ عبدالبهاء عباس . ١٢ صفر ١٣٣٩ حیفا

چنانچه تصریح فرموده اند این بیت از مولوی است و حضرت عبدالبهاء آن را در رساله

مدنیّه (ص ٨٧) نیز نقل فرموده اند . بیت مزبور در دفتر چهارم مثنوی مذکور

است :

جان حیوانی ندارد اتّحاد تو مجو اتّحاد از روح باد

گر خورد این نان نگردد سِیْرآن ور کَشَد بار این نگردد او گران

بلکه این شادی کند از مرگ او از حسد میرد چو بیند برگِ او

جان گرگان و سگان از هم جداست متّحد جانهای شیران خداست

مثنوی ، دفتر چهارم ، بیت ٤١١ - ٤١٤

در لوح جمال قدم که در صدر مقال نقل شد به تعدادی از آیات قرآنی و احادیث

اسلامی اشاره شده است . از جمله میفرمایند " تمسک به حبل محکم اللّه نور

السموات و الارض جسته اند ... " که اشاره است به آیه شماره ٣٥ در سوره نور (٢٤)

که میفرماید :

اللّهُ نورُ ٱلسّمٰواتِ وَ الأرْضِ مَثَلُ نورهِ کَمِشکَٰوةٍ فیها مِصباحٌ

المصباحُ فی زُجاجةٍ الزُجاجةُ کَاَنّها کَوکَبُ دُرِّیٌّ یُوقَدُ مِن شَجَرةٍ

مُبارکَةٍ زَیتُنَةٍ لات شرَقیَّةٍ و لا غَربیّةٍ یَکادُزیَتُها یُضیءٌ و لوْ

لَمْ تَمْسهُ نارٌ نورٌ علیٰ نورٍ یهدِی اللّهُ لِنورِهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَضرِبُ

اللّهُ الاَمثالَ لِلنّاسِ وَ اللّهُ بِکلّشئٍ عَلیمٌ

مضمون آیه مبارکه بفارسی آن که خداوند نور آسمانها و زمین است . مثل نور او به

مشکاتی ماند که در آن چراغی روشن است و آن چراغ در میان شیشه ای است که

تلؤلؤ آن نظیر ستاره درخشان است . این چراغ از روغن درخت مبارک زیتون که نه

شرقی و نه غربی است فروزان است و این روغن بدون آن که کسی آن را آتش زند

ص ٢٥

بخودی خود جهانی را روشنی می بخشد و پرتو آن نور علی نور است . خدا هر که را

بخواهد به نور خود هدایت میکند و این مثلها را برای مردم میزند و او به همه امور

دانا است .

همچنین میفرمایند " تشبث به ذیل استغنای لا یسعنی ارضی و لا سمائی نموده اند "

این بیان ناظر به حدیث اسلامی است که میگوید " لم یسعنی ارضی و لا سمائی

و سعنی قلب عبدی المومن اللّین الوداع " . برای ملاحظه مآخذ این حدیث ن ک به

احادیث مثنوی ، ص ٢٦ .

در لوح مذکور عبارت " فتبارک اللّه احسن الخالقین " قسمتی از آیه شماره ١٤ در

سوره مومنین (٢٣) در قرآن است که میفرماید :

تُمَّ خَلَقنَا النُّقطَةَ عَلَقةً فَخَلَقنَا العَلَقَةَ مُضغَةً فَخَلقنَا

ٱلمُضعةَ عِظٰاماً فکَسَونَا ٱلعِظٰامَ لَحْماً انْشَأنٰاهُ خَلْقاً

فَتبارَکَ ٱللّهُ اَحْسَنُ ٱلخَالِقِینَ .

مضمون آیه مبارکه آن که نقطه را به صورت خونی بسته در آوردیم و سپس آن خون را

چون گوشتی که جویده شده باشد خلق کردیم و بعد آن گوشت را با استخوانها

آفریدیم و سپس آن را با گوشت پوشانیدیم و سرانجام خلقی دیگر پدید آوردیم . پس

خجسته باد خداوند که بهترین آفرینندگان است .

و نیز در لوح مزبور اشاره به " ولکنه رسول اللّه و خاتم النبیین " شده است . این

فقره قسمتی از آیه ٤٠ در سوره احزاب (٣٣) است که میفرماید :

مۭا کَانَ محمّداٌ أبَا اَحَدٍ مِن رِجٰالِکُمْ وَلۭکِنّ زَسُولَ اللّهِ وَ

خَاتَمَ النَّبِیّین وَ کٰانَ اللّهُ بِکُلِّ شَیءٍ عَلیماً

مضمون آیه مبارکه آن که محمّد رسول اللّه پدر هیچیک از مردان شما نیست امّا رسول

خدا و خاتم انبیاء است و خدا همیشه بر همه امور عالم و علیم است .

و بالاخره در لوح مبارک مزبور جمال قدم قسمتی از آیه ٣ سوره حدید ( ٥٧) را

نقل فرموده اند که میفرماید : " هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل

شیء

ص ٢٦

علیم " مضمون آیه شریفه آن که خداوند اوّل و آخر و پیدا و پنهان است و همو به

همه امور عالم و آگاه است .

برای مطالعه شرح مربوط به مصرع " تا که همسایه بداند ... " که در لوح جمال قدم

در صدر مقال نقل شده به ذیل آن مصرع مراجعه فرمائید .

شرح مربوط به بیت عربی ء و لقد خلوت مع الحبیب ... " نیز که در همین اثر مبارک

درج شده در کتاب مآخذ اشعار ، ج ١ ، ص ١٠٩ - ١١٠ مندرج گردیده است .

ص ٢٧

جان نا یافته از هستی بخش

کی تواند که شود هستی بخش

ن ک به ذیل : " ذات نا یافته ... "

ص ٢٨

جرم او این است که او باز است و بس

غیر خوبی جرم یوسف چیست و بس

حضرت عبدالبهاٍ در لوح جناب عبدالحسین در قزوین چنین میفرمایند :

ای عبدالحسین روحی لاسمک الفداء من و تو همنامیم تو خوشکام و من

گمنام ... ای یاران قسم به حضرت یزدان که این عبد در حق نفسی وهنی راضی

نشده و قصوری ننموده بلکه این قصور از آفتاب میثاق است که بر آفاق اشراق

نموده لیس هذا من عندی بل من عنده ، اللّه اعلم حیث یجعل رسالته اهمّ

یقسمون رحمة ربّک نحن قسمنا بینهم معیشتهم . جرم او این است کو باز است و

بس - غیر خوبی جرم یوسف چیست پس .... مجموعه مکاتیب ، شماره ٨٨ ، ص ٢٤

و حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند :

ای حبیب قلوب مشتاقان مکتوب آن جناب مورّخه ٧ شعبان وارد و کمال فرح و

انبساط حاصل گشت .... در اسلامبول بگیر بگیر عجیبی واقع شده مشیر ضبطیه

همچنان که در حقّ احباءاللّه مجری داشته در حقّ خود به صد درجه اعظم واقع

شده تفاوت این است که آنچه بر احبای الهی وارد فی سبیل اللّه بوده و این فوز

عظیمی است که چشم ابداع شبیه آن را مشاهده ننموده و الا خطا و خلافی

ننموده اند و خیانتی نکرده اند ، جرم او این است کو باز است و بس - غیر خوبی جرم

یوست چیست پس . ولیکن اهل این خاکدان فانی از وزراء و غیره از جهت

خیانت و سرقت به این بلیه عظمی مبتلا و به این سیاست کبریٰ معذّب ....

و نیز ن ک به ذیل : " جغد ها بر باز .... " و " غیر خوبی جرم .... "

بیت منقول از مولوی بوده و در دفتر ششم مثنوی چنین آمده است :

جغدها بر باز اِستَم میکنند پرّ و بالش بی گناهی می کنند

ص ٢٩

جُرم او این است کاو باز است و بس غیرِ خوبی جُرمِ یوسف چیست پس

مثنوی ، دفتر ششم ، بیت ٩٥٦- ٩٥٧

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب عبدالحسین که در صدر مقال نقل شد به قسمتی

از دو آیه مبارکه قرآنیّه استشهاد فرموده اند . آیه اوّل آیه ١٢٤ در سوره انعام

(٦) است که میفرماید :

وَ اِذٰا جۭائَتْهُم ٰایَةٌ قۭالوا لَنْ نُؤمِنَ حَتَّیٰ نُؤتَیٰ مِثْلَ

ماأُوتِیَ رُسُلُ اللّهِ اللّهُ اَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ

سَیُصِیْبُ ٱلَّذِینَ اجْرَمُوا صَغَّارٌ عِندَاللّهِ و عَذابٌ شَدیدٌ بِمٰا

کَانُوا یمْکُرُونَ .

مضمون آیه مبارکه آن که چون آیتی برای هدایت آنان نازل شد گفتند که ما هرگز

ایمان نمی آوریم مگر آن که آنچه بر رسل الهی نازل شده برای ما نیز نازل شود .

امّا خدا بهتر میداند که رسالت خود را به چه کسی عطا نماید . خدا مجرمان را خوار

خواهد ساخت و به سبب مکر و حیله ای که در فکر آنند عذاب سختی بر آنان فرو

خواهد فرستاد .

آیه دوّم آیه شماره ٣٢ در سورهٴ مبارکه زخرف (٤٣) است که میفرماید :

أَهُمْ یَقسِمُونَ رَحمَةَ رَبِّکَ نَحنُ قَسَمْنا بَیْنَهُمْ مَعِشَتَهُمْ فِی

ٱلْحَیٰوةِ ٱلدُّنیَا و رَفَعْنٰا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ

لِیَتَخِذَ بَعضُهُم بعضَاً سُخریّاً وَ رَحْمَتُ زَبِّکَ خَیْرٌ مِمَّا

یَجْمَعُونَ .

مضمون کلام الهی آن که آیا آنان باید فضل و رحمت خداوند را تقسیم کنند در

حالی که ما خود روزی آنان را در حیات این دنیا تقسیم کرده ایم و بعضی را بر بعضی

دیگر برتری داده ایم تا گروهی گروه دیگر را مسخّر سازند و خدا از آنچه جمع می

کنند بسی بهتر است .

ص ٣٠

جز که تسلیم و رضا کو چاره ای

حضرت عبدالبهاء در لوح " امة اللّه والده میرزا عطاءاللّه خان " چنین میفرمایند:

هواللّه ای ورقه موقنه هرچند مصیبت وارده آتش جانسوز است و تیر

جگر دوز ولی حکمت قدیمه و قضاء محتوم را چه چاره ، بهتر آن است که تیغ

قضاء را سر بنهیم و تیر قدر را برضا سینه سپر نمائیم ، جز که تسلیم و رضا کو

چارهٴ . لئن صبرتم اجرتم و قضاءاللّه نافذ و لئن شکوتم اثمتم و قضاءاللّه نافذ .

پس بهتر آن است که نفس راضیهٴ مرضیه گردی و مطمئنه باشی تا در سلک ورقاتی

درآئی که کوه صبرند و دریای شکیب و رضای محضند و از بحر رضا پر نصیب

قسم به مصیبت جمال قدم روحی لرزیته الفدا اگر کشف غطا گردد آنچه مقدر

است اختیار شود . حال ناله مکن شعله مزن گریه مکن زاری منما در این ماتم

شریک مهربان داری و سهیم با آه و فغان . جناب خان علیه بهاء الرحمن و این

عبد هر دو به حزن تو محزونیم و به اندوه تو مغموم اگر تسلی ما خواهی

متسلّی شو ، اگر سکون ما جوئی راضی به قضا گرد . توکّل به جمال قدم کن و

تسلیم اسم اعظم شو تا رویت چون مه تابان در کویش روشن گردد . والبهاء

علیک و علی کلّ صابرة فی البلاء ، راضیة بالقضاء . ع ع

و در لوحی دیگر حضرت عبدالبهاء چنین میفرمایند :

هوالابهیٰ ای مرتّل آیات در محافل نجات جناب آقا میرزا علی اکبر الآن در

نهایت و قوّت و استقامت و وقار نشسته اند و در کمال فصاحت و بلاغت

میفرمایند که حضرت ابن ابهر به اخوی وعدهٴ مکتوب نموده اند من نیز

فی الحقیقه خجالت کشیدم و چاره ندیدم و کلک را بدست گرفته و بنگارش

پرداختم زیرا محصّل آذربایجانی است و من مازندرانی و یا نوری و طهرانی دیگر

چگونه از دست او گریزم و اگر از چنگ او فرار کنم جناب ابن ابهر را چه کنم

ص ٣١

زیرا ایشان نیز ترکند و با تُرکان نتوان ستیزش نمود باید آمیزش کرد . ملّا

میگوید ، جز که تسلیم و رضا کو چارهٴ . این ذکرها مزاح است و مجاز و امّا حقیقت

اینست که در این انجمن بسیار عزیزی و در این بساط بسی محترم زیرا ترتیل آیات

مینمائی و تلاوت مناجات و فی الحقیقه تاثیرش ساری بکلّ جهات . والبهآء

علیک و علیٰ کلّ ثابت علی المیثاق . ع ع

مجموعه مکاتیب، شماره ١٣ ، ص ١٥٤- ١٥٥

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا حسن ولد جناب حاجی ایمان چنین

میفرمایند :

هوالابهیٰ ای سلیل ایمان و قرین ایقان جناب ابوی حاجی استدعای تنمیق

این رقیم نموده و من بتعجیل در تحریر و ترقیم مشغول زیرا این پدر زحمات و

مشقّات بی حدّ و حصر در راه حقّ تحمّل نموده بدین جهت بی نهایت عزیز است

و چاره ای جز روای حاجتش نه ، جز که تسلیم و رضا کو چارهٴ . ولی من چقدر

خوشنودم که چنین مهربان و حنون است و تو باید چقدر شکرانه نمائی که چنین

او مقرّب و مقرون عنایت موفور است با وجود منتهای مشغولیّت بتحریر این

نامه پرداختم . ع ع

و نیز ن ک به ذیل : " غیر تسلیم و رضا ... " و " خوش بود تسلیم ... " .

بیت مذکور چنانچه تصریح فرموده اند از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است :

جز که تسلیم و رضا کو چاره ای در کف شیر نری خون خواره ای

مثنوی ، دفتر ششم ، بیت ٥٧٧

عبارت عربی که در لوح اوّل مندرج در صدر مقال نقل شده صورتی از حدیث امام

باقر است که فرمود :

غَنْ اَبی جعْفَرٍ عَلیه السَّلامُ قٰالَ: اَحقُّ خَلْقِ اللّهِ اَنْ یُسَلُمَ

لِمٰا قَضَی اللّهُ عزَّ وَ جَلَّ مَنْ

ص ٣٢

عَرفَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ رَضِیَ بِالقَضا وَ عظّمَ اللّهُ اَجْرَهُ

، وَ مَنْ سَخَطَ الْقَضا مَضیٰ عَلَیْهِ ٱلقَضٰا وَ اَحْبَطَ اللهُ اَجْرَهُ

اصول کافی ، ج ٢ ، ص ٦٢

مضمون کلام آن که شایسته ترین مردمان آنانند که به آنچه خدا مقدّر فرموده تسلیم

شوند . کسی که حق را عارف شده و به قضای الهی رضا داده قضا بر او نازل میشود و

خداوند اجر عظیم به او میدهد و کسی که راضی به قضای الهی نباشد نیز قضا بر او

نازل میشود و خداوند اجر و پاداش او را ساقط میکند .

در لوحی که از مجموعه مکاتیب نقل شد به " محصّل آذربایجانی " اشاره شده

است . این اصطلاح در سایر آثار حضرت عبدالبهاء نیز آمده است چنانچه در لوح

حاجی آقا محمّد علاقه بند چنین میفرمایند :

یا من انجذب بنفحات اللّه ، مکاتیب متعدّده شما وارد .... این روزها محصّل ترک

یعنی جناب ابن ابهر نیز وارد شدند در این چند روز چند مرتبه مطالبه ( نگارش

جواب ) نمودند . این محصّل را حقیقتا مقاومت مشکل است قائم مقام بزرگ

شکایت از محصل قاجار و دادن ناچار نمود ولی خبر از محصّل تُرکان و مطالب

قوی البرهان نداشت ...

همانطور که در این لوح مبارک مرقوم فرموده اند سابقه این اصطلاح به آثار

قائم مقام فراهانی راجع میشود که در یکی از منشآت خود خطاب به میرزا بزرگ نوری

چنین نوشته است :

عرضه داشت تالان زدهٴ قدیم .آه از افضار آه از این قوم ، آه از آن دم ، اینهمه

سهل است آه از رقم ترجمان و فرمان تالان و محصّل قاجار و دادن ناچار ....

منشآت قائم مقام ، ص ١١٧

ص ٣٣

جغدها بر باز استم می کنند

پرو بالش بیگناهی می کنند

حضرت بهاءاللّه در انتهای لوح مبارکی که تمام آن در کتاب رحیق مختوم ( ج ١)،

ص ٤١٥ - ٤١٦ ) به طبع رسیده چنین میفرمایند :

... ادیب عشق را از مصطبه توحید بیرون نمودند و لبیب شوق را از ذوق استدراک

بازداشتند حدیقه تقلید زینت گرفت و ثمره تحمید مقطوع گشت محبوبان وادی

محبّت مبهوت گشتند و محجوبان وادی کثرت شاهد مقصود شدند ، باز سلطان در

دست جغدان بیحیا گرفتار آمد و یوسف امکان در دست برادران بیوفا در چاه

شد ،

جغدها بر باز استم میکنند پر و بالش بیگناهی میکنند

که چرا تو یاد آری زان دیار یاز دست و ساعد آن شهریار

جرم او نیست کاو باز است و بس غیر خوبی جرم یوسف چیست پس

دشمن طاوس آمد پرّ او ای بسا شه را که کشته فرّ او

و حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرمایند :

... اگر از عوام هزلهٴ خذله حرکت اعتساف مشاهده نمائید برآنها مگیرید و

خجلت آنها را مپسندید چه که نمیدانند و مطّلع نیستند که در هر عنصری از

ستمکاران چه جوری بر یاران الهی واقع و از نادانان چسان جفا بر اولیای ربّانی

وارد لهذا ستم روا دارند و جور و جفا مجری دارند ،

جغدها بر باز استم میکنند پرّ و بالش بیگناهی می کنند

که چرا تو یاد آری زان دیار یاز قصر و ساعد آن شهریار

جرم او اینست کاو باز است و بس غیر خوبی جرم یوسف چیست پس

ص ٣٤

دشمن طاوس آمد پرّ او ای بسا شه را که کشته فرّ او

حضرت روح اللّه عیسی ابن مریم را اسرائیلیان آنچه طنز و تسخّر می نمودند و

اذیّت و جفا میکردند و سبّ و شتم و لعن و ضرب روا میداشتند آن جان پاک دعا

و مناجات میفرمود که ای خداوند این نفوس نادانند و از حقیقت مقصود جاهلان

چون ندانند چنین کنند اگر بدانند نکنند پس ای خداوند آمرزنده گناهانشان بیامرز و

ای یزدان مهربان از قصورشان درگذر این است صفت مخلصین و روش منقطعین ...

بشارة النّور ، ص ٢٣٢ - ٢٣٣

و حضرت عبدالبهاء در شرح احوال آقا علی قزوینی چنین میفرمایند :

.... چون صبر و سکون و قناعت و ثبوت او بخاطر آید بی اختیار طلب الطاف از

حضرت پروردگار گردد نوازل شدیدی بر این شخص محترم مستولی بود که

همیشه مریض و بیمار بود و در تعب و مشقّت بیشمار سبب آن بود که در قزوین

در سبیل الهی بدست اهل کین گرفتار گشت چندان بر سر مبارکش زدند که اثر تا

نَفَس اخیر باقی بود انواع ستم ظالمان مجری داشتند و عوانان هر اذیتی روا

داشتند و جرمی جز ایمان و ایقان نداشت و گناهی غیر از محبّت پروردگار نبود

بقول شاعر ،

جغدها بر باز استم میکنند پرو بالش بیگناهی میکنند

که چرا تو یاد آری زان دیار یاز قصر و ساعد آن شهریار

جرم او اینست کاو باز است و بس غیر خوبی جرم یوسف چیست پس

تذکرة الوفاء ، ص ٢٥٤ - ٢٥٥

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی آقا محمّد علاقه بند در طهران چنین

میفرمایند :

هواللّه ای ثابت بر پیمان الان که یوم یکشنبه شانزدهم ربیع الثانی سنه هزار و

سیصدو بیست و یک هجری است بواسطه میرزا محمود خان ، جناب آقا سیّد

تقی سه طغرا مکاتیب مفصلهٴ شما را ارسال داشت فورا هر سه را بدقّت تمام از

ص ٣٥

از بدیت تا نهایت خواندم و حال آنکه ابدا فرصت نداشتم محض محبّت قلبی و

تعلّق خاطری که بآن یار قدیم دارم جمیع مشاغل مهمّه را کنار گذاشتم و بقرائت

آن سه طغرای مفصّل پرداختم جمیع تفاصیل معلوم شد این فتنه و فسادها

جمیع را سبب بدخواهان دولت و ملّتند . نفس حکومت الحمد للّه عادل است و

باذل ولکن فتنه جویان آرام نگیرند و اهل وفا را جفا روا ندارند ، فنعم ما قال ،

جغدها بر باز استم میکنند - پرّ و بالش بی گناهی میکنند . که چرا تو یاد آری زآن

دیار - یاز قصر و ساعد آن شهریار . جرم او اینشت کاو باز است و بس - غیر خوبی

جرم یوسف چیست پس . ظلمت لابد دشمن نور است و گرگ عدوّ اغنام الهی ، مار یار

نگردد و عقرب وجد و طرب ندهد . شما از اشرار خصلت ابرار نطلبید و از

اهل جفا طمع وفا ننمائید الحمد للّه دولت کامل است و اعلیحضرت شهریار

عادل و حضرت صدارت پناهی کاردان و کار آزمود و عاقل . اصل این است امّا

خلق گمراه تا بسرّ حقیقت آگاه نگردند آرام نگیرند و این از مقتضای جهل است .

پس احبّای الهی باید بجان و دل بکوشند و بگفتار و رفتار ثابت و آشکار نمایند

که راه خدا پیمودند و در سبیل رضا سلوک نمودند و بمحبّت اللّه افروختند و پردهٴ

شبهات سوختند و انّ جندنا لهم الغالبون . عاقبت این قبه های گرد سفید و سبز

نیلگون سرنگون گردد و فیض روحانی و پرتو نورانی از حضرت بیچون عالم را

احاطه نماید چنانکه مشاهده مینمائی که هرچه جهلا بیشتر جفا نمودند علم وفا

بلند تر شد و هر چند مقاومت بیشتر کردند سطوع انوار افزونتر شد تا نفس اعداء

سبب گشتند که صیت امراللّه در شرق و غرب منتشر شد و آوازهٴ جمال ابهی

جهانگیر گشت اگر چنین تعرّض و تغرّض جهلای امّت نبود بجان عزیزت صیت

امراللّه تا بحال از ایران تجاوز ننموده بود شرق منوّر نبود غرب معطّر نبود جنوب

و شمال معنبر نگشته بود این از مواهب کلیّه الهیّه است . ای بندهٴ بهاء تا بحال

مکاتیبی که بخود شما مرقوم گشته البتّه کتابی است و آنچه بواسذه شما مرقوم

گشته صحف و زبر گردد با وجود این گله مفرما شکر سبب ازدیاد نعمت است و

بالشّکر تزید النّعم . جمیع احبّای الهی را تکبیر ابدع ابهی ابلاغ دارید . و

علیک التّحیّة و الثّنآء . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح پروفسور ادوارد براون چنین میفرمایند :

ص ٣٦

هواللّه حضرت دوست قدیم آوارگان جناب مستر ادوار برون المحترم ملاحظه

نمایند

هواللّه یار عزیز مهربان تحریر بلیغ که بتاریخ چهارم مارث سنه ١٩٠١ مورّخ بود

رسید از حدیقهٴ عنوانش بوی خوش بمشام رسید دماغ جان معطّر شد و قلب

منوّر و مشام معنبر گشت زیرا مضمون بمعانی وفا مشحون و فحوی دقائق سرّ

مکنون ، شکایت از جنگ و جدال و حرب و قتال در خطه افریک نموده بودید و

بیان تاسف فرموده بودید که آیا این خصومت اهل غرور بی فاصله و فتور مستمرّ

در اعصار و دهور است یا آنکه دلبر دلنشین الفت و محبّت در انجمن عالم روزی

جلوه خواهد نمود . آنچه از قلم اعلی صادر البتّه ظاهر و باهر خواهد شد ولی

هنوز عالم انسانی بتمامه مستعد این کامرانی نیست اندک اندک این موهبت

آسمانی از افق جان و وجدان طلوع کند و چون این پرتو منیر در اوج رفیع و قطب

اثیر بدرخشد ظلمات شدیده زائل گردد و انوار وحدت الهیّه بسیط زمین را احاطه

کند طفل رضیع باید سالها در آغوش پدر پرورش یابد تا بسن رشد و بلوغ رسد

الآن بدایت آن صبح نورانی است اندک اندک پرتوی چون شفق صباح مشهود و

محسوس میشود امیدواریم که به عون و عنایت الهی و فضل و موهبت

غیر متناهی آگاهی کما هی حاصل گردد و میمنت و مبارکی صلح و صلاح و فوز و

فلاح و دوستی و آشتی ظاهر و واضح شود هرچند بحسب قرون اولی و تجربهٴ

قرون وسطی و وقوعات قرن اخیر این قضیّه امر عسیر بلکه ممتنع التأثیر

مینماید امّا چه بسیار امور که در ایّام سلف ممتنع و معسور ولی حال آسان و

میسور بهمچنین این موهبت که آسایش جهان آفرینش است امیدواریم که شاهد

انجمن گردد و روش و پرورش و آرایش بنی آدم شود .

ای یار مهربان خصومت اگر از هر طرف باشد وقوعش غریب و عجیب نه ولی با

وجود عدم مقاومت و نهایت ملاطفت بالعکس از طرف مدّعیان مداومت در

مخاصمت این بسیار غریب است و بعید . مثلا ملاحظه فرمائید که حضرت

روح اللّه روح الوجود له الفدا و یا خود سرمستان صهبای او حقیقت محبّت و

ملاطفت و وحدت و الفت را تمثال مجسّم و مثال مشخص بودند با وجود این

اسرائیل آن شخص جلیل را عدوّ بی مثیل شمرد و مرکز بغض و عدوان و هادم

ص ٣٧

بنیان گفت هدف سهم و سنان نمود و فریاد الامان برآورد آن نور هدیٰ را ظلمت

دهماء دانست و آن میر وفا را مار هائل جفا شمرد و الی الآن زبان تقبیح بحضرت

مسیح گشایند و با منظری قبیح آن وجه صبیح ملیح را مسیح نامند ولی در بازار

جوهریان آن گوهر تابان را جلوهٴ لعل بدخشان است و در نظر اهل بصیرت آن نیّر

حقیقت را نمایش مهر رخشان ، عاقبت غوغاء و ضوضاء بگذشت و غبار

مفتریات بنشست حقیقت عیان شد و مدّعیان رسوای عالمیان اساس تعالیم الهی

مرصوص شد و صلح و صلاح و فوز و فلاح و محبّت و سلام منصوص گشت

جهان گلشن الهی شد و کیهان مرکز انجمن رحمانی اقوام و قبائل متخاصمه ملل

متحابّه گشت و شعوب و طوائف متباعده امم متقاربه بلکه متعانقه گردید تا آنکه

فضائل و خصائل روحانیّه حقیقت انسانیّه را تزیین کرد و تعالیم و نصائح الهیّه

جبتبرهٴ خونخوار را غمخوار بلکه سرور ابرار نمود . مقصود این است که قوم

جهول ابن بتول را مصلوب نمودند و مبغوض و مغضوب شمردند با وجود این

آن حضرت ربّ اهد قومی انّهم لا یعلمون فرمود معذلک زبان بشکایت گشودند و

صد هزار روایت نمودند زیرا در حقّ مسیح اراجیفی در کتب تلمود مرموز که

سزاوار درنده جهانسوز این است غریب و عجیب ،

بر من مسکین جفا دارند ظنّ که وفا را شرم می آید ز من

پس باید که محرمان حریم حکمت رحمان و روحانیان بزم محبّت یزدان در

عبودیّت آستان حقیقت بکوشند و غمخوار و مهربان با جهانیان باشند هر زخمی

را مرهم گردند و هر دردی را درمان شوند و هر خائفی را ملجأ امن و امان و به

روایت و شکایت و حکایت مدّعیان محزون و دلخون نگردند زیرا الحمد للّه

مانند آن جناب منصفان را بصیرتی و دانایان را در تحرّی حقیقت استعداد و

کفایتی البتّه حرارت آتش حقد و حسد را احساس نمایند و لطافت نسیم

جانبخش گلشن وفا را ادراک کنند و گوش به عربده و فریاد اهل جفا ندهند متینند

و رزین و پُر صبرند و تمکین و عاقبت حقیقت البتّه مشهود اولی الابصار گردد .

جغدها بر باز استم میکنند پرو بالش بی گناهی میکنند

جرم او اینست کو باز است و بس غیر خوبی جرم یوسف چیست پس

ازتأسف آن جناب در محاربات حاضره بسیار متأثر شدم فی الحقیقه اهل حمیّت

ص ٣٨

را سبب حسرت است و انسان را مورث احزان بی پایان امید از فضل ربّ ودود

چنان است که عاقبت مخمود گردد و سهم و سنان به امن و امان تبدیل شود و

نائره حرب و ضرب به بارقهٴ حبّ و فرح و طرب مبدّل گردد .

عباس

٨ نیسان سنهٴ ١٩٠١

و نیز ن ک به ذیل : " جرم او این است ... " و " غیر خوبی جرم ... " و " قصد آن

دارند ... " .

ابیاتی که در آثار فوق نقل گردیده از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است :

بعد ازآن صدّیق پیش مصطفیٰ گفت حالِ آن بلالِ با وفا

کآن فلک پیمای میمون بالِ چُست این زمان در عشق و اندر دام تُست

بازِ سلطان است زآن جُغدان به رنج در حَدَث مدفون شدست آن زفت گنج

جغدها بر باز استم می کنند پرّ بالش بی گناهی می کنند

جُرم او این است کاو باز است و بس غیرِ خوبی جُرم یوسف چیست پس

جغد را ویرانه باشد زاد و بود هستشان بر باز زآن خشمِ جهود

که چرا می یاد آری زان دیار یا ز قَصْر و ساعدِ آن شهریار

مثنوی ، دفتر ششم ، بیت ٩٥٣ - ٩٥٩

بیت " دشمن طاووس آمد ... " که در دو اثر فوق به آن استشهاد شده نیز از مولوی

است و در دفتر اوّل مثنوی ( بیت ٢٠٨ ) چنین ثبت شده است :

دشمن طاووس آمد پرّ او ای بسی شه را بکشته فرّ او

آیه " و انّ جندنا لهم الغالبون " که در لوح جناب علاقه بند به آن استشهاد شده

آیه ١٧٣ در سورهٴ صافات (٣٧ ) است به این معنی که سپاه ما همیشه فاتح و غالبند .

عبارت " و بالشکر تزید النعم " که در اواخر همین لوح مبارک مذکور شده ناظر بر

آیه شماره ٧ در سوره ابراهیم (١٤) در قرآن کریم است که خداوند میفرماید :

و اِذْ تَأذَّنَ ربُّکُم لَئن شَکَرْتُمْ وَ لَئن کَفَرْتُمْ اِنَّ عَذابِی

لَشَدِیدٌ .

معنی آیه قرآنی آن که هرگاه خداوند نعمتی ارزانی فرماید اگر شاکر باشید و به شکر

ص ٣٩

قیام نمائید بر نعمت شما می افزایم ولی اگر کفران نعمت کنید شما را به عذاب سخت

و طاقت فرسا گرفتار خواهم ساخت .

برای ملاحظه شرح مربوط به بیت " بر من مسکین ... " که در لوح پروفسور ادوارد

براون نقل شده به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید .

ص ٤٠

جمله ادراکات بر خرهای لنگ

حقّ سوار باد پرّان چون خدنگ

حضرت بهاءاللّه در کتاب مستطاب ایقان چنین میفرمایند :

.... بر هر صاحب بصیرتی واضح و هویدا است که اینگونه علمها ( علوم فلسفه ،

کیمیا و سیمیا ) لم یزل مردود حقّ بوده و هست و چگونه علومی که مردود است

نزد علمای حقیقی ادراک آن شرط ادراک معارج معراج میشود با اینکه صاحب

معراج حرفی از این علوم محدوده محجوبه حمل نفرموده و قلب منیر آن سیّد

لولاک از جمیع این اشارات مقدّس و منزه بوده چه خوب میگوید ،

جمله ادراکات بر خرهای لنگ حق سوار باد پرّان چون خدنگ

واللّه هر کس بخواهد سرّ معراج را ادراک نماید و یا قطرهٴ از عرفان این بحر

بنوشد اگر هم این علوم نزد او باشد یعنی مرآت قلب او از نقوش این علوم غبار

گرفته باشد البتّه باید پاک و منزه نماید تا سرّ این امر در مراتب قلب او تجلی

نماید ... ایقان ، ص ١٤٤ - ١٤٥

و حضرت عبدالبهاء در لوح جناب شمسی تبریزی از اهل حقّ در باطوم چنین

میفرمایند :

هواللّه ای بندهٴ الهی شکر کن خدا را که نور هدایت درخشید و فیض ابدی

بخشید و بدرقه الطاف رسید و دل و جان ببشارات کبریٰ خوشنود و مسرور

گردید مردم عبدهٴ اوهامند نبینند و ندانند در عالم عقل و فکر خویش تصوّری

نمایند و آن تصوّر را بپرستند و حال آنکه آنچه در اوهام گنجد و بعقول و افکار

ادراک گردد آن صور فکریّه انسانست و محاط نه محیط ، جمله ادراکات بر خرهای

لنگ - حقّ سوار باد پرّان چون خدنگ . حمد خدا را که تو بمطله هدیٰ و مرکز

حقیقت پی بردی و مومن و موقن گردیدی این از عنایت الهیّه و موهبت ربّانیّه

است و در هر دمی سزاوار هزار شکرانه اذن حضور خواسته بودید وقتش آید

ص ٤١

صبر و تأمّل و تحمّل نما. و علیک التّحیّة و الثّنآء . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در تفسیر حدیث کنت کنز چنین میفرمایند :

.... و اگر متعارجین سماء عرفان و متصاعدین ملکوت حکمت ایقان ببقاء ذات

احدیّت در هوای بی منتهای معرفت کنه آن جواهر الجواهر پرواز نمایند البتّه

شبری طیّ ننمایند و بحقیقت او پی نبرند ،

جمله ادراکات بر خرهای لنگ حقّ سوار باد پرّان چون خدنگ

این است که سیّد الاوّلین و الآخرین در این مقام اظهار عجز و فقر را کمال علم و

غایة القصویٰ حکمت دانسته اند و این جهل را جوهر علم شمرده اند چنانچه

میفرماید " ما عرفناک حقّ معرفتک " و همچنین میفرماید " ربّ زدنی فیک

تحیراً".. مکاتنیب ، ج ٢ ، ص ٤٥

بیتی که به آن استشهاد فرموده اند از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است :

جمله ادراکات بر خرهای لنگ او سوار باد پرّان چون خدنگ

مثنوی ، دفتر سوّم ، بیت ٣٧٢١

عبارت " ما عرفناک حقّ معرفتک " که در تفسیر کنت کنز به آن استشهاد شده از

احادیث اسلامی و در عوالی اللئالی ( ج ٤ ، ص ١٣٢ ) مندرج است . عبارت ربّ

زدنی فیک تحیراً " که در همین تفسیل نقل شده بنا به قول هجویری در کشف

المحجوب ، ص ٤٨٨ ، از کلمات شبلی است که گفت " یا دلیل المتحیّرین زدنی تحیرا "

ص ٤٢

جمله ذرّات جهان آینه اسماء شدند

لیک اسماء الهی زصفت پیدا شد

ن ک به ذیل " همه ذرّات جهان ... " .

ص ٤٣

جواب تلخ میزیبد لب شکرخا را

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند :

هواللّه دوست مکرّم و سرور مهربان هرچند محررات از شما نرسید و ما باید

گله کنیم و آغاز عتاب نمائیم ولی شما پیش دستی نمودید و شکوه فرمودید ما

این ستم را نیز سبب نگارش این رقیمه نموده میگوئیم هرچه گوئی خوش است و

هر چه کنی دلکش ، بقول خواجه جواب تلخ میزیبد لب لعل شکرخا را . شکوه

شما شکر است و گله شما کله شکر عتاب شما صوت رباب است و خطاب شما

شهد و شراب والسلام . عباس

مصرعی که نقل فرموده اند در غزل معروف حافظ با این مطلع است که :

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را

بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

و در بیت ششم میفرماید :

اگر دشنام فرمائی وگر نفرین دعا گویم

جواب تلخ میزیبد لب لعل شکر خا را

دیوان حافظ ، ص ٣ - ٤

ص ٤٤

حضرت بهاءاللّه در لوح " جناب آقا سیّد نصراللّه ع ط " که از لسان خادم اللّه

عزّ صدور یافته چنین میفرمایند :

قد شهد کلّ ذی لسان و ذی عین و ذی درایة بما شهد مالک الاسماء ... با این که

در این یوم مبارک بدیع اسرار فرقان و باطنه و باطن باطنه به افصح بیان مذکور و

مسطور و لئالی بحر عرفان محبوب امکان ظاهر و باهر مع ذلک از انظار و ابصار

پوشیده و پنهان ، این نیست مگر از ظلم و تعدیات و اعمال نالایقه خلق غافل .

حقّ منیع جل جلاله و عم نواله به کمال تصریح امورات حادثه بعد را از قبل ذکر

فرموده اند و به آن اخبار داده اند با وجود این خلق این اطراف غافل و محجوب ،

جهل و نادانی به مقامی است که بعضی این عباد را از خوارج میشمرند نعوذ باللّه

نفسی که به اراده اش دین اللّه و مذهبه مرتفع شده او را از اهل ایمان نمیدانند

تباًلهم و سحقاً لهم و حسرة علیهم و بئس ما نطقوا و ظنوا و عملوا سوف یرون

انفسهم فی مقام یستعیذ منه اهل النار باللّه الفرد العالم البصیر . وقتی از

اوقات جمال قدم جل اجلاله مشی میفرمودند و به این فرد ناطق ، جهان بنگاه دیوان

است و بر کژیّ است دیوانش - الا ای راه رو بهراس از دیوان دیوانش . ولکن از

فضل و عنایت حقّ و قدرت کامله اش امید هست که حجبات موهومه بید قدرت

خرق شود و آفتاب عدل بر عالم تجلّی نماید زود است آنچه در کتاب الهی نازل

شدهحرف به حرف ظاهر و هویدا گردد چنانچه اکثری از آن شده ....

و نیز جمال قدم در لوحی دیگر چنین میفرمایند :

هوالناطق العلیم یا خداداد امروز روز داد است ولک دیوان ظلم بر فرشته های

عدل ستم نموده اند . جهان بتگاه دیوان است و در کژّی است دیوانش - الا ای

راه رو بهراس از دیوان دیوانش . ولکن این ظلم پاینده نیست عنقریب نور آفتاب

ص ٤٥

عدل جهان ظلمانی را منوّر نماید یداللّه فوق ایدیهم و ارادة اللّه فوق ارادتهم

یشهد القلم الاعلی بانک اقبلت الی اللّه اذ اعرض عنه اکثر الخلق و احببت مولاک

اذ کان النّاس اکثرهم من الصّامتین ان افرح بشهادتی لک و اقبالی الیک و ذکری

ایاک فی هذا اللوح المبین کبّر من قبلی احبائی و بشّرهم برحمتی و عنایتی ان

ربّک لهو الغفور الکریم البهاء علیک و علیهم و علی من تمسّک بحبل اللّه المتین .

بیتی که در آثار فوق نقل شده از شکوه شیرازی است و قصیده ای که حاوی بیت

مزبور میباشد به نقل از مجمع الفصحاء بشرح ذیل است :

جهان بنگاه دیوانست و برکژیست دیوانش

الا ای راهرو بهراس از این بنگاه و دیوانش

فلک نیرنگ اگر بازد نحیزد جز زرنگ امنش

جهان دستان اگر سازد نیاید جز ز دست آتش

تو گر زالی و گر نیرم مده خاطر به نیرنگش

تو گر سامی و گر دستان مشو ایمن ز دستانش

مسازین آسیا تن در فریب و ریو و نیرنگش

بکن زین دیرگه دل از هراس حرص و طغیانش

چه پائی اندر آن بنگه که غول آمد هم آوردش

چه خسبی اندر آنخانه که دزد آمد نگهبانش

جهان بس دی مه و آبان پی آن ریزد از چشمت

لب آبیکه خوردستی تو از خرداد و آبانش

ز عیسی ره یکی جویم که بر چرخست خرگاهش

ز قارون دم یکی رانم که در خاکست ایوانش

چه بر جائی زنم خیمه که بر باد است بنیادش

چه بر خاکی کنم خانه که بر آبست بنیادش

ره شاهی بدل جویم که چون بر چرخ آئینش

سوی ماهی بجان پویم بر دهر فرمانش

ص ٤٦

کم از گوئی فلک بینی عیان در دم شبرنگش

کم از ریگی جهان بینی نهان درسم یکرانش

مجمع الفصحاء ، ج ٥ ، ص ٥٤١ - ٥٤٢

در شرح احوال شکوه شیرازی در مجمع الفصحاء چنین آمده است :

نام نامیش میرزا عبدالحمید و در کمالات یگانه و فرید است . والدش علی

محمّد خان در اصل از قصبه فیروز آباد و حکومتش در آنجا موروث از آباء و

اجداد خود در بدو جوانی تحصیل علوم متداوله کرده و در حقیقت هر علم پی

برده چندی مسافرت و مهاجرت از وطن مالوف گزیده و در اغلب بلاد ایران

مجردان گردیده مدتی در آذربایجان نیز آسوده و ملک زادگان عصر را مداحی

نموده بالاخره بلباس فقر ملبس آمده و از ملازمت تن زده اکنون نیز با وجود

تقاضای جوانی متنفر از لذات زندگانی است علو همتش از گرفتاری بزخارف دنیا

مانع است و بکسب حقایق و معارف از گیتی قانع در عربی و عجمی و نظم و نثر

و حکمت طبیعی و الهی با بهرهٴ کامل و اشعار متین شیرین نیز از خاطرش صادر

و حاصل ... مجمع الفصحاء ، ج ٥، ص ٥٤٠

بر اساس مندرجات حدیقة الشعراء (ج٢، ص ٨٦٧ - ٨٦٩) شکوه شیرازی

" رحلتش در هزار و دویست و هفتاد و اند " بوده و در همدان رخت به سرای دیگر

کشیده است " .

عبارت " یداللّه فوق ایدیهم " که در لوح جناب خداداد مذکور شده قسمتی از آیه

شماره ١٠ در سوره فتح (٤٨) است ، به این معنی که دست خدا بالای دست ها است .

ص ٤٧

مآخذ اشعار فارسی

در آثار بهائی

\*\*\*\*\*

حرف

چ

ص ٤٨ و ٤٩

چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

ن ک به ذیل " چهار تکبیر زدم ... "

ص ٥٠

چاره اکنون آب و روغن کردنی است

حضرت بهاءاللّه چنین میفرمایند :

... ای اهل ثروت و قدرت حال که سحاب شده اید و عالم و اهل آن را از اشراقات

انوار آفتاب عدل و فیوضات لا تحصیٰ منع نموده اید و راحت کبریٰ را مشقّت

دانسته ایدو نعمت عظمیٰ را نقمت شمرده اید اقلا وصایای مشفقانه جمال

احدیّه را در اموری که سبب نظم مملکت و آسایش رعیّت است اصغاء نمائید در

هر سنه بر مصارف خود میافزائید و آنرا حمل بر رعیّت مینمائید و این بغایت از

عدل و انصاف دور است این نیست مگر بسبب اریاح نفسانیّه که مابین در هبوب

و مرور است و تسکین آن ممکن نه مگر بصلح محکم که سبب اعظم است برای

استحکام اصول ابنیهٴ ملّت و مملکت ، چاره اکنون آب و روغن کردنی است صلح

و اتّحاد کلیّه که دست نداد باید باین صلح اصلاح شود تا مرض عالم فی الجمله

تخفیف یابد صلح ملوک سبب راحت رعیّت و اهل مملکت بوده و خواهد بود در

این صورت محتاج بعساکر و مهمّات نیستند الّا علی قدر یحفظون بها بلدانهم و

ممالکهم و بعد از تحقق این امر مصروف قلیل و رعیّت آسوده و خود مستریح

میشوند .... نجم باختر ، سال ١٤ ، شماره ٧ ، ص ١

و حضرت عبدالبهاء در لوح " جناب آقا عزیزاللّه خان " ( ورقا ) که در حدود اواخر

سنه ١٣٢٤ ه .ق . / ١٩٠٧ م عزّ صدور یافته چنین میفرمایند :

ای یادگار عزیز آن یار قدیم من آنچه مرقوم نموده بودی در نهایت دقّت ملاحظه

گردید چون انتخاب محفل روحانی عمومی حال ممکن و میسّر نه چاره اکنون

آب و روغن کردنی است . بقدر امکان باید محفلی آراسته شود که بامور لازمه

پردازد و جمیع یاران از دل و جان قرار آن محفل بپذیرند و این بدون نفوذ مشکل

ص ٥١

و تا نفوذ بمیان نیاد کاری از پیش نرود اوقات بیهوده گذرد لهذا بنظر چنین میآید

که حضرات ایادی علیهم بهآءاللّه الابهی و یارانی چند دانا و بیغرض جمع شوند

و هشتاد و یک نفر از نفوس ممتازه احباب نام برند ، بعد آن نفوس را نُه نُه تقسیم

کنند هر نُه نفر بتدریج در محلی جمع شوند و انتخاب یک نفس نمایند بعد آن نُه

نفر منتخب شده با حضرات ایادی بالاجتماع محفل روحانی تاسیس کنند و

جمیع یارام اطاعت و تمکین آن محفل نمایند و خدمت کنن و در نفوذ محفل

بکوشند کسی را یارای کلمهٴ اعتراض نماند عبدالبهاء نیز در نفوذ آن محفل بجان

و دل کوشد و چون حضرات ایادی امراللّه در ایّام مبارک باین شرف فائز گشتند

لهذا ملاحظه و احترام ایشان فرض بر کلّ است در آن محفل روحانی هر یک از

ایادی امراللّه اعضای دائمی هستند و بدون این نحو نفوذ لازم حاصل نگردد و در

این دوره جمیع امور باید بطوع و رغبت حاصل شود نه بحکم و استقلالیّت .

اعضای محفل روحانی در نزد عبدالبهاء بسیار محترمند بدرجه ای که من از رای

آنان تجاوز نکنم جمیع قرار ها را تصدیق کنم و از خود رایی ندهم این است

حقیقت حال و لازمهٴ وقت . و علیک التّحیّة و الثّناء. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهء در لوح احبای شیراز که بواسطه جناب قاسم علی فاروقی

ارسال شده چنین میفرمایند :

هواللّه ای یاران عزیز عبدالبهاء جناب فاروقی بعد از زیارت عنبهٴ مقدسه و

طواف مطاف ملاء اعلی ذهاباً و ایاباً وارد بر عبدالبهاء شد و ایّامی چند مونس و

انیس بود و در نهایت تبتّل بملکوت ابهیٰ و تضرّع بملاء اعلیٰ بود و یاران الهی

را یک یک بخاطر آورد و با دلی پُر درد جمیع را فرداً فرداً نامهٴ مخصوص مطالبه

کرد و با چشمی اشکبار اصرار نمود ولی عبدالبهاء را نه دمی سکون و نه آنی قرار و

فرصتی ابداً در کار ندارد اگر اوقات خویش را بجزء لایتجزیٰ تقسیم نماید و هر

جزئی را بمخاطبه و مکاتبهٴ گروهی تخصیص کند باز از عهده بر نیاید الحمد للّه

بهائیان در شرق و غرب مانند دریا موج زنند اقلاً ده فوج کاتب لازم تا تواند

جواب رسائل ایشان را کما هو حقّه بنگارد . در این صورت خواهش هر زائر را

ص ٥٢

بتمامه مجریٰ داشتن از قبیل ممتنعات است لهذا شرمسارم و بخجلت و حیا

گرفتار که به چه زبان به جناب فاروقی بیان اعتذار کنم چاره ای جز این ندیدم که

یک نامهٴ مفصّل بجمیع یاران نگارم تا این نامه را نسخ متعدده نموده بهر یک از

یاران نسخه ای تقدیم نمایند ، چاره اکنون آب و روغن کردن است ، مثلی است

مشهور القلیل یدلّ علی الکثیر و القطرة تدلّ علی الغدیر ...

مجموعه مکاتیب ، شماره ٥٢، ص ٤٠٥ - ٤٠٦

و نیز حضرت عبدالبهاء درلوح جمعی از احبای پارسی نژاد در بمبئی چنین میفرمایند :

هواللّه ای دوستان حقیقی جناب زائر خواهش نگارش نامه می نماید ولی

عبدالبهاء فرصت و مهلت ندارد ، چاره اکنون آب و روغن کردنی است . مختصر

این است که از شرق و غرب چون باران فروردین نامه های مشکین پیاپی میریزد و

ابداً مهلت خواندن مفقود تا چه رسد بجواب ولی از هیجان دل و جان باز

بنگارش مشغول تا بدانید که این دل چگونه پُر جوش و خروش است در پناه

جمال مبارک باشید و آگاه از اسرار آن ملیک مقتدر در هر شامی شیرین کام گردید

و هر صبحگاهی روشن و تابان . و علیکم البهاء الابهیٰ . عبدالبهاء عباس . ٢٤

شعبان ١٣٣٥ حیفا .

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا آقای افنان ملقّب به نورالدّین در

شیراز چنین میفرمایند :

یا من یسمع نیاحی و نوحی و حنینی الیه .... فی الحقیقه حضرت آقا میرزا آقای

افنان علیه بهاءاللّه الابهیٰ نهایت شکایت را از بلایای متتابعه بلاد فارس و یزد

مرقوم نموده بودند و استدعای دعا در روضهٴ مبارکه کرده بودند این عبد را منظور

چنان بود که این بلایا باسبابی رفع شود که سبب علوّ امراللّه و اعلاء کلمة اللّه

باشد . لهذا تعهد این کیفیّت را نمودم که چون آن بیت معمر و مطاف جواهر

وجود آباد و معمور گردد این بلایا بتمامها زائل شود امّا الیوم نفسی در هیچ عهد

به این قسم واضح و مشهود تعهد اینگونه امور ننموده مراد این بود تا حجّت الهیّه

بالغ شود و شرف و منقبت آن بیت عظیم مقدّس ظاهر و باهر گردد حال که

ص ٥٣

اسباب ضوضآء و فساد اهل طغیان است البتّه ملاحظه حکمت لازم است پس

تدبیری باید نمود که فی الجمله تسهیل و تخفیف در بلا حاصل گردد و تا این

بلایا خدا نکرده استمرار نیابد و آن این است که گفته شود که مسجد جدیدی که

قرب آن بیت ربّ جلیل است و خراب است شخصی از اولیآء که در جفر جامع

ماهر است استخراج کرده است که اگر چنانچه آن مسجد تعمیر تام گردد این

بلایای مبرمه تخفیف یابد و این غیوم مظلمه کشف شود ، چاره اکنون آب و

روغن کردن است زیرا این مسجد شرف قرب جوار دارد بقدر این جواریّت حکم

و تاثیر دارد و بنیان بیت معمور نیست ولی آب پاشی آستان است و جاروب کشی

میدان همچو بنظر نمیآید که از این چندان حرفی حاصل شود و اگر ملاحظه

فرمایند که این نیز منجر بروایات و حکایات و فزع ناس و جزع خلق و ضوضآء

میشود باید تسلیم داشت البتّه حکمت از اوامر الهیّه است ملاحظه لازم است و

محافظه الزم و آنچه الیوم اتم امور است ثبات و استقامت کلّ بر عهد و میثاق

الهی است امّا نچنان ثبات بعضی که عبارت از لفظ است و بس چون شهادت

برسالت حضرت رسول از بعضی ، واللّه یشهد انّک لرسوله و انّ المنافقین

لکاذبون ... ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاٍ در لوح جناب آقا سیّد عبداللّه در میانج چنین میفرمایند :

هواللّه ای منجذب نفحات اللّه نامهٴ‌مرقوم ملاحظه گردید مضمون مشحون به

انجذابات روحانیّه و ثبوت و رسوخ بر میثاق الهی بود از قرائت مسرّت رخ داد

از فضل حضرت احدیّت امید وطید است که همواره بنسایم جنّت ابهیٰ در نهایت

طراوت و لطافت و روحانیّت باشی و شب و روز بنشر آثار و سطوع انوار و بیان

اسرار وقت خویش را بگذرانی تا در آن صفحات آیات باهرات جلوه نماید و

رایحه طیّبه محبت اللّه باوج اعلیٰ رسد الیوم منبع تائید و مبط توفیق تبلیغ است

هر نفس زبان ببیان برهان گشاید و حضرت یزدان را بستاید و محافل را بذکر

اسرار الهی بیاراید التّه بجنود ملاء اعلیٰ مدائن قلوب بگشاید . این است تکلیف

کلّ تا بدرقهٴ عنایت چه نفسی را قیام دهد و برآنچه باید و شاید مستدام دارد مرا

ص ٥٤

آرزو چنان که شما سراج وهاج آن زجاج گردید و نور باهر آن مشکاة شوید یاران

الهی را پیام این زندانی برسان و عذر تحریر مخصوصه بخواه زیرا مجال ممتنع

و محال است اگر در هر ساعتی هزار تحریر از قلم جاری گردد باز کفایت ننماید و

حال آنکه مشاغل سائره و غوائل حاصله بکلّی مانع از تحریر است مع ذلک

بمفاد چاره اکنون آب و روغن کردنی است باز بقدر قوّه بتحریر پردازم که شاید

یاران را بنوازم شما از قبل من بهر یک تحیّت مشتاقانه و تکبیر ابدع ابهیٰ در

نهایت محبّت و وفا ابلاغ دارد اگر اثر قلم مفقود است ولی احساسات قلب

موجود و نامه حقیقی روح محبّت صمیمی است از این جهت قصور ممتنع و

محال و در جمیع احوال یاد یاران و محبّت دوستان مونس دل و جان ...

مصرعی که در آثار فوق نقل شده از مولوی است که در صدر دفتر پنجم کتاب مثنوی

چنین میفرماید :

شه حُسام الدّین که نور اَنجُم است طالبِ آغازِ سِفرِ پنجم است

ای ضیآءالحق حسام الدین راد اوستادانِ صفا را اوستاد

گر نبودی خلق محجوب و کثیف ور نبودی حَلقها تنگ و ضعیف

در مدیحت دادِ معنی دادمی غیر این منطق لبی بگشادمی

لیک لقمهٴ بازْ آنِ صعوه نیست چاره اکنون آب و روغن کردنی است

مثنوی ٩ دفتر پنجم ، بیت ١ - ٥

اصطلاح " آب و روغن " بمعنی چاره جوئی و مسامحت در امور است چنانچه

مولوی در موضعی دیگر از مثنوی میفرماید :

تو هم ای عاشق چو جرمت گشت فاش آب و روغن ترک کن اشکسته باش

مثنوی ، دفتر چهارم ، بیت ٣٤٦

و در غزلیات خود میفرماید :

حیلت بگذار و آب و روغن مائیم هریسهٴ رسیده

غزلیّات شمس ، ص ٦٦٩

دکتر گوهرین در ذیل " آب و روغن کردن " چنین آورده است :

ص ٥٥

سخنی مطابق استعداد مخاطب گفتن گرچه آن سخن مطلوب نباشد -

ظاهر سازی . این بحیله آب و روغن کردنیست این مثلها کفو ذرّه نور نیست ...

فرهنگ لغات ، ج ١ ، ص ١٩

لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب عزیزاللّه ورقا در باره نحوه انعقاد محفل

روحانی در مدینه طهران که فوقا نقل گردید از نظر تاریخ تاسیس و چگونگی انتخاب

و عضویّت در تشکیلات اداری بهائ یحائز اهمیّت وفیر است زیرا کیفیّت شروع کار

موسسات اداری بهائی را در مراحل اولیّه آن کاملا روشن میسازد .

تقریبا هم زمان با صدور لوح فوق یا متعاقب وصول آن به طهران " نظام نامه مبارکه

انجمن مشورت اهالی امر در طهران و سایر بلاد ایران " نیز که بتاریخ ١٩ ذی حجة

سنه ١٣٢٤ ه .ق . / ٣ فوریه ١٩٠٧ م مورّخ است در پنجاه و یک فصل ( یا مادّه )

تهیّه شده و به امضای حضرات ایادی امراللّه مقیم طهران یعنی جناب حاج ملّا علی

اکبر ایادی و آقا میرزا حسن ادیب العلماء طالقانی رسیده است . در این نظامنامه

حدود وظائف و مسئولیتهای اعضاء و کیفیّت انعقاد جلسات و مسائل وابسته به نحوه

اداره انجمن مشورت احباء به تفصیل شرح و بسط یافته است .

امّا انتخاب محفل شور روحانی طهران در اواخر سنه ١٣٢٩ ه .ق . / ١٩١١ م

صورت گرفته و به این مناسبت جناب نعیم اصفهانی قصیده ای در بیست و هفت بیت

سروده اند که بتاریخ ٢٣ رمضان سنه ١٣٢٩ ه .ق . / ١٨ سپتامبر ١٩١١ م مورّخ

میباشد چون این قصیده حاوی احساسات و تفکّرات شاعر در باره اهمیّت این واقعه

مهمّ تاریخی میباشد ذیلا ابیاتی از آن را مندرج میسازد :

حمد ایزد محفل روحانی و شورا بپاشد

منتخب بر وفق امر حضرت عبدالبهاء شد

محفل ترتیب ملّت مجلس تحبیب امّت

مجمع تهذیب هیئت شکر للّه ابتدا شد

اوّلین سرمشق کیهان در جهان آمد بمیدان

حکم امّت شد به اینان حکم اینان با خدا شد

ص ٥٦

ای احبای الهی نخبه مه تا بماهی

از اوامر وز نواهی شرع ربّانی بپاشد

جملهٴ احکام اقدس یک بیک حکم مقدّی

در همه جا بر همه کس وقت نشر و ارتقا شد

حق بتعلیم و تعالی بهر احباب و موالی

جمله ایّام و لیالی همدم رنج و عنا شد

ای بسا دل گشت بریان ای بسا شد دیده گریان

ای بسا تن گشت قربان جانها فدا شد

حضرت غصن معظم تا کند این دین معظم

ساله در سجن اعظم ماند تا اکنون رها شد

باز بهر صلح اعظم و اتحاد اهل عالم

در همه جا در همه دم در صلا و در ندا شد

تا که دین یابد تمکّن تافت بر اهل تمدّن

مصر تا پاریس لندن بس خدا داند کجا شد

ای زمان بر حسب فرمان پانزده تن زاهل طهران

منتخب از اهل ایمان بر شما بهر شما شد

هر که زامّت منتخب شد راعی و مسئول ربّ شد

جای رحمت با غضب شد چون بخدمت با خطا شد

چونکه بر امر مبارک منتخب گشتند هریک

خاطر افراد اینک دائم از محفل رضا شد

اهل محفل بی مواجب خالی از فکر و مناصب

هر یک از تکلیف واجب خادم اهل بها شد

اندرین ماه مبارک سال محفل گویم اینک

حمد ایزد محفل روحانی و شورا بپا شد

ص ٥٧

امّا مثل " القلیل یدلّ علی الکثیر " که در لوح احبّای شیراز نقل شده از امثال

تازی است و شرحی در باره آن در ذیل " القلیل یدلّ " در کتاب امثال و حکم دهخدا (

ج ١، ص ٢٦٨ ) مندرج گردیده است .

در باره قضایای مربوط به تعمیر بیت مبارک حضرت ربّ اعلیٰ در شیراز که در لوح

جناب آقا میرزا آقای افنان مطرح شده در الواح دیگر مشار الیه نیز نکاتی مندرج

است که برای توضیح مطلب فقراتی ازآنها را ذیلا نقل می نماید :

ایها الفرع الرفیع من السدرة المبارکه .... مصائب و وبلایای واردهٴ بر اهل آن

اقلیم فارس شدید شده است و امتداد یافته است اگر چنانچه رفع این بلا و دفع این

مصائب بی منتهیٰ را بخواهند باید مسجدی را که جنب بیت مقدّس است تعمیر

نمایند و در آنجا تضرّع و تبتلی و ابتهال و توجّعی و عجز و نیازی مجریٰ دارند و

دفع بلا خواهند و کشف ضرّا جویند تیر دعا در هدف استحایت کارگر گردد و به

کلّی این بلا مندفع شود و ذۭلک وعد غیر مکذوب بل مسطور فی لوح محفوظ

عند ربّک العزیز القیّوم ...

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

ایها الفرع الرفیع من السدرة المبارکة چندی از پیش در خصوص تعمیر مطاف

ملکوتیان و کعبهٴ رحمانیان مرقوم نموده بودید ... تعمیر بیت مکرم از فرائض

فوریّه است طرفة العین تأخیر جائز نه امّا بر بنیان اصلی باید باقی و بر قرار

ماند قطعیاً تغییر و تبدیلی نیابد ... تعمیر بیت مقدّس مبارک ملاحظه فرمائید که

چقدر مهمّ است که این عبد تعهد نمود که اهل فارس اگر تعمیر نمایند آفات

مستولیّه بکلّی زائل گردد و مرقوم نمود که این قضیه را مدار حقیقت و بطلان قرار

دهند .

ص ٥٨

چرا ظرف مرا بشکست لیلی

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی آقا محمّد علاقه بند که بتاریخ ١٣ ذی

قعده ١٣٣٩ ه .ق . مورّخ است چنین میفرمایند :

ای ثابت بر پمان نامهٴ که به تاریخ چهارم صیام ٣٣٩ مورّخ بود رسید .... همیشه

مشمول لحظات عین محبّت بوده و هستی لهذا اگر فرض نمائیم کلمهٴ شدیدی

مرقوم گردید این من باب چرا ظرف مرا بشکیت لیلی است ...

مصرع منقول مصرع ثانی این بیت است :

اگر با دیگرانش بود میلی چرا ظرف مرا بشکست لیلی

گوینده این بیت بر بنده معلوم نیست امّا حکایت شکستن ظرف مجنون در لیلی و

مجنون جامی بشرح ذیل آمده است :

... مجنون چو شنید این بشارت برخاست بموجب اشارت

بگرفت بکف شکسته جامی میزد بحریم دوست گامی

آن دلشده چون رسید آنجا صد دل شده پیش دید آنجا

بر دست گرفته کاسه یا جام دریوزه گرش ز خوان انعام

هر کس ز کف چنان حبیبی می یافت بقدر خود نصیبی

مجنون از دور چون بدیدش عقل از سر و جان ز تن رمیدش

بیخود شد و میل خاک ره داشت خود را بحیل بپا نگه داشت

چون نوبت وی رسید بی خویش آورد او نیز جام خود پیش

لیلی وی را چو دید و بشناخت کارش نه چو کار دیگران ساخت

ناداده نصیب از آن طعامش کفلیز زد و شکست جامش

مجنون چو شکست جام خود دید گویا که جهان بکام خود دید

ص ٥٩

آهنگ سماع آن شکستن چون راه سماع ساخت مستش

می بود بران سماع رقاص میزد با خود ترانهٴ خاص

کالعیش که کام شد میسر عیشی بتمام شد میسر

همچون دگران نداد کامم وز سنگ ستم شکست جامم

با من نظریش هست تنها زآن جام مرا شکست تنها

بیهوده شکست من بخستست کارم ز شکست او درستست

آن سنگ که زد بجام من فاش زان کاسهٴ سرشکستیم کاش

تا در صف واقفان این راز جاوید نشستمی سرافراز

گر جام مرا شکست یارم آزردگئی جز این ندارم

کان لحظه مرا که جام بشکست آزرده نگشته باشدش دست

هفت اورنگ ، ص ٨٨٥ - ٨٨٦

در اشاره به این قصّه حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرمایند :

ای بندهٴ صادق حق در ساحت یاران الهی مذکوری و در انجمن دوستان معنوی

مقبول از یاران حدّتی بینی و یا شدّتی ملاحظه کنی شکر کن که ملحوظ نظرشان

گشتی و منظور بصرشان گویند که لیلی اقداح دیگران پر از حلوای شکرین

مینمود و کاسهٴ مجنون می شکست چون از مجنون پرسیدند گفت این دلیل

عنایت و محبّت است لهذا شما محزون مشوید بلکه ممنون گردید ...

مکاتیب ، ج ٦ ، ص ٣٣

ص ٦٠

چرخ برخوانده قیامت نامه را

تا مَجَرّه بر دریده جامه را

بیت از مثنوی مولوی ( دفتر سوّم ، بیت ٤٧١٨ ) است ، ن ک به ذیل : " آسمان

میگفت ... "

ص ٦١

چرخ گردون کین چنین نغز و خوش و زیباستی

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

حضرت عبدالبهاء در خطابه ای که به تاریخ ١٢ سپتامبر ١٩١١ م در جمع احبای

الهی ایراد فرموده اند چنین میفرمایند :

الحمدللّه خوب جمعیتی است بسیار بسیار نورانی است روحانی است آسمانی ،

چرخ گردون کین چنین نغزو خوش و زیباستی - صورتی در زیر دارد آنچه در

بالاستی ، یعنی آنچه در عالم بالاست یک انعکاس در موجود دارد حالا الحمدللّه

این مجلس ما صورت ملاء اعلیٰ است ، مثل آفتاب روشن است و این دیده شده

که عالم اعلیٰ عالم محبّت است ، در ملاء اعلیٰ اتحاد و اتفاق است در ملاء اعلیٰ

مقصود مقصود رحمانی است ، الحمد للّه اینجا هم همان طور است لهذا اگر

بگویم این مجمع آسمانی است راست است چرا که هیچ مقصدی جز رضای خدا

ندارید ... مجموعه خطابات ، ص ٢٧ - ٢٨

و حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز محافظین راه دیلیجانس بین رشت و قزوین

عزّ صدور یافته چنین میفرمایند :

هواللّه میرفندرسکی میگوید : چرخ گردون کاین چنین نغز و خوش و زیباستی

* صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی . جهان ملکوت را راه راستی و آن راه را

راهدار و راهنما و محافظانی . حال شما محافظ این راه دیلیجانس در زمین

هستید امیدوارم که زیر صورت عالم بالا باشد یعنی در راحت و انتظام آن طریق

بکوشید و رفیق و انیس یاران شفیق باشید . عابرین آن سبیل از یاران نهایت

رضایت را از شما اظهار می نمایند علی الخصوص جناب قائم مقام میفرمایند که

آن یاران بجمیع عابرین مهربان هستند و بقدر امکان در خدمت مسافران

جانفشانی مینمایند لهذا عبدالبهاء بتحریر این نامه مختصر پرداخت تا مفصّل آنرا

از لوح دل و جان بنهایت دقّت بخوانید . امیدوارم که همواره رهروان را آیت

ص ٦٢

الطاف یزدان باشید و جمیع ملل و نحل از حسن معامله شما در نهایت ممنونی و

خوشنودی باشند . و علیکم البهاء الابهیٰ عبدالبهاء عباس

چنانچه تصریح فرموده اند بیت منقول از میر فندرسکی است و در مطلع

قصیده ای آمده که تمام آن در ذیل : " این سخن را ... " نقل شده است . نیز ن ک به

ذیل : " صورتی در زیر ... "

ص ٦٣

چشم باز و گوش و(؟) باز و این ذکا

خیره ام در چشم بندی خدا

حضرت بهاء اللّه در لوحی که به امضای میرزا آقا جان خادم اللّه عزّ صدور یافته

چنین میفرمایند :

له الحمد والمنّة و له الذکر و الثّناء و العظمة و له القدرة و الرفعة ... از

مقتدر قدیر میطلبم بهمّت اولیائش عالم را از ضغینه و بغضا و ظلم و تعدّی و نزاع

و فساد و جدال و جمیع اعمال شنیعه مذمومه مقدّس و منزّه فرماید در لیالی و ایّام

از لسان مالک انام این فقره جاری و نازل البتّه آثارش در ملک ظاهر شود و عالم از

غبار غرور و دخان بیدانشی پاک گردد اگر بی شعورهای اهل بیان و همج رعاع اهل

فرقان بگذارند عالم یک قطعه از جنّت مشاهده شود ، بقول شعرای قبل عجب

چشم بندی است الی آخر بدون آنکه خون ریخته شود و یا اذیّت وراد گردد روح

اخذ میشود هزار و دویست سنه و ازید کتاب الهی یعنی فرقان را تلاوت نمودند

و یک حرف آنرا ادراک نکردند صدهزار رحمت بر اهل فرقان چه که آن حزب از

اوّل در دبستان اوهام بقرائت کتب ظنون مشغول بودند ولکن اهل بیان بچشم

خود مشاهده نمودند که آنچه در دست بوده از ناحیه و تواقیع و جابلقا و جابلسا

و قائم کلّ کذب و افترا بوده و ثمرهٴ اعمال آن فرقهٴ باغیه شهادت نقطه اولیٰ

روح ما سواه فداه گشت این فرقهٴ بیانیّه هم بر همان قدمها مشی مینمایند و همان

حرفها بمیان آمده ...

اشاره جمال قدم به قول شعرای قبل شاید ناظر به بیت مولوی در مثنوی ( دفتر سوّم ،

بیت ١١٠٩ ) باشد که میفرماید :

چشم باز و گوش باز و این ذکا خیره‌ام در چشم بندی خدا

و نیز ن ک به ذیل : " حیرتم در چشم بندی ... "

ص ٦٤

چشم بدت دور ای بدیع شمائل

حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز جناب آقا سیّد یحییٰ عزّ صدور یافته

چنین میفرمایند :

هواللّه ای ثابت بر پیمان از قرار اشارات و بشارات حضرات نسوان خدا به شما

نجل نجیبی عنایت شده است که در نهایت صباحت و ملاحت است یعنی ثانی

اثنین جناب قدسی الالقاب است پس باید این بیت را خواند ، چشم بدت دور ای

بدیع شمائل ، مزاح نمودم که سبب انبساط گردد ، اسمش را ادیب نهید بلکه

انشاءاللّه در سبیل حبّ جمال مبارک رشید شود . امة اللّه ورقهٴ رحمانیّه را

تکبیر برسانید والسّلام . ع ع

و نیز ن ک به ذیل : " نام تو میرفت ... "

مصرع منقول از سعدی است و تمام غزل محتوی این مصرع در ذیل : " پرده چه

باشد ... " نقل شده است . بیت سعدی چنین است : " چشم خدا بر تو ای بدیع شمائل -

یار من و شمع جمع و شاه قبائل " .

مخاطب لوح فوق آقا سیّد یحییٰ پسر میرزا محمّد علی نهری و زهراء خانم است و

در لوح جمال قدم که به مناسبت ازدواج آنان عزّ صدوریافته ( ادعیه محبوب ،

ص ٩٢١ - ٢٩٨ ) آقا سیّد یحییٰ به " عبدالبهاء ملقّب شده است . آقا سیّد یحییٰ با

خانم افندی که صبیه سلطان الشّهداء بود در سنه ١٣٠٧ ه .ق . ازدواج نمود و از این

ازدواج انسی افندی ( ملقّب به قدسی که در لوح مبارک به نام او اشاره شده )،

خورشید خانم و فرزند پسری که در لوح فوق به " ادیب " تسمیه شده به وجود آمدند .

فاطمه خانم مسمّی به منیره خانم که خواهر آقا سیّد یحییٰ بود به حباله نکاح حضرت

عبدالبهاء در آمد .

ص ٦٥

اصطلاح " ثانی اثنین " که در لوح آقا سیّد یحییٰ مذکور شده اصطلاحی قرآنی

است خداوند در سوره توبه (٩) آیه ٤٠ چنین میفرماید :

اِلا تُنصُرُوهُ فِقِد نَصَرَهُ‌اللّهُ اِذْ اَخرَجَهُ الّذینَ کَفَرُوا ثٰانِیَ

اثنَینِ اِذْ هُما فِی الغارِ اِذْ یَقُولُ لِصاحِبِهِ لٰاتَخْزَنْ اِنَّ اللّه

مَعَنا فَاَنْزَلَ اللّهُ سَکینَتَهُ عَلَیْهِ وَ اَیَّدَهُ بَجُنُودٍ لَمْ

تَرَوْهٰا وَ جَعَلَ کَلِمَةَ الَّذینَ کَفَرُوا السّفلیٰ وَ کَلِمَةُ اللّهِ

هِیَ العُلْیٰا وَاللّهُ عَزیزٌ حَکیمٴ

مضمون کلام الهی آن که وقتی کفّار مکّه رسول خدا را از آن شهر بیرون کردند

خداوند او را نصرت فرمود و آن گاه که آن دو تن در غار بودند یکی از آنان به

دیگری گفت مترس زیرا خدا با ماست ،. در آن هنگام خدا آسایش و آرامش خاطر بر او

فرو فرستاد و او را با جنود غیبی خود مدد فرمود .

این آیه مبارکه راجع به ایّامی است که کفّار قریش رسول اللّه را مجبور به ترک

مکّه نمودند و آن حضرت امیر المومنین را در بستر خود خوابانید و با ابوبکر از

برابر دیدگان قریش عبور نموده در غاری سکنیٰ گزیدند . چون کفّار قریش به دَرِ

غار رسیدند هیاهوی آنان ابوبکر را مضطرب ساخت . در این حالت رسول خدا به او

فرمودند خائف نباش زیرا خدا با ماست .

ص ٦٦

چشم بگشائید بردارید علم

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب استاد آقا علی اکبر در رفسنجان چنین میفرمایند

:هواللّه ای ثابت مستقیم نامهٴ شما رسید دلیل جلیل بر ثبوت قدم در این سبیل

بود رویائی که دیده بودید دوای هر دردمند علیل ولی هر ناقص را هزار برهان

مقاومت اوهام ننماید زیرا انوار ساطعهٴ شمس حقیقت خفّاش صفت را کوری

چشم و مورث خشم . لهذا آنان را باید بخود واگذاشت ، ذرهم فی خوضهم

یلعبون . و ما لهؤلاء القوم لایکادون یفقهون حدیثا . باری اشعاری که در عالم

رویا القا شده بود مصراع اوّل چشم بگشائید بردارید علم و در بیت ثالث مصراع

ثانی ، شرط ایمان یفعل اللّه ما یشا است . امّا سه فرد دیگر ، لطف حقّ بین آفتاب

انور است - روشن است و بر حقیقت رهبر است . نفحهٴ گلشن عبیر و عنبر است - هر

مشامی خوش زمشک اذفر است . لیک محروم است مزکوم غبی - سرّ قرآن

کی نصیب هر صبی . پس بموجب این مصراع اخیر بیت پنجم چشم پوشانید از

این ناکسان را مجریٰ دارید ، ذرهم فی خوضهم یلعبون . و علیک البهاء الابهیٰ .

ع ع

فهم دقیق مندرجات این لوح مبارک محتاج مراجعه به عریضه واصله از استاد

علی اکبر است که متاسفانه حقیر به آن دسترسی نداشته است امّا با توجّه به

مندرجات لوح چنین پیداست که در عالم رویا ابیاتی به استاد علی اکبر القاء شده

و او در ضمن شرح رویای خود آن ابیات را که لا اقل پنج بیت بوده به حضور حضرت

عبدالبهاء معروض داشته است . حضرت عبدالبهاء پس از وصول نامه استاد علی اکبر

و ملاحظه ابیات ، در بعضی از مصاریع آن تصحیحاتی معمول فرموده و مطابق

مندرجات لوح مبارک سه بیت دیگر نیز بر آنچه در رویا بر او القا شده بوده اضافه

نموده اند از تزئید این سه بیت میتوان چنین نتیجه گرفت که ابیات دیگر را نیز

حضرت عبدالبهاء در عالم رویا به استاد علی اکبر القا فرموده بوده و بعد آن ابیات

در

ص ٦٧

عالم شهود به تصحیح و تکمیل هیکل اطهر فائز گردیده است . بر اساس مندرجات

لوح مبارک مصاریع و ابیاتی که در این قطعه مشخص و معلوم است به شرح ذیل

میباشد :

بیت اوّل چشم بگشائید بردارید علم ----------------------

بیت دوّم ------------------------ ----------------------

بیت سوّم ----------------------- شرط ایمان یفعل اللّه ما یشاست

بیت چهارم ----------------------- ----------------------------

بیت پنجم ----------------------- چشم پوشانید از این ناکسان

بیت ششم لطف حق بین آفتاب انور است روشن است و بر حقیقت رهبر است

بیت هفتم نفحهٴ گلشن عبیر و عنبر است هر مشامی خوش ز مشک اذفر است

بیت هشتم لیک محروم است مزکوم غبی سرّ قرآن کی نصیب هر صبی

عبارت عربی " ذرهم فی خوضهم یلعبون " قسمتی از آیه ٩١ در سوره انعام (٦)

است ، به این مضمون که پس از اتمام حجّت بر کفّار و مخالفین آنها را به حال خود

بگذار تا با بازیچه های خود سرگرم باشند . فقره عربی دیگر موجود در همین لوح

قسمتی از آیه ٧٨ در سورهٴ نساء (٤) است ، به این مضمون که چرا این قوم جاهل از

فهم کلام دور و مهجورند ؟

ص ٦٨

چشم مگو یک قرابه باده خلّر

زلف نگویک لطیمه عنبر سارا

حضرت عبدالبهء در لوح " امة‌اللّه رضوان الملوک " میفرمایند :

ای کنیز جمال ابهیٰ جناب تمدّن علی وزن تدحرج در کوه و بیابان فرنگ

بی درتگ غلطان غلطان کوشید تا خود را به شیراز خوش آواز برساند مختصر این

است با وجود زینت فرنگ و لطافت آب و هوا و رنگ و خوشی آهنگ و

گلستانهای قشنگ و نعمتهای رنگارنگ جناب تمدّن همه را تصدّق شما نمود و

به فارس در کمال سرعت تاخت ملاحظه کن که چقدر مهربان است ولی اگر هیمنهٴ

عبدالبهاء نبود این را بدان که به کلّی در آن صفحات درنگ مینمود ولی

تازیانه به کار رفت ، بهانه نماند ، سیر روز آروز و شبانه استمرار یافت تا به

کاشانهٴ خویش شتافت الحمد للّه دیده هایش روشن شد یعنی بعد از آن که مشاهیر

حکمای اوروپ عملیّه اجرا نمودند و امید قطع کردند پس موهبتی از خدا شد که

این چشم در نهایت رمد شفا یافت حال با دو چشم چون نرگس شهلا وارد بر شما

خواهد شد ، چشم مگو یک قرابه بادهٴ خلّر - زلف نگو یک لطیمه عنبر سارا . ولی

عنبر سارا را به مقراض اثری نگذاشته گویا میترسد که سفیدی نمایان شود زیرا

ریشهٴ ریش را کنده است معلوم نمیشود یعنی جوان شده است ناتوان بود توانا

گردیده و مانند گوی در میدان کامرانی میغلطد . و علیک البهاء الابهیٰ .

بیت منقول در لوح فوق از قاآنی شیرازی است که در قصیده ای در ستایش

محمّد شاه چنین می گوید :

... زلفش از جنبش نسیم چو رقاص گاه بپایین فتاد و گاه ببالا

چشم مگو یک قرابه باده خلّر زلف مخوان یک لطیمه عنبر سارا

حلقهٴز‌لفش کلید نعمت جاوید مژدهٴ وصلش نوید دولت دنیا

ص ٦٩

مات شدم در رخش چنانکه تو گفتی او همه خورشید گشت و من همه حربا ...

دیوان قاآنی ، ص ٧

در باره کلمه " لطیمه " در پاورقی صفحه ٧ دیوان قاآنی چنین آمده است :

لطیمه بفتح لام بمعنی مشک و نافهٴ مشک و بازار عطر فروشانست و در حاشیهٴ

چاپ کلهر بنقل از صحاح لطیمه بفتح لام بمعنی " جای طیب " گرفته شده است .

مقصود از" جناب تمدّن " که از حالات او در لوح فوق به طنز یاد شده میرزا

عبدالحسین تمدّن الملک شیرازی است که بامراللّه اقبال نموده از مشاهیر بهائیان

گشت و در سفر حضرت عبدالبهاء به غرب نیز از جمله همراهان بود ولی بعدا به ازلیّه

پیوست و مردود و مطرود حضرت عبدالبهاء گردید . برای ملاحظه شرحی از

حضرت عبدالبهاء در باره تمدّن الملک به ذیل " من آنچه شرط ..." مراجعه فرمائید .

میرزا حبیب اللّه قاآنی پسر میرزا علی گلشن در سال ١٢٢٢ ه .ق . در شیراز متولّد

شد و تحصیلات خود را در همان شهر آغاز نمود . سپس در مشهد به ادامه تحصیل

علوم متداوله مشغول شد و بعد در طهران مسکن نموده به دربار قاجار راه یافت .

قاآنی در سال ١٢٥٩ ه .ق . به شیراز مراجعت نمود و تا سال ١٢٦٢ ه.ق . در آن مدینه

اقامت داشت . سپس به طهران برگشت و در پنجم شعبان ١٢٧٠ ه .ق . در این شهر

وفات یافت . قاآنی که از معروفترین شعرای دوره قاجاریّه است کتابی بنام پریشان

به سبک گلستان سعدی تصنیف نموده و دیوان اشعار او نیز چاپ و منتشر شده است .

قاآنی قصیده معروف خود با مطلع " مقتدای انس و جان آمد پدید " را در وصف

مهدی آخر زمان سروده است .

برای مطالعه شرح احوال و آثار قاآنی به مقدّمه مفصّل آقای محمّد جعفر محجوب

بر دیوان حکیم قاآنی شیرازی ( ط : امیر کبیر ، ١٣٣٦ ه .ش . ) مراجعه فرمائید .

معلّم حبیب آبادی نیز در مکارم الآثار ، ج ٣ ، ص ٧٤٥ - ٧٤٩ مراجع شرح احوال

قاآنی را بدست داده است .

ص ٧٠

چگونه سر زخجالت برآورم بر دوست

که خدمتی بسزا برنیامد از دستم

حضرت بهاءاللّه در یکی از الواح چنین میفرمایند :

ای عبد حزین که در ارض حزن جالس شده و از جوهر حزن مرزوق گشته ... ب

جمیع لطمات که شنیدید و گویا که اعظم از آن در ملک ظاهر نشده ، آنی نمیگذرد

مگر آنکه از طلعات قدس و وجهات انس رم میکنم و خجلت میبرم زیرا که

خدمتی از دست این عبد حزین برنیامد که موجب سرور حضرتشان شود نیکو

است این بیت در این مقام ، چگونه سر زخجالت برآورم بر دوست - که خدمتی

بسزا برنیامد از دستم ...

و حضرت بهاء اللّه در اثری که از لسان میرزا آقاجان خادم اللّه خطاب به " حضرت

اسم اللّه م ه " در طهران عزّ صدور یافته و به تاریخ ٤ محرم سنه ١٣٠١ ه .ق .

مورّخ است چنین میفرمایند :

سبحانک یا من یسمع حنین المقربین بما ورد علی اولیائک و اصفیائک ... اوّل

دستخط آن حضرت این بیت مرقوم ، چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست - که

خدمتی بسزا بر نیامد از دستم . بعد از عرض این کلمه از ملکوت بیان ظاهر للّه

الحمد اقبالت ظاهر و حبّت مشرق و کلمه ات ناطق و رجلت قائم و عملت

مقبول و مشکور . خجلت و اسف و ندامت از برای نفوسی است که به نور عدل

فائز نشدند و مابین نور و ظلمت فرق نگذاشتند . ذئب را منصب شبانی بخشیدند

و خائن را نگهبانی دادند . جهلا را علما اخذ نمودند . این الابصار و این الآذان

از حق جل جلاله می طلبیم کلّ را بنور انصاف منوّر دارد و به طراز عدل مزیّن

انتهیٰ . فی الحقیقه این فرد بسیار سبب رقّت این عبد و جمعی شد یک حرف که بجا

واقع می شود عنداللّه احبّ است از صد هزار کلمه ...

حضرت عبدالبهاء در لوح احبای الهی در خوی و مناطق اطراف آن چنین

ص ٧١

میفرمایند :

ای یاران عزیز عبدالبهاٍ ید قدرت الهیّه چون خیمه عزّت ابدیه وحدت عالم

انسانی را در قطب امکان برافراخت ابواب رحمت کبریٰ بر روی همهٴ ما بگشاد و

در کلمات مکنونه خطابات رحمانیّه فرمود و بعنوان ای بندگان من سرافراز کرد ،

نسبت بخویش داد و از اضطراب و تشویش برهاند . خوان نعمت گسترد صلای

عام زد و از هر مائدهٴ آسمانی و نعمت رحمانی و موهبت سبحانی مهیّا فرمود از

هر بار گران نجات داد و از هر حمل ثقیل آزاد کرد باوامر و نواهی و تعلیمی امر

فرمود که روح را جان بخشد و جانرا بجانان رساند . جمیع احکام گشایش است

نه تضییق ، اطلاق است نه تقیید ، روح و ریحان است نه تحدید . در جمیع احکام

و شرایع سالفه جهاد است و تیغ و کمان و سهم است و سنان و شمشیر است و

زنجیر و تهدید است و ضرب اعناق هر جبار عنید . امّا این بار گران را جمال

مبارک دور بدیع از یاران بینداخت و نزاع و جدال حتّیٰ لجاج را نسخ و

فسخ فرمود و عاشروالادیان بالرّوح و الرّیحان تاسیس کرد . با جمیع ملل و

ادیان ما را خیر خواه و مهربان فرمود و با جمیع قبائل معامله باحسن فضائل امر

نمود ، حتّیٰ دشمنان را دوست شمرد و بیگانگان را آشنا جلوه داد و اغیار را یار

دانست این بغض و عدوان و استعمال سهم و سنان چه بار گرانی بود بالعکس

لطف و احسان چه قدر سبب روح و ریحان است . حال بشکرانهٴ این الطاف

بیپایان باید بموجب وصایا و نصایح و تعالیم و اوامر جمال مبارک قیام نمائیم

و بجان و دل بکوشیم که از این صهبای الهی جام سرشار بنوشیم و بگفتار و رفتار

و کردار اسرار پردازیم و محبّت و مهربانی نمائیم و بوفا و صفا ثابت کنیم که کلّ

بندهٴ آن آستانیم و صادق و ثابت و پاسبان و بهائیان حقیقی هستیم نه بلفظ و

لسان عبدالبهاء آرزوی آن نماید که دربندگی درگاه بهاء سهیم و شریک یاران

باشد ولی مخجول و شرمسار است و شب و روز ناله و ندبه نماید و این بیت را

تکرار کند ، چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست - که خدمتی بسزا بر نیامد از

دستم . و علیکم البهاء الابهیٰ . ع ع

ص ٧٢

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا مهدی اخوان الصفا چنین میفرمایند :

هواللّه ای یار مهربان نامهٴ اخیر در اسکندیه وصول یافت با وجود نهایت

ضعف و نقاهت جواب مرقوم میگردد تا تلافی مافات شود در این سفر شب و

روز مشغولیّت بدرجه ای بود که ابدا فرصت تحریر نبود لهذا قصور حصول یافت

حال با وجود نقاهت چون فرصتی هست لهذا بنگارش جواب پرداختم آن یار

موافق همیشه در نظر بود و از اعتمادی که باو داشتم قلب مطمئن و نفس مستبشر

بود فی الحقیقه زحمت زیادی کشیدی جانفشانی نمودی آرام نگرفتی همواره

بی سرو سامان بودی نه راحت صبحگاهی و نه آسایش شبانگاهی با عبدالبهاء

همعنان بودی جمال مبارک روحی لاحبائه الفداء ما را تربیت نفرمودند و

پرورش ندادند که راحتی کنیم یا به نعمعتی (؟) رسیم یا شادمانی کنیم یا کامرانی

نمائیم در ازندان ایّام بسر بردند ما تربیت فرمودند که از بادهٴ ناکامی سرمست

گردیم و تحمّل هر مشقّتی نمائیم تا در طینت مانیّت صادقه خدمت بامراللّه

سرشته گردد و در جانفشانی بی اختیار گردیم دمی نیاسائیم و راحت نجوئیم حال

الحمدللّه تو موفّقی و عبدالبهاء محروم ، چگونه سر زخجالت برآورم بر دوست -

که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم . الحمد للّه از سفر بمازندران نتائج حمیده

حاصل شد امیدوارم که روز بروز بهتر شود و این نار موقدهٴ الهیّه شعله بیشتر

زند جمیع یاران الهی را تحیّت ابدع ابهیٰ برسان ....

و حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر به اعزاز جناب آقا میرزا علی داماد آقا میرزا

حسین عطّار عزّ صدور یافته چنین میفرمایند :

هواللّه ای واله جمال ابهیٰ چه نگارم که با دلی سوخته و رخی افروخته در

دبستان عبودیّت دلبر ابهیٰ تا بحال درس و سبقی نیاموخته ام و این سبب رقّت

این قلب پُر حسرت است ، فنعم ما قال : چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست -

که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم . این عبد در آتش این حسرت میگدازم . یاران

باید که همّتی نمایند و در میدان بندگیش قوّت و صولتی بنمایند و گوی سبقتی

بربایند تا این جان پژمژدهٴ افسردهٴ عبدالبهاء روح و ریحان یابد و امیدوار گردد

هذا

ص ٧٣

سبب حیاتی و هذا وسیلة مسرّاتی و علیک التّحیّة و الثّناء . ع ع

و حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی خلیل در قزوین چنین میفرمایند :

هوالابهیٰ ای خلیل جلیل قربان روی منوّر که آفاق روشن نمود و خوی معطّر

که مشامها گلشن کرد . آنی از یادت فارغ نیستم و از ذکرت غافل ، چکنم کثرت

مشاغل و احزان و قوّت و عظمت امتحان و طوفان افتتان مانع از تقریر و تحریر

است . جمال مبارک روحی لعتبته السّامیّة الفداء چه ناله ها در نیم شبها

میفرمودند و چه حنین و انین از قلب مبارک بر میخواست و میفرمودند به

اصحاب حمل فلان ثقیل است . حال مشهود گشت چه که شب و روز در این

حسرتم که خدمتی از دست برنیاید و به اطاعتی موفق نشدم ، چگونه سرز

خجالت برآورم بر دوست - که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم . والبهاء علیک و

علیٰ کلّ ثابت علی المیثاق ... ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی که در رمله اسکندریه به تاریخ ذی الحجة

١٣٢٨ ه .ق . به اعزاز جناب آقا عبدالمهدی هائی در اسکندرون عزّ صدور یافته چنین

میفرمایند :

ای سلیل آن شخص جلیل نامهٴ شما را از عکا به اقلیم ماه کنعانی فرستادند ... و من

نیز در اقلیم مصرم از بقعهٴ مبارکه هرچند دورم ولی بعبودیّت آستان مقدّس

مشغولم فوز بمطاف ملاء اعلیٰ و استفاضه از آن فیوضات لاتتناهی اعظم آمال

بندگان حضرت کبریاست ولی در این ایّام عبودیّت درگاه احدیّت یعنی خدمت

بعتبهٴ رحمانیّت نیز عظیم است تا بحال ایّامی بقصور گذشت بلکه من بعد

بقطره ای از بحر عبودیّت فائز گردم ، نعم ما قال : چگونه سر زخجالت برآورم بر

دوست - که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم ...

و همچنین در لوح دیگری از حضرت عبدالبهاء چنین مذکور است :

ای ثابتان ای نابتان شکر کنید خدا را که بشرف و موهبت کبریٰ فائزید و

بخدمت احبّا قائم در عرصهٴ وجود هر کسی مظهر فضل وجود گردد ناصیه و

ص ٧٤

خدود را بغبار نعال یاران غبار آلودنماید واین سجیّه را باید مقام محمود دانست

عزّت و منقبتی اعظم از خدمت دوستان حضرت احدیّت نه و شرف و منزلتی

اتمّ از عبودیّت آستان ربوبیّت نیست الحمد للّه شما در این مقام موید و موفقید

تا ببینیم ما چه خواهیم کرد انشاءاللّه بعون و عنایت حقّ این عبد نیز موفّق

خواهد گشت فنعم ما قال ، چگونه سر زخجالت برآورم بر دوست - که خدمتی

بسزا برنیامد از دستم . و علیکم التّحیّة والثّناء . ع ع

مکاتیب ، ج ٨ ، ص ٤٥ - ٤٦

و حضرت عبدالبهاء در لوح " حضرت اسمین جناب حاجی آقا محمّد " در اسکندریه

چنین میفرمایند :

ای ثابت بر پیمان نامه های شما رسید و بدقّت تمام ملاحظه گردید . تنگی امور

و کثرت دیون و عسرت محزون این عبد را محزون نمود فی الحقیقه آن شرکت بنام

اهل حقّ شهرت یافته این ضیق و عسرت باعث کدورت گردید ولی در این چند

سال انقلاب ایران معلوم لهذا خدا میداند که این عبد به چه زحمت و مشقتی

ادارهٴ امور نمود و مراجعت بجائی بی نهایت ناگوار بود توکّل بخدا کرده هر قسمی

بود ایّامی بسر آمد لهذا نتوانستیم که اعانت مخزن نمائیم و از این جهت خجل و

شرمساریم ، چگونه سر زخجالت برآورم بر دوست - که خدمتی بسزا بر نیامد از

دستم ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح " جناب آقا میرزا عبدالحسین خان " در تربت چنین

میفرمایند :

ای سمّی عبدالبهاء تو عبدالحسینی و من عبدالبهاء و این دونام هر چند بلفظ

متفاوت ولی دالّ بر معنی واحد الحمد للّه تو از عهدهٴ این عبودیّت بر آمده و

خواهی آمد نور این عبودیّت در جبینت غایت نور مبین ولی عبدالبهاء در نهایت

خجلت و شرم از عجز عظیم و نعم ماقال الشاعر : چگونه سر زخجالت برآورم بر

دوست - که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم . آرزوی این مهجور آن است که یاران

ص ٧٥

غیور دست تضرّع و تبتّل گشایند و بملکوت ربّ جلیل عجز و زاری کنند که

این فاقد الوجود را نصیبی از عبودیّت واجب الوجود بهره و نصیب بخشد و ثمر

مسرّت بی پایان گردد . جمیع یاران را بنهایت محویّت و فنا تحیّت ابدع ابهیٰ

برسان . در هر صبحگاهی بعتبهٴ نامتناهی سر بسجود آرم و طلب تائیدات ملیک

وجود کنم که هر یک چون گل صدبرگ رائحهٴ ظیّبه بخطهٴ تربت بخشد آن خاک

تربت پاک شود آن اقلیم جنّت النعیم گردد . و علیک البهاء الابهیٰ . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند :

هواللّه ای ثابت نابت اکنون در مملکت مصر با یاران در نهایت روح و ریحان

ایّامی بیاد دوستان میگذرانیم و شب و روز در فکر آنم که بلکه بعون و عتایت

حضرت احدیّت عبدالبهاء نیز بعبودیّتی موفق گردد و بخدمتی مویّد شود و

تأسّی باصحاب نماید شماها الحمد للّه بآن موفّق و محظوظ ولی من از شدّت

خجالت چگونه بر آورم بر دوست - مگر آنکه یاران دعا نمایند و عجز و ابتهال

فرمایند و مرا تائید و توفیق طلبند . جمیع یاران تبریز را از شدّت حبّ جام

لبریزم و در طلب عنایت به درگاه احدیّت سحرخیز . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب عبدالبهاء در بشرویه چنین میفرمایند :

هواللّه ای ثابت بر پیمان نامهٴ ٧ ربیع الاول ( ١٣٢٩ ه .ق . ) وصول یافت ولی

به جان عزیز آن عبدالبهاء قسم که فرصت نامهٴ مفصل ابداً نیست لهذا به ایجاز

پرداختم الحمد للّه باب تائید و عطا مفتوح است و امید چنان است که بر خدمت

عالم انسانی قیام به ترویج آیات بیّنات و نشر نفحات موفّق و موید گردی . به

درگاه احدیّت به کمال ضراعت تبتل و ابتهال گردید که یاران موفّق به فصاحت

بیان و جوهر تبیان گردند لسان فصیح بگشایند و نطق بلیغ بنمایند . مقصود از

حرکت به مصر این بود که شاید بدرقهٴ عنایت برسد و توفیق خدمتی حاصل گردد

ولی هنوز این بیت شعر ورد زبان است که خدمتی بسزا برنیامد از دستم بلکه در

مستقبل حرکت مذبوحی شود ...

ص ٧٦

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا محرم در بمبئی چنین میفرمایند :

هواللّه ای بندهٴ درگاه بهاء مکتوب مرقوم ملحوظ گردید و مضامین مفهوم شد

از قصور در عبودیّت در آستان مقدّس مرقوم نموده بودید این قصور شامل عموم

عبدالبهاء نیز هر دم در نهایت خجلت این بیت را قرائت مینماید ، چگونه سر ز

خجالت برآورم بر دوست - که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم . ولی امید بعفو و

الطاف است نه قصور و اعتساف از فضل حقّ تمنّای غفران عصیان مینمائیم تا

ببزرگواری او قصور هر گناه کاری بدل بسرور و حبور و کامکاری گردد و لیس

ذٰلک علیه بعزیز ...

و نیز حضرت عبدالبهاٍ در پایان یکی از مکاتیب خود چنین میفرمایند :

... عبدالبهاء بجهت اعلآء کلمة‌اللّه و نشر نفحات اللّه از عتبهٴ مقدّسه که روح

روان اوست هجرت نموده و از تقبیل آستان آرزوی دل و جان مهجور گشتهو

محض اینکه بلکه موفّق بخدمتی و عبودیّتی شود و هیچ فکر و ترتیبی جز اعلاء

کلمة‌اللّه ندارد ، چگونه سر زخجالت برآورم بر دوست - که خدمتی بسزا بر نیامد از

دستم . ع ع

حضرت عبدالبهاء بیت فوق را در لوح جناب حاجی عبدالحسین در اردکان نیز نقل

فرموده اند و آن لوح در ذیل " نه هرکه چهره ... " مندرج است .

بیتی که در آثار عدیده فوق بدان استشهاد شده از حافظ است که میفرماید:

بغیر از آنکه بشد دین و دانش از دستم

بیا بگو که ز عشقت چه طرف بربستم

اگرچه خرمن عمرم غم تو داد بباد

بخاک پای عزیزت که عهد نشکستم

چو ذرّه گرچه حقیرم ببین بدولت عشق

که در هوای رُخت چون بمهر پیوستم

ص ٧٧

بیار باده که عمریست تا من از سرامن

بکنج عافیت از بهر عیش ننشستم

اگر زمردم هشیاری ای نصیحت گو

سخن بخاک میفکن چرا که من مستم

چگونه سر زخجالت برآورم بر دوست

که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم

بسوخت حافظ و آن یار دلنواز نگفت

که مرهمی بفرستم که خاطرش خستم

دیوان حافظ ، ص ٢١٤ - ٢١٥

درباره بعضی از الواحی که نقل شد ذکر چند نکته ذیل مفید به نظر می آید :

اوّل - شرح حال و خدمات آقا میرزا مهدی اخوان الصفا که یکی از الواح صادره

خطاب به ایشان نقل گردید در کتاب مصابیح هدایت ، ج ٤ ، ص ٤ - ٩١ ، به تفصیل

مندرج است .

دوّم - مقصود از جناب حاجی خلیل در قزوین که لوح صادره خطاب به ایشان نقل

شد جناب حاجی محمّد ابراهیم خلیل قزوینی فرزند حاجی عبدالمجید است .

حاجی محمّد ابراهیم خلیل را سه پسر به اسامی حاجی محمّد اسماعیل ، آقا نصراللّه

و آقا عبدالمجید و دو دختر به اسامی نوریّه و فاطمه بوده است .

سوّم - برای مطالعه شرحی در باره " اسمین " که یکی از الواح آنان نقل گردید به

ذیل " با کریمان کارها ... " مراجعه فرمائید .

چهارم - مقصود از جناب عبدالبهاء که یکی از الواح ایشان نقل شد پسر میرزا

محمّد حسن ضریر بشرویه ای است که خواهر زاده جناب ملاحسین بشرویه ای بوده است .

ص ٧٨

چنان قحط سالی بشد در دمشق

که یاران فراموش کردند عشق

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا ابراهیم خطّاط در تبریز چنین

میفرمایند :

هواللّه ای ثابت بر پیمان مدّتی است که اثر کلک آن جناب ملاحظه نگردید ،

چنان قحط سالی بشد در دمشق که یاران فراموش کردند عشق . باری البتّه از

احوال خویش خبر خوش بنگار زیرا در نزد من عزیزی و یار قدیمی و انیس و

ندیم از فضل اسم اعظم امید چنین است که در هرجائی بخدمت نور مبین موفّق

باشی در آذربایجان ملتفت باشید که گاه گاهی مخابرین جرائد اروپا یا سیّاحان به

آن صفحات آیند با آنان بنهایت محبّت و مهربانی آمیزش نمائید تا بدانند که اهل

بهاء چقدر خیرخواه و مهربان به نوع انسانند و از القاآت و شبهات ناقضین و امّت

یحییٰ محفوظ مانند این مسئله بسیار مهمّ است ملاحظه داشته باشید و به جناب

بنکدار و آقا میرزا حیدرعلی نیز سفارش از قول من نمائید . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرمایند :

هواللّه ایّها الشهید المجید ایادی امراللّه ، مدتی است که از شما نه خبری نه

اثری نه پیامی نه سلامی ، بقول شیخ ، چنان قحط سالی بشد در دمشق - که یاران

فراموش کردند عشق ...

بیت مذکور از سعدی است و در مطلع " حکایت در معنی رحمت با ناتوانان در

حال توانائی " در بوستان چنین آمده است :

حکایت در معنی رحمت با ناتوانان در حال توانائی

چنان قحط شد سالی اندر دمشق که یاران فراموش کردند عشق

چنان آسمان بر زمین شد بخیل که لب تر نکردند زَرع و نَخیل

ص ٧٩

بخوشید سرچشمه های قدیم نماند آب ، جز آبِ چشم یتیم

نبودی بجز آهِ بیوه زنی اگر بر شدی دودی از روزنی

چو درویش بی برگ دیدم درخت قوی باوان سست و درمانده سخت

نه در کوه سبزی نه در باغ شَخ ملخ بوستان خورده مردم ملخ

در آن حال پیش آمدم دوستی از او مانده بر استخوان پوستی

وگچه به مُکنت قوی حال بود خداوند جاه و زر و مال بود

بدو گفتم : ای یارِ پاکیزه خوی چه درماتدگی پیشت آمد؟ بگوی

بغرّید که سختی بغایت رسید مشقّت به حدّ نهایت رسید

نه باران همی آید از آسمان نه بر می رَوَد دودِ فریاد خوان

بدو گفتم : آخر تو را باک نیست کُشد زهر جائی که تریاک نیست

گر از نیستس دیگری شد هلاک تو را هست ، بط را ز طوفان چه باک ؟

نگه کرد رنجیده در من فقیه نگه کردنِ عالِم اندر سفیه

که مَرد ارچه بر ساحل است، ای رفیق نیاسایدو دوستانش غریق

من از بی مرادی نیَم روی زرد غم بی مرادان دلم خسته کرد

نخواهد که بیند خردمند ریش نه بر عضوَ مردم ، نه بر عضو خویش

یکی اوّل از تندرستان منم که ریشی ببینم بلرزد تنم

مُنَغّص بود عیش آن تندرست که باشد به پهلویِ رنجورِ سست

چو بینم که درویش مسکین نخورد به کام اندرم لقمه زهرست و درد

یکی را بزندان بری دوستان کجا ماندش عیش در بوستان ؟

بوستان ، ص ٥٨

ص ٨٠

چند خواهی پیرهن از بهر تن

تن رها کن تا نخواهی پیرهن

میرزا محمود زرقانی در کتاب بدایع الآثار از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء

چنین آورده است :

... حکایتی در مقام انقطاع فرمودند که احبّای ایران اکثر اوقات پیاده سفر

مینمودند هرجا خسته میشدند میخوابیدند در سایه هر درختی که میخواستند

راحت می کردند یکی وقتی وارد امیری شد شخص امیر خواست هدیه ای باو

بدهد باصرار یک پیراهن را باو داد بعد از آن چون در صحرا خسته شد پای

درختی پیرهن را زیر سر گذاشته خوابید از وسوسهٴ خیال خواب نرفت و مکرّر

دید که دزدی در خیال بردن پیرهن است آخر الامر برخاست پیرهن را دور انداخت

و گفت تا این پیرهن و تعلّق آن با من است من راحت نیستم پس راحت در ترک

آن است چند خواهی پیرهن از بهر تن - تن راها کن تا نخواهی پیرهن انتهیٰ .

بدایع الآثار ، ج ١ ، ص ٢٧١

بیتی که بدان استشهاد فرموده اند از مطلع قصیده غرّای حکیم قاآنی شیرازی

است که در مناقب حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب بنظم درآمده است . چند

بیت اوّل از این قصیده مطوّل بشرح ذیل است :

چند خواهی پیرهن از بهر تن تن رها کن تا نخواهی پیرهن

آنچنان وارسته شو کز بعد مرگ مرده ات را عار آید از کفن

مر بدن را رخت عریانی بپوش پیش از آن کت خاک پوشاند کفن

عشق خواهی جام ناکامی بپوش فقر خواهی کوس بدمامی بزن

داعی ابلیس را از در بران جامهٴ تلبیس را از بر بکن

تن بکاه ای خواجه در تیمار جان تا بکی جان کاهی از تیمار تن

جان مهذّب ساز همچون جبرئیل تن معذّب دار همچون اهرمن

دیوان قاآنی ، ص ٥٨٨ - ٥٨٩

ص ٨١

چو آهنگ رفتن کند جان پاک

چو بر تخت مردن چو بر روی خاک

حضرت عبدالبهاٍ در رساله مدنیّه چنین میفرمایند

... و این واضح و بدیهی است که حیات این عالم فانی چون نسائم صبحگاهی

بی ثبات و در مرور در این صورت خوشا بزرگواری که در سبیل رضایت باری

صیت ممدوحه و ذکر خیری یادگار گذارد، چو آهنگ رفتن کند جان پاک - چو بر

تخت مردن چه بر روی خاک .... رساله مدنیّه ، ص ٨٣

بیتی که حضرت عبدالبهاء به آن استشهاد فرموده اند از سعدی است و در انتهای

حکایت اوّل در باب اوّل کتاب گلستان آمده است . تمام آن حکایت به شرح زیر است :

حکایت (١) : پادشاهی را شنیدم که بکشتنِ اسیری اشارت کرد . بیچاره در حالتِ

نومیدی به زبانی که داشت مَلِک را دشنام دادن گرفت و سِقِط گفتن که گفته اند :

هر که دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید .

اِذا یَئِسَ ٱلانْسانُ طالَ لِسانُهُ کَسِنَّوْرِ مَغْلوْبٍ یَصُولُ عَلی

الکَلْبِ \*

وقتِ ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سرِ شمشیرِ تیز

مَلِک پرسید که چه می گوید . یکی از وزرای نیک محضر گفت : ای خداوند جهان

همی گوید (و) ٱلْکاظِمینَ الْغَیْظَ والْعافینَ عَنِ النّاسِ . مَلِک را رحمت

در دل آمد و از سرِ خون او در گذشت . وزیر دیگر ( که ضدّاو بود ) گفت : ابنای

جنس ما را نشاید در حضرتِ پادشاهان جز براستی سخن گفتن . این مَلِک را دشنام داد

و سقط گفت . مَلِک روی از این سخن در هم کشید و گفت : مرا آن دروغ پسندیده تر

آمد از این راست که تو گفتی که روی آن در مصلحتی بود و بنای این بر خُبثی . (و)

خردمندان گفته اند : دروغی مصلحت آمیز به از راستی فتنه انگیز .

ص ٨٢

هرکه شاه آن کند که او گوید حیف باشد جز نکو گوید

بر طاقِ ایوان فریدون نبشته بود :

جهان ، ای برادر نماند به کس دل اندر جهان آفرین بند و بس

مکن تکیه بر مُلکِ دنیا و پشت که بسیار کس چون تو پرورد و کُشت

چو آهنگ رفتن کند جان پاک چه بر تخت مردن ، چه بر روی خاک

گلستان ، ص ٥٨ - ٥٩

در توضیحات استاد یوسفی در باره این داستان از جمله چنین آمده است :

سقط گفتن : سخن درشت بر زبان آوردن ، دشنام دادن

اذایئس .. : هرگاه آدمی نا امید شود زبان درازی کند ، چنانکه گربهٴ شکست خورده

نیز به سگ حمله آرد .

والکاضمین ... : سوره آل عمران (٣) قسمتی از آیه ١٣٤ که متن و معنی آن چنین

است . : الّذین یُنْفِقونَ فی السَّراءِ والکاظِمینَ الغَیْظَ والعافِینَ عَنِ

النّاس واللّهُ یُحبُّ المُحسِنِینَ : آنان کهدر فراخی و تنگدستی از مال خود

انفاق می کنند و خشم و غضب را فرو خورند و بر مردم ببخشایند ( نیکوکارند ) و خدا

نیکوکارانرا دوست می دارد .

دروغی مصلحت آمیز ... : این سخن موضوع بحث و انتقادها شده است ، از جمله ،

رک : ادوارد براون ، تاریخ ادبی ایران ، جلد دوّم ، ترجمه علی پاشا صالح ، تهران

،امیر کبیر ، ١٣٥٨ ، ص ٨٩٠ ، هانری ماسه ، تحقیق درباره سعدی ، ترجمهٴ دکتر

محمّد حسن مهدوی اردبیلی ، غلامحسین یوسفی ، تهران ، ١٣٦٤ ، ص ٢٤٦ ،

٤٢ ح ، علی دشتی ، " دروغ مصلحت آمیز " آینده ، سال نخستین ، شمارهٴ ٣ ( مهر

١٣٠٤ ) ، ص ١٥٦ - ١٥٩ ، اعتصام زاده ، شماره ٥ ( آذر ١٣٠٤ ) ، ص ٢٨٩ - ٢٩٢ ،

درگاهی خاندانی کرمانی ، شماره ٥ ، ص ٣٠٧ - ٣١٥ ، احمد بهمنیار ، " بر حکمت

سعدی نتوان خرده گرفتن " ، سعدی نامه ٦٤٩- ٦٥٦ ، نیز برای اطلاع بیشتر از آراء

مختلف رک : علی پاشا صالح ، ترجمه تاریخ ادبی ایران ، تالیف ادوارد براون ، جلد

دوّم ، ص ٩٥٧ - ٩٦٢ ، محاضرات الادباء ١/ ١٢٣ .

بدیهی است باید حکایت را با دقّت تمام خواند و نیز مورد خاصّ و روح شفقت

نویسنده را هم در نظر گرفت . مقصود سعدی آن است که لزوم پرهیز از " راستی

ص ٨٣

فتنه انگیز " چندان است که " دروغی مصلحت آمیز " بر آن ترجیح تواند داشت .

بنابراین او خواسته است بر این پرهیز تاکید کند و سخن او مربوط به چنین

موردی است نه حکمی کلّی ، بخصوص که در همین کتاب ( ص ١٨٦ ) آمده است :

گر راست سخن گویی و در بند بمانی به زان که دروغت دهد از بند رهائی

فریدون : پادشاه پیشدادی و شخصیّت مشهور داستانی در شاهنامه فردوسی .

برای ملاحظه شرح استاد یوسفی در باره سایر نکات مندرج در این قصّه به کتاب

گلستان ، ص ٢٣٣ - ٢٣٦ مراجعه فرمائید .

ص ٨٤

چو باده نوش کنی جرعه ای فشان بر خاک

حضرت عبدالبهاء در لوح صادره به اعزاز جناب آقا عزیزاللّه جذّاب خراسانی

چنین میفرمایند :

هوالابهی ای خالص مخلص در دین اللّه بلایا و محن و آلام آن جناب در

سبیل اللّه فی الحقیقه چون امواج بحر و افواج برّ است و اگر چنانچه سنگ و حجر

بود ذاب و آب میشد لکن قوّه توکّل است که مقاومت مینماید و باید چنین باشد

تا در عرصه شهود واضح و مشهود گردد که احبای الهی را قوّه ای غیر از این قوّه

عنصری و طاقتی غیر از این طاقت جسمانی بوده و هست . در جمیع امور حتّیٰ

در حمل بلایا و رزایا سبیل حقّ را بجان ودل قبول نمودند و در نزدشان

مصیبت موهبت بود و بلایا عطایا . امیدواریم که محن و آلام شما من بعدخفّت

کلیّه حاصل کندزیرا زیاده از قسمت خویش برده این حالت نوبت ما باشد رفیق

این نمیشود که کلّ موهبت را تو از میان ببری انصاف هم خوب است ، چون باده

نوش کنی حرعه ای فشان بر خاک . ایّام از قلّت بلایا در سبیل محبوب آفاق به

بی حاصلی میگذرد بلکه شما همّتی کنید و سهمی نیز بما بدهید . باری در کلّ

احیان مذکور بوده و هستید همیشه بیاد شما مشغول بودیم دقیقه ای از خاطر

نرفته اید جمیع احبّای الهی را تکبیر ابدع ابهیٰ ابلاغ فرمائید و از فضل جما قدم

امیدوارم که در آن صفحات از ریاض قلوب احبّا نفحات قدس نشر شود که مشام

دوست و بیگانه کلّ معطّر گردد و الفضل ما شهدت به الاعداء محقّق شود .

والبهاء علیٰ کلّ من ثبت و رسخ قدما علی عهداللّه و میثاقه و تمسک بالعروة

الوثقی . عبدالبهاء عباس

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا علی اکبر در اردستان چنین میفرمایند:

هواللّه ای مومن ممتحن ملاحظه فرما کح حضرت علی اکبر در ارض طف

ص ٨٥

چگونه جانفشانی نمود آن جانفشانی کامرانی و شادمانی بود حلاوت شهادتش

تابحال کامها را شیرین مینماید و مذاق روحانیان را پُر از شهد و انگبین میفرماید

حال تو جرعه ای از آن جام نوشیدی و شیرین کام گشتی اذیّت و آزار و ظلم ستمکار

سبب روحانیّت ابرار گردد . جمال ابهیٰ از افق بلا اشراق نمود و هیچ اذیّتی نبود

که بوجود مبارک وارد نیامد . حال دوستانش را نیز از خمخانه بلایش نصیبی و

بهره ای ، چو باده نوش کنی جرعه ای فشان بر خاک ، و للارض من کاس الکرام

نصیب ، و علیک التحیّه والثناء.

مصرع منقول ناظر به مطلع غزل حافظ است که چنین میفرماید :

اگر شراب خوری جرعهٴ فشان بر خاک از آن گناه که نفعی رسد بغیر چه باک

برو بهرچه تو داری بخور دریغ مخور که بی دریغ زند روزگار تیغ هلاک

بخاک پای تو ای سرو نازپرورمن که روز واقعه پا وامگیرم از سر خاک

چه دوزخی چه بهشتی چه آدمی چه پری بمذهب همه کفر طریقتست امساک

مهندس فلکل راه دیر شش جهتی چنان ببست که ره نیست زیر دیرمغاک

فریب دختر رز طرفه میزند ره عقل مباد تا بقیامت خراب طارم تاک

براه میکده حافظ خوش از جهان رفتی دعای اهل دلت باد مونس دل پاک

دیوان حافظ ، ص ٢٠٣ - ٢٠٤

و نیز ن ک به ذیل : " و للارض من کاس ... " در کتاب ماخذ اشعار ، ج ١ ، ص ١١١-

١١٤ و

نیز ن ک به ذیل " یا بیاد این ... "

مصرع منقول یاد آور ابیات مظهر گجراتی است که میگوید :

ای دلبری که زلف تو دیو است و رخ پری در زیب و زینت از مه و خورشید بهتری

خورشید را کجاست لب لعل جانفزای مه را کجاست سلسلهٴ زلف عنبری

گربایدت که زنده کنی کشتگان خویش برخاک ریرز جرعهٴ جامی که میخوری

مجمع الفصحاء ، ج ٣ ، ص ١١٧٢

شرح حال جناب عزیزاللّه جذّاب که یکی از الواح صادره خطاب به ایشان نقل

شد رد کتاب مصابیح هدایت ( ج ٧ ، ص ٤٤٨ - ٥٠٢ ) به طبع رسیده است

ص ٨٦

مقصود از علی اکبر در لوح آقا علی اکبر اردستانی ، علی اکبر پسر امام حسین بن

علی بن ابی طالب است که از بطن لیلی بنت ابی مرة تولّد یافت و در هجده سالگی در

سنه ٦١ ه .ق . /٦٨١ م در واقعه کربلا با شمشیر مرة بن منقذ به شهادت رسید . ارض

طف محلی نزدیک کوفه است که مشهد شهدای کربلا بوده است .

ص ٨٧

چون از او گشتی همه چیز از تو گشت

چون از او گشتی همه چیز از تو گشت

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی عزیز خان در قزوین چنین میفرمایند :

هوالابهیٰ این (ای ) ناظر الی اللّه در سبیل دوست معنوی و یار حقیقی جان و روان

و آسایش وجدان را فدا کن تا مظهر آثار بخشایش الهی از جمیع جهات گردی ، فنعم

ماقال ، چون از او گشتی همه چیز از تو گشت - چون از او گشتی همه چیز از تو

گشت . این بیت تجنیس مع ترصیع است . باری من کان للّه کان اللّه له . اگر از

مواهب جلیلهٴ ملکوت ابهیٰ خبر گیری قسم به مربّی غیب و شهود که از شدّت

بشارت و سرور چون کرهٴ نار برافروزی و آتشی به قلب آفاق زنی و شمع روشنی

در زجاجهٴ امکان مشتعل نمائی و جان و دل را در سبیل جانان رایگان کنی .

والبهاء علیک عبدالبهاء ع ع

گوینده بیت بر حقیر معلوم نیست امّا در کتبی که در باره علم بدیع به رشته تحریر

درآمده - نظیر کتاب فنون بلاغت و صناعات ادبی ، اثر استاد جلال الدین همائی

( ج ١، ص ٨٦) - بیت مزبور نقل گردیده است .

تجنیس ( جناس ) بنا بر توضیح استاد همائی در کتاب فوق ( ج ١، ص ٤٨ -٤٩ ) " آن

است که گوینده یا نویسنده در سخن خود کلمات هم جنس باورد که در ظاهر به

یکدیگر شبیه ، و در معنی مختلف باشند ... " امّا اصطلاح ترصیع ( مرصع ) بنا بر

مندرجات کتاب استاد همائی ( ج ١ ، ص ٤٥ - ٤٦ ) " ... در اصطلاح بدیع آن است که

در قرینه های نظم یا نثر ، هر لفظی با قرینهٴ خود در وزن و حروف روی مطابق باشند

.و این صنعت در حقیقت نوعی از سجع متوازی است که آن را به نثر و اواخر قرینه ها

اختصاص نداده باشیم " .

برای مطالعه شرح مربوط به حدیث " من کان للّه کان اللّه له " که در لوح مبارک

نقل شده به مقاله این عبد که در مجلّد پیام بهائی ( شماره ٨٨ ، مارس ١٩٨٧ م ، ص

٦-٨ ) به

طبع رسیده مراجعه فرمائید .

ص ٨٨

چون برآمد شمس آن شقّ القمر

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرمایند :

... انشقاق قمر را معانی متعدده است ، محصور معنی ظاهر نبوده از آن جمله

مقصود اضمحلال نفسی است که قبل از طلوع شمس احدیّه از افق محمدیّه ناس

مستنیر از انوار علوم و حکم و معارف او بودند ، چون نفوسی که در کور مسیح

قبل از ظهور جمال احمدی در مابین ناس دعوت بصراط مستقیم و منهج قویم

مینمودند و انوار معارف و حکمی که از مصباح عیسوی و مکات مسیحی

اقتباس نموده بودند از اسنشان ظاهر و ناس بهدایت و دلالتشان و نور حکمت و

معرفتشان در سبیل هدایت سلوک مینمودند چون نیّر اعظم و شمس قدم از

مشرق یثرب و بظحا ظاهر گشت این نفوس موفّق بایمان نشدند و ازآن شمس

افق توحید مستضیئ نگشتند ، لذا این نجوم ساقط و قمر منشق گشت ، چون

برآمد شمس آن شقّ القمر . این است که در انجیل در علامات ظهور بعد

میفرماید ، تتساقط النجوم والقمر لا یعطی نوره ابداً . البته اشعهٴ ساطعه که از

شمس حقیقت ظاهر گشته رونق و جلوهٴ هر کوکب منیری را محو میفرماید . ع ع

مکاتیب ، ج ٢ ، ص ٦٢ - ٦٣

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز امة اللّه ربابه در طهران عزّ صدور

یافته چنین میفرمایند :

ای ربابه رباب را نغمهٴ بلند باید نه آهنگ خفی خفیف ، دردمند مباش با هوش و

امیدوار گرد مقصد میسّر گردد و دست مانع و هائل کوتاه شود دلبر تائید پرده

براندازد و حقیقت بازار مجاز را کساد فرماید . چون شمع روشن شود ظلمت

تاریکی نابود و مضمحل گردد ، چون برآید شمس انشقّ القمر . و علیک التحیّة

والثناء. ع ع

ص ٨٩

مصرعی که نقل فرموده اند از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است :

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رو مَتاب

از وی ار سایه نشانی میدهد شمس هر دم نورِ جانی می دهد

سایه خواب آرد ترا همچون سَمَر چون برآید شمس اِنشَقَّ القمر

خود غریبی در جهان چون شمس نیست شمس جان باقی کِش اَمْسْ نیست

مثنوی ، دفتر اوّل ، بیت ١١٦ - ١١٩

ص ٩٠

چون بکوشم تا سرش پنهان کنم

سر برآرد چون علم کاینک منم

ن ک به ذیل : " می بکوشم تا ... " و " سر برآرد چون ... "

ص ٩١

چون تجلّی کرد اوصاف قدیم

پس بسوزد وصف حادث را گلیم

حضرت بهاء اللّه در شرح وادی فقر در رساله هفت وادی چنین میفرمایند :

... و سالک بعد از ارتقای بمراتب بلند حیرت بوادی فقر حقیقی و ثنای اصلی

وارد شود و این رتبه و مقام فنای از نفس و بقاب‌ی باللّه است و فقر از خود و غنای

بمقصود است و در این مقام که ذکر فقر میشود یعنی فقیر است از آنچه در عالم

خلق است و غنی است بآنچه در عوالم حقّ است زیرا که عاشق صادق و حبیب

موافق چون بلقای محبوب و معشوق رسید از پرتو جمال محبوب و آتش قلب

حبیب ناری مشتعل شود و جمیع سرادقات و حجبات را بسوزاند بلکه آنچه با

اوست حتیٰ مغز و پوست محترق گردد و جز دوست چیزی نماند ، چون تجلّی

کرد اوصاف قدیم - پس بسوزد وصف حادث را گلیم . و در این مقام واصل

مقدّس است از آنچه متعلق بدنیاست پس اگر در نزد واصلین بحر وصال از اشیاء

محدوده که متعلّق بعالم فانی است یافت نشود چه از اموال ظاهریّه باشد و چه از

تفکّرات نفسیّه بأسی نیست زیرا که آنچه نزد خلق است محدود است بحدود

ایشان و آنچه نزد حقّ است مقدّس از آن ...

آثار ، ج ٣ ، ص ١٢٩ - ١٣٠

بیتی که جمال قدم آن را نقل فرموده اند از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است :

وصف مطلوبی چو ضد طالبی است وحی و برق نور سوزندهٴ نبی است

چون تجلی کرد اوصاف قدیم پس بسوزد وصف حادث را گلیم

مثنوی ، دفتر سوّم ، بیت ١٣٩٥ - ١٣٩٦

ص ٩٢

چو تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید

حضرت بهاء اللّه در لوحی که بامضای خادم اللّه به تاریخ ٨ شعبان ١٣٠٠ ه .ق . به

اعزاز " جناب آقا علی اکبر " عزّ صدور یافته چنین میفرمایند :

هواللّه تعالی شأنه العظمة و الأقتدار فی الحقیقه باید توجّه و ذکر و بیان و

خضوع و خشوع و عجز و ابتهال جمیع بکینونت واحده از حقّ جلّ جلاله ازبرای دین

مبین نصرت طلب نمایند چه که قمر بطحا را خسوف اخذ نموده و شمس حجاز

را کسوف اعدای دین در کمین و در هر یوم بحبلی متمسّک و بر ملّت بیضا قیام

مینمایند و یک جزء از اجزایش را میربایند . سبحانک یا مالک الملوک و راحم

المملوک و مذهب الشّکوک و معین الصعلوک اسئلک بکوثر رحمتک و نار

محبّتک و امطار سحاب فضلک و سماء کرمک بان تحفظ الملة المرحومة من

اشرار خلقک و طغاة بریّتک ای ربّ تری عبادک الاخیار تحت مخالب الاشرار و

تسمع دمدمة مدافعهم و تری مکر انفسهم اسئلک بقدرتک الّتی احاطت

الممکنات و بالّذی جعلته مظهر اسمک الاوّل والآخر و الظّاهر و الباطن و به

ختم مظاهر امرک و مهابط علمک بان تقدّر لهؤلاء الضعفاء ما یجعلهم اقویاء فی

مملکتک انّک انت المقتدر علی ما تشآء و فی قبضتک زمام الاسماء لا اله الا انت

المقتدر القدیر و بعد نامهٴ آن جناب رسید الحمد للّه دارای دو مژده بود یکی

صحّت و دیگری عرف محبّت بقول قائل که میگوید : چون تو دارم همه دارم

دگرم هیچ نباید . هر نفسی الیوم فی الحقیقه بمحبّت حقّ جلّ جلاله فائز شد

دارای هر حسنی و خبری بوده و هست ...

و نیز حضرت بهاء اللّه در لوحی که از لسان میرزا آقاجان خادم اللّه به اعزاز "

حضرت اسم اللّه جمال " در تاریخ ربیع الثانی سنه ١٣٠١ ه .ق . عزّ صدور یافته

چنین میفرمایند :

ص ٩٣

الحمدللّه الّذی هداناٰ الیٰ صراط المستقیم ... امطار رحمت بشانی در این ایّام

باریده که فی الحقیقه انسان از ذکرش عاجز و قاصر است طوبیٰ لحضرتکم و لمن

معکم و یحبّکم حقّ شاهد و گواه است که این خادم لازال بذکر آن حضرت و

موانست و معاشرت در ربیع عنایت مشغول بوده و هست هرگز این امور از نظر

نمیرود و از قلب محو نمیشود از حقّ جلّجلاله صائل و آمل که از آن حضرت

ظاهر فرماید آنچه پاینده و باقی است انّه لهو المقتدر القدیر.

قرّه عین حبّ اللّه علیه عنایة اللّه را ذاکر بوده و هستم و خدمت مخدّره ورقه

علیها بهاءاللّه و عنایته سلام و تکبیر میرسانم و از حقّ میطلبم که بایشان صبر

عطا فرماید اگرچه احزان وارده صعب بوده و هست ولکن با ظهورات عنایات و

الطاف لانهایه هر تلخی شیرین و هر شدّتی سهل ، نعم ما قیل من قبل : چون تو

دارم همه دارم دگرم هیچ نباید . با ظهور این فقره فی الحقیقه جمیع عالم قابل

توجّه نه و لایق اعتنا نه السّلام والبهآء و التکبیر علی حضرتکم و علی من معکم

و علی الّذین تمسّکوا بحبل اللّه المتین ....

مصرعی که بدان استشهاد شده از سعدی است که چنین میفرماید :

بخت یاز آید از آندر که یکی چون تو در آید

روی میمون تو دیدن در دولت بگشاید

صبر بسیار بباید پدر پیر فلک را

تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

این لطافت که تو داری همه دلها بفریبد

وین بشاشت که تو داری همه غمها بزداید

رشکم از پیرهن آید که درآغوش تو خسبد

زهرم از غالیه آید که بر اندام تو ساید

نیشکر با همه شیرینی اگر لب بگشائی

پیش نطق شکرینت چونی انگشت بخاید

ص ٩٤

گر مرا هیچ نباشد نه بدنیا نه بعقبی

چو تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید

دل بسختی بنهادم پس از آن دل بتو دادم

هر که از دوست تحمل نکند عهد نپاید

با همه خلق نمودم خم ابرو که تو داری

ماه نو هرکه بیند بهمه کس بنماید

گر حلالست که خون همه عالم تو بریزی

آنکه روی از همه عالم بتو آورد نشاید

چشم عاشق نتوان دوخت که معشوق نبیند

پای بلبل نتوان بست که بر گل نسراید

سعدیا دیدن زیبا نه حرامست ولیکن

نظری گر بربائی دل از کف برباید

کلیّات سعدی ، ص ٦٠٧ - ٦٠٨

ص ٩٥

چون دهد قاضی بدل رشوت قرار

کی شناسد ظالم از مظلوم زار

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ابوالفضائل که با عبارت " یا من وقف حیاته

لاعلاء کلمة‌اللّه ... " شروع میشود چنین میفرمایند :

..... سبحان اللّهنور حقیقت را به سبحات شبهات پنهان توان نمود و یا آفتاب

راستی را به سحاب مفتریات نهان توان کرد لا واللّه مگر آن که اغراض بصیرت را

به کلّی کور و بصر را به تمامه محروم و مهجور نماید در این صورت احتیاج به

سحاب و سبحات نیز نماند . چون دهد قاضی بدل رشوت قار - کی شناسد

ظالم از مظلوم زار . چون غرض آمد هنر پوشیده شد - صد حجاب از دل بسوی

دیده شد . باری مقصود این است که حزب فتور پاپی این طیور شکورند و آنی

فراغت از حرکات و سکنات پُر وحشت ننمایند و فورا ناله بلند کنند که پاپی ما

هستند متعرّض بما و این عبد دائما مساءً و صباحاً احبّاء را وعظ و نصیحت

مینمایم که حضرات کلّ دوستان جمال مبارک هستیم و در ظلّ خیمهٴ حیات حال

اگر چنانچه روش و حرکت متفاوت شده تعرّض ننمائید و پاپی نشوید هر کس

هر قسم مسخواهد حرکت نماید ...

مجموعهٴ مکاتیب ، شماره ٨٨ ، ص ٨-٩

دوبیتی که بدان استشهاد فرموده اند ازمولوی است و در مثنوی چنین آمده است :

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به سوی دیده شد

چون دهد قاضی به دل رشوت قرار کی شناسد ظالم از مظلوم زار

مثنوی ،دفتر اوّل ، بیت ٣٣٤- ٣٣٥

و نیز ن ک به ذیل :" چون غرض آمد ... "

شرح حیات ، خدمات و آثار جناب ابوالفضائل گلپایگانی به تفصیل در کتاب شرح

ص ٩٦

احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی بقلم جناب روح اللّه مهرابخانی به رشته

تحریر درآمده و این کتاب در طهران به سال ١٣١ بدیع منتشر شده است . اثر فوق در

سال ١٩٨٨ م تحت عنوان زندگانی میرزا ابوالفضائل گلپایگانی در آسمان بوسیله لجنه

نشر آثار تجدید طبع شده است .

ص ٩٧

چون غرض آمد هنر پوشیده شد

صد حجاب از دل بسوی دیده شد

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرمایند :

... شما از جمیع قونسولهای دولت مدّت چه سلف و چه خلف استفسار

فرمائید از اهل ایران حزب مطیع و اوامر اولیاء امور را بجان ودل سمیع و سریع

این طائفه هستند و همچنین در جمیع ایران ولکن چون غرض آمد هنر پوشیده

شد - صد حجاب از دل بسوی دیده شد . امّا عاقبت هر سرّی آشکار گردد و

حقیقت هر نیّتی پدیدار ...

مکاتیب ، ج ٥ ، ص ١٢٧

حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیّه نیز به بیت فوق استشهاد نموده و چنین

میفرمایند :

.... در قرون سالفه کراراً و مراراً حکومت آلمان غالب بر فرنسا گشت و همچنین

سلطنت فرنسا دفعات عدیده بر اقلیم آلمان حکمرانی نمود حال جائز نه که

ششصد هزار نفوس مسکین از بندگان پروردگار فدای این نتائج و منافع موقتهٴ

صوریه گردد لا واللّه بلکه اطفال نیز ادراک مضرت اینگونه امور بنمایند ولکن

متابعت هویٰ صد هزار حجاب از دل بر دیده افکند و بصر و بصیرت هر دو نابینا

گردد ، چون غرض آمد هنر پوشیده شد - صد حجاب از دل بسوی دیده شد...

رساله مدنیّه ، ص ٧٥

و نیز ن ک به لوح حضرت عبدالبهاء در ذیل : " چون دهد قاضی ... "

بیت منقول از مولوی است ز در دفتر اوّل مثنوی ( بیت ٣٣٤ ) مندرج میباشد .

ص ٩٨

چون قلم در دست غدّاری فتاد

لاجرم منصور بر داری فتاد

حضرت عبدالبهاء در لوح مشهور به لوح هزار بیتی چنین میفرمایند :

.... ولی حمد نمایم حضرت احدیّت را که اهل فتور پس از پنج سال غور و شور

قصوری که بر این عبد وارد آوردند این بود که بکنایه و اشاره عبارة و تلویح و

حال بتوضیح تفهیم کلّ مینمایند که این عبد مدعی مقامی و شانی و ظهور

جدیدی و طلوع بدیعی هستم یعنی خود را مطلع وحی میدانم و مظهر الهام

شمرم و بنصّ کتاب اللّه وحی مختص بحضرت اعلیٰ و جمال مبارک است و تا

هزار سال وحی منقطع و بعث مظاهر ممتنع است پس بسبب این ادعای وحی

کفر ثابت و حکم یبعث اللّه علیه من لایرحمه لاحق چه که این متمّم آیهٴ من

یدعی امرا قبل اتمام الف سنة کامله است . باری چنین افترای صریحی زدند و

تهمت شدیدی روا داشتند و فتوای عظیمی دادند . فنعم ما قال :

طوعاً لقاض اتی فی حکمه عجبا افتی بسفک دمی فی الحل و الحرم

چون قلم در دست غدّاری فتاد لاجرم آن یار بر داری فتاد ...

رحیق مختوم ، ج ٢، ص ٢٦٠-٢٦١

و در لوح جناب قوام الدیوان در طهران از قلم حضرت عبدالبهاء چنین عزّ صدور یافته

است :

هواللّه ای قوام ایوان امروز دیوان در دست گرگان و دیوان است یعنی علمای پُر

ظلم و عدوان که مانند وحش درنده و مار گزنده بر یاران دل زنده ، آهوان بیابان

رحمٰن هجوم نمایند . سرها بریده بین و جگرها دریده بین و مرغ جانها پریده

بین . چون قلم در دست غدّاری فتاد - لاجرم منصور بر داری فتاد . ولی هرچند

بظاهر جان باختند امّا به حقیقت جانان یافتند و از جام سرشار موهبت کبریٰ

ص ٩٩

سرمست شدند و با دلبر ابهیٰ جانبازی پرداختند و از این تنگنای ظلمانی به

جهان نورانی تاختند فنعم اجر الشهداء روحی لهم الفداء . ع ع

حضرت عبدالبهاء در مکتوب مفصّلی که خطاب به دوستان حقیقی در طهران عزّ

صدور یافته چنین میفرمایند : " ای دوستان در این ایّام وقوعاتی در این زندان

واقع گشته و جمیع از مقدّرات غیبیّه و تقدیرات لاریبیّه است ... " سپس هیکل اطهر

به شرح دسائس و حیل ناقضین پرداخته و در آن به روابط فتنه انگیز آنان با دشمنان

امرالله و قضایای مربوط به اعضای هیئت تفتیشیه اشاره نموده و سرانجام در فقره ای

از این مکتوب چنین میفرمایند :

... حضرت ملّای رومی میگوید ، چون قلم در دست فسّادی فتاد - لاجرم منصور

بر داری فتاد ، یعنی مادام برادر به هوس جانشینی این نوع فساد مینماید و

بدخواهان در این مملکت بعضی محرّر لائحه و بعضی شارح لائحه و بعضی

شاهد لائحه و نفسی موجود نه که به هیئت محترمه تحقیقیه بیان حقیقت کند و

شمّه ای از وقایع سالفه عرض نماید و غمخواری نیز در میان نه و ما آواره و

بی معین و نصیر و بی آشنا و بی حامی در این دیار غربت دیگر معلوم که عاقبت

چه خواهد شد باری شما نظر به این امور ننمائید توجّه به خدا کنید و توسّل به

ملاء اعلیٰ جوئید ...

بیت منقول در آثار فوق از مولوی است و در دفتر دوّم مثنوی به این صورت مذکور

شده است :

چون قلم در دست غدّاری بود بی گمان منصور بر داری بود

مثنوی ، دفتر دوّم ، بیت ١٣٩٨

برای ملاحظه شرحی در باره بیت " طوعاً لقاض اتی ... " ن ک به مآخذ اشعار ، ج ١،

ص ٤٩ - ٥٠ .

تصریح حضرت عبدالبهاء در لوح هزاربیتی به انقطاع وحی تا قبل از انقضای هزار

سال راجع به فقره شماره ٣٧ در کتاب مستطاب اقدس است که جمال قدم میفرماینذ :

ص ١٠٠

من یدّعی امراً قبل اتمام الف سنة کاملة انّه کذّاب مفتر نسئل اللّه بان یؤیّده

علی الرّجوع ان تاب انّه هوالتّواب و ان اصرّ علی ما قال یبعث علیه من لا یرحمه

انه شدید العقاب

مقصود از جناب قوام الدیوان که حضرت عبدالبهاء در لوح فوق ایشان را قوام

ایوان نامیده اند حاج عبدالکریم ماهوت فروش طهرانی مشهور به قوام دیوان است که

در طهران از جمله اعیان محسوب بود و در سنه ١٣٠٠ ه .ق . در جریان مصائب و

بلیّات وارده بر احبای آن مدینه گرفتار شد و مدّت بیست و سه ماه در زندان نایب

السلطنه محبوس بود .

حاج عبدالکریم از دوستان نزدیک اقبال الدوله بود و چون او به حکومت

کرمانشاهان رسید حاج عبدالکریم را نیز با خود به کرمانشاه برد و زمانی که آقا

میرزا اسداللّه اصفهانی عرش مطهّر حضرت ربّ اعلیٰ را از ایران به ارض اقدس حمل

می نمود جناب قوام دیوان در کرمانشاه نهایت مساعدت و مهمان نوازی را معمول

داشت .

حاج عبدالکریم از نفوسی است که در تبلیغ جناب ابوالفضائل نقش عمدهد اشته

و در طهران مصدر خدمات مهمّه و امور خیریه عدیده بوده است . او در پانزدهم

رجب سنه ١٣٢٤ ه .ق . / ١٩٠٦ م در طهران به ملکوت ابهیٰ صعود نمود و جمع کثیری

از رجال دین و دولت در مراسم تشییع جنازه او شرکت نمودند .

حاجی عبدالصمد و حاجی غفار خان از اولاد جناب قوام دیوان اند .

ص ١٠١

چون قلم در وصف این حالت رسید

هم قلم بشکست و هم کاغذ درید

جمال اقدس ابهیٰ در لوح مصدّر به عبارت " ریاض بیاض قلوب عاشقان ... " که

تمام آن در ذیل " باقی این گفته ... " نقل شده به مصرع اوّل بیت فوق استشهاد

فرموده اند .

جمال قدم در لوحی دیگر چنین میفرمایند :

هو هو ندانم که این آتش هجر و فراق آخر تا بکی در سوز و گداز است و ابواب

قرب و وصل تا بکی مسدود و فراز است گویا تا تن از جان و روح از ریحان در

اهتزاز است زنجیر افسوس و حسرت و سلسلهٴ غم و حیرت بر گردن این مهاجران

ممدود و دراز است با آنکه در کلّ اوان و مرور ایّام و ازمان دست دعا و طلب

بساحت حضرت ربّ فراز است و زبان به ناله و زاری و دل به سوزش و بیقراری

دمساز زبانرا قدرت حرکتی باقی نماند ه که بحکایت آغاز کنیم و یا لب را بشکایت

باز نمائیم و یارشحی به طفحی از آنچه در قلب فروزان و ر سینه بفوران است

ابراز نمائیم سبحان اللّه هر لیل ظلمانی را صبح نورانی از پی و هر مشقّت و

زحمت و سختی را فتوح و گشایشی از عقب مگر شب فراق دوستنرا که آنرا

انتهائی نه و دریای هجر محبّان را که پایانی نه چه توان نمود که قلم قضا در کف

تقدیر است نه در قبضهٴ‌تدبیر و زمام قدر بدست ربّ قدیر است نه عباد فقیر و کلّ

شیئ فی قبضة قدرته اسیر پس خوشتر آنبود که اگر از سر تا پا حکایت و از پا تا

سر شکایت باشیم در یک مقام از جمیع آرزوها و خیالات مرده و دل و جان

برضای او سپرده باشیم و اگر بنظر لطیف ملاحظه کنیم و مشاهده نمائیم در آن

مقام جز رضای خود نبینیم و از گلشن قَدَر جز گلهای طلب و آرزوی عود نجینیم

زیرا بعد از فنای عبد در رضای معبود و محو رضا و طلب عاشق در قضای

معشوق رضای عبد نفس رضای معبود گردد و رضای معشوق حقیقت رضای

ص ١٠٢

عاشق ، چون قلم در وصف این حالت رسید هم قلم بشکست و هم کاغذ درید .

عمو قزی را بتکبیر اللّه مکبّریم و آقا را هم طالب و بسیار شایق .

بیت مذکور از مولوی است که میفرماید :

چون سخن در وصف این حالت رسید هم قلم بشکست و هم کاغذ درید

مثنوی ، دفتر پنجم ، بیت ٤١٩٥

مضمون بیت فوق در دفتر اوّل مثنوی نیز به این صورت آمده است که :

چون قلم اندر نوشتن می شتافت چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت

مثنوی ، دفتر اوّل ، بیت ١١٤

ص ١٠٣

چون کرور آید یک نیز پیش ماست

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب عندلیب چنین میفرمایند :

.... ای غزلخوان محامد و نعوت را رونق بحصر معانی در ستایش جمال ابهائی

بقول ملّا ، چون کرور آید یک نیز پیش ماست . ع ع

مکاتیب ، ج ٥، ص ٢١٣

مصرع مذکور صورت دیگری از مصرع دوّم در بیت ذیل است که مولوی

میفرماید :

نام احمد نام جمله انبیاست چون که صد آمد نود هم پیش ماست

مثنوی ، دفتر اوّل ، بیت ١١٠٦

و نیز ن ک به ذیل : = چون که صد ... " و " نام احمد نام ... " .

ص ١٠٤

چون گلیم اندر میان قبطیان

یا چه روح اللّه میان جاحدان

ن ک به ذیل : " ای صبا از ... " .

ص ١٠٥

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد

موسی با موسی در جنگ شد

بیت فوق از مولوی است و شیخ سلمان هندیجانی شرح و تفصیل آن را از

جمال قدم استدعا نموده است . در جواب شیخ سلمان لوحی از قلم جمال قدم عزّ

نزول یافته که در مجموعه الواح ( طبع مصر ، ص ١٢٨ -١٦٠ ) به طبع رسیده است .

بیت مزبور در دفتر اوّل مثنوی چنین آمده است :

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد موسیی با موسیی در جنگ شد

چون به بی رنگی رسی کان داشتی موسی و فرعون دارند آشتی

گر ترا آید بر این نکته سئوال رنگ کی خالی بود از قیل و قال

مثنوی ، دفتر اوّل ، بیت ٢٤٦٧ - ٢٤٦٩

نقل تمام شرح مفصّل جمال قدم بر بیت مورد نظر در این جا میسّر نیست و لذا

طالبین مطالعه این تفسیر جلیل باید به لوح سلمان مراجعه فرمایند امّا برای آنکه

عصاره مطالب عرضه شده باشد فقراتی از تفسیر مزبور را ذیلاً نقل می نماید :

... و اینکه از معنی شعر سئوال نمودی اگر چه قلم امر اقبال بر اینکه بر معانی

شعر حرکت نماید نداشته چه که الیوم بحور معانی بکینونتها و اصلها ظاهر شده دیگر

احتیاج بکلمات قبل نبوده و نیست بلکه کلّ ذی علم و حکمت و عرفان از قبل و

بعد محتاج باین بحور متموّجه بدیعه بوده و خواهند بود . ولکن نظر بخواهش تو

مختصری ذکر میشود و از قلم قِدَم علی ما ارداللّه جاری میگردد ،

سئوال : چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد - موسی با موسی در جنگ شد .

ای سلمان ، عرفا را در امثال این مقالات بیانات بسیار است بعضی حقّ را بحر و

خلق را امواج فرض گرفته و اختلاف امواج را میگویند از صُوَر است و صُوَر

حادث است و بعد از خَلع صُوَر جمیع ببحر راجع یعنی حقیقت بحرند و در صُوَر

هم بعضی بیانات دیگر نموده اند که ذکر آن در این مقام جائز نه و هم چنین حقّ را

ص ١٠٦

مداد و سائر اشیاء را بمنزلهٴ حروفات ذکر نموده اند و گفته اند همان حقیقت مداد

است که بصُوَر مختلفهٴ حروفات ظاهر شده و این صُوَر در حقیقت مداد واحد

بوده و اوّل را مقام وحدت و ثانی را مقام کثرت گفته اند و هم چنین حقّ را واحد

و اشیاء را بمنزلهٴ اعداد و حقّ را آب و اشیاء را بمنزلهٴ ثلج چنانچه گفته اند ،

و ما الخلقُ فی التّمثال الّا کثلجة و انت لها الماء الّذی هو نابعُ

ولکن بِذَوبِ الثّلج یُرفع حکمُهُ و یوضع حکم الماء و الامرُ واقِعُ

و در مقامی دیگر گفته اند ،

و البحرُ بحرٌ علی ما کان فی قِدَم انّ الحوادث امواجٌ و اشباحٌ

باری جمیع اشیا را مظاهر تجلّی ذاتی حقّ میدانند و تجلّی را هم سه قسم ذکر

نموده اند : ذاتی و صفاتی و فعلی . و قیام اشیاء را بحقّ قیام ظهوری دانسته اند

و اگر این مطالب بتمامها ذکر شود سامعین را بشأنی کسالت اخذ نماید که از عرفان

جوهر علم محروم مانند و هم چنین بکون اعیان ثابته در ذات قائل شده اند چنانکه

یکی از حکمای عارف گفته اند " حقائق الاشیاء کائنةٌ فی ذاته تعالی بنحو

اشرف ثمّ افاضها " چه که معطی شئ را فاقد شئ دانسته اند و میگویند محال

است چنانچه این عرب در این مطلب شرحی مبسوط نوشته و حکمای عارفین و

متأخرین بمثل صدر شیرازی و فیض و امثالهما در رَضراض ساقیهٴ ابن عرب

مشی نموده اند . فطوبیٰ لمن یمشی علیٰ کثیب الاحمر فی شاطئ هذا البحر

الّذی بموج من امواجه مُحِیَتِ الصُّوَرُ و الاشباح عمّا توهّمزه القوم . فیا

حبّذا لمن عری نفسه عن کلّ الاشارات و الّلالات و سَبَحَ فی هذا البحر و غمراته

و وصل بحیتان المعانی و لآلئ حِکَمِه التی خلقت فیه فنعیما للفائزین و هر

نفسیکه معتقد بر بیانات عرفا بوده و در آن مسلک سالک شده موسیٰ و فرعون هر دو را

از مظاهر حق دانسته منتهیٰ آنست که اوّل را مظهر اسم هادی و عزیز و امثال آن و

ثانیرا مظهر اسم مُضِلّ و مُذِلّ و امثال آن و لذا حکم جدال ما بین این دو محقّق

و بعد از خلق تعیّنات بشریّه هر دو را واحد دانسته اند چنانچه در اصل جمیع اشیا

را واحد میدانند و مجمل آن از قبل ذکر شد این مطالب قوم که بعضی از آن مجملا

ص ١٠٧

بیان شد ولکن ای سلمان قلم رحمٰن میفرماید الیوم مثبت و محقّق این بیانات و

و مُبطِل آن در یکدرجه واقف چه که شمس حقیقت بنفسها مشرق و از افق سماء

لایزال لائح است و هرنفسیکه بذکر این بیانات مشغول شود البتّه از عرفان جمال

رحمٰن محروم ماند ربیع تحقیق اوهام زمان غیبت است و الیوم ربیع مکاشفه

و لقاء قل انِ ارْتعوا یا قومُ فی تلک الایّام فی ریاض المکاشفة و الشهود ثمّ

دعوا الاوهامَ کذلک امرکم قلمُ اللّه المهیمن القیّوم ذکر جمیع علوم برای عرفان

معلوم بوده و بیان ادلّه مخصوص اثبات مدلول حال الحمد للّه که شمس معلوم از افق

سماء قیّوم مشرق و قمر مدلول در سماء امر ظاهر و لائح قلب را از کلّ اشارات

مقدّس کن و شمس معانی را در سماء قدس روحانی بچشم ظاهر مشاهده نما و

تجلیّات اسمائیّه و صفاتیّه اش را در ماسواء ملاحظه کن تا بجمیع علوم و مبدأ و

منبع و معدن آن فائز شوی ...

ای سلمان حال خوشتر آن که اسرار جان و بدایع اذکار جانان را در سماء مشیّت

رحمٰن ودیعه گذاریم و در معنی شعر شروع نمائیم .

بدان مقصود صاحب مثنوی از ذکر موسیٰ و فرعون ذکر مَثَل بوده نه اینکه این

دو در ذات یکی بوده اند نعوذ باللّه عن ذٰلک چه که فرعون و امثال او بکلمة

موسیٰ خلق شده اند لو انتم تعرفون و همان اختلاف ظاهره که مابین بوده دلیل بر

اینست که در کلّ عوالم با یکدیگر مخالف بوده اند و این بیانیست خفی لایعرفه

الّا کلّ عارف بصیر و صاحب مثنوی جمیع عباد را در ملکوت اسماء موسیٰ

فرض نموده چه که کلّ از تراب خلق شده و بتراب راجع خواهند شد و هم چنین

کلّ بحروف موسومند و در عالم ارواح که عالم یک رنگی است ابداً جنگ و

جدال نبوده و نیست چه که اسباب جدال مشهود نه ولکن بعد از دخول ارواح در

اجساد و ظهور آن در این عالم اسباب نزاع بمیان می آید چه حقّ و چه باطل و این

نزاع و جدال اگر لاثبات امر ذوالجلال واقع شود حقّ بوده و خواهد بود و من دون

آن باطل و این نزاع و جدال و حبّ و نفاق و اقبال و اعراض جمیع طائف حول

اسبابند مثلاً ملاحظه نما یک سبب از مسبّب ظاهر میشود و این سبب واحد

ص ١٠٨

بوده ولکن در هر نفسی بما هو علیه منقلب میشود و آثار آن ظاهر میگردد ولکن

در هر مقام بظهوری ظاهر مثلاً در اسم مُغنی الهی ملاحظه نما که این اسم در

در ملکوت خود واحد بوده ولکن بعد از تجلی در مرایای وجود انسانی در هر نفسی

باقتضای او اثر آن تجلّی ظاهر میشود مثلاً در کریم کرم و در بخیل بخل و در شقی

شقاوت و در سعید سعادت ظاهر میشود چه که در حالت فقر نفوس و آنچه در او

است مستور است مثلاً نفسی که فَلْسی نزد او موجود نه کرم و بخل او مستور

است و هم چنین سعادت و شقاوت در این مقام غیر مشهود و بعد از غنا در هر

نفسی آنچه در اوست ظاهر و مشهود میگردد مثلاً نفسی آنچه را مالک شد فی

سبیل اللّه انفاق مینماید و نفسی اسباب محاربه ترتیب میدهد و با حقّ بمعارضه

و مجادله قیام مینماید و نفسی جمیع را حفظ مینماید بشأنیکه خود و دون او از

مال او محرومند حال ملاحظه کن از یک تجلّی چه مقدار امور مختلفهٴ متغایره

ظاهر میشود ولکن قبل از تجلّی جمیع این نفوس در اماکن خود مخمود و مستور

و افسرده بوده و به یک تجلّی شمس اسم مغنی این نفوس را چه گونه محشور

نموده و آنچه در باطن مستور بود ظاهر و مشهود فرمود و اگر بچشم بصیرت در

این بیان ملاحظه نمائی بر اسرار مستوره مطّلع شوی ملاحظه در فرعون زمان

کن که اگر غنا و قدرت ظاهره نبود ابداً بمحاربه با جمال احدیّه قیام نمی نمود

چه که در فقدان اسباب عاجز بوده و خواهد بود و کفر در او مستور پس خوشا

حال نفوسیکه اسیر رنگ دنیا و ما خلق فیها نشده اند و بصبغ اللّه فائز گشته اند

یعنی برنگ حقّ در این ظهور بدیع درآمده اند و آن تقدیس از جمیع رنگهای

مختلفهٴ دنیا است و جز منقطعین بر این رنگ عارف نه آنچه الیوم اهل بهاء که

بر سفینهٴ بقا راکبند و بر قلزم کبریا سائر یکدیگر را میشناسند و دون این اصحاب

احدی مطّلع نه و اگر هم عارف شوند همان مقدار که اعمی از شمس ادراک

مینماید ...

ای سلمان ملاحظه در امراللّه نما که یک کلمه از لسان مظهر احدیّه ظاهر

میشود و آن کلمه در نفس خود واحد بوده و از منبع واحد ظاهر شده ولکن بعد از

ص ١٠٩

اشراق شمس کلمه از افق فم اللّه بر عباد در هر نفسی علی ما هو علیه ظاهر میشود

مثلاً در یکی اعراض و در یکی اقبال و هم چنین حبّ و بغض و امثال آن و بعد

این مُحب و مُبغض بمحاربه و معارضه قیام مینمایند و هر دو را رنگ اخذ نموده

چه که قبل از ظهور کلمه با یکدیگر دوست و متحد بوده اند و بعد از اشراق شمس

کلمه مُقبِل بلون اللّه مزیّن شده و مُعرض بلون نفس و هویٰ و اشراق همین کلمة

الهیّه در نفس مقبل بلون اقبال ظاهر شده و در نفس معرض بلون اعراض مع آنکه

اصل اشراق مقدّس از لون بوده در شمس ملاحظه نما که به یک تجلّی در مرایا

و زجاجات تجلّی مینماید ولکن در هر زجاج بلون او در او جلوه مینماید چنانچه

مشهود است و جمیع دیده اید باری سبب جدال معرض و مقبل لون و رتگ شده

ولکن مابین این دو رنگ فرقی است لایحصیٰ این بصبغ اللّه ظاهر شده و آن

بصبغ هویٰ و صبغ مومن مقبل مجاهد صبغ رحمٰن بوده و صبغ معرض منافق

صبغ شیطان آن رنگ سبب و علّت تطهیر نفوس است از رنگ ماسوی اللّه و این

علّت آلایش نفوس است برنگهای مختلفهٴ نفس و هویٰ آن حیات باقیه عنایت

فرماید و این موت دائمه آن منقطعین را به کوثر بقا هدایت فرماید و این

محتجبین را زقّوم فنا چشاند از آن رائحه رحمٰن در مرور و از این روائح شیطان و

مقصود صاحب مثنوی در این کلمات آن نبوده که موسیٰ و فرعون در یک درجه

بوده اند فنعوذ باللّه عن ذلک چنانچه بعضی از جهّال چنین فهمیده اند فعل

موسیٰ بر دین او گواهی است صادق چه که جدال او للّه بوده و مقصود آنکه

فرعون را از الوان فانیه تجات بخشد و بلون اللّه فائز نماید و خود در سبیل

دوست شربت شهادت چشد ولکن جدال فرعون برای آنکه جان خود و سلطنت

خود را حفظ نماید مقصود موسیٰ اشتعال سراج اللّه بین ما سواه و مقصود فرعون

اخماد آن أفَمَنْ یُنْفِقُ روحهَ فی سبیل اللّه کَمنْ یحفظ نفسه خلَف سبعین

الفَ نقاب فما لهؤلاء لایکادون یفقهون بیاناً من اللّه العالم الحکیم بلکه

مقصود صاحب مثنوی آنکه سبب جنگ موسیٰ و فرعون رنگ شده ولکن رنگ موسیٰ

رنگی بوده که اهل ملاء اعلیٰ خود را فدای آن رنگ نموده اند و رنگ فرعون رنگی

ص ١١٠

که اهل جحیم سفلی از آن احتراز نموده خود صاحب مثنوی در مواضع عدیده

ذکر فرعون نموده اگر ملاحظه کنید ادراک مینمائید که مقصود او این نبوده که

بعضی نسبت میدهند و چه مقدار اظهار اشتیاق نموده که با احبّای الهی مانوس

شود و خدمت دوستان حقّ فائز گردد این است که در مقامی ذکر مینماید ،

بی عنایات حقّ و خاصان حقّ گر مَلک باشد سیاه هستش ورق ...

در باره بیت مورد نظر استاد بدیع الزمان فروزانفر در کتاب شرح مثنوی شریف با

با نقل آراء سایر مفسرین مثنوی مطالب سودمندی نوشته اند که ذیلاً به نقل آن

می پردازد . این مطالب شارح نکاتی است که در لوح سلمان مورد اشاره قرار گرفته

است :

چونک بی رنگی اسیر رنگ شد موسیی با موسیی در جنگ شد

چون ببی رنگی رسی کآن داشتی موسی و فرعون دارند آشتی

ب ٢٤٦٧ - ٢٤٦٨

بی رنگی : با یاء مصدری ، فطرت و آفرینش نخستین ، عالم خدایی ، عالم

وحدت و حقیقت مطلق . می توانید آن را با یاء وحدت بخوانید ، در آن صورت ،

بی رنگ ، تعبیری است نظیر : بی نشان ، در کنایت از حقّ تعالیٰ ، ممکن است

بمعنب وحدت و فطرت نیز فرض شود .

موسییی : بهتر است که نسبت به موسی فرض شود یعنی پیرو موسی ، شارحان

مثنوی به یاء نکره خوانده اند و آن خالی از اشکال نیست چه اگر مقصود حقیقت

موسی و مرتبهٴ نبوّت باشد آنجا خلافی متصوّر نمی شود از آن جهت که پیمبران

بمقام معرفت رسیده بودند و هیچ یک از آنها بانکار دیگری برنخاسته اند چنانکه

عامّهٴ مسلمانان بدان معتقد هستند و اگر مراد موسی نامی باشد نه موسی صفتی

در آن مورد جنگ و ستیزه جای شگفتی نتواند بود .

می توانیم بگوئیم که فطرت انسانی از رنگ هر مذهبی بدور است و کیشها و

دینها از اجتماع و برای نظم امور جامعه پدید آمده اند و رنگ حدوث دارند و

ص ١١١

میان ادیان و قوانین بشری ازین نظر فرقی و امتیازی دیده نمیشود ، هر کسی

غالبا از دینی پیروی می کند که پدر و مادرش بدو می آموزند و یا از محیط زندگی

خود فرا می پذیرد ، گرویدن از دینی بدین دیگر نیز معلول علل اجتماعی است از

قبیل تحوّل محیط فکر یا حیات و عدم انطباق اصول و قواعد دینی که مورد

اعتقاد است بر شرائط حیات ذهنی یا خارجی . گاهی نیز امور عاطفی در بدل کردن

کیشها مداخله می کند و بهر حال آنجا که فطرت و آفرینش اوّلین است دینی

وجود ندارد و انسان بحسب تاثیر تربیت یا محیط بدینی می گرود ، در حدیث

آمده است : کلُّ مَوْلدٍ یولَدُ عَلَی الفِطرةِ حتّیٰ یُعْرِبَ عَنهُ لِسانُهُ

قَابُواهُ یُهَوِّ دانِهِ اَوْ یُنَصَّراِنِه اَوْ یُمَجِّسانِهِ . ( هر که می

زاید تا آنگاه که در سخن آید و پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی کنند

. ) جامع صغیر ، طبع مصر ، ج ٢ ، ص ٩٣ .

بنا بر این مراد چنین خواهد که این اختلاف و دوگانگی که عامیان بر سر مذهب

و معتقدات خود می کنند با فطرت انسانی و اصول دعوت پیمبران موافقت

ندارد ، حقیقت انسانی بی رنگ است و قدر مشترک میان افراد بشر معنی واصل

انسانیت است پس همان بهتر که بدان حقیقت باز گردیم و ستیزه و پرخاش را

بیک سو نهیم .

مایه و رکن اصلی این توجیه استدلال حکمای اسلامی است که در اثبات نبوّت

عامّه میل انسان را به مدنیّت جزو دلیل قرار می دهند بلحاظ آنکه تمدّن ، بدون

نظام شریعت و قانون گزاری منتظم نمی گردد و اصولا متصوّر نتواند شد .

از دگر شو ، می توان گفت که ذات حقّ و عالم خدایی هیچ رنگی نمی پذیرد ،

صفت سبحان و قدّوس و سبّوح مقتضی آنست که او را جلّ شانه از هر چه صفت

حدوث دارد منزّه شماریم ، همچنین خدای فرمان دِه است و فرمان بر و فرمان پذیر

نیست پس او را پیرو هیچ آئینی و کیشی فرض نتوان کرد ، خدا خداست و نه ترسا

و نه یهودی و نه بودائی است ، سالک چون از عالم خلق بر تر رود و از رنگ

حدوث برهد و در حقّ فانی شود ، صفات او بصفات حقّ بدل می گردد و در آن

ص ١١٢

هنگام از دوگانگی و خلاف جدا می افتد و بچشم خدایی در خلق می نگرد ، همه

کیشها و آیینها را برنگ وحدت می بیند و همچنانکه حقّ از عداوت شخصی منزّه

است او نیز ازینگونه دشمنایگی که مبداء ستیزه گری است مبرّا می شود ، حاصل

آنکه اختلافها و دشمنیها در عالم خلق است و در جهان ایزدی ، عداوت و

خلاف انگیزی وجود ندارد و آن سالک که در جهان یگانگی گام نهاده است همهٴ

مذاهب را بیم زشم می نگرد و با هیچ یک دشمنی نمی ورزد یا از آن جهت که

اوصاف خلق را از جان خود زدوده و یا بسبب آنکه اصول ادیان را از سوی خدا

یافته است ، مولانا نظر بدین معنی میفرمود : من با هفتاد و دو ملّت یکی ام .

این توجیه بهتر از نخستین و با مذاق مولانا مناسب تر می نماید ، مویّد آن ،

شواهد ذیل است :

این سفال و این پلیته دگرست

لیک نورش نیست دیگر زآن سرست

گر نظر در شیشه داری گُم شوی

ز آنکه از شیشه است اعداد دوی

ور نظر بر نور داری وارهی

از دوی و اعداد جسم منتهی

از نظرگاهست ای مغز وجود

اختلاف مومن و گبر و جهود

مثنوی ، ج ٣، ب ١٢٢٥٥ بعد

موسی و عیسی کجا بد کآفتاب کشت موجودات را می داد آب

آدم و حوّا کجا بود آن زمان که خدا افکند این زه در کمان

همان مآخذ ، ب ١٢٧٥ بعد

یک حملهٴ مردانهٴ مستانه بکردیم

تا علم بدادیم و بمعلوم رسیدیم

ص ١١٣

در منزل اوّل بدو فرسنگی هستی

در قافلهٴ امّت مرحوم رسیدیم

آن مه که نه بالاست و نه پستست بتابید

وآنجا که نه محمود و نه مذموم رسیدیم

دیوان ، ب ١٥٦٢٢ بعد

در تقریر این معنی ازعین القضاة بشنوید : " امّا ای عزیز شرطهای طالب

بسیارست در راه خدا که جمله محقّقان خود مجملگفته اند . امّا یکی مفصّل که

جمله مذاهب هفتاد و سه گروه که معروفند ، اوّل در راه سالک ، در دیدهٴ او یکی

بود و یکی نماید و اگر فرق داند و یا فرق کند ، فارق و فرق کننده باشد نه طالب ،

این فرق هنوز ظالب را حجاب راه بود که مقصود طالب از مذهب آنست که باشد

که آن مذهب که اختیار کند او را بمقصد رساند . و هیچ مذهب بابتدای حالت بهتر

از ترک عادت نداند چنانکه از جملهٴ ایشان یکی گفته است : بالْقادسیَّةِ فِئَةٌ

ما اِن یَرَوْتَ الْعارَ عارا - لا مُسلِمینَ وَلا مَجوسَ و لا یَهُودَ وَ لا

نصاریٰ .

چون بآخر طلب رسد خود هیچ مذهب جز مذهب مطلوب ندارد . حسین منصور را

پرسیدند که تو بر کدام مذهبی گفت " اَنا عَلیٰ مَذهبِ رَبّی " من بر مذهب

خداام زیرا که هرچه بر مذهبی بود که آن مذهب پیرِوی بود ، نختلِط باشد و

بزرگان طریقت را پیر خود خدای تعالیٰ بود پس بر مذهب خدا باشند و مخلص

باشند نه مختلط اختلاط توقّفست و اخلاص ترقّی و اخلاص در طالب خود

شرط است ( تَنْ اَخلَصَ للّهِ اَربَعِینَ صَباحاً ظَهَرَتْ یَنابِیعُ

ٱلْحِکمَةِ مِنْ قَلبِهِ عَلیٰ لِسانِهِ ) او از مذهبها دور است ، ایشان نیز

دور باشند گواهست برین "تَخَلّقوا بِاَخلاقِ اللّهِ" مگر نشنیده ای این دو بیت :

آنکس که هزار عالم از رنگ نگاشت رنگ من و تو کجا خرد ای ناداشت

این رنگ همه هوس بود یا پنداشت او بی رنگست رنگ او باید داشت "

تمهیدات عین القضاة ، انتشارات دانشگاه طهران ، ص ٢٢ - ٢١

شیره و عصاره این بحث در یک بیت از مثنوی مندرج است :

ص ١١٤

ملّت عشق از همه دینها جداست عاشقان را ملّت و مذهب خداست

مثنوی ، ج ٢ ، ب ١٧٧٠

شارحان مثنوی با اختلاف در تعبیر و اجمال و تفصیل گفته اند که بی رنگی

مرتبهٴ اطلاق ذات است که در آنجا کثرت و احکام کثرت منتفی است و مراد از

رنگ ، تعیّن و تقیّد ، و جنگ مویٰ با موسیٰ عبارت است از تمایز و تغایر

اعتباری نفس الامری که نزد محقّقین در موجودات ثابت است یعنی چون ذات از

مرتبهٴ اطلاق بقید تعیّن مقیّد شد و هرجا به تشخّص و خصوسیّت دیگر ظهور

کرد ناچار یکی غیر دیگری آمد بلکه هر شخص غیر ذات مطلق نیز گشت و سبب

غیریّت ایشان با یکدیگر آنست که هر یکی را خصزصیّتی است که در سایر

تعیّنات نیست و مابه الامتیاز اوست از همه ، و مغایرت هر یک با مطلق آنست که

ذات مطلق با همه است و بر هر کس صادق می آید و هیچ یک از ایشان بر دیگری

صادق نمی آید پس جنگ موسیٰ با موسیٰ کنایت از این تغایر باشد و یا بدین

معنی است که چون ذات مطلق که بی رنگ است برنگ صفات جمال و جلال و

هدایت و ضلالت مقیّد شد مظاهر هدایت و ضلالت با یکدیگر تضاد و تخالف

پیدا کردند بدینگونه که یکی در جاده بندگی و اطاعت قدم نهاد و دیگری در راه

نافرمانی و سرکشی افتاد بلکه مظاهر هدایت نیز باهم جنگ و تخالف پیدا کردند

زیرا که هرچند جمیع انبیا و اولیا در اصل هدایت و وصول بحقّ متّحداند لیکن

شریعت و طریق سلوک هر یکی غیر شریعت و ظریق سلوک دیگری است و جنگ

موسیٰ با موسیٰ کنایت از اینست و چون ذات مطلق را ملاحظه کنی و امتیاز

هدایت و ضلالت از نظر برداری دانی که موسیٰ و فرعون هر دو مطیع ربّ اند که

جز اطاعت و بندگی کاری ندارند . شرح ولی محمّد اکبر آبادی ، طبع لکناهو ،

ج ١ ، ص ١٧٦ ، ١٧٩ . این تقریر شبیه است بدانچه در شرح مثنوی شریف ، ج ١ ،

ذیل : ب (٦٨٦ ) بیان کردیم که مبتنی بر مذهب وحدت وجود است .

شرح مثنوی شریف ، ج ٣، ص ١٠٤٧ - ١٠٥٢

توضیح چند نکته در باره مندرجات فقراتی از لوح سلمان که فوقاً نقل شد مفید به

ص ١١٥

نظر می آید :

اوّل - ابیات عربی " و ما الخلق و التمثال ... " از قصیده عینیّه عبدالکریم ابن

ابراهیم جیلی است .

دوّم - برای ملاحظه شرح مربوط به بیت عربی " والبحر بحر ... " به کتاب مآخذ

اشعار ، ج ١ ، ص ٩١ - ٩٢ مراجعه فرمائید .

سوّم - در باره اعیان ثابته و آراء ابن عربی که در لوح سلمان به آن اشاره شده به

مقاله این عبد که تحت عنزان " آراء ابن عربی در آثار بهائی " در کتاب محبوب عالم

،ص ١٣٩ - ١٥٧ انتشار یافته مراجعه فرمائید ٠

ص ١١٦

چون که حق رش علیهم نوره

مفترق هرگز نگردد نور هو

حضرت عبدالبهاء در یکی از آثار خود چنین میفرمایند :

هو دوست مهربان و سرور بزرگوار من حقیقت انسانیّه از حیثیّت وحدت

اصلیّه و الفت روحیّه مظهر و احدیّت فائضه ای که حکایت از تجلیّات

احدیّت هویّت غیبیّه نماید در این مقام تعیّنات و شئونی که از لوازم تکثّر و

تفرّق و مستلزم تعدّد و تشتّت است ظلّ متناهی بلکه مضمحل و فانیست بناء

علیه طائفان کعبهء عرفان و عاشقان جمال رحمٰن را ارتباطی معنوی و اتّحادی

حقیقی و ذاتی است که از نتائج وحدت اصلیّه و تحقّق الفت روحیّه است و

حدیث شریف انّ اللّه خلق الخلق فی ظلمة ثمّ رشّ علیهم من نوره و من اصابه

ذٰلک النّور فقد اهتدی و من لم بصبه فقد ضلّ ، دلیل جلیل و برهان مبین است

مولوی گوید ،

چونکه حقّ رشّ علیهم نوره منفرق هرگز نگردد نور هو

مفترق شد آفتاب جانها در درون روزن ابدانها

چون نظر در نور داری خود یکی است وانکه شد محجوب ابدان در شکی است

جان گرگان و سگان از هم جداست متّحد جانهای شیران خداست

بر مثال موجها ابدانشان در عدد آورده باشد بادشان

مقصد از تمهید این مقدّمه آنکه هرچند در مرتبهٴ امکان حسّی در حضرت حواس

ص ١١٧

ظاهره بیگانه بودیم لکن در حضرات اولیّه علوّیّه آشنای یگانه و در ظاهر واسطهٴ

معارفه جناب سباعی افندی بودند و در حقیقت رابطهٴ الفت عنایت واحد حقیقی

چنانچه میفرماید الارواح جنود مجنّده ما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها

اختلف در راه عشق مرحلهٴ قرب و بعد نیست باری الحمد للّه والمنّه که در جمیع

مراتب اساس متین حبّ حقیقی و آشنائی معنوی ثابت و راسخ شد و لذائذ الفت

روحانی و محبّت وجدانی حلاوت بخش مذاق اهل میثاق گشت . امید از عنایت

بی نهایت حضرت احدیّت چنان است که بصر این مشتاقان نیز بمشاهدهٴ روی آن

سرور آزادگان منوّر گردد و لیس ذٰلک علی اللّه بعزیز . مضامین بلیغ و عبارات

فصیح نامهٴ نامی آن حضرت را وصف نتوانم و حلاوت و سلامت و براعت و

لطافت اسرار و معانی اشعار آن جناب را تعبیر نیابم ، للّه درّ القائل و اذا نطقت

فانک الجوزاء . بلبل گلزار فصاحت را بلاغتی چنین باید تا بر افنان معانی بآهنگ

پارسی بسراید ، جان رقص میکند بسماع کلام دوست . باری از سرائر دل و جان

قلم رقم نتواند و مداد استعداد ندارد خامه و نامه هر بیگانه ، شرح حال عاشقان

را دل بدل تواند گفت - این نه شیوهٴ قاصد و این نه حدّ مکتوب است .

بیت فوق را حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیّه (٨٧) نیز نقل فرموده اند .

چنانچه در لوح فوق تصریح شده ابیات مزبور از مولوی است و در دفتر دوّم مثنوی

( بیت ١٨٥ - ١٨٩ ) چنین آمده است :

بر مثال موجها اعدادشان در عَدد آورده باشد بادشان

مفترق شد آفتاب جانها در درون روزنِ ابدانِ ما

چون نظر در قرص داری خود یکی است وانکه شد محجوبِ ابدان در شکی است

تفرقه در روحِ حیوانی بُوَد نَفْسِ واحد روحِ انسانی بُوَد

چونکه حقّ رَشَّ‌عَلَیهِم نُورَهُ مفترق هرگز نگردد نورِ او

بیت " جان گرگان و سگان ... " نیز که در لوح فوق مذکور شده در دفتر چهارم مثنوی

( بیت ٤١٤) مندرج می باشد .

ص ١١٨

و نیز ن ک به ذیل : " جان گرگان ، سگان ... " و بر " مثال موجها ... " و " جان

رقص میکند ... " و " شرح حال عاشقان ... "

برای ملاحظه مآخذ حدیث " انّ اللّه خلق الخلق فی ظلمة ... " که در لوح فوق نقل

شده به احادیث مثنوی ، ص ٦ -٧ ، مراجعه فرمائید . مآخذ حدیث " الارواح جنود

مجنده ... " نیز در کتاب فوق ، ص ٥٢ ، ارائه گردیده است .

مصرع " و اذا نطقت ... " که در لوح مبارک نقل شده مصرع دوّم این بیت است که "

انا

صخرة الوادی اذا ما زوحمت - و اذا نطقت فاننی الجوزاء " .

ص ١١٩

چون که صد آمد نود هم پیش ماست

حضرت بهاءاللّه در لوحی که به امضای میرزا آقا جان خادم اللّه به اعزاز " اس -

محبوبی حضرت حاجی آقا محمّد " عزّ صدور یافته و به تاریخ ربیع الاوّل سنه ١٣٠٣ ه

.ق . مورّخ است چنین میفرمایند :

حمد حضرت مقصودی را لایق و سزاست که به یک اشراق آفاق نفاق را به نور

توحید و اتّفاق منوّر فرمود ... الحمدللّه به شهادت مولی صاحب ابصارید و

دارای اخلاق و این عنایتی است عظیم و فضلی است کبیر که عنایت شد با ذکر

این فقره هیچ ذکری جایز نه نیکوست قول قائل ، چون که صد آمد نود هم پیش

ماست . چون دارای اخلاقید دارای کلّ خیرید و چون صاحب عملید صاحب ملل

هنیئا لکم و مریئا لکم ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا مشهدی علی خبّاز چنین میفرمایند :

هواللّه ای متوجّه بملکوت ابهیٰ هرچند که در طهرانی و ما در این بعد مسافت

در بقعهٴ نورا ولی ذکر تو موجود و یاد تو در خاطر از خداوند می طلبم که در کلّ

احیان بذکر حضرت یزدان مشغول گردی و خود نامهٴ ناطقی از عبدالبهاء شوی تا

در محافل احبّا چون طیر عما بابدع الحان بنعت و ستایش حضرت رحمٰن

مشغول شوی و ترتیل آیات توحید کنی و بذکر ربّ مجید پردازی ، باری الیوم

یوم خدمت است و این دم دم فنا و نیستس و قربانی در سبیل حضرت احدیّت

باید خود را و جمیع شئون ذاتی را فراموش نمود و شب و روز بتضرّع و ابتهال

بدرگاه احدیّت پرداخت و منقطع از ماسوی اللّه شد . والبهآء علیک ع ع

جمیع خویشان و متعلّقان و دوستان را فرداً فرداً تکبیر ابدع ابهیٰ ابلاغ نمائید

. از فضل الهی امیدوارم که چنان بنار محبّت اللّه مشتعل گردند که کلّ اکوان را

برافروزند و قلب امکان را بحرکت آرند و در هر نفسی بتاییدی جدید موفّق شوند

ص ١٢٠

و هر یومی مظهر موهبتی گردند دیگر فرداً فرداً مکتوب مقدور نبود مرقوم گردد

مکتوب بشما مکتوب بکلّ است ، چونکه صد آمد نود هم پیش ماست مثل

مشهور است . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا نادعلی و جناب آقا محمّد علی زرقانی و

جناب آقا احمد اخوی جناب میرزا محمود در زرقان چنین میفرمایند :

ای یاران روحانی هر سه در این انجمن رحمانی مذکورید و مشهور نادعلی تازه

بنادیها مالوف گشت ، چونکه صد آمد نود هم پیش ماست . لهذا ایشان الحمد للّه

نادعلی هستند و ناد محمّد و نادعیسیٰ و نادموسیٰ و ناد جمیع انبیا زیرا بیاد

جمال ابهیٰ مألوفند و بذکر شمس صبح هدیٰ مانوس سبحان اللّه حضرت امیر

علیه السلام را مظهر العجایب دانند و این صحیح است و محقق ولکن عجب در

این است که حضرت مقصود را نشناسند باوجود اینکه حضرت امیر علیه السلام

خلیفهً چهارم اقلیم بود ولشکر بی پایان در رکاب داشت با وجود این بحسب ظاهر

معاویه تسخیر ممالک دور و نزدیک کرد و این منافی مظهریّت عجایب نیست

ولی جمال ابهیٰ با وجود بی ناصر و معین فرید و وحید بملاء آفاق مقاومت

فرمود و با جمیع ملل مقابلی نمود عاقبت علم الهی بلند شد و صبح حقیقت

دمید و شمس احدیّت اشراق نمود این ناس غافل ابداً ملتفت این نیستند مظهر

العجایب که سهل است توهین نمایند ، فذرهم فی خوضهم یلعبون . جناب آقا

محمّد علی الحمد للّه معین و ظهیر یاران الهی است و جناب آقا احمد الحمد للّه

گاهی کتک از چوب و دکنک خورده اند و گاهی شتم و لوم از قوم شنیده اند این

ضرب بسیار مفید است زیرا حلاوتش همواره در مذاق است و هر وقت که بخاطر

آید تبتّل و تضرّع حاصل گردد پس باید جناب آقا احمد بشکرانه قیام فرماید.

و علیکم التّحیّة و الثّناء .

مصرع منقول از مولوی است که در مثنوی چنین میفرماید :

ص ١٢١

نام احمد نام جمله انبیاست چون که صد آمد نود هم نزد ماست

مثنوی ، دفتر اوّل ، بیت ١١٠٦

و نیز ن ک به ذیل : " چون کرور آید ... " و " نام احمد نام ... "

قسمت دیگری از لوح جمال قدم که در صر مقال نقل گردید در ذیل : " آن

خطاباتی که ... " مندرج گردیده است .

در لوح چند نفر از احبّای زرقان که فوقاً نقل شد کلمه " نادعلی " مخفف

" نادی علی " است به معنی علی گو و مدّاح و ستایشگر علی . در همین لوح چنین

مذکور شده است که حضرت امیر علیه السلام را مظهر العجایب دانسته اند . سابقه این

مطالب به دعای مبارکه نادعلی کبیر برمیگردد که با عبارات ذیل آغاز می شود و متن

کامل آن در حاشیه زاد المعاد مجلسی به طبع رسیده است : " ناد علیاً مظهر العجایب

نجده عونا لک فی النوائب کلّ همّ و غم الی اللّه حاجتی و علیه معولی ... " ( زاد

المعاد ، ص ٢٣٧ )

در متن زیارتی که از امام جعفر صادق روایت شده و در هفدهم شهر ربیع الاوّل

هنگام زیارت مشهد حضرت امیر المومنین تلاوت می شود نیز از جمله چنین آمده است :

... السلام علیک یا من کتب اسمه فی السماء علی السرادقات ، السلام علیک یا

مظهر العجائب والایات ، السلام علیک یا میر الغزوات ...

مفتاح الجنات ، ج ٢ ، ص ٢٨٤ - ٢٨٥

ص ١٢٢

چون که گل رفت و گلستان در گذشت

نشنوی دیگر زبلبل سرگذشت

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند :

... نیّر آفاق را مدّت حیات در زندان و نفی بلدان و آوارگی و آزردگی منقضی شد

و اسیر زنجیر سجن یوسفی بود و در این غربت در نهایت کربت بافق عزّت صعود

نمود دمی نیاسود و ساعتی نیارمید در آتش سوزان چون گُل خندان تبسم

میفرمود و در سبیل غم حباب آسا در حرکت دوریّه شوقیّه عیش و طرب مینمود

حال این آوارگان نیز باید بکلی طمع آسایش و راحت را قطع نمائیم و از دنیا و

آنچه در اوست درگذریم چشم از غیر دوست بپوشیم و از آنچه غیر از اوست

ببریم و باو پیوندیم صد هزار حسرت و افسوس اگر بعد از آن روی نورانی و

جمال رحمانی جرعهٴ از جام صفا نوشیم یا از کسی آرزوی وفا کنیم و یا دمی

بخواهیم که بیاسائیم و یا راحت جوئیم و یا ناز و نعمت طلبیم ،

چونکه گل رفت و گلستان درگذشت نشنوی دیگر ز بلبل سرگذشت

باری شبها را بمناجات بگذرانید و روزها در تضرّع و ابتهال در حالتی باشید که

از این عالم بکلّی بی خبر گردید جز او ندانیدو غیر از او نشناسید و غیر از او

نجوئید و نپرسید ... بشارة النور ، ص ٢٢٩-٢٣٠

بیت منقول از مولوی است و در مثنوی چنین ثبت شده است :

چون که گُل رفت و گلستان در گذشت نشنوی زآن پس ز بلبل سرگذشت

مثنوی ، دفتر اوّل ، بیت ٢٩

ص ١٢٣

چون که گُل رفت و گلستان شد خراب

بوی گُل را از که جوئیم از گلاب

حضرت عبدالبهاء چنین میفرمایند :

هواللّه ای بندهٴ حقّ از جوهر وجود چون سلاله موجود گردد باید اخلاق

مناسب اعراق باشد مثنوی گفته ، چون که گل رفت و گلستان شد خراب - بوی

گل را از که جوئیم از گلاب ...

و در لوحی دیگر حضرت عبدالبهاء چنین میفرمایند :

هواللّه ای یادگار منصور جلیل خلیل چون که گُل رفت و گلستان شد

خراب - بوی گل رلا از که جوئیم از گلاب . من همواره بیاد تو هستم و از جمال

مبارک رجای عون و عنایت به جهت تو مینمایم در پناه پیمان هستی و آزاد از

عالم امکان در معیّت جناب حاجی باید بنهایت همّت بکوشی . مأذونی و مقبول ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب غلامحسین خان علیه بهاءاللّه الابهیٰ در تبریز

چنین میفرمایند :

هوالابهیٰ ای دوست روحانی من بقول عارف رومی ، چونکه گل رفت و گلستان

شد خراب - بوی گل را از که جوئیم از گلاب .چون جناب فدائی و قربانی جمال

مبارک رضاقلی خان بملکوت ابهیٰ صعود فرمود رائحهٴ مشکین خویش را از

ریاض دل جناب غلام حسین خان استشمام نمائیم حقّا که تو سلالهٴ جسمانی و

روحانی آن سرور ربّانی هستی و مظهر الولد سرّ ابیه لهذا از عون حضرت

پروردگار امیدوارم که چراغ او را روشن نمائی و کُشت او را آب یاری نمائی و

نهال او را پرورش دهی بلکه موفّق باعظم از آن گردی زیرا او نامش رضاقلی بود و

نامت حسین قلی باری بکوش تا جام او را سرشار نمائی و سرور ابرار

گردی .ع ع

ص ١٢٤

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سیّد عبداللّه در میانج چنین میفرمایند :

ای منجذب نفحات اللّه نامه مرقوم ملاحظه گردید مضمون مشحون به

انجذابات روحانیّه و ثبوت و رسوخ بر میثاق الهی بود ... جناب مهدی قلی میرزا

یادگار آن گُل رعنا و شجر حدیقه وفا موزون میرزا است . مثنوی گوید ، چون که

گُل رفت و گلستان شد خراب - بوی گُل را از که جوئیم از گلاب . الحمد للّه

بانجابت اعراق وارث حسن اخلاق آن ثابت بر میثاق است ...

و نیز ن ک به ذیل : " بوی گُل را از ... "

بیت منقول از مولوی است که در مثنوی چنین میفرماید :

چون که گل بگذشت و گلشن شد خراب بوی گُل را از که یابیم از گلاب

مثنوی ، دفتر اوّل ، بیت ٦٧٢

با توجه‌به مضمون بیت فوق در یکی از الواح جمال اقدس ابهیٰ نیز چنین مسطور است :

.... راحت انسان ملاقات محبوبان بوده و هست اگر آن دست ندهد از برای ذکر

قائم مقامی محقّق است چه که به ذکر فی الجمله نسلی حاصل میشود این است

که گفته اند ، چون گُل در پرده مستور شد به گلاب انسان تسلّی مییابد ...

الواح خط عندلیب ، ص ٢٤٣

مهدی قلی میرزا که حضرت عبدالبهاء او را به ذکر جمیل در لوح آقا سیّد عبداللّه

یاد فرموده اند یکی از فرزندان برجسته شاهزاده حسینقلی میرزای موزون است

حسینقلی میرزا را فرزندان چندی بوده که بعد از پدر مصدر خدمات مهمّه در امر

الهی شده اند . شرح احوال حسین قلی میرزا و شمّه ای از مراتب ایمان و ایقان

مهدی قلی میرزا در کتاب مصابیح هدایت ، ج ٢ ، ص ٥٠٧- ٥٤٠ مندرج است .

مقصود از منصور خلیل که در صدر یکی از الواح فوق مذکور شده اند جناب آقا

محمّد ابراهیم کاشانی ملقب به منصور است که شرح احوالش در کتاب تذکرة الوف‌اء

( ص ١٢٨ - ١٣٠ ) مندرج گردیده است .

ص ١٢٥

چون نظر در نور داری خود یکی است

وانکه شد محجوب ابدان در شکی است

ن ک به ذیل : " چون که حقّ ... "

ص ١٢٦

چهار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا علی خان اصفهانی چنین میفرمایند :

هواللّه ای یار مهربان آنچه از زبان بالمواجهه صدور یافته ظاهر و عیان گردید

سرگونی چهار مرتبه عبارت از چهار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست . از

الطاف و عنایت حقّ امیدم چنان است که من بعد اندک راحتی حاصل آید ، بگذرد

این روزگار تلختر از زهر ، کار تو با کار من توام است مشاکل ما باهم ، هر وقت در

امور عبدالبهاء سهولت و آسانی یابی کار خویش را نیز سهل و آسان بینی . عنان

بر عنان رود و این باید سبب سرور و شادمانی گردد چه بهتر از این که هم کار و

هم قدم باشیم . به امة اللّه الموقنه حرم محترمه تحیّت ابدع ابهیٰ ابلاغ دار و

همچنین نورسیدگان گلشن ابهیٰ را . و علیک البهاء الابهیٰ . ع ع

در اسکندریه مرقوم شد تا به حال از کثرت اشتغال در ارسال تاخیر شد .

مصرع مورد نظر از حافظ است که در یکی از غزلیّات خود چنین میفرماید :

مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست

که به پیمانه کشی شهره شدم روز الست

من همان دم که وضو ساختم از چشمهٴ عشق

چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

دیوان حافظ ، ص ١٨

در باره اصطلاح " چار تکبیر زدن " در کتاب حافظ نامه چنین آمده است :

چار تکبیر زدن : یا چهار تکبیر کردن " کنایه از تَرک کلّی کردن و تبرّای مطلق از

ماسویٰ نمودن باشد . و کنایه از نماز جنازه هم هست که بعد از آن میّت را وداع

کنند . " ( برهان ) انوری گوید :

ص ١٢٧

رغبتش رغم کان و دریا را چار تکبیر کرده و سه طلاق

شرح لغات و مشکلات انوری ، ص ٣٩٥

سنائی گوید :

هر که در میدان عشق نیکوان گامی نهاد

چار تکبیری کند برذات او لیل و نهار

( همانجا )

خاقانی گوید :

چار تکبیری بکن بر چار فصل روزگار چار بالشهای چار ارکان به دو نان با زمان

دیوان ، ص ٣٢٦

کمال الدین اسماعیل گوید :

کردیم دگر شیوهٴ رندی آغاز تکبیر زدیم چار بر پنج نماز

دیوان ، ص ٩١٠

در چار تکبیر زدن ( یا کردن ) به هنگام نماز میّت بین مذاهب اربعه اهل سنت و

شیعه اختلاف است ...

حافظ نامه ، ج ١ ، ص ٢٠٩

برای ملاحظه مطالب مربوط به مصرع " بگذرد این روزگار ... " به ذیل آن مصرع

مراجعه فرمائید .

ص ١٢٨

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان )

حضرت عبدالبهاء در لوح حاجی میرزا ابوالحسن امین اردکانی در طهران چنین

میفرمایند :

هوالابهیۭ ای امین عبدالبهاء نامهٴ شما که بتاریخ ١٠ جمادی الولیٰ ١٣٣٩ بود

رسید از خطایا و عصیان خود ذکر نموده بودی جمیع ما گنه کاریم ولی خداوند

مهربان آمرزگار ، غرق در عصیانیم ولکن بحر عفو و غفران بی پایان ، چه باک از

موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان ؟ اعتماد بر اعمال و افعال خود نداریم بلکه

بفضل و عنایت حضرت یزدان داریم ولی من در حقّ تو شهادت میدهم که از

خود هیچ مقصدی نداری ، جز رضای الهی آرزوئی نداری از هر جهت خیرخواه

کلّ هستی امیدم چنان است که تا نفس اخیر بحسن خاتمه موفّق شوی . ایران را

احزاب مختلفه ویران نموده اند ما در حقّ حکومت دعا می کنیم که موفّق بآن گردد

که این احزاب مختلفه را یک حزب فرماید این پریشانی و بی سرو سامانی را

نهایت بخشد . بعشق آباد مکاتیب متعدّده مرقوم گردید و وصولش رسید

الحمد للّه احبّای الهی در نهایت ائتلاف و اتّحادند و نسبت به پیش راحت و

آسایش جسته اند و مشغول به عبودیّت حضرت احدیّتند در جمع نامه ها ذکر

دوستان را با نهایت محبّت مینمائی و همچنین ستایش از اماء الرحمٰن که جمیع

را مقصد و مرام جانفشانی در سبیل حضرت یزدان است و همچنین طلب آمرزش

از برای کسانی که ازین جهان بجهان دیگر شتافتند مینمائی و من هم با نهایت تضرّع

و ابتهال و عجز و زاری بدرگاه بی نیاز مناجات مینمایم و از برای خود و

دیگران تمنّای عفو و غفران میکنم بجناب حاجی غلامرضا از من نهایت محبّت

و مهربانی ابلاغ دار . امیدم چنانست که این بندهٴ الهی چون جبل راسخ در خدمت

استقامت و استقرار یابد . و علیک البهاء الابهیٰ . عبدالبهاء عباس ١٦ شعبان ١٣٣٩

عکّا بهجی

ص ١٢٩

مصرع منقول در لوح فوق از سعدی است و در دیباچه کتاب گلستان چنین آمده

است :

چه غم دیوار امّت را که دارد چون تو پشتیبان ؟

چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان ؟

گلستان . ص ٥٠

استاد یوسفی در شرح این بیت چنین نوشته اند :

اشاره است به سرگذشت نوح (ع ) ، از پیغمبران اولوالعزم ، که سالها قوم خود را به

راه راست دعوت کرد امّا آنان از گمراهی دست نکشیدند و دچار طوفانی عظیم

شدند . نوح کشتیی ساخت و پیروان خویش و انبوهی از جانداران را نجات داد

( رک : سورهٴ عنکبوت (٢٩) آیه های ١٤- ١٥ ). گلستان ص ٢٠٠

ص ١٣٠

چه جفا تو دیدی که وفا بریدی

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرمایند :

ای ثابت بر پیمان نامهٴ نامی که به جناب آقا سیّد اسداللّه مرقوم نموده بودی

ملاحظه گردید . .. جناب احتشام را از قبل من تحیّت مشتاقانه برسانید و این پیام

ابلاغ دارید که چه جفا تو دیدی که وفا بریدی ، صیت عرفان و ایقان تو در جهان

منتشر بود که مفتون آن روی نورانی و مجنون آن خوی ربّانی هستی حال باز باید

شاهباز بلند پرواز گردی و با نغمه و آواز شوی تا به ملکوت راز پی بری . و علیک

البهاء الابهیٰ . ع ع

عبارت " چه جفا تو دیدی که وفابریدی " ناظر به بیت سعدی است که میفرماید :

چه مخالفت بدیدی که مخالطت بریدی مگر آنکه ما گذائیم و تو احتشام داری

کلیّات سعدی ،ص ٧٧٤

و نیز ن ک به ذیل : " چه مخالفت بدیدی ... "

ص ١٣١

چه مخالفت بدیدی که ملاطفت بریدی

مگر آن که ما ضعیفیم و تو احتشام داری

حضرت بهاء اللّه در صدر رساله چهار وادی چنین میفرمایند :

ای ضیاء الحق حسام الدین راد - که فلک و ارکان چه تو شاهی نزاد . نمب دانم چرا

یک مرتبه رشته محبّت را گسیختید و عهد محکم مودّت را شکستید مگر خدا

نکرده قصوری در ارادت بهمرسید و یا فتوری در خلوص نیّت پیدا گشت که از

نظر محو شدم و سهو آمدم ،

چه مخالفت بدیدی که ملاطفت بریدی مگر آنکه ما ضعیفیم و تو احتشام داری ...

آثار ، ج ٣ ، ص ١٤٠

و حضرت عبدالبهاء در لوح جناب محمّد علی خان بهائی چنین میفرمایند :

هواللّه ای دوست حقیقی مدّتی ایت که از شما نه نامه و نه پیامی و نه پرسش و

سلامی در قرآن میفرماید ، لاتزر وازرة وزر اخری . چه مخالفت بدیدی که

مؤالفت بریدی ، استغفراللّه من باب مزاح است میدانم که در نهایت استقامت در

محبّتی ولی قدری ذلتنگی امّا باید حال از این عوالم بگدری و در جهان دیگر

آئی . وقت شما آمد باید در میدان آئی و چوگانی بزنی و گوئی بربائی یعنی به

خدمت قیام نمائی و در عبودیّت آستان سهیم یار قدیم شوی . بجان تو عذری

مقبول نه البتّه نامه نگار و در کمال سرور و حبور بخدمت پرداز ، غصّه مخور ،

آزرده مباش . من رفیق توام و انشاء اللّه شفیق بتو اگر فتوری بنمائی گردن من

گیرد و اگر قصوری بفرمائی من متّهم شوم زیرا وحدت حال است و یگانگی و شراکت

در جمیع احوال زیرا این روزها کار مغشوش است رفیق را بجرم رفیق مؤاخذه

نمایند ، باری این شوخی بود . مقصود این است که از حزن شما محزونم . والسلام

ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح پروفسور ادوارد براون چنین میفرمایند :

بتاریخ ٢٤ مارت سنهٴ ١٨٩٣ از عکّا هواللّه یار مهربان مدّتیست که بکلّی راه

افت بسته و جان و دل آزرده و خسته گشته نه یادی از این آوارگان نمودید و نه

با دستخطی از مهجوران دلجوئی کردید ، چه مخالفت بدیدی که موالفت بریدی

ما را امید شدید است که بنیان محبّت در میان چون حصن حصین است در این

مدّت مترصد بودیم که اقدامی رود و متحسّر بودیم اصراری شود باز امواج

دریای محبّت بحرکت آمد و موجی از عالم قلب و دل بر ساحل قرطاس و قلم زد

زمام از دست ببرد و بی اختیار بیاد خلق و خوی تو افتادم و بذکر روی دلجوی تو

پرداختم اینقدر بدان که در این انجمن رحمانی یادت چون شمع روشن است و

ذکرت در دلها چون گلزار و گلشن شما اگر ما را فراموش نمودید ما در هیچ وقت

نسیان نخواهیم نمود و از خدا میطلبیم که در جمیع امور مظهر عون الهی باشید و

مطلع لطف نامتناهی . والسّلام

بیتی که در رساله چهار وادی نقل شده و مصرع اوّل آن در الواح حضرت عبدالبهاء

نیز انعکاس یافته از سعدی است و در بدایع او چنین آمده است :

کس از این نمک ندارد که تو ای غلام داری

دل ریش عاشقان را نمکی تمام داری

نه من او فتاده تنها بکمند آرزویت

همه کس سر تو دارد ، تو سر کدام داری ؟

ملکا، مها ، نگارا ، صنما ، بتا ، بهارا

متحیرم ندانم که تو خود چه نام داری

نظر بلشگری کن که هزار خون بریزی

بخلاف تیغ هندی که تو در نیام داری

صفت رخام دارد تن نرم نازنینت

دل سخت نیز با او نه کم از رخام داری

ص ١٣٣

همه دیده ها بسویت تگران حسن رویت

منت آن کمینه مرغم که اسیر دام داری

چه مخالفت بدیدی که مخالطت بریدی ؟

مگر آنکه ما گدائیم و تو احتشام داری

بجز این گنه ندانم که محب مهربانم

بچه جرم دیگر از من سر انتقام داری ؟

گله از تو حاش للّه نکنند و خود نباشد

مگر از وفای عهدی که نه بر دوام داری

نظر از تو بر نگیرم همه عمر تا بمیرم

که تو در دلم نشستی و سر مقام داری

سخن لطیف سعدی نه سخن ، که قند مصری

خجلست از این حلاوت که تو در کلام داری

کلّیات سعدی ، ص ٧٧٤

و نیز ن ک به ذیل : " چه جفا تودیدی ... "

بیت " ای ضیاء الحق ... " که در مطلع رساله چهار وادی آمده از مولوی است . برای

ملاحظه سابقه آن بذیل : " ای ضیاء الحق حسام الدین راد ... " مراجعه فرمائید .

شرح احوال جناب محمد علی خان بهائی که یکی از الواح صادره به اعزاز ایشان

نقل گردیده در کتاب مصابیح هدایت ، ج ٨ ، ص ٣٢٣ - ٣٧٠ ، به تفصیل مندرج شده

است . فقره ای از قرآن کریم که در لوح جناب بهائی نقل شده قسمتی از آیه شماره ١٨

در سوره فاطر (٣٥ ) است که میفرماید :

ولاتَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخُریٰ وَ اِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ اِلیٰ حِمْلِها

لایُحْمَلُ مِنْهُ شَیئٌ وَلوْ کٰانَ ذۭاقُرْبَیٰ اِنَّماتُنْذِرُ ٱلّذِینَ

یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بَالغِیْبِ وَ اَقٰاموْا الصّلَوٰةَ وَ مَنْ تَزّکیٰ

فَانَّمٰا یَتَزَکّیٰ لِنَفْسِهِ وَ اِلی اللّهِ ٱلمَصیرُ

مضمون آیه مبارکه آن که هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی گیرد و آن که

ص ١٣٤

بارش سنگین است اگر دیگران حتّیٰ خویشاوندان خود را به کمک بطلبد کسی باری

از دوشش بر ندارد . تو ای رسول خدا تنها آنان را که در خلوت از خدای خود میترسند

و نماز میگزارند می توانی پرهیزکار نمائی و هر کس خود را پاک و مقدّس سازد خود

از آن بهره مند میشود و بازگشت همه به سوی خداوند است .

ص ١٣٥

چه نسبت است به رندی صلاح و تقوی را

حضرت عبدالبهاء در بیانات شفاهی خود که میرزا محمود زرقانی آنها را در کتاب

بدایع الآثار نقل نموده چنین فرموده اند :

... فردا دیگر مسافر دریا هستیم واقعا قوّه بخار چیز عجیبی است اگر این قوّه

نبود بحر محیط را چگونه طیّ مینمودند خدا چه اسبابی فراهم نموده جمال مبارک

چه تائیدی فرموده والّا ما کء‌ا و اینجا کجا ، چه نسبت است به رندی صلاح و

تقویٰ را ... بدایع الآثار ، ج ١ ، ص ٢٥

مصرع منقول از حافظ است که میفرماید :

چه نسبت است به رندی صلاح و تقویٰ را سماع وعظ کجا نغمه رباب کجا

دیوان حافظ ، ص ٣

تمام غزلی که حاوی بیت فوق میباشد در ذیل " ببین تفاوت ره ... " نقل گردیده

است .

برای مطالعه شرحی مفصل در باره مفاهیم رند و رندی در شعر حافظ به کتاب

حافظ نامه ، ج ١ ، ص ٤٠٣ - ٤١٣ ، مراجعه فرمائید . توضیحات مربوط به تقویٰ (ورع

) و رباب نیز در صفحات ١٧٣- ١٧٤ و ٢٣٦ همین کتاب مندرج گردیده است .

ص ١٣٦ و ١٣٧

مآخذ اشعار فارسی

در آثار بهائی

\*\*\*\*\*

حرف :

 ح

ص ١٣٨ و ١٣٩

حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس

در بند آن نباش که نشنید یا شنید

حضرت بهاءاللّه در لوحی که از لسان خادماللّه به اعزاز جناب شیخ کاظم سمندر

عزّ صدور یافته چنین میفرمایند :

سبحانک یا من بندائک الاحلی اجتذب قلب العالم .... اگر ملا اسمعیل را ملاقات

فرمودید از جانب این عبد فانی سلام برسانید اگرچه روایح قدسیّه از ایشان

استنشاق نشده ولکن نظر بمحبّت قدیم این عبد خالصاً لوجه ربّه الرّحیم

معروض میدارم که شاید از حبلظنون و اوهام منقطع شوند و بعروهٴ محکمه

الهیّه متمسّک گردند . شعری میخوانند مناسب این مقام است ، حافظ وظیفهٴ تو

دعا گفتن است و بس - در بند آن مباش که نشنید یا شنید . لذا عبد باید خالصاً

لوجه اللّه بآنچه فهمیده دوستان قدیم را ناطراً الی شطر الوفا متذکّر نماید لو

سمع لنفسه و لو اعرض انّ اللّه لغنّی عن العالمین . یومی از ایّام تلقاء عرض

اعظم حاضر از لسان اقدس استماع شد فرمودند او را بحبل اوهام قبل از حقّ محروم

نموده اند یا لیا اطّلع و عرف الّذی تشبّث به لعمری لو یعرف لیتوب فی الحین و

یرجع الی اللّه الملک الحقّ المبین ...

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سیّد مهدی در رنگون چنین میفرمایند :

ای ثابت بر پیمان مکتوبی که به جناب منشادی نگاشته بودی از مصر فرستاد ...

امّا حوادث بقعهٴ مبارکه این است که این ارض مضطرب است و جمیع منتظر آن

که مصیبتی بر این آوارگان وارد گردد و بغتةً امری آید و این ارض منقلب

شود ولکن سکون و قرار و وقار عبدالبهاء ساکن دارد به قسمی که شاید کسی تازه

وارد گردد گمان کند که هیچ حکایتی نیست امّا احبّای الهی را باید ابداً از

وقوعات این ارض متاثر نگردند و مترصّد حوادث و اخبار این ارض نباشند بلکه

بکمال ثبوت و استقامت و فرط نشاط و انبساط همواره بخدمت پردازند و اعلاء

ص ١٤٠

کلمة اللّه نمایند ارض مقدّس هر قسم بشود ضرری ندارد عین موهبت است امّا

یاران باید در جمیع اطراف بکار خود مشغول باشند کاری بانفلاب و عدم انقلاب

بقعهٴ مبارکه نداشته باشند ، حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس . در سلف

ملاحظه نمائید که بعد از حضرت روح حواریّون ابدا قصوری ننمودند شب و

روز در صور دمیدند تا اکثر از امم را منقلب بشطر رحمن کردند شما نیز باید

چنین ثابت و راسخ و قائم باشید . و علیکم التّحیة و الثنآء .

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ابن ابهر چنین میفرمایند :

.... در خصوص اختلاف در شئون بین بعضی از اولیای امور مرقوم نموده بودید

که احبّا متحیّرند با این اختلاف چگونه حرکت نمایند . احبّای الهی را کاری به

اختلاف و اتّفاق اولیای امور نه ابداً چنین اذکار را حتّیٰ بزبان نباید برانند

بر احبّای الهی اطاعت اامر و احکام اعلیحضرت پادشاهی است آنچه امر فرماید

اطاعت کنند و همچنین کمال تمکین و انقیاد به جمیع اولیای امور داشته باشند

ولی در بین آنان اگر برودتی حاصل چه تعلّق به احبّای الهی دارد ، حافظ وظیفه تو

دعا گفتن است و بس . مقصود این است که احبّا نباید کلمه ای از امور سیاسی بر

زبان رانند زیرا تعلّق به ایشان ندارد بلکه بامور و خدمات خویش مشغول شوند

و بس در فکر آن باشند که بخدا نزدیک شوند و به رضای الهی قیام نمایند و

سبب راحت و آسایش و سرور و شادمانی عالم انسانی گردند ...

امر و خلق ، ج ٣ ، ص ٣٤٥

چنانچه پیداست بیت منقول از حافظ است که در غزل ذیل چنین میفرماید :

بوی خوش تو هرکه زباد صبا شنید از یار آشنا سخن آشنا شنید

ای شاه حسن چشم بحال گدا فکن کاین گوش بس حکایت شاه و گدا شنید

خوش میکنم ببادهٴ مشکین مشام جان کز دلق پوش صومعه بوی ریا شنید

سرّ خدا که عارف سالک بکس نگفت در حیرتم که باده فروش از کجا شنید

یا ربّ کجاست محرم رازی که یک زمان دل شرح آن دهد که چه گفت و چها شنید

ص ١٤١

اینش سزا نبود دل حقّ گزار من کز غمگسار خود سخن ناسزا شنید

محرم اگر شدم زسر کوی او چه شد از گلشن زمانه که بوی وفا شنید

ساقی بیا که عشق ندا میکند بلند کانکس که گفت قصهٴ ما هم ز ما شنید

ما باده زیر خرقه نه امروز میخوریم صدر بار پیر میکده این ماجرا شنید

ما می ببانگ چنگ نه امروز میکشیم بس دَوْر شد که گنبد چرخ این صدا شنید

پند حکیم محض صوابست و عین خیر فرخنده آنکسی که بسمع رضا شنید

حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس در بند آن مباش که نشنید یا شنید

دیوان حافظ ، ص ١٦٤ - ١٦٥

شیخ کاظم سمندر قزوینی که یکی از الواح ایشان نقل شد در ١٧ محرّم سنه

١٢٦٠ ه .ق . / ١٨٤٤ م در قزوین متولّد شد . چون پدرش شیخ محمّد نبیل قزوینی در

ایّام حضرت ربّ اعلیٰ به آن حضرت مومن شده بود شیخ کاظم در عائله ای با ایمان

رشد و نموّ یافت و پس از تحصیل علوم متعارف به تجارت مشغول شد . شیخ کاظم

سمندر در ایّام حیات خود مصدر خدمات مهمّه به امر الهی گردید . از جمله رساله ای

در ردّ دعاوی میرزا یحیی ازل نوشت و هادی نفوس عدیده به شریعت اللّه گردید و

منزلش در قزوین به صورت مرکزی برای فعّالیتهای مختلفه امری در آمد . شیخ کاظم

سمندر در سال ١٣٣٦ ه .ق . /١٩١٧ م صعود نمود و در آثار حضرت بهاءاللّه به

سمندر ملقّب گردیده است . شیخ کاظم جدّ عائله سمندری است .

برای ملاحظه شرح احوال جناب شیخ کاظم سمندر به تاریخ سمندر و مصابیح

هدایت، ج ٧، ص ٣ - ٦٨ ، مراجعه فرمائید .

شرح احوال جناب ابن ابهر که یکی از الواح ایشان نقل گردید در کتاب موسسه

ایادی ، ص ٤٠٢ - ٤٤٩ مندرج است .

ص ١٤٢

حبّ بهائی سراج صون بهائی زجاج

خاک درش بر تو تاج مژده به مشتاق بخش

ن ک به ذیل : شمع شبستان حقّ ... " و " شرق منوّر نما ... "

ص ١٤٣

حسن زبصره بلال از حبش صهیب از شام

زخاک مکّه ابوجهل این چه بوالعجبی است

حضرت عبدالبهاء در لوحی که باعزاز جناب نصراللّه خان در پاریس عزّ صدور

یافته چنین میفرمایند :

ای یار عزیز هرچند آن نفس نفیس آواره بمدارس پاریس شد ولی این سبب گشت که قرین و

انیس بعضی از زائرین بقعهٴ مبارکه در آن غربت گردید نسیمی از

گلشن حقیقت وزید و اندکی از خواب بیدار کرد سبحان اللّه شمس حقیقت از افق

ایران طلوع نمود و شعاع ساطعش بخاور و باختر تافت به قسمی که طوائف

امریک نزدیک شدند ولی بسیاری از هموطنان مبتلا بحرمان گشتند این چه سرّ

عجیب است . چه خوش گفته ، حسن ز بصره بلال از حبش صهیب از شام - ز

خاک مکّه ابوجهل این چه بوالعجبی است . ولی تو شکر نما که الحمد للّه اندکی

پرده احتجاب دریدی پس بکوش تا گریبان بمحبّت اللّه بدری و بال و پَر بگشائی

و در این فضای الهی پرواز نمائی و همراز و دمساز بلبلان گلشن معنوی گردی و

بگلبانگ الهی در آن دیار بیان مقامات معنوی کنی و هموطنان دیگر را نیز بیدار و

هشیار نمائی و از قبل من بهریک نهایت مهربانی و اشتیاق را ابلاغ داری . همواره

بدرگاه احدیّت عجز و نیاز کنم که هموظنان عزیز را در جمیع فضائل عالم انسانی

کامل و سبب تربیت جاهلان فرماید . و علیک التحیّة و الثناء .

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر که به اعزاز جمعی از احبای وان عزّ صدور

یافته چنین میفرمایند :

هوالابهیٰ ای یاران الهی حمد کنید خدا را که نفحات قدس روحانی یافتید و

زندگی جاودانی شمع ابدی افروختید و جشن سرمدی آراستید کنز معنوی

یافتید و بموهبت آسمانی رسیدید در ظلّ شجره انیسا در آمدید و در گلشن میثاق

پیمانٴ پیمان نوشیدید این از فضل و مواهب حیّ قیّوم است که آن یاران محرم

ص ١٤٤

راز شدند و آشنایان محروم و بیگانگان گشتند این چه موهبتی است که امریک را

نزدیک نموده و نزدیک را بُعد افریک داده . حسن زبصره بلال از حبش صهیل

(کذا) از شام - زخاک مکّه ابوجهل این چه بوالعجبی است . الحمد للّه نورانیّت

امراللّه آفاق را روشن کرده و شعله طور الهی و لمعه نور معنوی جهان را بهیجان

آورده ولی افسوس که معدودینوهوس پاس نعمت فگذاشتند و اساس موهبت

برانداختند غباری برانگیختند که نور آفتاب پیمان را پنهان کنند خود را مهجور و

محروم نمودند و بظلمت اندر ظلمت انداختند فوا اسفا علیهم بما غیّروا و بدّلوا

نعمة اللّه و استبدلوا المَن و السَلوی بالفوم و البصل و البقل و القشاء

أتستبدلون الّذی هو خیر باالّذی هو ادنیٰ از ثبوت بر پیمان که اعظم موهبت رحمٰن

است در گذشتند و با وهن بیوت بیت عنکبوت اوهام و شبهات پناه بردند سبحان اللّه

اوّل من استکبر در نشئه اولی از وهم و هویٰ بهانه جست و خلقته من طین و

خلق مرکز العهد من النور با وجود این باز استکبار نمودند خدا ادراک و شعوری

عنایت فرماید فاعتبروا یا اولی الابصار . ای پروردگار این یارانرا بنواز و بآتش

عشق بگداز و به رازت دمساز نما موهبت ملکوت ابهایت رایگان کن و رحمت افق

اعلایت شایان فرما زیرا منجذب جمال نورانیند و زنده از نفس رحمانی سبزهٴ

چمن زار حقیقتند و شکوفهٴ بوستان معرفت آوارهٴ تواند و بیچارهٴ تو افتادهٴ تواند

و دلدادهٴ تو در ظلّ جناح احدیّت از امتحانات شدیده حفظ فرما و در پناه

رحمانیّتت از حوادث زمانه محروس دار توئی مقتدر و توانا و توئی حاضر و

بینا و علیکم التّحیّة و الثّنآء . ع ع

و نیز از قلم حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از احبای آستانه چنین عزّ صدور یافته

است :

ای یاران روحانی بندهٴ ربّ جلیل جناب اسمعیل در نامهٴ خویش نام شما برده

مژده ایمان و ایقان داده که الحمد للّه آننفوس از صهبای محبّت اللّه سرمست

شدند و قدح بدست در میدان عرفان در جنبش و رقصند و کف زنان و یاکوبان

ص ١٤٥

مستمعان را بوجد و طرب آرند . این خبر مانند نسیم جانپرور قلوب اهل عرفان را

اثر سرور بخشید و جانها را به نیاز و اهتزاز آورد هزار سال بود که زهّاد و عبّاد

منتظر این ندا بودند ولی هزار افسوس که بمجرّد استماع آهنگ ملاء اعلیٰ گوش

خود را بستند و چشم برهم نهادند تا ندا نشنوند و مشاهدهٴ انوار نکنند صمّ بکم

عمی فهم لا یرجعون . حال ملاحظه نمائید که چه موهبتی شامل حال شما

گردید که باین فیض اعظم واصل و از این کأس طافح بهره و نصیب حاصل گشت ،

حسن زبصره بلال از حبش سهیل (کذا) از شام - زخاک مکّه ابوجهل این چه

بوالهوسی است . لهذا هر دم باهنگ تقدیس و تسبیح حضرت رحمانی پردازید

که این اکلیل جلیل بر سر نهاد و این تاج وهّاج را زینت هامهٴ یاران نمود ...

بیت منقول در غزل مندرج در دیوان حافظ طبع انجوی چنین آمده است :

اگرچه عرضِ هنر پیش یار بی ادبیست

زبان خموش ولیکن دهان پُر از عربیست

پری نهفته رخ و دیو در کرشمه حسن

بسوخت دیده ز حیرت که این چه بوالجبیست

سبب مپرس که چرخ از چه سفله پرور شد

که کام بخشی او را بهانه بی سببیست

در این چمن گُل بی خار کس نچید آری

چراغ مصطفوی باشرار بولهبیست

جمال دختر رز نور چشم ماست مگر

که در نقاب زجاجی و پردهٴ عنبیست

دوای درد خود اکنون از آن مفرّح جوی

که در صراحی چینی و شیشهٴ حلبیست

به نیمجو نخرم طاق خانقاه و رباط

مرا که مصطبه ایوان و پای خم طنبیست

ص ١٤٦

هزار عقل و ادب داشتم من ای خواجه

کنون که مست و خرابم صلای بی ادبیست

حسن زبصره، بلال از حبش ، صهیب از روم

زخاک مکّه ابوجهل ، این چه بوالعجبیست

بیار می که چه حافظ مدامم استظهار

بگریهٴ سحری و نیاز نیم شبیست

دیوان حافظ ، طبع انجوی ، ص ١١ - ١٢

کلمه صهیب چنانچه در لوح نصراللّه خان و لوح ذیل و نیز در غزل حافظ آمده

صحیح است و ضبط "صهیل" در الواح جمعی از احبای وان و آستانه باید

ناشی از سهو کاتبین بوده باشد . در هر حال مقصود از صهیب ، صهیب ابن سنان ابن

مالک است که در سال ٣٦ قبل از بعثت رسول اللّه در موصل متولّد شد و در کودکی به

دست رومیان اسیر گردید . او در جوانی به مکّه آمد و از اسارت نجات یافت و چون

اسلام ظاهر شد از نفوس اوّلیه ای بود که اسلام پذیرفت و در غزوات متعدد شرکت

نمود . صهیب سرانجام در سال ٣٢ ه .ق ./٦٥٢ م در مدینه از این عالم درگذشت . او

در

معارف اسلامی و ادب فارسی و عربی به تقوی و پرهیزکاری شهرت دارد .

حضرت عبدالبهاء در باره صهیب و چند نفر دیگر از صنادید اهل ایمان در صدر

اسلام در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند :

هواللّه ای یادگار آن دو مرحوم مغفور محترم نامهٴ شما رسید و بی نهایت سبب

فرح و سرور گردید که الحمد للّه از بلوک نور ظهور و بروزی گردید و نامه ای از

نفسی رسیده که از سلالهٴ یاران قدیم است و هموطنان عزیز . سبحان اللّه شرق به

نور اشراق منوّر است و غرب به رائحهٴ محبّت اللّه معطّر افریک و امریک و ترک و

تاجیک و اروپا و صحرای آتریک به نفوذ امراللّه پر شور و شعله گردیده ولکن

موطن جمال مبارک با وجود آن که عنوان نور دارد محروم و مهجور مانده ،

بیگانگان آشنا شدند و آشنایان بیگانه ماندند ، بلال حبشی و صهیب رومی و

عداس آشوری و سلمان پارسی محرم راز گشتند و سیّد قرشی ابولهب و بستگان

ص ١٤٧

و خویشان جمال محمّدی محروم از انوار گردیدند . در انجیل میفرماید که جمیع

انبیاء در شهر و موطن خود بی قدر و مقدار بودند فی الحقیقه چنین است و

همچنین حضرت مسیح میفرماید که از شرق و غرب عالم می آیند و داخل

ملکوت میگردند و ابناء ملکوت خارج میشوند حال صیت امراللّه و آوازهٴ ظهور

بهاءاللّه اقالیم سبعه را به اهتزاز و حرکت آورده ولی اهل بلوک نور محروم گشته

فاعتبروا یا اولی الابصار ...

ص ١٤٨

حق عیان چون مهر رخشان آمده

حیف کاندر شهر کوران آمده

جمال اقدس ابهیٰ در رساله هفت وادی چنین میفرمایند :

... ای عجب که یار چون شمس آشکار و اغیار در طلب زخارف و دینار بلی از

شدّت ظهور پنهان مانده و از کثرت بروز مخفی گشته ،

حقّ عیان چون مهر رخشان آمده حیف کاندر شهر کوران آمده ...

آثار ، ج ٣ ، ص ١٣٢ - ١٣٣

و نیز جمال قدم در لوح شیخ به بیت فوق استشهاد نموده چنین میفرمایند :

.... معرضین تدبیرها نموده اند و بحیل ها تمسّک جسته اند از جمله صورت این

سیّد را گرفته اند و همچنین صُور بعضی را بعد هر کدام را در ورقی چسبانده اند و

فوق اینها صورت میرزا یحیی را باری بهر اسبابی از برای انکار حقّ تمسّک

جسته اند قل ،

حقّ عیان چون مهر رخشان آمده حیف کاندر شهر کوران آمده

لوح شیخ ، ص ١١٩

و نیز جمال قدم در لوحی دیگر چنین میفرمایند :

... ای برادر من اگر نفسی این امر را انکار نماید و از این ظهور اعظم عافل شود

قادر بر اثبات هیچ امری نبوده و نیست این فانی را حزن از کلّ جهات بشأنی

احاطه نموده که از اظهارش عاجز است چه که از برای شمس حقیقت بعد از ظهور

و اشراق دلیل ذکر مینماید و این خطائی است کبیر . باعلی النداء میفرماید ،انّی

اکون مقدسا عن کلّ ما ذکر و سطر انّ دلیلی ما ظهر من عندی و حجّتی نفسی

لو انتم من العارفین انتهیٰ . ولکن این عبد چون بعضی را ضعیف مشاهده نموده

بحبل استدلال تمسّک جسته که شاید از معین کلمات الهی کوثر باقی بیاشامند و

بزندگی دائمی فائز گردند و الا انّ الدلیل یستحیی ان ینسب الیه و البرهان یخجل

ان یسجد بین یدیه نعم ما قیل ،

ص ١٤٩

حقّ عیانچون مهر رخشان آمده حیف کاندر شهر کوران آمده

سزاوار انسان آنکه بطراز عدل و انصاف مزیّن باشد مالک وجودی که بنفسه امام

عالم قیام فرموده و باسم قیومش رحیق مختوم را گشود و معادل ما نزل من قبل و

من بعد از قلم مبارکش جاری و نازل چگونه میتواند انسان در این مقام توقف

نماید و یا نعوذ باللّه کلمة نالایق ادا کند ...

مائده آسمانی ، ج ٧ ، ص ٢٤٦ - ٢٤٧

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب سرتیپ آقا میرزا آقاخان در بوشهر چنین

میفرمایند :

هواللّه یا من ثبت علی المیثاق حمد حیّ قیّوم را لائق و شایان که باشراق نیّر

عهد و پیمان افق امکان را مستضئی و منوّر فرمود و بظهور آیات توحید شبهات

اهل تحدید را زائل و مندفع نمود و بشهاب ثاقب و نجوم بازغ مرده نفاق و هزلهٴ

شقاق و رزلهٴ نعاق را از صعود باوج میثاق طرد و تعقیب فرمود تا از استراق سمع

و استماع اسرار یوم الجمع محروم و ممنوع مانند چه که در میدان پیمان هر گاو

پرورا جولان نتواند و هر زاغ شکسته بال در اوجعرفان طیران نداند طیور حدائق

قدس باید تا از حقائق عهد قدیم دم زند و هژیران وادی عزّت باید تا در فضای

استقامت شور و ولوله اندازند سراج توحید باید تا در زجاج تفرید بر افروزد و

شجره مبارکه باید تا در جنّت احدیّت قد برافرازد مرغ خاکیان را با دریای بی

پایان چه کار و کوران را با مهر رخشان چه سر و سودا ، حقّ عیان چون مهر رخشان

آمده - حیف کاندر شهر کوران آمده . والبهاء علیک ع ع

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرمایند :

... الیوم هر نفسی در اقلیمی اگر شخصی ایرانی را تعریف و توصیف خواهند گویند این

شخص از وطن بهاءاللّه است فوراً عزیز و محترم گردد اقلا ایرانیان باید قدر این

را بدانند از اظار جهانیان افتاده بودند و از امم متوحشه شمرده میشدند حال چنین

عزّت پایدار یافتند و چنین تاجی از گوهر شاهوار بر سر نهادند نعم ما قال الشاعر

هرکه ارزان می خرد ارزان دهد گوهری طفلی بقرصی نان دهد

ص ١٥٠

حقّ عیان چون مهر رخشان آمده حیف کاندر شهر کوران آمده

شمس حقیقت اگر در سائر اقالیم اشراق نموده بود تا بحال اشعه اش جهانگیر

گشته بود زیرا اهل آن اقلیم قدر این فضل عظیم را میدانستند ولو مومن نبودند

مسرور بودند .... مکاتیب ، ج ٣ ، ص ٣٤٩

و در لوحی دیگر از حضرت عبدالبهاء چنین مذکور است :

ای نفوس زکیّه جمیع ملل منتظر طلوع شمس حقیقت بودند هر یک بلقب و

عنوانی قل ادعوا اللّه او ادعوا الرّحمٰن فَاَیَّا ما تدعوا افله الاسماء الحسنی

ولی پردهٴ اوهام دیده ها را کور نمود و منتظران را محروم نمود و مشامها را مزکوم

کرد و از عطر مشموم بی بهره و نصیب گشتند ، حقّ عیان چون مهر رخشان آمده - حیف

کاندر شهر کوران آمده . آن نور حقیقت ساطع بر شرق و غرب گردید و در سحاب

جلال پنهان شد و از این جهان غروب نمود و در افق غیب امکان الیٰ ابدالآباد

درخشان و تابانست با وجود این هنوز خفتگان بیدار نشده اند و محرومان محرم

راز نگشته اند ... مکاتیب ، ج ٨ ، ص ١٦٤

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند :

... الحمد للّه شب فراق منتهی شد و صبح وصال دمید یار پنهان آشکار گشت و

دلبر آفاق عرض دیدار نمود یوسف رحمانی شهرهٴ بازار شد و جمال رحمان

شاهد انجمن آفاق گردید امّا نابینایان ممنوع شدند ، محروم گردیدند ، مقهور

شدند ، محجوب گردیدند و فریاد این الشمس الطّالعة بر آوردند .

حقّ عیان چون مهر رخشان آمده حیف کاندر شهر کوران آمده

باری زلزله در ایران افتاد و این ایّام ولوله در آفاق بلند شد لهذا در بسیط زمین

غلغلهٴ ظهور نور مبین است و عالم آفرینش در حرکت و جنبش با وجود این

غافلان ایران تا بحال بیدار نشدند و سر از بالین نادانی برنداشتند ...

منتخبات مکاتیب ، ج ٣، ص ٨١ - ٨٢

ص ١٥١

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین میفرمایند :

الهی الهی قد غشت القلوب غاشیة الاضطراب ... ای بندهٴ حق

حقّ عیان چون مهر رخشان آمده حیف کاندر شهر کوران آمده

جمال ابهیٰ روحی لاحبّائه الفداء سی سال قبل از صعود کلّ را بمرجع مخصوص

دلالت و بکرّات و مرّات احباء حاضرین را دلالت بعد در کتاب اقدس بنصّی

صریح چون بنیان مرصوص بمقام منصوص هدایت فرمودند و شب و روز احبّا

را آگاهی بتصریح گهی تلویح گهی بکنایه گهی باشاره احضار و ایقاظ میفرمودند

تا آنکه کتاب مبین و لوح محفوظ میثاق الهی باثر قلم اعلیٰ مرقوم شد و مرکز

میثاق مشروح گشت آفتاب عهد بتابید نور هدایت کبریٰ بدرخشید تا باز بعد از

صعود اختلاف حاصل نگردد و اجتهاد بمیان نیاید و هر کس بهوای خویش نپرد

خلیفهٴ ثانی حسبنا کتاب اللّه نگویند خلیفه ثالث انّا ذوالنورین نفرمایند مرکز

میثاق معلوم باشد و مبیّن آیات نیّر آفاق منصوص صغیر و کبیر کلّ اطاعت

نمایند عظیم و حقیر کلّ هدایت جویند حال مرکز منصوص متروک و مرجع

مخصوص مخزول و منکوب احزاب مهزومه در جولان و شبهات استنباطیّه

مستولی بر قلب هر جبان و هزار افترا ورد زبان یکی گوید نسخ شریعت نمودند

و دیگری گوید نماز و روزه را برداشتند حزبی گویند چنین و حزبی گویند چنان

جمیع این روایات و حکایات محض القآء شبهاتست و الّا دین دین اللّه است و

شریعت شریعت اللّه لا تتغیّر و لا تتبدل الی یوم اللّه تا کلّ در ظلّ شریعت

الهیه مستظل و باحکام الهی مکلف تخلّف نتوانیم و تمرّد نخواهیم این چه تصوّر

است و این چه تفکّر از این تدبیر ثمری جز تفضیح خویش نبینند و مفرّی از برای

خود نیابند مقصودشان از این افترا تخدیشاذهان است و تشویش افکار این عبد

اوّل من تمسّک بشریعة اللّه و اوّل من اتّبع اوامراللّه فاحضر لتری ولی نفوسی که

دَرِ این افترا را میزنند آیااز شریعة اللّه خبر دارند یا از احکام الهی چیزی

عمل نموده اند شما استفسار نمائید شریعتشان القاء شبهات دینشان اتّباع

متشابهات ... مجموعه مکاتیب ٩ شماره ٨٨، س ١٩٤ - ١٩٥

ص ١٥٢

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح " حضرت باقروف " در طهران چنین میفرمایند

ای ثابت بر پیمان نامه مشکین آن منجذب نور مبین وصول یافت ... این امراض

مزمنهٴ ایران به بار تگ و خاکشیر معالجه نگردد یک قوّه الهیّه میخواهد که سبب

ترقیّ از حضیض ادنی به اوج اعلیٰ گردد قوّه ای که عرب وحشی بادیه بی آب و

گیاه را به اوج عزّت ابدیّه رساند ، قوّه ای که یهودیان چند ذلیل را پطرس اعظم و

یوحنا و بولس حواری نمود و سرور جمیع فرنگستان کرد ، قوّه ای که اسرائیل

ضعیف را سلطنت سلیمانی بخشید . باری چنین آفتاب درخشنده ای از افق

ایران طلوع نمود و ایران هنوز در ظلمات اوهام . چه خوش گفته ، حقّ عیان چون

مهر رخشان آمده - حیف کاندر شهر کوران آمده . باری شما بقدر امکان بکوشید

تا سبب عزّت ابدیّه ایران و ایرانیان گردید ...

خاندان سادات خمس ، ص ١٠٨-١٠٩

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا شیخ حسن در نهاوند چنین میفرمایند :

ای حسن احسن حضرت امام حسن علیه السّلام میفرماید ، و عندی جوهر علم

لو ابوح به لقبل لی هذا ممّن یعبد الوثنا . هر چند این بیت را نسبت بائمهٴ دیگر

علیهم السّلام نیزمیدهند ولکن فی الحقیقه از امام حسن علیه التحیّة و الثّناست ،

میفرماید یک جوهر علمی در نزد من هست که اگر آنرا بیان کنم قوم بر من قیام

نمایند و گویند این شخص بت پرست است ، آن جوهر علم امروز واضح و آشکار

گشت این است که جمیع ملل بر اعتراض قیام نموده اند الحمدللّه برهان واضح

است و دلیل لائح و حجّت قاطع و نور حقیقت ساطع از برای نفسی مفرّی نه .

روز روشن هرکه جوید او چراغ - عین جستن کوریش دارد بلاغ . حقّ عیان چون

مهر رخشان آمده - حیف کاندر شهر کوران آمده . باری تو حکد کن خدا را که

مطلع بر اسرار حضرت امام حسن علیه السّلام گردیدی و پرده دریدی و از لوم و

سطوت قوم نرنجیدی و بمقصود رسیدی . امة اللّه المحترمه ضجیع مکرّمه را

تحیّت برسان بلکه شما سبب هدایت رجال گردید و او سبب اهتدای نساء.

و علیک التحیّة و الثّنآء ع ع

ص ١٥٣

چون بیت " حق عیان چون ... " همراه با دو بیت دیگر مثنوی یعنی بیت

" هرکه ارزان میخرد ... " و بیت " روز روشن هرکه ... " در الواح فوق نقل شده

به این قرائن گویندهٴ بیت " حق عیان چون ... " نیز میتواند مولوی بوده باشد

امّا حقیر این بیت را در چند نسخه مثنوی مولوی که در اختیار داشتم نیافتم . حضرت

عبدالبهاء در لوحی که ذیلا نقل میگردد به بیت مورد بحث در رساله سلوک اشاره

میفرمایند و متن رساله سلوک که همان رساله هفت وادی میباشد در صدر مقال نقل

گردید . متن لوح مبارک حضرت عبدالبهاء که بدان اشاره شد چنین است :

هواللّه ق جناب ابوالقاسم خان علیه بهاءاللّه الابهیٰ ملاحظه نمایند اللّه

ابهیٰ یا من سمع النداء و لبّی یا ربّی الابهیٰ اگر نظر را بافق اعلیٰ اندازی

انوار ملکوت ایهیٰ مشاهده نمائی که آفاق کائنات را روشن نموده و اگر سمع را

متوجّه عالم بالا کنی استماع فرمائی که ندای سروش و هاتف غیبی غلغله و ولوله

در ارض و سماء انداخته صد هزار افسوس که گوش ها گوش بهائم است و چشم ها چشم

اولی الخسائر صمّ بکم عمی فهم لا یرجعون در رساله سلوک میفرمایند قوله

جل ذکره ، حقّ عیان چون مهر رخشان آمده - حیف کاندر شهر کوران آمده . حال

کوران انوار فیوضات ملکوت ابهیٰ را مشاهده ننمایند . ع ع

برای ملاحظه شرحی در باره " هرکه ارزان میخرد ... " و " روز روشن هر که ... "به

ذیل آن ابیات مراجعه فرمائید .

در باره بیت " و عندی جوهر علم ... " شرحی در مآخذ اشعار ، ج ١ ، ص ١٠٠ - ١٠١

به طبع رسیده است .

در لوح مبارک حضرت عبدالبهاء که از مکاتیب جلد هشتم نقل شد عبارت " قل

ادعوا اللّه ... " قسمتی از آیه شماره ١١٠ در سوره کهف (١٧) است که میفرماید :

قُلِ ٱدْعوا اللّهَ اَوِ ٱدْعوا الرَّحمٰن اَیَّا ماتَدْعوُا افَلَهُ

ٱلاَسماءُ ٱلحُسنیٰ وَ لا تَجهَر بِصلواتِکَ وَ لا تُخافِتْ بِها وَ ٱتّبِعِ

بَیْنَ ذلِکَ سَبِیلا

مضمون آیه مبارکه آن که خدا را به هر رسمی که بخوانید صفات و اسماء حسنی

ص ١٥٤

همه مخصوص اوست تو در نماز صدا را بلند یا بسیار آهسته نکن بلکه حدّ متوسط

را اختیار نما.

حدیث " خسبنا کتاب اللّه " که در لوح حضرت عبدالبهاء نقل شده در امالی شیخ

مفید (٤٨ - ٤٩ ) مندرج است . در همین لوح مبارک " ذوالنورین " از القاب عثمان

ابن عفان خلیفه سوّم است که با دو بنت رسول خدا یعنی رقیه و ام کلثوم یکی بعد از

دیگری ازدواج نمود و به این سبب به این لقب ملقّب شد ه است .

امّا بارتنگ که ذکر آن در لوح جناب باقروف مذکور شده از دانه های دوائی است

که به آن بارهنگ نیز می گویند . دانه بارتنگ غالبا قرمز رنگ و پُر لعاب است و

برای معالجه درد سینه به مصرف میرسد بارتنگ مدرّ نیز میباشد .

در همین لوح مبارک خاکشیر نیز مذور شده و آن نیز گیاهی است که دانه های

قرمز رنگ و پُر لعاب دارد خاکشیر را برای رفع اختلالا معدی تجویز میکنند .

ص ١٥٥

حیرت اندر حیرت آمد زین قصص

جمال اقدس ابهیٰ در لوح مبارک دنیا چنین میفرمایند :

... حال هر یوم نار ظلمی مشتعل و سیف اعتسافی مسلول سبحان اللّه بزرگان

ایران و نجبای عظام باخلاق سَبُعی فخر مینمایند ( حیرت اندر حیرت آمد زین

قصص ) این مظلوم در لیالی و ایّام بشکر و حمد مالک انام مشغول چه که

مشاهده شد نصائح و مواعظ تاثیر نموده و اخلاق و اطوار این حزب بدرجهٴ

قبول فائز چه که ظاهر شد آنچه که سبب روشنی چشم عالم است و آن شفاعت

دوستان از دشمنان نزد امرا بوده کردار نیک گواه راستی گفتار است امید آنکه

اخیار بروشنی کردار گیتی را روشن نمایند ...

مجموعه‌الواح ، ص ٢٩٣ - ٢٩٤

و نیز در لوحی که از لسان خادم اللّه به اعزاز جناب ناظر در اسلامبول عزّ صدور

یافته و به تاریخ ٢٧ ذی الحجة ١٣٠٥ ه .ق . مورّخ است چنین مسطور است :

حمد مقصود عالم را لایق و سزا که اولیای خود را در هر حین آگاهی عطا

میفرماید بر خدعه و مکر معتدین و کذب و افترای ظالمین للّه الحمد کشف غطا

شد و سبحات جلال شقّ گشت و افتراء و کذب نفوس غافله به مثابه آفتاب برآن

محبوب آشکار شد . سبحان اللّه شعور چه شد ، عقل کجا رفت گمان نمیکنند که

شاید نفس سامع برامر مطلع باشد یقولون بافواهم و یعلمون بما منعوا عنه فی

کتاب اللّه . باری دستخط های آن محبوب فوآد رسیدهر کلمهٴ آن گواهی بود صادق بر

کذب و مفتریات انفس مجعولهٴ غافله . از خط موهوم مراتب و مقاماتش

معلوم للّه الحمد آن محبوب مطلع گشتند و آگاه شدند حیرت این عبد و اهل

مداین سمع و بصر را اخذ نمود خادم خود را مانند موله باهت مشاهده کرد . عقل

و ادراک به این مقامات نمیرسد که چگونه انسان آنچه از لسانش جاری شود

ص ١٥٦

مخالف باشد ، حیرت اندر حیرت در این مقام است نه قصص مولوی

علیه الرحمه باری بحر بیان به امواجی ظاهر و نیّر اعظم به انوری مشرق و باهر

که از برای منصفین مجال توقّف نبوده و نیست ...

و نیز حضرت بهاء اللّه در لوحی که از لسان خادماللّه به اعزاز جناب حاجی محمّد

علاقه بند یزدی عزّ صدور یافته و به تاریخ ٥ جمادی الاخری سنه ١٣٠٥ ه .ق . مورّخ

است چنین میفرمایند :

حمد مقدّس از ذکر آمه و خامه مشرق نور سلطان احدیّه را لایق و سزاست که

علم امرش را مرتفع نموده و عرصه گیتی را به ظلّش بیاراست ... یا حبیب فوادی

اعمال نفوس غافله و متابعت علمای جاهل عباد را از بحر رحمت رحمانی و

فیوضات فیّاض حقیقی منع نموده . اوهام سدّی است کبیر و ظنون حجابی است غلیظ ،

اغلظ من الجبال حایل شده و قوّه باصره و مدرکه را از مشاهده محروم

داشته اصحاب ملکوت متحیّر چه که مشاهده مینمایند در قرون و اعصار یک

نفس از اهل عمائم از حزب شیعه به عرفان مقصودو کیفیّت ظهور آگاه نبود ،

حیرت اندر حیرت آمد زین قصص . قد حقّت کلمة القبل و اکثر اعدائه العلماء

افتخار آن حزب آن بود که ما به وصی بلافصل قائلیم و نفسی که هزار وصی و

ولی از کلمه اش خلق شده او را جهرةً سبّ نمودند و بر قتلش فتوی دادند قد

ارتکبوا مالا ارتکبه الیهود و لا النصاری و لا المجوس ...

و نیز حضرت بهاءاللّه در لوحی که به امضای میرزا آقاجان خادم اللّه در تاریخ ٩

جمادی الاولی سنه ١٢٩٩ ه .ق . به اعزاز جناب زین المقربین عزّ صدور یافته چنین

میفرمایند :

حمد مقدّس از فکر و لسان محبوب عالمیان را لایق و سزاست که به یک کلمه

هستی بخشید و به کلمٴ اخری به نیستی راجع نمود ... بسیار عجب است و عجب

مشاهده میشود بلکه عجب فوق عجب است الیٰ ما لا نهایه چه که این فانی

مشاهده مینماید جمیع اهل عالم منتظراند که دست آویزی پیدا نمایند و امری

ص ١٥٧

در عالم از ایشان بظهور آید اهل ایران که فی الحقیقه اهل شعور و ادراکند از این

امر اعظم که شبه آن در عالم دیده نشده غافل و محجوبند ، حیرت اندر حیرت آمد

زین قصص . باری از حقّ جل جلاله سائل و آمل که ابصار را بگشاید و آذان

جدیدهٴو‌اعیه عطا فرماید اوست مقتدر و توانا ...

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا علی محمّد ابن اصدق چنین میفرمایند :

هوالابهیٰ ای ناظر بملکوت ابهیٰ و مشتعل بنار محبّت اللّه مسطوران

آنجناب تلاوت شد و نفحات ریاض حبّ استشمام گشت از عنایات الهیّه توفیق

ثبوت و استقامت خواسته بودید معلومست این امر الیوم اعظم امور و این شان

اعمّ شئون عند ربّک العزیز القیّون ربّ اجعل اقدام احبّائک ثابتة علی امرک و

راسخة فی حبّک و اجعل قلوبهم منوّرا بالاشعة الساطعة من ملکوتک الابهیٰ و

صدورهم منشرحة باباتک النّازلة من جبروتک الاعلیٰ ای ربّ انّهم ایتام التجأوا

الی کهف ولایتک و فقراء آووا الی ظلّ حمایتک و اذلآء تمسّکوا بحبل عزّک و

عنایتک فانظر الیهم بعین رحمانیّتک و اجعلهم آیة رحمتک بین بریّتک انّک انت

العزیز المقتدر القدیر .

در تفصیل جستجوی خانهٴ آقا علی حیدر الّذی صعد الی اللّه بقلب طاهر و نفس

زکیّة و فؤاد مطمئن و حقیقة مقدسة عن کلّ دنس لایرضیٰ به اللّه علیه بهاء

ربّه الاعلیٰ فی الافق الابهیٰ این امور مظنونه مفتریّه شان ارذل اقوام و اخبث

عوام بوده سبحان اللّه چگونه در حقّ آن گمان نمودند و از مفترین پذیرفتند ، حیرت

اندر حیرت آمد زین قصص . با آنکه نفوسیکه در ظلّ تربیت الهیّه پرورده شدند

مظهر رحمت پروردگارند و خیر محضند و حتیۭ خیرخواه دشمنان خویشند و

فارغ از بیگانه و خویش ناظر بمنظر اکبرند و غافل از اغراض نفسانیّه عالم بشر

دریای صبرو سکونند و امطار فضل پروردگار بیچون از دست امم عالم زهر

چشند و شهد بخشند زخم تیر و سنانرا به جود و احسان مقابلی کنند ،

برمن مسکین جفا دارند ظنّ که وفا را شرم میآید زمن

در حقّ چنین نفوس که خیر خواه عمومند چنین گمان و ظنون مینمایند مفسدین

ص ١٥٨

را میپرورند و مهربان بدخواهانند و بدوستان صادقان گمان چنین امر قبیحی و

فعل فضیحی و نیّت خبیثی مینمایند فاعتبروا یا اولی الابصار فنعم ما قال ، خوش

بود گر محک تجربه آید بمیان ... ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا شیخ علی در کرمانشاه چنین میفرمایند :

ای ثابت بر پیمان اسم اعظم روحی لاحبائه الفدا در رساله سلوک خطاباً بشیخی

از شیوخ میفرمایند " ای شیخ همّت را زجاج نما تا این سراج را از بادهای مخالف

حفظ نماید. " حال عبدالبهاء میگوید همّت را بر صون و حمایت امراللّه بگمار

یعنی سپاه حصن حصین شو و حارس دین مبین شب و روز بکوش که نار

محبّت اللّه افروخته گردد و عاشقان جمال ذوالجلال جان سوخته تر و آهنگ

ملکوت ابهیٰ چنان حبور و سرور بخشد و جذب و طرب آرد که انسان را بحیرت

و وله اندازد ، سبحان اللّه این نغمه الهی آفتق را بحرکت آورده شرق و غرب را

منجذب نموده اروپ و امریک برقص و طرب آمده ولی هنوز جمّ غفیری از

ایران خفته و بیهوش افتاده ، حیرت اندر حیرت آمد زین قصص . تو جهدی کن

بلکه خفته را بیدار نمائی و محروم را محرم اسرار کنی و نافه محبّت اللّه نثار

فرمائی و آن اقلیم را مشکبار کنی و علیک التّحیه و الثنآء . سلیل جلیل و نجل

نجیب جناب آقا بزرگ را از قبل عبدالبهاء تحیّت مشتاقانه برسان و بگو اشکراللّه

علی ما اعطاک هذا الاب الحنون البر الرؤف و علیک التحیّة و الثنآء ع ع

مصرع فوق در لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به ادوارد براون نیز نقل شده و آن

لوح در ذیل " دل زنده میشود ... " مندرج گردیده است .

مصرعی که در آثار فوق نقل و یا به مضمون آن اشاره شده از مولوی است که در

مثنوی چنین میفرماید :

حیرت اندر حیرت آمد زین قصص بیهشی خاصگان اندر اخص

مثنوی ، دفتر چهارم ، بیت ٣٨٠٥

در لوح دنیا که در صدر مقال نقل گردید اشاره جمال قدم به " شفاعت دوستان از

ص ١٥٩

دشمنان " راجع به واقعه شهادت حاجی محمّد رضای اصفهانی در عشق آباد است که

بهائیان از قاتلین آن شهید مظلوم در نزد اولیاء امور شفاعت نمودند و شرح آن

حوادث را حضرت ابوالفضائل به تفصیل نوشته اند . برای مطالعه شرح مذکور به کتاب

مصابیح هدایت ، ج ٢ ، ص ٢٨٢ - ٣١٦ مراجعه فرمائید .

مقصود از جناب ناظر در اسلامبول که فقراتی از لوح ایشان نقل شد حاج میرزا

ابوالقاسم ناظر اصفهانی است و مندرجات لوح مبارک راجع به حیل و دسایس و

افترائات اعدای امراللّه در اسلامبول است که جزئیات آن را میتوان در رساله آقا

میرزا عبدالحسین سمندر زاده که در تاریخ سمندر ، ص ٣٧١ - ٣٧٥ به طبع رسیده است

مطالعه نمود .

عبارت " اکثر اعدائه العلماء " که در لوح جناب علاقه بند مذکور شده فقره ای از

حدیث امام جعفر صادق است که جمال قدم متن آن را در کتاب مستطاب ایقان ،

ص ١٨٨ ، نقل فرموده اند . در کتاب قاموس ایقان ، ج ٤، ص ١٨٦٢ - ١٨٦٤ شرح

مبسوطی در باره آن حدیث مندرج گردیده است .

مقصود حضرت عبدالبهاء از " رساله سلوک " در لوح جناب آقا شیخ علی ، رساله هفت

وادی است که به اعزاز شیخ محیی الدین قاضی خانقین از قلم جمال قدم عزّ نزول

یافته است . در اواخر این رساله جمال قدم خطاب به شیخ محیی الدّین چنین

میفرمایند :

....ای شیخ همّت را زجاج کن که شاید این سراج را از بادهای مخالف حفظ

نماید ... آثار ، ج ٣ ، ص ١٣٥

برای ملاحظه شرح مطالب مربوط به " بر من مسکین ... " و " خوش بود گر

محک ... " که در لوح جناب ابن اصدق مذکور شده به ذیل آن اشعار مراجعه فرمائید .

ص ١٦٠

حیرتم در چشم بندی خدا

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرمایند :

الهی الهی انت تعلم عجزی و انکساری و قلقی و اضطراری ... بکرّات و مرّات

مرقوم گردید که تا دولت و ملّت مانند شهد و شیر آمیخته نگردند فلاح و نجاح

محال است ایران ویران شود ، ابدا مسموع نیفتاد . ملاحظه کنید که چگونه عین

واقع تحقّق یافت و هنوز بی خردان آرام نگیرند و بیشتر از پیشتر تیشه بر ریشهٴ

ایران و ایرانیان زنند و همچنین مرقوم شد ، ای یاران الهی در الفت بین دولت و

ملّت کوشید و اگر عاجز مانید کناره گیرید زنهار زنهار که در خون یک ایرانی از هر

حزبی داخل شوید . سبحان اللّه این خیر خواهی مقبول نیفتاد و وساوس نفسانی

مقبول شد . رقباء بیانی ایران را ویران نمودند و هنوز ایرانیان در خوابند ،

صور اسرافیل بیدار نکند تا چه رسد بصوت کوس و نفیر . در زمانی که مدّعیان که

بگمان خود اهل بیانند ایران را پریشان نمودند و این آوارگان در امریک و فرنگ

آهنگ وحدت عالم انسانی بلند و ایران را عزیز و ایرانیان را ارجمند مینمودند ،

ببین تفاوت ره از کء‌است تا بکء‌ا . جمیع وقایع اخیره سالهای چند پیش از

وقوع صریحا در نامه ها اخبار شد و مضرّات اختلاف و نزاع و جدال احزاب و

نتائج آن واضحا بیان گردید یک یک عینا واقع شد با وجود این انتباهی نیست ،

حیرتم در چشم بندب خدا ...

مصرع " حیرتم در چشمبندی خدا " از مولوی است که در مثنوی چنین میفرماید :

چشم باز و گوش باز و این ذکا خیره ام در چشم بندی خدا

مثنوی ، دفتر سوّم ، بیت ١١٠٩

برای ملاحظه شرح مربوط به " ببین تفاوت ره ... " به ذیل آن مصرع مراجعه

فرمائید و نیز ن ک ل ذیل : " چشم باز و گوش باز و ... "

ص ١٦١

مآخذ اشعار فارسی

در آثار بهائی

\*\*\*\*\*

حرف :

خ

ص ١٦٢ و ١٦٣

خدمتی بسزا بر نیامد از دستم

ن ک به ذیل " چگونه سر زخجالت ... "

ص ١٦٤

خود تو دانی کافتاب اندر حمل

می چه گوید با ریاحین با دغل

ن ک به ذیل : " آن خطاباتی که ... " و " خود نو میدانی .. "

ص ١٦٥

خود تو در ضمن حکایت گوش دار

حضرت بهاءاللّه در لوحی چنین میفرمایند :

ولا بأس بما اتخذته وسیلة للمعاش لان ذکر المظلوم ممدوح فی کل وقت و اوان

و اجعله وسیلة لایقاظ الراقدین و تنبیه الغافلین تحت الرمز و الاشارة و الایماء

کما قال الشاعر ، خود تو در ضمن حکایت گوش دار ...

امر و خلق ، ج ٣، ص ٣٧٠

و حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح چنین میفرمایند :

یا من وقف حیاته لاعلاء کلمة اللّه آنچه مرقوم فرموده بودید ملحوظ گردید ...

دیگر آنکه اهل فتور پاپی این عبد پر قصورند و این عبد حال مدّت چهار سالست

که تحمّل جفا و انکار و افترا و اراجیف و تزییف و تحقیر و بلکه تکفیر نموده و

مینماید چنانچه اگر در بعضی اوراق و مکاتیب دقّت فرمائید ملاحظه میکنید که

جمیع ایّاک اعنی یا جار است و خود در ضمن حکایت گوشدار ...

و نیز ن ک به لوح جناب ابن ابهر در ذیل : " برده ویران خراج و عشر ... "

مصرع منقول مصرع ثانی در بیت ذیل است که مولوی میفرماید :

گفتمش پوشیده خوشتر سرّ یار خود تو در ضمن حکایت گوش دار

مثنوی ، دفتر اوّل ، بیت ١٣٥

ص ١٦٦

خود تو میخوانی نه من ای مقتدی

من که طور و تو موسیٰ و این صدا

ن ک به ذیل : " ای ایاز از ... "

ص ١٦٧

خود تو میدانی که آن آب زلال

می چه گوید با ریاحین با نهال

حضرت بهاءاللّه در لوحی که از لسان میرزا آقاجان خادم اللّه به اعزاز جناب

آقا علی اکبر در اسکندریه عزّ صدور یافته و به تاریخ ١٩ جمادی الاوّل سنه ١٣٠٥

ه .ق . مورّخ است چنین میفرمایند :

الحمد للّه به عنایت حقّ جل جلاله ابواب رحمت و عنایت و حفظ گشاده و

مفتوح اولیایش به کلمهٴ مبارکه توحید لا اله الا هو ناطق و به وحدانیّت و

فردانیّتش مقرّ و معترف ... حال مبرهن و واضح شد بر هر ذی علم و درایتی که

السن عالم از شکر عنایتی از عنایاتش عاجز و قاصر است . در هر نفسی صد هزار

نعمت موجود جلّت عظمته و عظمت نعمته و کمل انعامه و عطائه لا اله غیره .

بعد از قرائت هر نامه تلقاء وجه عرض شد در هر کرّه نیّر عنایت مشرق و آفتاب

فضل مشهود خود آن جناب امواج بحر بیان را مشاهده نموده اید احتیاج به عرض

این بنده نیست ، خود تو میدانی که آن آب زلال - می چه گوید با ریاحین با نهال

خود تو دانی کآفتاب اندر حمل - می چه گوید با ریاحین دغل (کذا) ...

و نیز حضرت بهاء اللّه در اثری که از لسان میرزا آقاجان خادم اللّه خطاب به "

حضرت اسم اللّه م ه " در طهران عزّ صدور یافته و به تاریخ ٤ محرم سنه ١٣٠١ ه .ق

. مورّخ است چنین میفرمایند :

سبحانک یا من یسمع حنین المقربین بما ورد علی اولیائک و اصفیائک ... این

ایّام از ملکوت بیان ظاهر شده آنچه که فی الحقیقه اکباد عالم را محترق نموده

خود آن محبوب دیده اند امواج بحر بیان را و شنیده اند حفیف سدره مبارکه را

یالها من بیان لو یلقی علی النار یبدّلها بالنور ولو علی الصخرة لتلین من بیان

اللّه مالک الغیب و الشهود نعم ما قال من قبل ، خود تو دانی کآفتاب اندر حمل -

می چه گوید با ریاحین با دغل . خود تو میدانی که آن آب زلال - می چه گوید با

ص ١٦٨

ریاحین با نهال . لعمرک یا محبوب فؤادی لو وجدت بعدد الذرات السناً ناطقة قد

نطقت یا لیتنی مع حضرتکم و رأیت نفسی تحت السلاسل و الاغلال ... قسم به نیّر

سماء بیان الهی که آنچه که وارد شده محو نمی شود و از دفتر امکان زایل نخواهد

شد آثارش به دوام ملک و ملکوت باقی و اثمارش لایتناهی ...

و نیز حضرت بهاءاللّه در لوحی که از لسان خادم اللّه به اعزاز " جناب آقا سیّد

یحییٰ " عزّ نزول یافته و به تاریخ دوّم جمادی الثانی سنه ١٣٠٨ ه .ق . مورّخ است

با استشهاد به مضامین شعر مولوی چنین مسفرمایند :

جوهر حمد و ثنا و ساذج ذکر و بهاء مخصوص ذات بی همتا است که با غفلت

عباد و ضرّ فی البلاد و بلایای نازله و رزایای حادثه اولیای خود را فراموش

نفمورده و در لیالی و ایّام ذکر نموده و مینماید و مقصودی جز عزّت دوستان و

ارتفاع مقامشان نبوده و نیست . هم عالَم شاهدو هم عالِم گواه کتابش مع

تقدیسش از لسان بشأنی ندایش مرتفع که شرق و غرب عالم را احاطه نموده

فی الشرق مقامه و فی الغرب آثاره و الصلوة و السلام علی من تزین بذکره

الملکوت و بآیاته الجبروت و علی آله و اصحابه الذین بهم امطر السحاب و

تنبت الارض و نادی المناد من کلّ الجهت و برزت سطوة اللّه المهیمن القیوم و

ظهرت قدرته و سلطانه علی ما کان و ما یکون و بعد دستخطهای عالی مقدّس از

تحدید اوّل و ثانی رسید . دیگر اثرش معلوم و ثمرش مشهود آن کرد با فانی که

بقول حضرت مولوی علیه الرحمه ، آب زلال به نهال و تشعشعات آفتاب در

فصل بهار . رسید و مسرّت بخشید و بهجت آورد ...

دو بیتی که بدان استشهاد شده از مولوی است که در مثنوی چنین میفرماید :

خود تو دانی کآفتاب در حمل تا چه گوید با نبات و با دقل

خود تو دانی هم که آن آب زلال می چه گوید با ریاحین و نهال

مثنوی ، دفتر ششم ، بیت ١٠٦٨ - ١٠٦٩

ص ١٦٩

کلمه دقل ( به فتح اوّل و دوّم ) در بیت فوق به معنی درخت خرمای پُر میوه است .

کلمه " دغل " که در لوح جمال قدم مذکور شده به معنی درخت بسیار و جمع آن یعنی

" ادغال و دغال " به معنی جنگل است . این کلمه در بیت مولوی البتّه بسیار مناسب

است .

در مثنوی طبع جعفری ابیات فوق به این صورت آمده است :

خود تو دانی کآفتاب اندر حمل تا چه گوید با نبات و با حلل

خود تو میدانی که آن آب زلال می چه گوید با ریاحین و نهال

شرح مثنوی ، ج ١٣، ص ٤٢٦

و نیز ن ک به ذیل : " آن خطاباتی که ... " و " هم تو میدانی ... "

ص ١٧٠

خود ثنا گفتن زمن ترک ثنا است

در لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به عبدالحسین آواره که به تاریخ ٩/١١/١٩٢١

مورّخ است چنین مسطور :

ای آواره کوه و صحرا در سبیل جمال ابهیٰ و منادی عهد و میثاق نامهٴ نهم محرم

١٣٤٠ وصول یافت مرقوم فرموده بودید ، خود ثنا گفتن زمن ترک ثنا است . امّا

ثنای عبدالبهاء را ترک نباید کرد و بسیار مختصر و مفید است و مقدّس از اسهاب

و اطناب و آن عبدالبهاء است . هذا قول الفصل و هم حقیقتی و کینونتی و هویتی

و ذاتی و نفسی و روحی و لحمی و دمی و عظمی و نهایة آمالی ...

مصرع مذکور از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است :

این ثنا گفتن زمن ترک ثناست کین دلیل هستی و هستی خطاست

پیشِ هست او بباید نیست بود چیست هستی پیش او کور و کبود

مثنوی ، دفتر اوّل ، بیت ٥١٧ - ٥١٨

ص ١٧١

خوردن برای زیستن و ذکر کردن است

تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است

میرزا محمود زرقانی از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء چنین آورده است که در

خصوص اشغال و تقیّدات اهل پاریس چنین مسفرمایند :

در لسان فارسی شعری است که خوردن برای زیستن و ذکر کردن است - تو معتقد

که زیستن از بهر خوردن است . حال اهل پاریس و اکثر اروپائیها برآنند که انسان

برای کار است نه کار برای انسان . بدایع الآثار ، ج٢ ، ص ١١٩

بیت فوق ماخوذ از حکایتی در باب سوّم کتاب گلستان است که سعدی چنین

میگوید :

حکایت : در سیرتِ اردشیرِ بابکان آمده است که حکیمی (عرب ) راپرسید که

روزی چه مایه طعام مصلحت است خوردن ؟ گفت : صد درم ( سنگ ) کفایت کند .

گفت : این قدر چه قوّت دهد ؟ ( گفت ) : هذا المِقدارُ یَحْمِلُکَ و ما زادَ

عَلیٰ ذۭلک فَآنتَ حٰامِلُهُ ( یعنی اینقدر تو را بر پای همی دارد و هر چه بر

این زیادت کنی تو حمّالِ آنی )

خوردن برای زیستن و ذکر کردن است تو معتقد که زیستن از بهرِ خوردن است

گلستان ، ص ١١٠ - ١١١

در توضیحاتی که دکتر غلامحسین یوسفی راجع به این داستان نوشته اند چنین

آمده است :

اردشیر بابکان : اردشیر فرزند بابک ، نخستین پادشاه ساسانی و پایه گذار آن

سلسله که از ٢٢٤ تا ٢٤١ میلادی فرمانروایی کرد .

ص ١٧٢حکیم : در اینجا یعنی پزشک .

چه مایه طعام : چه مقدار غذا ، خوردنی .

درم سنگ : وزن یک درم ... چهل و هشت حبّه ، چهل و هشت جو میانه ...

گلستان ، ص ٣٨٠

ذکر کردن : ذکر ، در لغت یعنی یاد کردن و در این جا منظور یاد کردن خداست و از

اصطلاحات صوفیان است ...

گلستان ، ص ٣٧٤ - ٣٧٥

ص ١٧٣

خوش بود تسلیم خوشتر زان رضا

پیش یار مهربان باوفا

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا رضاخان چنین میفرمایند :

هوالابهیٰ ای عاشق جمال ذوالجلال در مراسله این بیت مسطور ، غیر تسلیم و

رضا کو چارهٴ - در کف شیری نری خونخوارهٴ . ولی من میگویم ، خوش بوذ

تسلیم خوشتر زان رضا - پیش یار مهربان با وفا . زیرا آنچه کند جوهر صفاست و

روح وفا باری چون آتش عشق در هویّت قلب بر افروزد قصور و فتور و ذنوب و

کروب را بکلّی بسوزد در آن مقام حکومت سلطان محبّت نماید و سلطنت

شهریار عشق راند از فضل حقّ امید گشایش است و حصول آسایش انّ ربّی کریم

کریم ع ع مکاتیب ، ج ٨ ، ص ١٢٥ - ١٢٦

بیتی که حضرت عبدالبهاء به نظم آورده اند ناظر به بیت مولوی در مثنوی است که

میفرماید :

جز که تسلیم و رضا کو چاره ای در کف شیر نری خون خواره ای

مثنوی ، دفتر ششم ، بیت ٥٧٧

و نیز ن ک به ذیل : " غیر تسلیم و رضا.... " و " جز که تسلیم ... "

آقا میرزا رضاخان که لوح ایشان نقل شد جدّ عائله تسلیمی است که نام فامیل خود

را با الهام از منطوق لوح فوق " تسلیمی " انتخاب نمودند .

ص ١٧٤

خوش بود گر محک تجربه آید بمیان

تا سیه روس شوذ آنکه در او غش باشد

حضرت عبدالبهاء در رساله سیاسیّه چنین میفرمایند :

... این جمع بی خردان یعنی پیشوایان پنجاه سال است در معابر و مجالس

و محافل در حضور اولیاء امور نسبت باین حزب مظلوم تهمت فساد میدادند و

نسبت عناد روا داشتند که این حزب مخرّب عالمند و مفسد اخلاق بنی آدم فتنه

آفاقند و مضرّت علی الاخلاق عَلم عصیانند و رایت طغیان دشمن دین و دولتند

و عدوّ جان رعیّت مقتضای عدل الهی ظهور و وضوح حقیقت هر حزب و گروه

بوده تا در انجمن عالم معلوم و مشهود گردد که مصلح کیست و مفسد که

فتنه جویان چه قومند و مفسدان کدام گروه واللّه یعلم المفسد من المصلح .

خوش بود گر محک تجربه آید بمیان - تا سیه روی شود آنکه در او غش باشد ...

رساله سیاسیّه ، ص٣٨ - ٤٠

حضرت عبدالبهاء مصرع " خوش بود گر محک تجربه آید بمیان " را در لوح جناب

ابن اصدق نیز نقل فرموده اند در ذیل " حیرت اندر حیرت ... " نقل گردیده

است .

حضرت عبدالبهاء بیت " خوش بود گر محک .. " را در لوح جناب آقا جان طبیب نیز

نقل فرموده اند و آن لوح در ذیل " صورتی در زیر دارد ... " مندرج است .

بیت منقول از حافظ است که در غزل ذیل چنین میفرماید :

نقد صوفی نه همه صافی بیغش باشد ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

صوفی ما که ز ورد صحری مست شدی شامگاهش نگران باش که سرخوش باشد

خوش بود گر محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

خط ساقی گر ازین گونه زند نقش برآب ای بسا رُخ که بخونابه منقّش باشد

ص ١٧٥

ناز پروده تنعّم نبرد راه بدوست عاشقی شیوهٴ رندان بلاکش باشد

غم غم دینی دنی چند خوری باده بخور حیف باشد دل دانا که مشوّش باشد

دلق و سجّاده حافظ ببرد باده فروش گر شرابش ز کف ساقی مهوش باشد

دیوان حافظ ، ص ١٠٨

در باره کلمه " غش " که در بیت اوّل و سوّم غزل حافظ آمده در حافظ نامه ، ج ١ ،

ص ٦١٨ چنین مذکور شده است :

غش /بیغش : در بیت سوّم همین غزل " غش " را بکار برده است . " غش " در

فارسی به فتح اوّل رایج است ، به معنای خیانت ، تزویر ، کدورت و کینه ، شیله و

پیله . در عربی این کلمه به کسر اوّل است . به معنای خبث و خیانت و تقلّب و

تزویر ( منتهی الارب ، لغت نامه ) .

منوچهری گوید : اوستاد اوستادان زمانه عنصری - عنصرش بی عیب و دل

بی غش و دینش بی فتن ( دیوان ، ص ٧٢ )

غزالی می نویسد : " واجب دوّم اندر بیع آن است که هیچ چیز از از عیب کالا را از

حریدار پنهان ندارد و همه به تمامی و راستی باوی بگوید . اگر پنهان دارد غش

کرده باشد ... و همچنانکه اندر بیع فریضه است غش ناکردن ، اندر همهٴ شیشه ها

فریضه است ، و کار قلب کردن حرام است مگر که پوشیده ندارد . ( کیمیا ، ج ١ ،

ص ٣٥٠ - ٣٥٢ ... "

و در باره بیت سوّم که در رساله سیاسیّه نقل شده در حافظ نامه ، ج ١ ، ص ٦١٩

چنین آمده است :

معنای بیت : این بیت در زبان فارسی ، حکم مثل سائر را پیدا کرده است . بعد از

اینکه در بیت اوّل از نقد قلب صوفی و در بیت دوّم از باده نوشی او سخن گفت

می گوید چه خوبست که برای آزمزن این نقدها و ناسره ها معیاری باشد ( نقد ها را

بود آیا که عیاری گیرند ) ، تا بر مبنای آن معیار خارجی و ضابطهٴ عینی

خذشه ناپذیر ، هر نقدی که ناسره است همانند زر ناسره به مدد محک رسوا شود .

ص ١٧٦

مضمون این بیت احتمالا ملهم است از قول معروف حضرت علی (ع ) :

عند الامتحان یُکرمُ الرّجل اویُهان ( هنگام امتحان است که انسان سربلند یا

سرشکسته می شود . ) شرح خوانساری بر غررالحکم و دررالکلم ، تالیف

عبدالواحد آمدی ، ج ٤ ، ص ٣٢١.

ص ١٧٧

خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی

بهر محجوبان مثال معنوی

حضرت عبدالبهاء در قسمتی از رساله مدنیّه چنین میفرمایند :

... از جملهٴ منکران دیانت شخصی بوده ولتر نام از اهل فرانسه و کتب عدیده در

ردّ ادیان تصنیف نموده که مضامینش سزاوار ملعبه صبیان بی خردان است . این

شخص حرکات و سکنات پاپ را که رئیس مذهب کاتولیک است و فتن و فساد

روسای روحانیّهٴ ملّت مسیحیّه را میزان قرار داده بر روح اللّه زبان اعتراض

گشوده و بعقل سقیم ملتفت معانی حقیقیّهٴ کتب الهیّه نگشته بر معضی مضامین

کتب منزله سماویّه محذورات و مشکلات بیان کرده ، و ننزّل من القرآن ما هو

شفاء و رحمة للمومنین و لا یزید الظّالمین الّا خسارا ،

خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی بهر محجوبان مثال معنوی

که زقرآن گر نبیند غیر قال این عجب نبود ز اصحاب زلال

کز شعاع آفتاب پُر ز نور غیر گرمی می نیابد چشم کور

یضلّ به کثیراً و یهدی به کثیراً و ما یضلّ به الّا الفاسقین

رساله مدنیّه ، ص ٨٥-٨٦

ابیاتی که نقل فرموده اند از مولوی است و در دفتر سوّم مثنوی ( بیت

٤٢٢٩ - ٤٢٣١ ) مندرج است .

عبارت " و ننزّل من القرآن ... " آیه شماره ٨٢ در سوره اسراء (١٧) است که خداوند

میفرماید که آنچه از قرآن فرو فرستیم به منزله شفای دل و رحمت الهی برای اهل

ایمان است و کافران را بجز زیان چیزی نخواهد افزود .

عبارت " یضل به کثیراً ... " نیز قسمتی از آیه شماره ٢٦ در سوره بقره (٢) است که

خداوند میفرماید :

اِنّ اللّهَ لایستَحْییِ اَن یَضْرِبَ مَثَلاً مٰا بعُوضَةً فَمٰا فَوْقَها

فَامَّا ٱلَّذِینَ امَنُوا فَیَعْلَمُونَ

ص ١٧٨

اَنَّهُ الحقُّ مِتْ رَبِّهِم و َ اَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا فَیَقُولُونَ ماذا

اَرادَٱللّهُ بِهَذا مَثَلاً یُضِلُّ بِهِ کَثیراً وَ یَهْدی بِهِ کَثیراً وَ

مۭا یُضِلُّ بِهِ الا ٱلْفَاسِقِینَ

مضمون بیان الهی آنکه خداوند خجلت نمیکشد که به پشه و یا موجودات بزرگتر

از آن مثل زند . آنهائیکه مومنند مثلی را که خداوند میزند درست و بجا و از جانب

او میدانند و کسانی که کافرند سئوال میکنند که مقصود خدا از ذکر این امثله چیست

. بلی خداوند با مثالی که میزند بسیاری را گمراه میکند و بسیاری دیگر را هدایت

میفرماید و او احدی را گمراه نمیکند مگر آنکه از فاسقان باشد .

مقصود از وُلْتِر که در رساله مدنیّه به بعضی از آراء و عقایدش اشاره شده

نویسنده و فیلسوف شهیر فرانسوی ، فرانسوا ماری آروئه دو ولتر

( Francois Marie Arouet de Voltaire ) است که بسال ١٦٩٤ میلادی در پاریس متولّد

شد و در سال ١٧٧٨م در همان شهر از این عالم درگذشت .

ولتر نسبت به دیانت مسیح شدیداً خصومت ورزیده و در دشمنی علنی خود با

مسیحیّت از وارد کردن اتّهامات ناروا و غرض ورزی های بی جا کوتاهی نکرده است .

حضرت عبدالبهاء در لوح میرزا یوحنا این داود نیز که در کتاب مکاتیب ( ج ٣ ،

ص ٤٥٨ - ٤٥٩ ) به طبع رسیده به افکار و شبهات ولتر اشاره فرموده اند .

ص ١٧٩

خوشتر آن باشد که سرّ دلبران

گفته آید در حدیث دیگران

حضرت بهاء اللّه در اواخر رساله چهار وادی ( آثار ، ج ٣ ، ص ١٥٦ ) ابیاتی از

مثنوی مولوی را نقل فرموده اند که از جمله آنها بیت فوق است . این بیت در دفتر

اوّل مثنوی ( بیت ١٣٦ ) مندرج میباشد .

بیت مذکور در لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به " دکتور آقا میرزا حبیب اللّه خان "

هم نقل گردیده و لوح مزبور در ذیل : " بگذرد این روزگار ... " مندرج است .

ص ١٨٠

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرمایند :

... ملاحظه نمائید که اولیای الهی و اصفیای ربّانی از پیش چه کشیدند و چه سمّ

قاتلی چشیدند و چه زهر هلاهلی نوشیدند ولی آن بلا عین عطا بود و آن زهر

عین شفا و آن زحمت رحمت بود و آن مشقّت راحت ، نظر بعاقبت باید نمود نه

بدایت اگر نظر بآغاز نمائید یزید عزّت و راحتی مزید و ولید را هر دم خوشی و

شادمانی جدید ولی عاقبت عذابی شدید و نکبتی پدید ولی مظلوم دشت بلا

شهید کربلا روح المقرّبین له الفدا را در بدایت سهم مسموم ولی عاقبت عزّت

ابدیّه مقرّر و معلوم و در جهان ابدی حیات سرمدیّه مثبوت و محتوم نظر باین

مقام نمائید زیرا آن عزّت دنیویّه خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

سرابست مه آب سایه است نه آفتاب تاریک است نه تابناک ...

مکاتیب ، ج ٨، ص ٩

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح میرزا عبدالحسین آواره که به تاریخ ٤ شوّال سنه

١٣٣٩ ه .ق. مورّخ است چنین میفرمایند :

ای منادی پیمان از عدم فرصت جواب نامه مختصر مرقوم میگردد ... امّا امور

ایران در قبضه قدرت اسیر است آنچه که مطابق رضای الهی است جاری میشود

هیچ غزلی بی حکمت نیست و هیچ مصبی بی سبب نه ، خوش درخشید ولی

دولت مستعجل بود . باری احبّای الهی باید بهمان منوال سابق در امور سیاسی

مداخله ننمایند در آبادی ایران بکوشند در نشر علوم و فنون و صنایع همّت

نمایند و در فلاحت و زراعت ید بیضا بنمایند . الیوم این امور سبب تایید است

واللّا سیاست هر دم در تحویل و تبدیل در حقّ سروران دعا نمائید که موفق

بتاسیس حکومت عادله گردند . ایران ویران و احزاب و اهالی هر دم عنوان

ص ١٨١

جدیدی نمایند و بر امری قیام کنند و رأی جدیدی جلوه دهند ولی هیچ موفقیّت

در میان نه و علویّتی مشهود و عیان نه . امّا اگر جمیع احزاب مقاصد مختلفه

خویش را کنار نهند و باتّحاد و اتّفاق پردازند یقین است که تائیدات الهیّه و

توفیقات ربّانیّه در نهایت جلال و جمال جلوه نماید . الحمدللّه ما از جمیع

احزاب درکناریم نه با حزبی الفت داریم و نه با حزبی کلفت جمیع را خیر خواهیم

و در قوّت بنیه ایران می کوشیم و تاسیسات خیریّه ابدی می نمائیم چون بنیه

قوّت گیرد جمیع علل و امراض خود مندفع شود قوّت بنیه ایران بحسن سیاست

است و ترقّی در جمیع مراتب ، خدا موفّق کند . امیدواریم که عنقریب حکومت

عادلانه ای تاسیس گردد و بزرگان و زیردستان جمیعاً راحت و آسایش یابند

احبّای الهی حتّیٰ در خلوت نباید صحبت از سیاسیّات نمایند ، باید بجان و دل

بکوشند تا ایران از هر جهت ترقی نماید . در حسن اخلاق بسیار بکوشید تا

احبّای الهی بگفتار و کردار و رفتار خدمت بعموم ایرانیان کنند مانند شمعهای

روشن به اقلیم نور بخشند علیکم باخلاق اللّه علیکم یبذل الروح فی خیر عباداللّه

علیکم یبذل القوة و فرط الهمة فی رعایة اهل الصلاح و الفلاح . و علیکم البهاء

الابهیٰ ...

حضرت عبدالبهاء مصرع فوق را در یکی دیگر از الواح خود نیز نقل فرموده اند و

آن لوح در ذیل " یا ربّ کجاست ... " مندرج است .

مصرع منقول در آثار فوق از حافظ است و غزلی که شامل این مصرع میباشد

چنین است .

یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود

راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک بر زبان بود مرا آنچه ترا در دل بود

دل چو از پیر خرد درک معانی میکرد عشق میگفت بشرح آنچه برو مشکل بود

آه از آن جور و تطاول که در این دامگه است

آه از آن سوز و نیازی که در آن محفل بود

در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود

دوش بر یاد حریفان بخرابات شدم خم می دیدم خون در دل و پا در گِل بود

ص ١٨٢

بس بگشتم که بپرسم سبب درد فراق مفتی عقل درین مسئله لا یعقل بود

راستی خاتم فیروزهٴ بو اسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

دیدی آن قهقهٴ کبک خرامان حافظ که زسر پنجهٴ شاهین قضا غافل بود

دیوان حافظ ، ص ١٣٠ - ١٤١

شرح سودی بر بیت مورد نظر حاکی از آنست که بو اسحاق نام یکی از سلاطین

ایلخانیه است و " مراد از درخشیدن خاتم فیروزه، کمال ظهور امور سلطنت میباشد و

مراد از دولت مستعجل ، سریع الزوال بودن دولت ابواسحاق میباشد یعنی سلطنتش

چندان دوام نکرد . " ( شرح سودی ، ج ٢ ، ص ١٢٠٨ )

بنا به تصریح حافظ نامه ( ج ١، ص ٢٩٥ - ٢٩٧ ) کلمه دولت در شعر حافظ کما بیش

به چهار معنی بکار رفته است .

الف - سعادت ، بخت نیک ، خوشبختی ، اقبال ، طالع ، و به قول امروزیها شانس

ب - به معنای دستگاه و جاه و مکنت و اعتبار و اقتدار .

پ - به معنای بسیار نزدیک به معنای سیاسی امروزیش ، یعنی هیأت حاکمه و

رجال سیاست و ملک و دربار .

ت - به معنای مدد ، یمن همّت و نظایر آن .

کلمه دولت در مصرع منقول به معانی اوّل و دوّم مندرج در فوق است .

مقصود از یزید در لوح مبارکی که در صدر مقال نقل گردید یزید این معاویه ابن

ابوسفیان است که دوّمین خلیفه بنی امیّه بود و در سال ٥٦ ه .ق . به ولایت منصوب

شد . چون معاویه درگذشت مردم در سنه ٦٠ ه .ق . با یزید بیعت نمودند و او چهار

سال خلافت بنی امیّه را در دست داشت . یزید در سنه ٦٤ ه .ق . به سن سی و هشت

سالگی از این عالم درگذشت . او مردی عیّاش و دائم الخمر بود .

مقصود از ولید در همین اثر منیع ولید ابن عتبة ابن تبو سفیان است که در سال ٥٧

ه.ق. معاویه او را والی مدینه نمود و چون یزید ابن معاویه در سنه ٦٠ ه .ق . به

حکومت

ص ١٨٣

بنی امیّه دست یافت ولید را مامور ساخت تا امام حسین ابن علی را وادار به بیعت

با او نماید . امام حسین از این بیعت امتناع نمود و از مدینه به مکّه و سپس به

کربلا رفت و در آنجا بنا به فرموده مبارک در لوح فوق واقعه شهادت " مظلوم دشت

بلا شهید کربلا " یعنی امام حسین در اوّلین سال حکومت یزید اتفاق افتاد .

ص ١٨٤

خون دل و جام می هر یک به کسی دادند

در دائره قسمت اوضاع چنین باشد

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سیّد اسداللّه قمی چنین میفرمایند :

... باری علی العجالة تو خوش بخت بودی چه که در ظلّ این شخص خطیر

افتادی و ابن ابهر در سایهٴ امیر کبیر آن حبس و زندان دید تو قصر و ایوان یافتی

آن زجر شدید دید تو اجر مزید آن تلخی قهر یافت تو حلاوت لطف و مهر او

بتاریکی چاه راه یافت تو باوج ماه .

خون دل و جام می هریک بکسی دادند در دائری قسمت اوضاع چنین باشد

خلاصه از الطاف خفیهٴ پروردگار امیدواریم که همیشه بر مسند عزّت مستقر و بر

صدر جلال مقرّ یابند و در صون حمایت الهیّه محفوظ و مصون مانند و بمنتهای

آمال مقرون گردند السلام علی من اتبع الهدیٰ .

مکاتیب ، ج ٢ ، ص ٢٢٦ - ٢٢٧

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا حیدر علی اصفهانی در حیفاچنین

میفرمایند :

هواللّه ای رفیق عبدالبهاء چندی است شما در آنجا به جوار آستان مقدّس فائز

و به تقبیل عتبهٴ مبارکه مشرّف و عبدالبهاء محروم و مایوس حافظ شیرازی

گفته ، خون دل و جام می هر یک به کسی دادند . از قرار مسموع انکسار مزاجی

حاصل امیدوارم تا بحال زائل و به عبودیّت صرفهٴ حقیقیّه من دون تاویل

عبدالبهاء به آستان بهاء منجذب و مستبشر باشند و علیک البهاء الابهیٰ ع ع

مجموعهٴ آثار ، شماره ٨٤ ، ص ٣٥٤

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند :

ص ١٨٥

... باری حضرت بیچون این بندگان درگاه احدیّتش را بجهة عیش و عشرت و ناز

و نعمت و آسایش و راحت نیافرید ،

جام می و خون دل هر یک بکسی دادند در دائرهٴ قسمت اوضاعچنین باشد

یکی را همدم گل و لاله و ساغر و پیاله نمودند و یکی را مونس آه و ناله یکی را

پیمانه سرشار بخشیدند و دیگری را چشم اشکبار لیلی را غمزهٴ دلسوز دادند و

مجنون را آه جگر سوز پس معلوم شد که نصیب عاشقان روی دوست تیر جفا

است نه درّ عطا جام بلاست نه جای صفا سوختن است نه آسودن ...

بشارة النور ، ص ٢٢٨

حضرت عبدالبهاء مصرع اوّل بیت مورد مطالعه را در لوح جناب حاجی میرزا

حسین نیز نقل فرموده اند و آن لوح در ذیل " در کار گلاب ... " مندرج است .

چنانچه تصریح فرموده اند شعر منقول از حافظ است و غزلی که متضمن این بیت

میباشد چنین است :

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد یک نکته ازین معنی گفتیم و همین باشد

از لعل تو گر یابم انگشتریِ زنهار صد ملک سلیمانم در زیر نگین باشد

غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل شاید که چو وابینی خیر تو درین باشد

هر کو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز نقشش بحرام ار خود صورتگر چین باشد

جام می و خون دل هر یک بکسی دادند در درایرهٴ قسمت اوضاع چنین باشد

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود کاین شاهد بازاری وان پرده نشین باشد

آن نیست که حافظ را رندی بشد از خاطر کاین سابقهً پیشین تا روز پسین باشد

دیوان حافظ ، ص ١٠٩ - ١١٠

برای ملاحظه شرح مربوط به " شخص خطیر " که در لوح جناب آقا سیّد اسداللّه

قمی مذکور شده به ذیل " آمدیم ای شاه ... " مراجعه فرمائید .

ص ١٨٦ و ١٨٧

مآخذ اشعار فارسی

در آثار بهائی

\*\*\*\*

حرف :

د

ص ١٨٨ و ١٨٩

داد حقّ را قابلیّت شرط نیست

زانکه شرط قابلیّت داد اوست

حضرت عبدالبهاء در لوح " جناب محمّد کاظم اخوی خادم آستان " چنین

میفرمایند :

هوالابهیٰ ای ناطق به ثنای الهی جناب اخوی اگرچه مدّتی است علیل و

مریض و ضعیف و نحیف است ، جسمش ناتوان و قوّتش رو به نقصان است

ولکن مدّت زندگانی را در مجاهدهٴ در سبیل ربّانی و خدمت آستان رحمانی

بگذراند . سائق مواهب الهی به این مقام دلالت نمود . این مقام مقامی است که

منتهیٰ آرزوی مقرّبین است و غایت آمال موحّدین . داد حقّ را قابلیّت شرط

نیست - زانکه شرط قابلیّت داد اوست . در جمیع احوال به ذکر شما متذکر است

ابدا فراموش ننموده و نخواهد نمود . از خدا بخواهید که موفّق بفرماید و محض

عنایت معامله نماید که ابواب خیر از جمیع جهات به جمیع شئون گشوده گردد

والبهاء علیک و علی الموقنین . عبدالبهاء ع

شعر فوق دو مصرع از دو بیت مثنوی مولوی است که در دفتر پنجم آن کتاب

شریف چنین ثبت افتاده است :

چارهٴ آن دل عطای مُبْدِلی است داد او را قابلیّت شرط نیست

بلکه شرط قابلیّت دادِ اوست داد لُبّ و قابلیّت هست پوست

اینکه موسیۭ را عصا ثعبان شود همچو خورشیدی کَفَش رخشان شود

صد هزاران معجزات انبیا کآن نگنجد در ضمیر و عقل ما

نیست از اسبابْ تصریفِ خداست نیستها را قابلیّت از کجاست

قابلی گر شرطِ فعلِ حقّ بُدی هیچ معذومی به هستی نآمدی

مثنوی ، دفتر پنجم ، بیت ١٥٣٧ - ١٥٤٢

ص ١٩٠

داروی مشتاق چیست زهر ز دست نگار

مرهم عشّاق چیست زخم ز بازوی دوست

حضرت عبدالبهاء در لوح آقا محمّد حسین پدر میرزا فیض اللّه صبحی مهتدی

چنین میفرمایند :

ای ثابت بر پیمان چه همهمه و دمدمه ای از امتحان عیان شد ولی بعون و

عنایت جمال مبارک روحی لاحبّائه الفداء بمجلّات مهمّه سفارش محکم گردید

و جواب محکم گرفته شد بلکه ظلم و تعدّی تکرّر پیدا ننماید اگر چه هر ظلمی که

بر انسان در سبیل الهی واقع گردد آن عین عنایت است و صرف موهبت موقع

شکرانه است که موفّق برآن شد که جام تلخ سرشاری بنهایت حلاوت از عشق

دلبرآفاق نوشید چه خوب گفته ، داروی مشتاق چیست زهر ز دست نگار - مرهم

عشّاق چیست زخم ز بازوی دوست . و علیک البهاءالابهیٰ .

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا محمّد علاقه بند چنین میفرمایند :

ای ثابت بر پیمان مکتوبی که به جناب منشادی مرقوم نموده بودید ملحوظ

شد ... از نزول مصیبت جدیده برآن جناب نهایت اضطراب از برای قلوب حاصل

گشت سبحان اللّه این چه سرّیست عجیب و بلائی غریب بنیان صبر و شکیب را

براندازد با وجود این چون این جام از دست حبیب است باید مانند شهد در مذاق

شیرین آید ، داروی مشتاق چیست زهر ز دست نگار - مرهم عشّاق چیست زخم

ز بازوی دوست ...

بیت مزبور از سعدی است و در بدایع او چنین آمده است :

آب حیات منست خاک سر کوی دوست گر دو جهان خرمیست ما و غم و روی دوست

ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست

داروی مشتاق چیست زهر ز دست نگار مرهم عشاق چیست زخم ز بازوی دوست

دوست بهندوی خود گر بپذیرد مرا گوش من و تا بحشر حلقهٴ هندوی دوست

گر متفرّق شود خاک من اندر جهان باد نیارد ربود گرد من از کوی دوست

ص ١٩١

گر شب هجران مرا تاختن آرد اجل روز قیامت زنم خیمه به پهلوی دوست

هر غزلم نامه ایست صورت حالی در او نامه نوشتن چه سود چون نرسد سوی دوست

لاف مزن سعدیا شعر تو خود سحر گیر سحر نخواهد خرید غمزهٴ جادوی دوست

کلّیات سعدی ، ص ٧٢١

ص ١٩٢

دانه چون اندر زمین پنهان شود

راز آن سرسبزی بستان شود

حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند :

هوالابهیٰ ای اختر خاوری آنچه در نانه های آسمانی پدیدار خواهد شد مطمئن

باش . دانه چون اندر زمین پنهان شود - راز آن سرسبزی بستان شود . تو کمی

درنگ کن از آهن و این سنگ چنان پرتو آتشی پدید گردد که کیهان آتشکده مهر

یزدانش ود تو خوش باش و شیفته یار مهوش تا در میان راستان بندهٴ آستان و

پاسان گردی جانت خوش باد و دولت شادمان ع ع .

مجموعه الواح مبارکه به افتخار بهائیان پارسی ، ص ٢٧

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند :

... اگر بدانید که به چه موهبتی مخصّص گشته اید و به چه الطافی مشمول

گردیده اید البتّه از شدّت سرور مانند ابر بهمن بگریید و از شدّت فرح بمثابهٴ

چمن بخندید این الطاف الآن مانند تخم پاک است که در خاک طیّب طاهر بیفشانی

چون انبات گردد و سبز و خرّم شود و برگ و خوشه نماید و خرمن تشکیل کند

معلوم گردد که چه فیض و برکتی است و چه موهبتی و عنایتی فنعم ما قال ،

دانه چون اندر زمین پنهان شود سرّ آن سرسبزی بستان شود ...

منتخبات مکاتیب ، ج ٣، ص ٤٨ - ٤٩

و حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از احبّای اصفهان در باره جناب میرزا مهدی

اخوان صفا چنین میفرمایند :

... هر چند عبدالبهاء از وفات آن مقتدای اهل سجود و جود محمود محزون شد

ولی از همّت آن یاران روحانی که در تشییع و تکفین و تدفین جنازهٴ آن بزرگوار

مجریٰ داشتند تسلّی خاطر یافت و بدرگاه جمال مبارک تضرع و تبتّل نمود و شما

را عون و عنایت نامتناهی خواست و امیدم چنان است که از صعود آن جان پاک

در آن خاک اسباب تنبّه و تذکّر از برای ناس حاصل گردد ، بقول ملّای رومی :

ص ١٩٣

دانه چون اندر زمین پنهان شود سرّ آن سرسبزی بستان شود ...

ظهور الحقّ ، ج ٨، ص ١٢٩

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا آقای قائم مقامی چنین میفرمایند :

هواللّه ای یار حقیقی نامه مفصّل شما ملاحظه گردید عناد و فسادو اضطهاد

اهل جفا در بت المقدّس و صحرای کربلا و میدان تبریز معلوم و واضح گردید که

بچه درجه است لهذا تعجّب ننمائیم و از غرایب اتّفاق نشمریم ملاحظه فرمائید

که با یکدیگر چه میکنند و چگونه بخون یکدیگر دهان و دندان بیالایند و ابداً

انصاف ننمایند بلکه راه اعتساف پویند ولی شما را این فخر و مباهات بس است

که از بلایا و محن آن مظاهر انوار بهره و نصیب دارید و للارض من کأس الکرام

نصیب حضرت طوقان آقا شهید سبیل الهی خود را فی الحقیقه فدای جمع یاران

فرمود طوبیٰ له و حسن مآب سرّ این شهادت بعد ظاهر و آشکار گردد ، دانه چون

اندر زمین پنهان شود - سرّ آن سرسبزی بستان شود . نعم ما قال ، عش خالیاً

فالحبّ راحته عناً فاوله سقم و آخره قتل و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللّه

امواتا بل احیاء عند ربّهم یرزقون . الحمد للّه در جمیع موارد مامون و منصور

بوده و هستی ولی باید بقدر امکان من بعد بمهربانی معامله فرمائی ولی تا بحال

چاره همان بود که مجریٰ داشتی و اسئل اللّه ان یکون لک عوناً و صوناً جمیع

احبّای الهی را فرداً فرداً تحیّت ابدع ابهیٰ ابلاغ دارید . و علیک البهاء

الابهیٰ . ع ع ،

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند :

... از اهل ایران حزب مطیع و اوامر اولیاء امور را بجان و دل سمیع و سریع این

طایفه هستند و همچنین در جمیع ایران ولکن

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد .

امّا عاقبت هر سرّی آشکار گردد و حقیقت هر نیّتی پدیدار

دانه چون اندر زمین پنهان شود سرّ آن سر سبزی بُستان شود ...

مکاتیب ، ج ٥، ص ١٢٧

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح " امة اللّه والدهٴ آقا میرزا حاجی سنگسری علیه

ص ١٩٤

بهاء اللّه الابهیٰ " چنین میفرمایند :

هواللّه یا امة اللّه شکر کن خدا را که پسر پاک گهری عنایت فرمود که در درگاه

کبریا مقبول و در نزد عبدالبهاء محمود و در نشر نفحات اللّه ساعی و در عبودیّت

درگاه احدیّت ثابت و بخدمت قائم است این موهبت سزاوار شکرانه و ستایش

خداوند یگانه است البتّه از این در نهایت سروری . حال را ملاحظه منما عنقریب

مشاهده خواهد شد که هر نفسی در این کشت زار رحمانی تخمی افشاند هزاران

خرمن توده توده بثمر رسید پسر عزیزت دهقان رحمانی شده و در اراضی مبارکه

تخم پاکی می افشاند ، دانه چون اندر زمین پنهان شود - سرّ آن سرسبزی بستان

شود ، و علیک البهاء الابهیٰ ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا محمّد باقر خان شیرازی چنین

میفرمایند :

هوالابهیٰ ای مقرّب درگاه کبریاء مکتوب نخوانده جواب مرقوم میشود تأیید

ملکوت ابهیٰ شامل و توفیق رفیق ماست مطمئن باش ، شاعر رومی گفته

دانه چون اندر زمین پنهان شود سرّ آن سرسبزی بستان شود

اوّل اعداد و مبداء اعداد احد است و داخل در عدد نیست عرش واحد است و

ذی العرش احد ذکر بناء مقدّس و بنیان هیکل عظیم را نموده بودید و نهایت آرزو

در خاک کشی آن صرح مشید نموده بودید انشاءاللّه من بالوکاله از شما چند کش

خاک کشی مینمایم و انّ هذا البشارة یضیئی بها وجهک بین ملاء المقرّبین البهاء

علیک ع ع مجموعه آثار مبارکه ، شماره ٨٤، ص ٢٩٥

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح " اخوی جناب حاجی علی محمّد کربلائی

محمّد حسن " چنین میفرمایند :

هوالابهیۭ ای موقن بکلمهٴ الهی جناب اخوی هزار فرسنگ صیّ نمود و از

درندگان صحرا و چنگ نهنگ دریا محفوظو مصون بآستان مقدّس وارد و برمس

مطهّر فائز و بآنچه اعظم آمال اصفیاست واصل اگرچه حال به سبب حجاب و

نقاب این فوز عظیم مستور و این نور مبین مکنون ولی در عوالم ملکوت وجود

ص ١٩٥

واضح و مشهود ،

دانه چون اندر زمین پنهان شود سرّ آن سرسبزی بستان شود

این موهبت چون کشف حجاب کند و رفع نقاب صبح روشنب بدمد و آفتاب انوری بدرخشد و

اسرار مکنون مشهود آید هنیئا لمن کشف عنه الغطآء و بصره

حدید بفضل اللّه والبهاء علیک ع ع

مجموعه آثار مبارکه ، شماره ٨٤، ص ٢٤٩- ٢٥٠

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری که آن را با کلمه " آقا " امضا فرموده اند و به

ظنّ قوی در عهد جمال اقدس ابهیٰ از قلم مبارک عزّ صدور یافته چنین میفرمایند :

هوالابهیٰ علیک بهاءاللّه و ضیائه یا من اشتعل قلبه من نار محبّة اللّه ... به

راستی می گویم که امروز مردود ترین امور بین یدی اللّه فساد است البتّه باید آن

جناب در آن صفحات کلّ را به سکون و قرار دلالت فرمایند و روش حقّ رت به دیدهٴ

خود ملاحظه نمودید ضرور به بیان نه و همچنین اجهار امر به وضوح تام در هیچ

ارضی جائز نه چون که در اراضی دیگر سبب ضرّ احبای الهی می گردد ، دانه چون

اندر زمین پنهان شود - سرّ آن سرسبزی بستان شود . کلّ اوامر حقّ مبنی بر

حکمت کلیّه است نباید انسان به فکر خود حرکت کند و یا خود کلمهٴ تنطق نماید

و لکلّ شیئ قدر معلوم لا یعلمه الا ربّک علام الغیوب . الیوم باید به توفیقات

الهیّه و تائیدات سمائیّه به تبلیغ من علی الارض قیام نمود و به روح الهی نفوس

میّته را حیات ابدیّه احسان نمود ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز جناب مشکین قلم عزّ صدور یافته چنین

میفرمایند :

ای مشکین الهی از عدم وصول الواح حبّ و اتّحاد هرگز مپندار که از قلوب

محبّان و دوستان آنی ذکر شما محو شود و یا سستی و وهن در عروهٴ محبّت واقع

گردد ... ایّام در گذار است و از هیچ حالی اثری باقی نماند ، نه عزّت این خاکدان

فانی باقی و نه ذلّت و محنتش برقرار . کلّ رو به زوال است مگر اموری که در

سبیل حقّ واقع شود آن لم یزل و لا یزال باقی و برقرار بوده . منتها این است که

در ظاهر بصورت دیگر و نحو دیگر مشهود میشود ، دانه چون اندر زمین پنهان

ص ١٩٦

شود - سرّ آن سرسبزی بستان شود . در این مقام ظاهر را عنوان باطن مشهوداً

ملاحظه کنید چه که در نقطه تراب نیز جز ذکر حقّ و احبای او باقی نبوده و

نخواهد بود ...

بیت فوق را جمال اقدس ابهیٰ در لوح مصدّر به عبارت " دی شیخ با چراغ ... " نیز

نقل فرموده اند . برای ملاحظه این لوح به ذیل " دی شیخ با چراغ ... " مراجعه

فرمائید .

بیت مزبور در لوح دیگری از حضرت عبدالبهاء نیز نقل شده و آن لوح در ذیل

" گوهر پاک بباید ... " مندرج گردیده است .

بیت مورد مطالعه از مولوی است که در مثنوی چنین میفرماید :

دانه چون اندر زمین پنهان شود سرّ آن سرسبزی بستان شود

زرّ و نقره گر نبودندی نهان پَروَرِش کَی یافتندی زیرِ کان

مثنوی ، دفتر اوّل ، بیت ١٧٧ - ١٧٨

شرح احوال جناب میرزا مهدی اخوان صفا که به شمّه ای از صفات ایشان در لوح

جمعی از احبای اصفهان اشاره شده در کتاب مصابیح هدایت ، ج ٤، ص ٤ - ٩١

مفصلا مندرج گردیده است .

برای ملاحظه شرح مربوط به " و للارض من کأس ... " و " عش خالیاً فالحُبّ ... "

که در لوح جناب آقا میرزا آقای قائم مقامی نقل شده به ذیل این اشعار در کتاب

مآخذ اشعار ، جلد اوّل ، مراجعه فرمائید . آیه مبارکه " ولا تحسبن الذین ... "

که در همین لوح مبارک نقل شده آیهٴ شماره ١٦٩ در سوره آل عمران (٣) است . مضمون

آیه به فارسی آن که کسانی را که در راه خدا به شهادت رسیده اند مرده نپندارید ،

آنان به حیات ابدی زنده اند و به نعمت های الهی مرزوق میباشند .

شرح مربوط به بیت " چون غرض آمد ... " که در لوح منقول از مکاتیب جلد پنجم

نقل شده در ذیل آن بیت مندرج است .

ص ١٩٧

دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند

پنهان خورید باده که تکفیر میکنند

حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از احبّای مشهد چنین میفرمایند :

ای یاران مهربان من نامه ای که پس از ورود دو شکع منوّر میرزا طراز و میرزا

علی اکبر ارسال نموده بودید رسید ... تشکیل محافل و تاسیس امور بریّهٴ خیریّه

بسیار موافق ولی باید در نهایت حکمت باشد ، علی قول شیخ حافظ شیرازی من

باب مزاح می نویسم تا یاران را تبسّمی و دوستان را تفسّحی حاصل گردد ،

دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند پنهان خورید باده که تکفیر میکنند

مقصد این است که در نهایت حکمت بنشر نفحات اللّه پردازید و خفیاً تبلیغ

نمائید ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا آقای قائم مقامی چنین میفرمایند :

هواللّه ای ثابت بر پیمان نامه بدیع معانی ملاحظه گردید نغمه بلبل وفا بود و

یا گلبانگ مرغ آشنا از ضوضاء بلهاء و غوغا سفهاء خبر داد . ای یار مهربان تا

زلزله در ارکان عالم نیفتد غلغلهٴ ملاء اعلیٰ بگوش بیهوشان نرسد ،

ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست

ولی یاران الهی باید حکمت را از دست ندهند . حافظ شیرازی گفته ،

دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند پنهان خورید باده که تکفیر میکنند .

اگرچه آتش عشق چون شعله زند پرده سوز گردد و جهان افروز شود با وجود این

بقدر امکان ملاحظه لازم . شکایت بحکومت محلیّه نمائید و داوری از مرکز

سلطنت سنیه و مسند صدارت عظمی خواهید ، زیرا رأفت شهریاری و عدالت

صدارت پناهی غالب است ولکن آنچه حقیقت است این است که جفاکاران را

بوفا رفتار نمائید و بدخواهان را خیرخواه شوید و دشمنان را دوست مهربان گردید

و درندگان را فرشته آسمان شوید دشنام را به تحیّت و سلام مقابلی کنید و تیغ و

سنان را بروح و ریحان برابری نمائید . این است صفت سالکان و این است سمت

روحانیان جمال قدم و اسم اعظم روحی له الفدا چنین سلوک فرمودند و چنین

تعلیم نمودند عنقریب این ابرهای تیره متلاشی شود و این غبار بنشیند و صبح

ص ١٩٨

حقیقت بدرخشد و آفتاب حقیقی پرتو بخشد جهان ریاض رحمن شود و غبراء

جنّت ابهیٰ گردد . و علیک التحیّة و الثنآء . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب شیخ احمد در سلطان آباد چنین میفرمایند :

الحمدللّه الذی بظهور مظهر نفسه قد تکورت الشموس ... دیده انسان ضعیف و

آن جوهر الجواهر بسیار لطیف گوشها بسته و ندای ملاء اعلیٰ آهسته چشمها کور

پس از جلوهٴ طور و شعلهٴ نور چه ثمر بخشد حمد خدا را که آن جناب در محفل

تجلی راه یافتید و برکن شدید پناه بردید و بر سرّ حقّ آگاه شدید و مویّدید و

موفّق منصورید و مظفر ولی بحکمت منزلهٴ در کتاب عمل نمائید ،

دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند پنهان خورید باده که تکفیر میکنند

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا محمّد علاقه بند یزدی که به تاریخ ٧

جمادی الاوّل ١٣٢٨ ه .ق . مورّخ است چنین میفرمایند :

هواللّه ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید مضمون معلوم گردید از کثرت

مشاغل و غواژل فرصت تفصیل نیست مختصر بهتر و دلیل بر عدم تکلیف

است . نامه هائی که در تبریک عید مرقوم گردید مقصود بیت شعر حافظ است ،

دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند پنهان خورید باده که تکفیر میکنند

قلوب باید در نهایت وجد و سرور باشد ولی بظاهر حکمت منظور باید بطور

سابق نهایت ملاحظه را بنمود زیرا ناس جاهلند و کاهل و نادانند و ذاهل گمان

نمایند نعوذ باللّه یاران را در محبّت سیّد ابرار فتوری و قصوری و حال آنکه ما

در سبیل آنان جانفشانی نمائیم و زیارت سیّد الشهدا را مفصّل تلاوت کنیم و

عند الاستماع مانند ابر بهار همدم چشم اشکبار گردیم . ز امّا قضیّه امانت و

دیانت فی الحقیقه در این دور بدیع اعظم برهان ایمان و ایقان است در لوح امانت

ملاحظه فرمائید که از قلم اعلیٰ صادر و از برای انتباه کلّ کفایت است اگر نفسی

بجمیع اعمال خیریّه قائم ولی در امانت و دیانت ذرّه ای قاصر اعمال خیریّه مانند

سپند گردد و آن قصور آتش جانسوز شود ولی اگر در جمیع امور قاصر لکن

بامانت و دیانت قائم عاقبت نواقص اکمال شود و زخم التیام یابد و درد درمان

شود مقصود آن است که امانت عند الحقّ اساس دین الهی است و بنیاد جمیع

ص ١٩٩

فضائل و مناقب است اگر نفسی از آن محروم از جمیع شئون محروم با وجود

قصور در امانت از ایمان و دیانت چه ثمری و چه اثری و چه نتیجه ای و چه

فائده ای لهذا عبدالبهاء کلّ احبّا را نصیحت مینماید بلکه عجز و زاری میکند که

حرمت امراللّه را محافظه نمائید و عزّت نفوس را محافظه کنید تا اهل بهاء در بین

کلّ ملل مشهور و معروف بامانت و دیانت گردند و خدمتی الیوم اعظم از این نه

و خلاف آن تیشه بر ریشهٴ امراللّه است نعوذ باللّه من هذا الذنب العظیم . اسئل

اللّه بان یحفظ احبّائه من هذا الظلم المبین و علیکم البهاء الابهیٰ . و در عهد

محکم که مرقوم نموده بودی توفیق طلبم و تائید جویم امة اللّه شوکت باجی و جناب

آقا محمّد حسین را از قبل من تحیّت بدع ابهیٰ ابلاغ دارید . و علیکم البهاء

الابهیٰ ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح یکی از احبّای تبریز چنین میفرمایند :

ای ناطق به ذکر و ثنای محبوب عالمیان از الطاف جمال مبین امیدواریم که

احبّای دلبر حقیقی در زمرهٴ عاشقان حقیقی محشور گردند ... البتّه آن جناب باید

احبّای الهی را دائما باذکار تقدیس و تنزیه متذکر دارید که هر یک در هر دیاری

هستند بانوار تنزیه و تقویٰ در بین ملاء امم مُشرق و روشن باشند آیهٴ کمالات

معنویّه گردند و هیکل پاکی و تنزیه و تقدیس بین ملاء عام شوند . این است

صفت مخلصین و سمت مقربین . ماهی بحر الهی پاک و منزه است صفت مرغ

خاکی و آلودگی نخواهد و طیور حدیقه محبّت اللّه پر و بال خویش را بگلهای

عوالم بشری نیالاید صهبای محبّت اللّه نچنان (نه چنان ) ایشان را مدهوش نموده

است که مشغول بشئون دیگر گردند والبهاء علیک . در ممالک آذربایجان علی الخصوص

تبریز نهایت حکمت را ملاحظه داشته باشند که فزع بلند نشود ،

دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند پنهان بیان کنید که تکفیر میکنند .

صهبای اسرار الهی را باید در محفل قدس و مجلس انس نوشانید و شمع اسرار را

باید در زجاجهٴ قلوب صافیّه روشن کرد بسیار مستعجل مرقوم شد اگر خوانده

نشود معاف بدارید . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سیّد محمّد در تبریز چنین میفرمایند :

هوالابهیٰ ای مشتعل بنار محبّت اللّه ذکرت در این انجمن گذشت ، بوی خوشی

ص ٢٠٠

در مشام روحانیان در آمد، مجلس معطّر شد ، قلوب منوّر گشت ، صدور به فیض

سرور منشرح گردید و وجود مستبشر شد . ملاحظه فرما که انجذابات الهیّه چه

میکند . تو در تبریز و ما در این خاک مشکبیز صد هزار فرسنگ است با وجود این

در محفلی و حاضر منزل عطر حدیقهٴ قلبت منتشر است و رائحه طیّبه بوستان

جانت معطّر ، در خدمت امر مشغولی و به نشر نفحات اللّه مالوف لکن حکمت

را بسیار ملاحظه نما ، علی قول خواجه ،

دانی که چنگ و عود چه تقریرمیکنند پنهان خورید باده که تکفیر میکنند

ع ع

چنانچه تصریح فرموده اند بیت مذکور از حافظ است و در مطلع غزلی است که

تمام آن بشرح ذیل میباشد :

دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند پنهان خورید باده که تکفیر میکنند

ناموس عشق و رونق عشّاق می برند عیب جوان و سزنش پیر میکنند

جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز باطل درین خیال که اکسیر میکنند

گویند رمز عشق مگوئید و مشنوید مشکل حکایتیست که تقریر میکنند

ما از برون در شده مغرور صد فریب تا خود درون پرده چه تدبیر میکنند

تشویش وقت پیر مغان میدهند باز این سالکان نگر که چه با پیر میکنند

صد ملک دل به نیم نظر میتوان خرید خوبان درین معامله تقصیر میکنند

قومی بجدّ و جهد نهادند وصل دوست قومی دگر حواله بتقدیر میکنند

فی الجمله اعتماد مکن بر ثبات دهر کاین کارخانه ایست که تغییر میکنند

می خور که شیخ و حافظ و مفتیّ و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر میکنند

دیوان حافظ ، ص ١٣٥- ١٣٦

مقصود از "میرزا طراز و میرزا علی اکبر " که در اوّلین لوح منقول در فوق مذکور

شده اند ایادی امراللّه جناب میرزا طرازاللّه سمندری و جناب علی اکبر رفسنجانی

هستند . شرح اسفار آنان به تفصیل در شرح حال جناب سمندری در کتاب موسسه

ایادی امراللّه ، ص ٥١٨ - ٥٤٦ مندرج گردیده است . حضرت عبدالبهاء خدمات این

دو نفس را در لوح دیگری نیز مذکور داشته اند و آن لوح در ذیل " شیراز پر غوغا

ص ٢٠١

شود ... " مندرج است .

برای ملاحظه شرح مربوط به بیت " ولوله در شهر ... " که در لوح جناب میرزا آقای

قائم مقامی نقل شده به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید .

مقصود از " لوح امانت " که از قلم اعلیٰ صادر شده و حضرت عبدالبهاء در لوح

جناب آقا محمّد علاقه بند به آن اشاره میفرمایند شاید لوح مبارک جمال قدم با

مطلع " قد کنّا تفکرنا فی الارض ... " باشد که متن کامل آن در امر و خلق ، ج ٣،

ص ١٥٦ به طبع رسیده است .

ص ٢٠٢

داوری دارم خدایا من که را داور کنم

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ابوالفضائل گلپایگانی چنین میفرمایند :

... ملاحظه فرمائید که این بیسر و سامان شب و روز با وجود سوزش در آتش

حرمان در اعلاء کلمات اللّه و نشر نفحات اللّه مشغول بجای آنکه کلّ معاونت

نمایند بالعکس باهانت برخیزند و بخمودت کوشند و در نشر اوراق شبهات

پردازند یا حسرة علی العباد ما در بحبوحهٴ معرکه با تمام ملل عالم وصف حرب

در جنگ و جدال بغتةً یاران جفا کار در پشت افواج بتفریق سپاه نجاح کوشند

یا سبحان اللّه داوری دارم خدایا من که را داور کنم ؟

مائده آسمانی ، ج ٩، ص ٤٤-٤٥

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند :

ربّ و رجائی و ملجأی و ملاذی و مهربی و معاذی ... ای یاران شکر خدا را که

حجاب و نقاب حائل زائل شد و صبح حقیقت مانند آفتاب واضح و لائح گشت

چشم بینا شد و گوش شنوا گردید و شبهات مبدّل بآیات بیّنات شد هر قومی را

بهانه ای بود و هر فرقه ای را ترانه ای . اگرچناچه محتجب گشتند احتجاب آنان را

استغرابی نبود زیرا شرائطی برموز از پیش برای یوم موعود مذکور و مسلّم بود .

جاهلان چون پی بکنوز آن رموز نبردند لهذا در پرده احتجاب غنودند و اسیر

قیودند ولی حضرت اعلیٰ روحی له الفدا حجابی از برای اهل بیان نگذاشتند ،

فرمودند آنچه طلعت مقصود بفرماید همان صحیح است جمیع بیان و مافیه

مقاومت یک حرف او ننماید با وجود این صراحت چگونه غفلت نمایند و

بشبهاتی اوهن از بیت عنکبوت تشبّث کنند . ملاحظه فرمائید که نفخ صور و نقر

ناقور و اشراق نور و زوال ظلام دیجور و حشر و نشور و حساب و کتاب و صراط

و میزان و عذاب و زلزله ارض و اخراج اثقال و تحدیث اخبار ، خلاصه جمیع

وقایع قیامت کبری و حوادث تامهٴ عظمیٰ را حضرت اعلیٰ میفرماید در

طرفة العینی واقع گردید و حاصل شد و جآء ربّک و الملک صفّاً صفّا واضح

ص ٢٠٣

گشت و فرمود اگر نفسی طرفهة العینی توقّف نماید و مومن بوقوع این وقایع

بتمامها در آن واحد نگردد در نار احتجاب است و اشدّ عذاب . خلاصه این همه

وقایع عظیمه در طرفة العین واقع شد ولکن مسئله مکتب خانهٴ من یظهر در مدت

پنجاه سال تقرر و تحقّق نیافت ؟ ملاحظه نمائید که چقدر بی انصافی است . باری حمد

خدا را که آن نفوس مقدّسه از جام الهی سرمست شدند و جمیع این اوهامات را هباءً

منبثّاً انگاشتند و بجوهر مقصود پی بردند و بظل ممدود شتافتند و امیدوارم که

بمقام محمود برسند . و علیکم التحیّة والثّنآء ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا محمود خان مستوفی در خراسان چنین

میفرمایند :

ای بنده صادق اسم اعظم حضرت حیدر قبل علی با شما جناق شکست لکن

هر دو بردید من باختم این چه عدالت است و این چه انصاف ، داوری دارم خدایا

من که را داور کنم ؟ ولی چون نتیجهٴ این برد و باخت حیات نفوس شد لهذا این

غرامت را بنهایت مسرّت من قبول نمودم و اگر چنانچه در تسویهٴ حساب

نقصانی در میان آنرا نیز در عهده گیرم دیگر کار بدست شما افتاد هر حکمی

بفرمائی مجراست . الحمدللّه بنور محبّت اللّه رویت مه تابان و خویت نسیم

گلستان و دلت آئینهٴ جلوهٴ نور عرفان و روحت مستبشر بمواهب عهد و پیمان .

و علیک التحیّة و الثنآء .

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح خاندان گندم پاک کن چنین میفرمایند :

ای خاندان آن شخص جلیل سرور این دودمان را هر چند لقب گندم پاک کن بود

ولی مقصود این حنطه نیست گندمی است که حضرت آدم روضه رضوان را بدان

بفروخت . برکت آسمانی است و غذای رحمانی آن بنده الهی با ایمان کامل بساحت نقطه

اولیٰ حضرت اعلیٰ روحی له الفداء مثول یافت وقتی که شیخ

محمّد حسن نجفی مجتهد شهیر با یال و کوپال چون حاجی ملّا هادی از آن نور

مبین و نباء عظیم روی بتافت . این است که حضرت اعلیٰ روحی له الفداء

میفرماید که شیخ محمّد حسن محروم شد و گندم پاک کن محرم راز گردید ، یجعل

اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم . و ملّا هادی دولت آبادی خویش را از زمرهٴ علما

ص ٢٠٤

میشمرد و خویش را میزان حقّ و باطل میگماشت و بر منابر چنانچه میدانید و

عموم اهل اصفهان شاهد تبرّی از حضرت اعلیٰ میکرد . ای اهل انصاف ببینید چه

خبر است بر منابر تبرّی و در محافل خفیّه ازلی با وجود این ادّعای سروری

اصفیاء ، این عدم انصاف و فرط اعتساف از کجا . باری الحمد للّه علم حضرت

مقصود در شرق و غرب پر موج و در ترک و تاجیک و اروپ و افریک و هند و

امریک شلیک یا بهاء الابهیٰ بلند اس رغما عن انف کلّ ملحد این ساحران مهین

را آرزو چنین که مقابلی بثعبان مبین نمایند و این خفاشان را مقصد چنان که مهر

درخشنده را پنهان کنند . هیهات هیهات بقول ملّای رومی ،

می بکوشم تا سرش پنهان کنم سر برآرد چون علم کاینک منم

این علقه مضیغه ها که بنفاق دعوی مذهب جعفری نمایند و خویش را از

متعصب ترین شیعیان شمرند بباطن زمزمهٴ حزب بیان نمایند و ادعای برتری بر

دیگران . داوری دارم خدایا من که را داور کنم ؟ احبّای الهی در میدان شهادت

کبری علم یا بهاءالابهیٰ بلند نمایند واین حزب چون بحفرهٴ خفا روند در کمال

خوف و خشیّت و حفظ تن تشکیل انجمن کنند و یکدیگر را ستایش نمایند

یکی بدیگری گوید که تو شیر ژیانی و دیگری گوید تو هژیر بیانی و دیگر گوید

تو فیل هندوستانی اظهار شجاعت و بسالت نمایند ولی در میدان امتحان چون

روبهان ترسان و لرزان و هراسان و گریزان ملاحظه کنید که رایت حقّ چگونه

بلند است و همّت باطل چقدر پست و همین کفایت می کند . و علیکن

البهاء الابهیٰ . عبدالبهاء عباس . ١٢ صفر ١٣٣٩ - حیفا .

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سیّد نصراللّه باقروف چنین میفرمایند :

هوالحقّ المبین ای ثابت بر عهد و وفا نامه بلیغ و لائحه جدید ملاحظه

گردید ... به مقامات عالیه عرض کنید که آه مظلومان آتش انگیز است و سرشک

دیده ستمدیدگان سیل خیز . یک عادل حقیقی در میان ، نفوسی که منکر مسیح

ملیح و معرض از حضرت احمد محمود بودند حال چون منجذب حضرت

روح اللّه و معترف و مقرّ به بزرگواری و نبوت سرور کائنات شده اند باید مورد

سخط و ظلم و عدوان یهود گردند ، داوری دارم خدایا من که را داور کنم ؟ با وجود

این امید نجات مشکلات ؟ قدری ملاحظه در تاریخ اروپا شود تا چنین

ص ٢٠٥

تعرّضات دینی و مذهبی بود روز به روز ملّت و دولت تدنّی می کرد چون عدالت

و مساوات حاصل گشت این ترقیّات نمود باری امیدواریم که عدالتی به میان

آید و دست تطاول یحیائیها کوتاه گردد . و علیک البهاء الابهیٰ . عبدالبهاء عباس

مصرع فوق را حضرت عبدالبهاء در لوح ادوارد براون نیز نقل فرموده اند و تمام آن

لوح در ذیل " دل زنده میشود ... " مندرج گردیده است .

مصرعی که در آثار مبارکه فوق به دفعات نقل شده از حافظ است که در یکی از

غزلیّات خویش چنین میفرماید :

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم محتسب داند که من این کارها کمتر کنم

من که عیب توبه کاران کرده باشم بارها توبه از می وقت گل دیوانه باشم گر کنم

عشق دُردانه‌ست و من غوّاص و دریا میکده سر فرو بردم در آنجا تا کجا سر بر کنم

لاله ساغر گیر و نرگس مست وبر ما نام فسق داوری دارم بسی یا ربّ کرا داور کنم

بازکش یکدم عنان ای ترک شهر آشوب من تا زاشک و چهره راهت پر زر و گوهر کنم

من که از یاقوت و لعل اشک دارم گنجها کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم

چون صبا مجموعهٴ گل را بآب لطف شست کج دلم خوان گر نظر بر صفحهٴ دفتر کنم

عهد و پیمان فلک را نیست چندان اعتبار عهد با پیمانه بندم شرط با ساغر کنم

من که دارم در گدائی گنج سلطانی بدست کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم

گرچه گرد آلود فقرم شرم یاد از همّتم گر بآب چشمهٴ خورشید دامن تر کنم

عاشقانرا گر در آتش می پسندد لطف دوست تنگ چشمم گر نظر در چشمهٴ کوثر کنم

دوش لعلش عشوهٴ میداد حافظ را ولی من نه آنم کز وی این افسانها باور کنم

دیوان حافظ ، ص ٢٣٧ - ٢٣٨

و نیز ن ک به آثار مبارکه مندرج در ذیل : " لاله ساغر گیر ... " .

شرح مربوط به بیت " می بکوشم تا سرش پنهان کنم ... " که در لوح خاندان

گندم پاک کن نقل شده در ذیل آن بیت مندرج گردیده است .

برای ملاحظه مطلب مربوط به " مکتب خانه من یظهر ... " که در لوح دوّم منقول در

ص ٢٠٦

فوق مذکور شده به فقره ١٧٥ کتاب مستطاب اقدس و توضیحات مربوط به آن

مراجعه فرمائید .

در لوح میرزا محمود خان مستوفی " جناق " ( یا جناغ ) نام استخوانی است که در

قسمت وسط و جلو سینه قرار دارد و از شکستن جناق سینه مرغ برای شرط بندی

استفاده میکنند .

مقصود از " گندم پاک کن " که یکی از الواح صادره خطاب به خاندان ایشان نقل

گردید ملّا جعفر اصفهانی است او اوّل کسی است که در اصفهان به شرف ایمان

حضرت ربّ اعلیٰ فائز گردید . ذکر ایمان جناب ملّا جعفر گندم پاک کن در مطالع

الانوار ، ص ٨٥ - ٨٦ مذکور شده و حضرت ربّ اعلیٰ در باب ١٤ از واحد هشتم کتاب

بیان فارسی ذکر اقبال و ایمان ایشان را فرموده اند . چنانچه ذیلاً خواهد آمد

جمال قدم نیز در فقره ١٦٦ کتاب اقدس ایشان را با عنوان " من ینقّی القمح و

الشعیر " مذکور داشته اند .

شیخ محمّد حسن نجفی که نام او در لوح مبارک مذکور شده فرزند شیخ باقر این

شیخ عبدالرحیم اصفهانی است . شیخ محمّد حسن نجفی از اجله و اعاظم علماء و

فقهاء امامیّه بوده و صاحب کتاب معروف جواهر الکلام میباشد که آن را در شرح

کتاب شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام محقّق حلّی به رشته تحریر آورده

است . به این جهت شیخ محمّد حسن نجفی را شیخ محمّد حسن صاحب جواهر نیز

می گویند . او در روز چهارشنبه غرّه شعبان سنه ١٣٦٦ ه .ق ./ ١٨٤٤ م در نجف از

این

عالم درگذشت .

جمال قدم در فقره ١٦٦ کتاب مستطاب اقدس خطاب به شیخ محمّد حسن نجفی

چنین میفرمایند : " اذکروا الشیخ الذی سمی بمحمّد قبل حسن و کان من اعلم العلماء

فی عصره لمّا ظهر الحقّ اعرض عنع هو و امثاله و اقبل الی اللّه من ینقی القمح

و الشعیر ... "

حاجی میرزا هادی دولت آبادی که نام او نیز در لوح خاندان گندم پاک کن مذکور

ص ٢٠٧

شده فرزند عبدالکریم است که در سال ١٢٥٧ ه .ق ./١٨٤١ م در دولت آباد اصفهان

به دنیا آمد و پس از اتمام تحصیلات مقدماتی خود در دولت آباد و اصفهان به سال

١٢٨٩ ه .ق ./١٨٧٢ م به عتبات عالیات سفر نموده مدّت پنج سال در آن دیار به کسب

علوم شرعیه پرداخت و چون در سال ١٢٩٤ ه .ق ./ ١٨٧٧ م به اصفهان مراجعت نمود

بساط درس و منبر گسترد و نایب و وصی میرزا یحییٰ ازل در بین ازلیان گردید . حاجی

میرزا هادی برای ملاقات با ازل در سال ١٣٠٣ ه .ق ./ ١٨٨٥ م سفری با دو پسر خود

به قبرس رفت و پس از بازگشت به ایران و اقامت چند سالی در اصفهان در سال ١٣٠٧ ه

. ق /١٨٨٩ م طهران را محل اقامت خود قرار داد و سرانجام در همین شهر در سال

١٣٢٦ ه . ق . /١٩٠٨ م رخت بسرای دیگر کشید و در ابن بابویه به خاک سپرده شد .

شرح عناد حاج میرزا هادی با حضرت بهاءاللّه و تبرّی او از حضرت ربّ اعلیٰ در

آثار جمال قدم انعکاس یافته و در لوح شیخ محمّد تقی نجفی نیز مندرج است . برای

ملاحظه مجموعه ای از آثار جمال قدم در باره اعمال و آراء حاجی میرزا هادی

دولت آبادی به کتاب لئالی درخشان ، ص ٢٢٠-٢٢٤ مراجعه فرمائید .

امّا عبارت " یجعل اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم " که در لوح خاندان جناب

گندم پاک کن وارد شده از کلمات حضرت امیر المومنین است که جمال قدم در ایقان

شریف نیز آن را نقل فرموده اند . برای ملاحظه شرح مربوط به این عبارت به کتاب

قاموس ایقان ، ج ٤ ، ص ١٨٢٧ - ١٨٢٩ مراجعه فرمائید .

ص ٢٠٨

در این مژده آسایش جان ماست

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب محسن افندی در عکّا چنین میفرمایند :

دوست مهربانا نامهٴ شما رسید و از مضمون نهایت سرور حاصل گردید زیرا

دلیل بر وفا بود و مژدهٴ صحت و عافیت حضرت برادر محترم و عموم عائله بود ،

در این مژده آسایش جان ماست . من آن خاندان را یقین بدان فراموش ننمایم زیرا

حقوق قدیمه در میان ...

و نسز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا علی محمّد خان سرر شته دار که به تاریخ

٢٠ ربیع الثانی سنه ١٣٢٤ ه .ق. مورّخ است چنین میفرمایند :

هواللّه ای بنده صادق آستان جمال مبارک نامه رسید فاتحهٴ عنوان انّه من

علی محمّد و انّه بسم اللّه الرّحمٰن الرّحیم و خاتمه بیان خادم احبّای الهی

امّا این خاتمة الکتاب فاتحة الالطاف بود و چقدر از این مسرور شدم که افتخار

بچاکری ابراز مینمائی اینست سزاوار و از یگانگی آزادگان مژده داده بودید من نیز

چنین امیدوارم و از استقامت یاران خبر داده بودید آرزوی من نیز چنین است از نشر

نفحات بشارت داشت سرور دل و جان من نیز در اینست امّا محفل روحانی که

انجمن بیان حجت و برهان و ترقّی و تدریس جوانان است فی الحقیقه شایان

نهایت ستایش است از عدالت و حمایت دولت ابد مدّت نگاشته بودید ، در این

مژده آسایش جان کلّ . پس بنهایت عجز و زاری از حقّ طلب تائید بجهت

اعلیحضرت پادشاهی نمائید و بشکرانهٴ عدالت بنهایت صداقت و اطاعت و

دولت خواهی پردازید خوب وقتیست و عجب زمانی یاران باید این فرصت را

غنیمت دانند و در آنچه سبب حیات جاودانی و ظهور فضائل و کمالات انسانی

است بکوشند زیرا موسم ربیع بدیع است و باید هر شجر ثمر بخشد و الا یأس و

خسران ابدی است و از برای نفوسی که مکاتیب خواسته بودید از پیش مرقوم

شد و ارسال گردید . و علیک التّحیه و الثّنآء . ع ع

مصرع منقول مصرع ثانی در این بیت شاهنامه فردوسی است که میگوید :

ص ٢٠٩

بدین مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست

برای مطالعه سایر الواحی که حاوی این بیت میباشد و نیز مطالعه ابیات شاهنامه

به ذیل " بر این مژده ... " مراجعه فرمائید .

فاتحه عریضه میرزا محمّد خان سررشته دار کهدر لوح مبارک به آن اشاره

شده ناظر به منظوق نامه سلیمان خطاب به بلقیس است که در آیه ٣٠ در سوره نمل

(٢٧) چنین آمده است : " انّهُ مِنْ سُلَیمانَ و انَّهُ بِسمِ اللّهِ الرَّحمٰنِ

ٱلرحیم "

ص ٢١٠

در تصوّر ذات او را گُنج کو

تا در آید در تصوّر مثل او

حضرت عبدالبهاء در شرح حدیث کنت کنز چنین میفرمایند :

... از برای آن ذات احدیّت بهیچوجه مثل نتوان زد زیرا از عقول و ادراک برتر و از

تشبیه و تمثیل اعظمتر ایت ،

در تصوّر ذات او را گنج کو تا در آید در تصوّر مثل او

چنانچه میفرماید " لیس کمثله شیئ " و دلائل بسیار و برهان بیشمار بر این مطلب

هست ... مکاتیب ، ج٢، ص ٧

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند :

... معنی توحید را جمال قدم روحی و ذاتی لاحبائه الثابتین فدا در لوح جناب

سلمان و در رساله ایقان و در سائر الواح الهیّه به اوضح بیان شرح و تفصیل

فرموده اند با وجود این حضرات از کلمهٴ توحید همان معنی را که سائر امم عتیقه

که از قدم عالم حکایت مینمایند میفهمند و ادراک کنند ماشاءاللّه ترقّی نموده اند

مقصود این است که معنی تو حید در زبر و الواح الهی مشهود و امّا وحدانیّت

جمال قدم این اوضح از یوم نشور ،

در تسوّر ذات او را گنج کو تا در آید در تصوّر مثل او

انّا کلّ له عابدون ، انّا کل له ساجدون ، انّا کلّ له خاضعون عنت الوجوه للحی

القیوم ... مجموعه مکاتیب، شماره ١٣ ، ص ١٠٠-١٠١

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب عندلیب لاهیجی چنین میفرمایند :

اللّه ابهیٰ ای عندلیب گلستان الهی موسم بهار الهی هنوز در نهایت طراوت و

لطافت و گلشن رحمانی در غلیت نضارت و حلاوت و دوستان روحانی چون

شاهدان انجمن یزدانی در نهایت ملاحت و صباحت و بلبل معنوی در ابدع الحان

فصاحت و بلاغت با وجود این زاغانی چند میدان گرفته اند و به نعیق و نعیب

ص ٢١١

عربدهٴ در این چمن انداخته اند که این گلشن رحمانی را گلخن ظلمانی نمایند و

این فردوس الهی را مزبلهٴ شیطانی نمایند طیور شکور را لاشخور منفور کنند و

بازان غیور را زاغان کفور نمایند طوطیان شکرستان الهی را کلاغان قبرستان ترابی

کنند و گلزار حقائق و معانی را خارستان رذائل غیر متناهی نمایند دانهٴ که در این

دام انداخته اند توحید عوام است و تفرید متبادر باذهان انعام که از امم قدیمه

کهنه میراث مانده با وجود آنکه در جمیع الواح و زبر الهی بیان توحید بابدع معانی

موجود و مشهود حال این قوم عنود بذیل تلمود یهود تشبّث نموده اند جواب

شیخ سلمان علیه بهاءاللّه الابهیٰ را ملاحظه نمائید و اگر مقصود عظمت و

بزرگواری بی مثیل و نظیری جمال مبارک روحی لعتبته المقدّسة الفداست این

مسلّم کلّ و متّفق علیه عموم اهل هداست لایختلف فیه اثنان،

در تصوّر ذات او را گنج کو تا در آید در تصوّر مثل او

او مقدّس از توحید و تکثیر و اطلاق و تقیید و ترکیب و بسیط است کلّ هذا

اوصاف ادنی خلقه این بیچاره ها نه از بیان اولیای سلف خبر دارند نه از معانی و

حقائق حضرت اعلیٰ روحی له الفدا و نه از جواهر تبیان جمال ابهیٰ فدیت احبّائه

بکلّ الوجود و القوی توحیدشان معنی متبادر باوهام . ع ع

الیوم اعظم فرائض اتّحاد احبّای الهی البتّه سعی بلیغ مبذول بفرمائید بهر وسیله

باشد الفت تامّه بین دوستان حاصل گردد این امر را آن جناب باید در نهایت همّت

بفرمائید . ع ع مجموعهٴ مکاتیب ، شماره ٨٧، ص ٦٢٠-٦٢١

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند :

هوالابهیٰ یا محمّد تقی و عبدالوهاب علیکما بهاء ربّکما فی الآخرة و الاولیٰ

و سلام مولاکما فی المبداء و المآب . آنچه مرقوم نموده بودید به نظر حبّ

مطالعه شد از فضل و الطاف الهی امید چنان است که در ظلّ کلمهٴ توحید ثابت و

راسخ باشید و جز محبوب ابهیٰ ندانید و نبینید و نشنید ، اوست وحده محبوب

عالمیان ، اوست وحده مقصود روحانیان ،

در تصوّر ذات او را گنج کو تا در آیذ در تصوّر مثل او

امیدواریم که در کهف حفظ و حمایت الهیّه محفوظ و مصون مانید . بی اهل و

ص ٢١٢

عیال اذن تشرّف به روضه مطهره دارید . والبهاء علیکما . ع ع

بیت مذکور از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است :

شمس در خارج اگرچه هست فرد می توان هم مثل او تصویر کرد

شمسِ جان کاو خارج آمد از اَثیر نَبْوَدَش در ذهن و در خارج نظیر

در تصوّر ذاتِ او او را گُنج کو تا در آید در تصوّر مثلِ او

مثنوی ، دفتر اوّل ، بیت ١٢٠-١٢٢

عبارت " لیس کمثله شیئ " که در تفسیر کنت کنز آمده مأخوذ از آیه ١١ در سوره

شوری (٤٢) است که میفرمایند :

فاطِرُ السّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ جَعَلَ لَکُم مِنْ اَنْفُسِکُمْ اَزْواجاً و من

الانعام اَزْواجاً یَذْرَؤُکُمْ فِیْهِ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شیئٌوَ هُوَ

السَّمِیعُ ٱلبَصیرُ

مضمون کلام الهی آن که خداوند که آفریننده زمین و آسمانها است برای شما

ازواج قرار داد و چهارپایان را نیز مذکر و مونث آفرید تا به این وسیله خلق بی

شمار به بار آورد ، امّا خداوند را ابداً مثل و مانندی نیست و او شنوا و بیناست

عبارت عربی که در آخر لوح منقول از مجموعه مکاتیب شماره ١٣ مذکور شده

قسمتی از آیه شماره ١١١ در سوره طه (٢٠) است که میفرماید : " و عَنَتِ

ٱلْوُجُوهُ للْحیِّ القَیُّوْمِ و قَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمَا " . مضمون

آیه کریمه آن که بزرگان عالم و همه در پیشگاه عزّت آن خدای حیّ توانا ذلیل و

خاضع اند و در آن روز هر کس که بار ظلم و ستم بر دوش دارد سخت زبون و زیانکار

است .

برای مطالعه مطالب مربوط به توحید در لوح سلمان و کتاب ایقان که در لوح فوق

به آن اشاره فرموده اند به کتاب مجموعه الواح ، ص ١٢٨-١٦٠ و باب دوّم کتاب

مستطاب ایقان مراجعه فرمائید . مسائل مربوط به الوهیّت و توحید و الواح مبارکه

راجع به آن ها مفصلاً در کتاب الوهیّت و مظهریّت ، ص ٥٣-٢٠١ مندرج گردیده

است .

ص ٢١٣

در خانه اگر کس است یک حرف بس است

حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز جناب آقا موسیٰ سلیل آقا ابراهیم کلیمی

ساکن عراق عزّ صدور یافته چنین میفرمایند :

هواللّه ای یادگار حضرت ابراهیم منظومه شما رسید و ملاحظه گردید ولی

ستایش عبدالبهاء کلمهٴ عبدالبهاست و بس . مثل مشهور است ، در خانه اگر کس

است یک حرف بس است . پس به ستایش و نیایش اسم اعظم روحی لاحبائه

الفداء بپرداز و زبان شیرین بگشا و قصائد رنگین تنظیم کن تا اهل علّیین را مذاق

شکرین نمائی و قلوب مومنین را فرح و سرور مبین بخشی . ابناء خلیل در این

دور جلیل موفّق بایمانی ثابت و ایقانی محکم و اطمینانی عظیم شدند ، فخر

اسرائیل گشتند و مباهات حزب ربّ جلیل شدند لهذا از الطاف جمال ابهیٰ غایت

رجا و منی اینست که هر یک سراجی منیر گردد و محفل یاران دیرین بیاراید و

بنار محبّت اللّه بگدازد و بآتش عشق بسوزد و بسازد . و علیک البهاء الابهیٰ ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند :

ای سلیل شهید فی سبیل الهی ... سردار اسعد وقتی در پاریس بود در خصوص

یموتیها اشاره به او شد که شما در امور و گفتگوی به بعضی اشخاص دقّت نمائید

بیدار باشید ولی حاجی میرزا یحییٰ از او انفکاک نداشت من نیز در این خصوص

به اشاره اکتفا کردم مثلی است مشهور ، در خانه اگر کس است یک حرف بس

است ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح " جناب میرزا شهاب سلیل فتح اعظم " چنین

میفرمایند :

ای ثابت بر پیمان بشارت باد تو را آینده آن دودمان و استقبال آن خاندان چون

بهشت برین نازنین و دلنشین و شکرین است عنقریب خواهی دید که حضرت

فتح اعظم چه فتحی نمود و چه کشوری بگشود و چه سلطنت روحانی تاسیس

نمود ... جناب میرزا نورالدّین را مژده الطاف ربّ العالمین بده و جناب

ص ٢١٤

آقا غلامحسین نجل احمد زواره ای را مهربانی نما و شادمانی بخش و مژدهٴ

آسمانی بده و بگو مثلی است مشهور ، در خانه اگر کس است یک حرف بس

است ....

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند :

... به هر یک از احبّاء که مراسلهٴ ارسال نموده بودید یک نسخه رقّ منشور بدهند

تا بلحن الهی قرائت نماید و مثل مشهور است ، در خانه اگر کس است یک حرف

بس است . والا صحف اوّلین و آخرین فائده ننماید لهذا عذر مکتوب علیحده را

بخواهند . والبهاء علیک ع ع مکاتیب ، ج ٥ ٩ ص ٣

مصرع منقول در رباعی شیخ عزّالدّین یا شیخ عزیز الدّین محمود کاشانی است و

تمام رباعی مزبور بشرح ذیل میباشد :

دل گفت مرا علم لدنی هوس است تعلیمم کن گرت بدان دست رس است

گفتم که الف گفت دگر گفتم هیچ در خانه اگر کس است یک حرف بس است

ریاض العارفین ، ص ٣٧٠

بر اساس مندرجات ریاض العارفین شیخ عزیزالدّین محمود کاشانی از افاضل

حکما و اکامل فضلا و مشایخ عرفا در زمان خود محسوب بوده و در علوم مختلفه

جامعیّت داشته است . عشق نامه ظ عقل نامه و ترجمه عوارف و شرح قصیده تائیه ابن

فارض از آثار اوست . عزّادّین محمود کاشانی را کتاب دیگری نیز در دست است که

تحت عنوان مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة طبع و منتشر شده است . این اثر از آثار

مهمّ عرفانی در شرح اصول و مبانی تصوّف اسلامی است . عزّادین محمود بن علی

کاشانی در سنه ٧٣٥ ه .ق . / ١٣٣٤ م از این عالم درگذشته است . برای ملاحظه شرح

احوال او به کتاب تاریخ ادبیّات ، ج ٣، بخش ٢، ص ١٢٦٤-١٢٦٥ مراجعه فرمائید .

در صفحه ٣٥٨ کتاب مثلها و حکمتها به نقل از صفحه ٣٣٦ دیوان اشعار

علإالدوله سمنانی که هم عصر عزّالدّین کاشانی بوده نیز این ابیات آمده است که

فرمود :

ص ٢١٥

چون حاصل عمر آدمی یک نفس است جز ذکر خدا هرآنچه گوئی هوس است

سرّ فاش نگفتم و یقین می دانم در خانه اگر کس است یک حرف بس است

مصرع منقول یاد آور ابیات جامی است که میفرماید :

نباشد این مَثَل پوشیده بر کس که گر در خانه کس حرفی بُوَد بس

چه خوش گفت دانا که در خانه کس چو باشد ز گوینده یک حرف بس

همان به که در کوی دل ره کنیم زبان را بدین حرف کوته کنیم

مثلها و حکمتها ، ص ٣٥٨

مقصود از سردار اسعد که ذکر او در یکی از الواح مبارکه گذشت به ظن قوی

حاجی علی قلی خان سردار اسعد است که پسر سوّم حسین قلی خان بختیاری بود .

سردار اسعد در سال ١٢٧٤ ه .ق ./ ١٨٥٧ م متولّد شد و در نیمه دوّم محرم سال

١٣٣٦ ه .ق ./ ١٩١٧ م در سن ٦٣ سالگی در اصفهان از این عالم درگذشت . سردار

اسعد چندین سال ریاست سواران بختیاری را در اداره سواره دیوانی بعهده داشت و

در دستگاه میرزا علی اصغر خان امین السلطان صاحب نفوذ و قدرت فراوان بود .

سردار اسعد در سال ١٣٢١ ه .ق ./١٩٠٣ م به اروپا رفت و مدّت زیادی در اروپا

مخصوصاً در پاریس اوقات خود را گذرانید . سردار اسعد در علم و کمال و علاقه

شدید به بسط و توسعه معارف در خاندان بختیاری بسیار معروف و مشهور است .

برای ملاحظه شرح حال او به تاریخ رجال ایران ، ج ٢ ، ص ٤٤٨ - ٤٥١ مراجعه

فرمائید .

در همین لوح مبارک مقصود از " حاجی میرزا یحییٰ " حاجی میرزا یحییٰ

دولت آبادی فرزند حاجی میرزا هادی دولت آبادی است که پس از فوت پدرش زعیم

ازلیان گردید.

ص ٢١٦

در دل دوست به هر حیله رهی باید کرد

حضرت بهاءاللّه در لوحی که بامضای میرزا آقاجان خادم اللّه خطاب به " حضرت

اسم جود " به تاریخ شعبان سنه ١٣٠٤ ه .ق. عزّ صدور یافته چنین میفرمایند:

یا محبوب فؤادی دستخط عالی که باسم خادم فانی بود سنابرقش عالم وجود را

روشن نمود چه که مزین بود به توحید الهی و ذکر و ثنای حضرت لایزالی ... یاد شما

و ذکر شما لازال بوده و هست اگر تقصیر و کوتاهی از این جانب بشود از آن

حضرت نشده و نمیشود ، باری در دل دوست بهر حیله رهی باید کرد . هر قسم

که هست خوب قسمی است چه که ذکر شما الحمدللّه بمیان میآید . هذا من

فضل اللّه علیکم انّه هو الفضال الکریم ...

و حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی آقامحمّد علاقه بند یزدی چنین میفرمایند :

هواللّه ای حاجی ناجی هر روز بواسطه ای از من باجی و خراجی گیری ، یک

روز یک یار عزیز را دست آویز کنی و جام لبریزی طلب نمائی روز دیگر

مهر پروری را وسیله نمائی و نامه مشکین و معطّری طلبی و قس علیٰ ذٰالک و

برهانت اینکه در دل دوست بهر حیله رهی باید کرد . حقّ باشماست من راضی

تا خدا که را قاضی کند . باری از این جهت هر روزی آهنگ جهان سوزی برآرم و

بیاد تو پردازم تا بدانی که در این بساط عزیزی . و علیک النحیّة و الثنآء ع ع

مصرع منقول در آثار فوق مصرع ثانی در مطلع غزل معروف نشاط اصفهانی است که

میفرماید :

طاعت از دست نیاید گُنهی باید کرد در دل دوست بهر حیله رهی باید کرد

مَنظر دیده قدمگاه گدایان شده است کاخ دل در خور اورنگ شهی باید کرد

تیغ عشق و سر این نفس مقنع بخرد زین سپس خدمت صاحب کلهی باید کرد

روشنان فلکی را اثری در ما نیست حَذر از گردش چشم سیهی باید کرد

شب که خورشید جهانتاب نهان از نظرست قطع این مرحله با نور مهی باید کرد

ص ٢١٧

خوش همی می روی ای قافله سالار براه گذری جانب گم کرده رهی باید کرد

نه همین صف زده مژگان سیه باید داشت بِصَفِ دلشدگان هم نگهی باید کرد

جانب دوست نگه از نگهی باید داشت کشور خصم تبه از سپهی باید کرد

گر مجاور نتوان بود به میخانه نشاط سجده از دور بهر صبحگهی باید کرد

دیوان نشاط ، ص ٩٦-٩٧

میرزا عبدالوهّاب متخلّص به نشاط و ملقّب به معتمد الدوله که یکی از

مشهور ترین غزلیات او نقل شد از شعرای بنام عصر قاجار است . او در سال ١١٧٥ ه

.ق./١٧٦١ م در اصفهان متولّد شد و بیشتر ایّام حیات خود در آن شهر بسر برد.

نشاط اصفهانی در علوم فلسفی و ریاضی و ادبی مهارت کامل داشت و در سنه

١٢٤٤ ه .ق./ ١٨٢٨ م به عالم باقی شتافت . دیوان اشعار نشاط به کوشش دکتر حسین

نخعی در طهران به طبع رسیده است . شرح احوال نشاط در مقدمه دیوان او مندرج

میباشد . در حدیقة الشعراء ، ج ٣، ص١٨٧١-١٨٨٣ نیز شرح احوال و مآخذ مطالعه

سوانح حیات نشاط اصفهانی مفصلاً مندرج گردیده است .

کلمه سنابرق در لوح جمال قدم به معنی درخشش و تابش برق است و ناظر به آیه

قرآنیه در سوره نور (٢٤) ، آیه ٤٣ است که میفرماید :" یَکادُ سَنَا بَرْقِهِ

یَذْهَبُ بِالْاَبصارِ "

مضمون بیت نشاط اصفهانی یاد آور سخن هدایت طبرستانی است که گفت :

یا به حالت یا به حیلت یا به زاری یا به زور

عاقبت اندر دل سخت تو راهی می کنم

گلزار ادب ، ص ٢٤٧

ص ٢١٨

درسشان آشوب و شور و ولوله

نی زیادات است و باب سلسله

جمال قدم بیت فوق را در رساله چهار وادی (آثار ، ج٣، ص ١٤٨) نقل فرمودها ند .

بیت از مولوی است و در دفتر سوّم مثنوی ، بیت ٣٨٤٩ ، مندرج میباشد . ن ک به ذیل

: " عاشقان را شد ... "

٢١٩

در سمرقند است قند امّا لبش

از بخارا یافت و این شد مشربش

حضرت عبدالبهاء در لوح چند نفر از احبّای سمرقند چنین میفرمایند :

ای یاران عزیز عبدالبهاء قند سمرقند از پیش مشهور ، چنانکه ملّا گفته ،

در سمرقند است قند امّا لبش از بخارا یافت و این شد مشربش .

لهذا این نامه مانند نبات مصری ارسال میگردد امیدوارم که کام آن مشتاقان را

شیرین و شکرین نماید و چون قند و نبات جمع شود حلاوت بی منتهیٰ حاصل

گردد . بلایا و آلام جناب عطاءاللّه بی حدّ پایانو این مشهود اهل عیان ولی اجر

جزیل و الطاف ربّ جلیل در پایان باید صبر فرماید و در زاویه نسیان بیفکند

عبدالبهاء بهزاران چنین بلایا مبتلا بود ولی چون صبر و سکون نمود عاقبت

جمیع زائل و این ابرها متلاشی و افق وجود روشن و تابان گشت فعلیک بالصّبر

الجمیل و عاقبة الصّبر الجمیل جمیل . امید عبدالبهاء چنان است که آنچه مقصود

اصلی و آرزوی دل و جان است میسّر گردد این حوادث مانند افواج امواج است

در مرور و عبور است ولی دریا باقی و برقرار در سمرقند هر چند هوشمند قلیل

است و دانشمند اقل قلیل ولی قوّه کلمة اللّه شدید است و نفوذ روح اللّه عظیم

لهذا باید آن نفوس مبارکه در آن شهر ولوله ای اندازند و غلغله ای بر پا نمایند

که خفتگان بیدار شوند و پژمردگان تر و تازه گردند با جناب آقا میرزا ابوالفضل

همیشه بذکر شما مشغولیم و طلب تائید مینمائیم . و علیکم البهاء الابهیٰ .

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح صادره به اعزاز جناب شیر محمّد خان در سمرقند چنین

میفرمایند :

هوالابهیٰ ای طالب جمال ذوالجلال ، ملّای رومی گفته ،

در سمرقند است قند امّا لبش از بخارا یافت و این شد مذهبش

اگر چه لسان ملّا باین بیت ناطق شد ولکن بنظر نمی آید که بحقیقت معنائی که

استنباط از این بیت میشود و مطابق واقع است خود او چنانچه باید و شاید

ملتفت شده باشد . چه بسیار میشود که کلمهٴ از لسانی جاری میشود و خود قائل

ص ٢٢٠

ملتفت نیست باری طوائف هر یک بحسب اوهام خویش محل و مرکزی از برای

آن قند هندوستان الهی و نبات مصر رحمانی معین نموده بودند و منتظر ظهور

آن حلاوت و شیرینی الهی از آن معدن بودند . قومی کان این شهد را جابلق و

جابرصا دانستند و طائفهٴ منبع این قند مخازن آسمان پنداشتند . باری هریک

جائی را توهم نمودند لکن عارفان روی حقّ و عاکفان کوی حقّ این شهد بقا را و

این عسل مصفی را از کان فارس و معدن ارض مقدّسه یافتند . در وقت نوشتن

شخصی از احباب ذکر سمرقند نمود باین مناسبت بمقام مزاح که فی الحقیقه از

جدّ عظیم تر و شدیدتر است این کلمات مرقوم شد تا آن طالب شهد معانی

بمعدن حلاوت معنوی پی برند . والبهاء علیک ع ع

حضرت بهاءاللّه نیز در یکی از الواح مبارکه به مضمون بیت فوق اشاره فرموده اند

و آن لوح در ذیل " دل پیش تو است ... " نقل شده است .

چنانچه در الواح فوق تصریح شده بیت منقول از مولوی است و در مثنوی چنین

آمده است :

رُو نهاد آن عاشقِ خونابه ریز دل طپان سوی بخارا گرم و تیز

ریگِ آمون پیش او همچون حریر آبِ جَیْحُون پیش او چون آب گیر

آن بیابان پیشِ او چون گُلستان می فتاد از خنده او چون گُل ستان

در سَمَرقند است قند امّا لبش از بُخارا یافت و آن شد مَذهَبش

ای بُخارا عقل افزا بوده ای لیکن از من عقل و دین بُربوده ای

مثنوی ، دفتر سوّم ، بیت ٣٨٦٠-٣٨٦٤

در باره این ابیات در شرح مثنوی ( ج ٨، ص ٥٤٢) چنین آمده ایت :

بالاخره آن عاشق خونابه ریز با دلی پُر از تپش ، گرم و تیز رهسپار بخارا گشت

ریگهای خشن آمو در زیر پایش مانند پَرنیان لطیف و آب پهناور جیحون چون

جویبار باریک برای او جلوه میکرد .

آن بیابان بی آب و علف چون گلستان سرسبز و خرّم پیش پایش گسترده و او

خود گاهی مانند کسی که بُوی گُل مستش کُند از خنده بر زمین میافتاد . آری ،

ص ٢٢١

جایگاه قند سمرقند است ، امّا لبان آن عاشق دلباخته قند شیرین را که طعم جان

برای او داشت از بخارا یافته بود ، هنگامیکه سیاهی و شبح بخارا را دید ، در

لابلای تاریکی های اندوهش نقطهٴ سفیدی پدید آمد و ساعتی بیهوش بر زمین

افتاد و عقلش در گلستان راز عشق به پرواز درآمد . آنگاه با بخارا آن کوی

روح افزای محبوبش بگفتگو در آمد و گفت :

ای بخارا عقل افزا بوده ای لیک از من عقل و دین بربوده ای ...

ص ٢٢٢

در صریح امر کم جو التباس

ن ک به ذیل :" فکر خود را ... "

ص ٢٢٣

در طور بیا ترک گله کن

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی آقا محمّد علاقه بند چنین میفرمایند :

هوالابهیٰ ای بیسر و سامان حقّ در طور بیا ترک گله کن هرچند آن واله

شیدائی دَرِ صلح و آشتی را مسدود دانسته اند ولی این عبد چنان میداند که درها

باز است و انجام طبق آغاز هیچ حادثه این باب را مقفول ننماید و هیچ سانحه این

صحت را معلول نکند اساس الفت متین است و بنیان محبّت قدیم بنیاد بر سنگ

خاراست و پایه بر اساسی از زبر حدید عالم بالا ...

مصرع منقول از مولوی است . برای ملاحظه الواح مبارکه و غزلی که شامل مصرع

مزبور است به ذیل " ای موسی من ... " مراجعه فرمائید .

ص ٢٢٤

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود

کان شاهد بازاری وین برده نشین باشد

حضرت عبدالبهاء در لوح " جناب میرزا حسین من اهل شیت " چنین

مسفرمایند :

هندوستان جناب حاجی میرزا حسین من اهل شین علیه بهاءاللّه الابهیٰ ملاحظه

نمایند هوالابهیٰ ای یار سفر کرده بعد از مدتی مدیده مراسلهٴ مختصره وارد و بر

تفصیل سفر و ورود و خمود و حمود و جمود بعضی و حرارت وقود دیگری اطّلاع

حاصل گردید حمد خدا را که سالماً واصل شدید و امید چنانست که اخبار

متواصل باشد الیوم یوم عظیم و عصر عصر حیّ قدیمست روز روز یومئذ یصدر

النّاس اشتاتاً است تا لیروا اعمالهم محقّق گردد یکی در اعلیٰ افق ملکوت پرواز

نماید و بجناح انقطاع باوج عزّت حضرت کبریا عروج نماید دیگری در ادنی

مراتب طبقات سفلی سیر کند و در حضیض ثمّ رد دناه آشیانه سازد یکی

بسلطنت امکان آلودگی نخواهد یکی در گوشهٴ دکّان سوداگری و آسودگی جوید

یکی پرند و پرنیان را بالین نسازد و خار مغیلان را در سبیل رحمٰن بستر سازد

دیگری بآرزوی فرشی پشمین چون کرم بید مهین شب و روز آرام نگیرد یکی

چون حیتان بحر الهی بنهر قناعت نکند و هوای محیظ اکبر در سر گیرد و دیگری

چون حشرات مائی در گودالی بسر برد . باری سلیقه ها متفاوت است و همّتها

مختلف و لکلّ نصیب فی الکتاب و لکلّ منّا مقام معلوم ، خون دل و جام می

هر یک به کسی دادند . انشاءاللّه نصیب مشتاقان خون دل باشد نه جام سرشار

عالم آب و گِل کامی که از حلاوت انقطاع و شهد محبّت اللّه شیرین نباشد خرّوب

خرابه زار نزدش عسل مصفّی باشد نفسی که از بحر سائغ و ماء نابع و معین و

تسنیم و نمیر و سلسبیل بی خبر باشد ماء منتن غدیر را گوارا یابد هر یک را

نصیبی باشد باید کسی را با کسی کاری نباشد هر نفسی تکلیف خویش میداند

یکی سرگشتگی و سودائی و در محبّت اللّه شیدائی جوید دیگری پردهٴ عزلت و

گوشهٴ قناعت و کنج آزادگی و خلوت آسودگی طلبد ،

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود کآن شاهد بازاری وین پرده نشین باشد

ص ٢٢٥

رسالهٴ منطبعه ملاحظه شد خیلی خوب طبع شده در طهران آن شخص معهود

یعنی صفی علی شاه بسیار رسوا و مخجول گردید حال میگوید که من مقصودم

این بود که این حدیث ضعیف است لکن جمعی از معتقدان بیدار شدند و بعضی

بشاطی بحر عرفان وارد گشتند ، باری آن جناب باید جمیع فکر را در نشر

نفحات اللّه حضر نمائید در آن خطه اگر چنانچه باید شاید قیام شود عنقریب

کلّی نتائج بخشد و روح امراللّه در جسم آن اقلیم چنان سرایت نماید که جمیع

انظار حیران ماند امید این عبد در جهت هندوستان عظیم است چه که بکرّات از

فم مطهّر بشرف اصغاء فائز شدیم که امراللّه را در خطّه هندوستان و فرنگستان

نفوذی عظیم حاصل خواهد گردید باری تا کی سبب جریان این سیل گردد و که

همّت بگمارد و باعث فیضان این نیل جلیل شود. ع ع

بیت منقول از حافظ است و غزلی که حاوی این بیت میباشد در ذیل " خون دل و

جام ... " به طبع رسیده است .

برای ملاحظه شرح مطلب مربوط به مصاریع " خون دلو جام ... " و " کسی را با

کسی ... " که در لوح فوق نقل شده به ذیل آن اشعار مراجعه فرمائید .

عبارت " یومئذ یصدر ... " که در لوح فوق مذکور شده آیه شماره ٦ در سورهٴ زلزال

(٩٩) در قرآن مجید است که میفرماید :" یَومئِذ یَصدُرُ الَّاسُ

اَشْتاتَاًلَیَرَوْا اَعْمالَهُمْ " .

مضمون کلام الهی به فارسی آن که در روز قیامت مردم از قبور پراکنده خود بیرون

می آیند تا پاداش اعمال نیک و بد خود را ملاحظه نمایند .

عبارت " ثم رددناه ... " نیز در آیه ٥ در سوره تین (٩٥) است که میفرماید : "

ثُمَّ رَدَدْناهُ ٱسْفَلَ سَافِلینَ " . مضمون کلام آن که خداوند میفرماید که

ما انسان را به احسن

تقویم آفریدیم و سپس او را به اسفل سافلین برگردانیدیم .

امّا اشاره حضرت عبدالبهاء به صفی علی شاه راجع به حاجی میرزا حسن

صفی علی شاه است که چزن کتاب ایقان را ملاحظه نمود و حدیث " ان فی قائمنا اربع

علامات ... " را در آن مطالعه کرد گمان نمود که شرح فقرات حدیث از جمال قدم است

و لذا رساله ای در ردّ و اعتراض به مندرجات کتاب ایقان نوشت و متقابلاً حاجی

ص ٢٢٦

میرزا حسن شیرازی معروف به خرطومی در جواب او رساله ای تهیّه نمود که به نام

نجم العرفان فی رجم من اعترض علی الایقان در بمبئی به طبع رسیده است . بیان

حضرت عبدالبهاء در لوح فوق که میفرمایند " رساله منطبعه ملاحظه شد " به ظن قوی

راجع به رساله حاجی میرزا حسن خرطومی است و از این شواهد چنین پیداست که

لوح مبارک مذکور در فوق خطاب به حاجی میرزا حسن شیرازی معروف به

خرطومی عزّ صدور یافته است .

برای مطالعه مطالب مربوط به صفی علی شاه و رساله خرطومی به کتاب تاریخ

ظهور الحقّ ( ج ٨، ص ٥١٣-٥١٧ ) و نیز به ذیل " گهی بر طارم ..." مراجعه فرمائید.

ص ٢٢٧

در کوی تو معروفم و از روی تو محروم

ن ک به ذیل " گرگ دهن آلوده ... " .

ص ٢٢٨

در مدیحت داد معنی دادمی

غیر این منطق لبی بگشادمی

حضرت بهاءاللّه ذر لوحی چنین میفرمایند :

... این بنده ضعیف و طلعت نحیف نمیداند بکدام کلمات مهمل غیر مستعمل

اظهار مطلب نماید که هرچه در آن حضرت عرض شود افک صرف است و آنچه

ذکر آید شرک محض .

گر نبودی خلق محجوب و کثیف ورنبودی حلقها تنگ و ضعیف

در مدیحت داد معنی دادمی غیر این منطق لبی بگشادمی

ولآن کلام بزرگان است ما لا یدرک کله لا یترک کله ...

رحیق مختوم ، ج ١، ص ٤٠٩

بیت منقول در دفتر پنجم مثنوی مولوی ، بیت ٤ ، مذکور شده است . و نیز ن ک به

ذیل ء گر نبودی خلق ... " برای ملاحظه شرحی در باره " ما لا یدرک کله ... " ن ک

به مقاله این حقیر در مجله پیام بهائی ، شماره ١٣٧ (اپریل ١٩٩١ م ) ، ص ٢١ - ٢٣.

ص ٢٢٩

در نامه مجنونان از نام من آغازند

زین پیش اگر بودم سر دفتر دانائی

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرمایند :

هواللّه یا من سمّی عبدالجمال العظیم ای بندهٴ آن محبوب عالم در عبودیّت

آستان مقدّس سرفرازی و در محبّت اسم اعظم گریبان چاک نموده رسوای آفاق

شدی ،

در نامهٴ مجنونان از نام من آغازند زین پیش اگر بودم سر ذفتر دانائی

باری تا توانی در کمال مدارا و حکمت و خضوع و خشوع للّه بجمیع قبایل و امم

تبلیغ اسم اعظم و تلقین نام مکرم نما تا روح حیات بجسد عالم بدمی و شبنمی

بمزرعهٴ قلوب امم برسانی کشت زار دلها محتاج فیض دمادم است و خدمات در

درگاه حقّ مثبوت و مسلّم . ع ع

مکاتیب ، ج ٥، ص ١٢٨

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر که به اعزاز جناب میرزا علی اکبر میلانی عزّ

صدور یافته چنین میفرمایند :

هوالابهیٰ ای علیّ نورانی در این بساط رحمانی تمکّنی جو و در این جنّل

ابهائی تفسّحی و در این بحر صمدانی تعمّقی و در این گیسوی مشکبوی دلبر

یکتا تعلّقی و در این مسجد اقصیٰ تهجّدی و در این عشق و شور و شیدائی تخلّع

و تهتّکی .

در نامه مجنونان از نام من آغازند زین پیش اگر بودم سر ذفتر دانائی

والبهاء علیک و علی احباّءاللّه فی وطنک . ع ع

مجموعه مکاتیب ، شماره ٧٩، ص ٥

و نیز حضرت عبدالبهاءدر لوح "امة اللّه ورقه طیّبه ماه سلطان" چنین میفرمایند :

هواللّه ای ورقه مومنه فائزه از شما حکایتی دارد و روایتی گوید که ماه سلطان

در کهف امان بود و در نهایت راحت دل و جان بعد پریشان روی دلبر حقیقی شد

و آشفته موی یوسف الهی بیسر و سامان شد و آشفته و سرگردان اگر چنین

ص ٢٣٠

است حقّ است که سرگشته و پرسودائی و گمگشته و واله و شیداء

در نامه مجنونان از نام من آغازند زین پیش اگر بودم سر دفتر دانائی

ع ع

برای ملاحظه مطالب مربوط به بیت منقول در آثار مبارکه فوق به ذیل " ای عشق

منم ... " مراجعه فرمائید .

ص ٢٣١

درویش جهان سوخت از این شعلهٴ جانسوز الهی

وقت آن است کنی زنده از این نالهٴ زار

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا محمّد ملقّب به درویش در یزد چنین

میفرمایند :

هواللّه ای منجذب الهی وقت آن است که این بیت را مانند مرغ سحر بفنون

الحان بخوانی ،

درویش جهان سوخت از این شعلهٴ جانسوز الهی

وقت آن است کنی زنده از این نالهٴ زار

پس شعله روشنی برافروز و از حرارت لمعهٴ طور حکایت کن تا در وادی ایمن

طالبان را بنار هدایت کبریٰ دلالت فرمائی و سبب سرور و حبور آن انجمن گردی .

و علیک التحیّة والثّنآء . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا محمّد که ملقّب به عبدالبهاء بوده چنین

میفرمایند :

هوالابهیٰ

درویش جهان سوحت از این نغمهٴ جانسوز الهی

وقت آنست کنی زنده ازاین نالهٴ زار

ای مشتعل بنار موقدهٴ الهیّه شجره طوبیٰ و سدرهٴ منتهیٰ در وادی ایمن بقعهٴ

مبارکه غرس شد و در ذرزهٴ طور سینا قد برافراخت و در وادی طوی شکوفه

بشکفت و بنفحات قدس آفاق را معطّر نمود و مار موقده ربّانیّه در این شجرهٴ

لاشرقیّه و لا غربیّه بر افروخت و ندای الهی بلند شد و رجمال رحمانی رخ بگشود

صد هزار کلیم فریاد ارنی برآورد و صد هزار طور حقائق از این تجلیّات ربّانیّه

مندک گشت و صد هزار کینونات مجرّده مست و مدهوش و منصعق در این دشت

و صحرا بیفتاد و از هر سمت آواز و اشرقت الارض بنور ربّها بلند شد و از ملکوت

ابهیٰ فیوضات جلیله متتابع بر حقائق لطیفه نازل گشت و نغمات و ترنّمات

محامد و نعوت الهیّه از طیور حدائق قدس بلند شد و ما هنوز مخمود و افسرده

ص ٢٣٢

در زاویهٴ خمول خزیده و بآلایش شئون این دار جنون چسبیده نه ناله ای نه آوازی

نه نغمه ای نه سازی نه افغان جانگدازی نه شوری نه شعفی و نه اشتعالی و نه آه

جانسوزی . طیور قدس اگر در این موسم بهاری قرن اعظم الهی بابدع نغمات

رحمانی بر شاخسار توحید نسرایند چگونه بیاسایند و منتظر چه موسمی چه

فصلی هستند پس از بهار خزان است و بعد از اردیبهشت فصل دی پُر خمار آیا

منتظر چه باشیم و چه ایّامی آرزو نمائیم که بال و پری زنیم و پروازی کنیم و

جولانی تنائیم و ساز و آوازی آغاز کنیم از جور زاغان گلخن جفا مترسیم و از چنگال

تیز جغدان بی حیا نهراسیم چه که اگر سینه درند مرهم فوز بملکوت ابهیٰ

موجود و اگر خونخوار ستمگرند فوز و فلاح جبروت اعلیٰ مشهود و اگر لانه و

کاشانه ضبط و خراب نمایند الحمد للّه آشیانه در سدرهٴ منتهیٰ محقّق و مثبوت

پس از چه ترسیم و از چه اذیّتی بهراسیم ،

گر درّ عطا بخشد اینک صدفش دلها ور تیر بلا آید اینک هدفش جانها

والبهاء علیٰ اهل البهآء عبدالبهاء ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا درویش در کله دره چنین میفرمایند :

هوالابهیٰ الابهیٰ ای آقا درویش جمال ذوالجلال روحی و کینونتی لاحبّائه الفدا

در نهایت غزل مشهور میفرماید ،

درویش جان سوخت از این شعلهٴ جانسوز الهی

وقت آنست کنی زنده از این نالهٴ زار

پس از فوت فرزند و موت دلبند محزون و دردمند مشو آن دو مرغ آشیان بقا

باوج عالم اعلیٰ پرواز نمودند و بتسبیح و تقدیس در گلشن ملکوت ابهیٰ دمساز

گشتند و بمحامد و نعوت الهی پرداختند این مقام مقام رضای بقضا است و

ستایش و نیایش محبوب یکتا که آنان را در ظلّ نیّر اشراق بچنین موهبت عظمیٰ

در جوار رحمت کبریٰ فائز فرمود والده شان ورقه موقنه را تسلّی بدهید که غم

مخور آن دو امانت در دست مقدّر حقیقی در ملکوت ابهیٰ محفوظو مصون . ع ع

بیت مذکور در آثار فوق در مقطع قصیده جمال قدم موسوم به قصیده " ساقی از

غیب بقاء" آمده و قصیده مزبور در مائده آسمانی ، ج ٤ ، ص ٢٠٩-٢١١ مندرج است .

ص ٢٣٣

برای مطالعه مطالب مربوط به " گر درّ عطا .. " به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید .

عبارت " و اشرقت الارض ... " که در لوح مبارک آمده قسمتی از آیه ٦٩ در سورهٴ

زمر (٣٩) است که میفرماید :

وَ اَشرَقَت الاَرْضُ بِنُور ربِّهٰا وَ وُضِعَ ٱلکِتَابُ وَجِایَٴَ

بِالنِّبِییّنَ وَاشُّهَدَاءِ وَقُضِیَ بَیْنَهُم بِالحَقِّ وَهُمْ لا

یُظْلَمُوْنَ

مضمون آیه مبارکه به فارسی آن که زمین به نور خدا روشن گردد و نامه اعمال

خلق در پیشگاه حقّ نهاده شود و انبیاء و شهداء احضار شوند و در میان خلق به عدل

حکم کنند و به هیچ کس ابداً ظلمی وارد نخواهد شد.

ص ٢٣٤

درویش هرکجا که شب آید سرای اوست

میرزا محمود زرقانی در کتاب بدایع الآثار از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء چنین

آورده است که فرمودند :

... نفوس خاکی در قید قصرند امّا دوستان الهی در خیال قبر خداوند برای شماها

قصری ابدی ساخته که هیچ انهدام نیابد تفرّجگاه ماها در آنست و آن قصر

سرمدی ترویج امر الهی است نشر آثار رحمانی است غرفاتش آیات سلطان نور

است غلمان و حورش فضائل و اسرار یوم النشور بنیانش کلمة اللّه است و

ایوانش معرفة اللّه علمش صلح عمومی بین ملل و امم دنیاست و پرچمش اسم

اعظم ابهیٰ حدائقش مزیّن بگلهای معانی و و حقائق است و اشجارش پُر از ثمرات

رموز و دقائق کنگره اش تا عرش اعلیٰ است فضای جانفزایش محیط ارض و سماحقائق است

خادمانش اهل ملکوت ابهیٰ و دربانش عبدالبهاء ما در فکر چنین قصری هستیم

دیگر الحمد للّه نه قصری داریم و نه لانه و آشیانه ای خواهیم هرجا برویم مأوی

داریم ، درویش هر کجا که شب آید سرای اوست بدایع الآثار ،ج٢، ص ٢٨٨

مصرع مذکور در بدایع سعدی است که میفرماید :

آنرا که جای نیست همه شهر جای اوست درویش هر کجا که شب آید سرای اوست

بیخانمان که هیچ ندارد بجز خدای او را گدا مگوی که سلطان گدای اوست

مرد خدا بمشرق و مغرب غریب نیست چندانکه میرود همه ملک خدای اوست

کن کز توانگری و بزرگی و خواجگی بیگانه شد ، بهرکه رسد آشنای اوست

کوتاه دیدگان همه راحت طلب کنند عارف بلا، که راحت او در بلای اوست

عاشق که بر مشاهده دوست دست یافت در هرچه بعد از آن نگرد اژدهای اوست

بگذار هر چه داری و بگذر که هیچ نیست این پنجروز عمر که مرگ از قفای اوست

هر آدمی که کشته شمشیر عشق شد گو غم مخور که ملک ابد خونبهای اوست

از دست دوست هرچه ستائی شکر بود سعدی رضای خود مطلب چون رضای اوست

کلیّات سعدی، ص ٧١٨

ص ٢٣٥

دریا بخیال خویش موجی دارد

خس داند که این کشاکش با اوست

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب امین چنین میفرمایند :

ای ثابت بر پیمان نامه شما که به تاریخ ٧ شهر ذی الحجة ٣٣٩ بود وصول

یافت ... مرقوم نموده بودید الحمد للّه احبّای الهی قطره بودند و حال دریا گشتند

ولی این امواج باید در بحر الهی محو و فانی گردند تا تعالیم الهی چون شمس از

افق حقیقت بدرخشد الیوم امراللّه در نهایت قوّت ولی برخی بی خردان را مقصد

چنان که این بنیه قویّه امراللّه را ضعیف کنند تا از ضعف بنیه گوئی بربایند و

بمقاصد خویش رسند هیهات هیهات . آن طبیب الهی در زیر زنجیر چنان قوّه ای

باین بنیه عنایت فرموده که قوّت بنیه جمیع علل و امراض را حکما دفع مینمایند

ولایبقی لهم الّا الخسران المبین . خوب بیتی مرقوم نموده بودی ،

دریا بخیال خویش موجی دارد خس داند که این کشاکش با اوست ...

بیت فوق از سحابی استرآبادی است و در رباعی ذیل آمده است :

عالم بخروش لا اله الا هوست غافل بگمان که دشمن است این یا دوست

دریا بوجود خویش موجی دارد خس پندارد که این کشاکش با اوست

ریاض العارفین ، ص ١٢٨

ص ٢٣٦

دست پنهان و قلم بین خط گذار

گرد پیدا بین و نا پیدا سوار

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب بهمن میرزا در طهران چنین میفرمایند :

هواللّه ای سرگشته و سودائی ، شیدای دلبر آفاق و پروانهٴ نیرّ آفاق گرد تا

نَفَسَت چون روح حیات مردگان آن صفخات را زنده نماید و چون نسیم بهار روحانی

حتّیٰ گیاه پژمرده را ترو تازه کند و از محبّت دلبر الهی چون ابر بگریی و مانند

برق بخندی و چون رعد بخروش و و دریا آسا بجوشی و بجان و دل بکوش تا ایران

ویران بنفحهٴ رحمٰن بحرکت آید و از حضیض شقوط باوج صعود رسد اگر چه

در این سنین اخیره در ایران جنبش و کوشش احزاب بود و کلّ مدّعی خیر خواهی

ایران تا مملکت بیارایند و رعایای بیچاره بیاسایندکشور معمور گردد و درفش

کاویان منصور گردد ولی هیچ حزبی موفّق نشد اقلبم معمور مطمور شد ایران

ویران گشت و ثابت و محقّق گردید که ایران جز بنفحهٴ رحمٰن باوج عزّت ابدیه

ترسد لهذا این آوارگان از هر خصوص قصور ننمودند بآنچه باید و شاید پرداختند

عنقریب این بیت تحقّق یابد ،

دست پنهان و قلم بین خط گذار گرد پیدا بین و ناپیدا سوار

باری باید خیرخواهان ایران بوسائلی تشبّث نمایند که نتیجه محتومه است و

بحصول مقرون و الّا از قضایای ناقصه نتائج کامله ممتنع و محال . و علیک البهاء

الابهیٰ عبدالبهاء عباس ١٤ ربع الثانی ١٣٣٧

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا آقا چنین میفرمایند :

هوالابهیٰ ای مبتهل و متضرّع به ملکوت ابهیٰ آه و فغان و نالهٴ دل و جان آن

عاشق روی جانان به گوش مشتاقان واصل گشت بیان تأثّر و تحسّر از عدم

وصول جواب نامه فرموده بودند اگرچه اثر خامه صادر نشد و این از کثرت

مشغولیّت و هجوم و هموم و مهام امور که چون بحر بی پایان در موج و هیجان

است واقع ولکن اگر به حقیقت بنگری و به بصیرت نظر فرمائی هر نامه را به

واسطه پیک روحانی ذو صد جواب صادر چه که اگر ورق مسطور ارسال نشد

ص ٢٣٧

الحمد للّه رقّ منشور قلوب به ابدع خطوط و کلمات و معانی و اسرار موجود و

مشهود اگر این واسطه در میان نبود این شوق و وله و انجذاب از کجاست ،

دست پنهان و قلم بین خط گذار گرد پیدا بین و ناپیدا سوار

باری همچنین بدان که آنی از یاد دوستان الهی فارغ نبوده و نیستیم و پیوسته

متوسّل به ملکوت ابهیٰ بوده و هستیم که موهبتی فرماید که آن جواهر وجود و

سواذج شهود مطالع انوار ملیک محمود گردند و در این نشأه عالم انسانی به

شئونی مبعوث شوند که حیات جاودان عالم انسان شود والبهاء علیک و

علی الذین شربوا الرّحیق من هذه الکأس الامیق . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح احبّای الهی واماء رحمٰن در طهران چنین میفرمایند:

ای یاران عزیز عبدالبهاء و اماء الرحمٰن هرچند نائره امتحان بعنان آسمان رسیده

و زلزله افتتان ولوله در شرق و غرب انداخته و ضجیج و صریخ از کران بکران

رسیده و ولوله در آفاق افتاده و تزلزل در ارکان اهل نفاق ظاهر شده شرق

مضطرب است غرب متأثر آفاق در انقلاب است و قلوب در اضطراب با وجود

این الحمدللّه که یاران ثابت نابتند و دوستان صادق مانند علم خافق در این

طوفان مانند جبل فاران بفوران نار محبّت اللّه مشتعلند و باعلاء کلمة‌اللّه مشتعل

و بنشر نفحات اللّه مانوس و بانجذاب دل و جان مالوف شمعهای روشنند و

شاهدان انجمن طیور اوج عرفانند و کواکب بروج ایقان این نیست مگر موهبت

جمال ابهیٰ و عون و عنایت حضرت کبریا بشکرانٴ این استقامت باید مانند

مرغان چمن به نغمه و ترانه پردازند و در ظلّ شجرهٴ مبارکه لانه و آشیانه نمایند

ولی با این استقامت باید حکمت را از دست ندهند همچنان که از پیش مرقوم

شده پرده دری ننمایند و مانند فرشته و پری آشمار و خفی باشند ،

دست پنهان و قلم بین خط گذار اسب پیدا و ناپیدا و نا پیدا سوار

این بحکمت نزدیکتر است و خوشتر و دلکشتر ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح حضرت علی قبل اکبر در طهران چنین میفرمایند :

هواللّه ای منادی پیمان آنچه مرقوم نموده بودی معلوم و مفهوم گشت از سبّ

و شتم و لعن اراذل قوم مرقوم نموده بودید این عنوان بزرگواری است و

ص ٢٣٨

دلیل ثبوت و رسوخ احبّای الهی ... در خصوص تبلیغ مرقوم نموده بودید

الحمد للّه لسان ناطق حقّ درهمه جان مشغول به تبلیغ است هر چند بظاهر

عیان نه ولی پنهانی در کار است ،

دست ناپیدا قلم بین خط گذار اسب پیدا و ناپیدا سوار

احبّای الهی اگر چنانچه باید و شاید به عبودیّت آستان مقدّس قیام نمایند و به

موجب تعالیم الهیّه رفتار کنند نفحات قدس تبلیغ کند . اسئل اللّه ان یبعث نفوساً

مقدّسة منزّهة ثابتة نابتة مبتهلة ناطقة بالحجج و البرهان بین اهل الادیان . و

علیک التّحیّة و الثّنآء . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا محمّد علی نجّار چنین میفرمایند :

هوالابهیٰ ای ناطق به بیّنات الهی ،

دست پنهان و قلم بین خط گذار اسب در جولان و ناپیدا سوار

بعضی برآنند که حزبی از اولیاء رحمٰن رجال غیبند و دافع شک و ریب . به ظاهر

غائبند و به حقیقت حاضر من حیث الآثار مشهورند و من حیث الشخص مخفی

و مستور ولکن تا به حال حقیقت حال مجهول و غیر معروف . جناب آقا میرزا

حیدر علی علیه بهاءاللّه الابهیٰ الآن حاضر و میفرماید این حقیقت مجوله در این

ظهور اعظم واضح و مبرهن شد و آن جناب آقا محمّد علی هستند که رجل غیب

شدند و ملقّب به این لقب در نزد اهل ریب . سبحان اللّه این چه امر عجیب است

و حکایت غریب که بشر حکم ملائکه یابد و انسان مستنباء از آیات رحمٰن گردد

به قسمی که آثار مشهور و موثر مستور لیش ذٰلک الّا من فضل ربّک العزیز الغفور

والبهاء علیک . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح چند نفر از احبّا چنین میفرمایند :

اللّه ابهیٰ ای دوستان معنوی دیده بملکوت ابهیٰ روحی لاحیائه الفداء باز کنید

همه انوار است ، چشم از امکان و ملکوت ادنی بپوشید همه ظلمات است . آیات

توحید گردید چه که بابگ بانگ یوم میثاق است ، مطالع تقدیس شوید زیرا اشراق

برهمه آفاق است . ملکوت ابهیٰ هرچند غیب امکان است ولی تجلّیاتش ظاهر و

آشکار .

ص ٢٣٩

دست ناپیدا قلم بین خط گذار گرد بین پیدا و ناپیدا سوار

باری بکوشید که در این دور و کور اسم اعظم روحی لاحبائه الفداء خدمتی به امر

کنید و نشر دین اللّه نمائید و اعلاء امراللّه . والبهاء علی کلّ من وفی

بالمیثاق العظیم . ع ع

حضرت عبدالبهاء با استشهاد به بیت فوق در رساله مدنیّه چنین میفرمایند :

... مقصدی جز خیر کلّ نداشته و ندارم بلکه چون دلالت بر خیر را عین عمل خیر

دانسته لهذا بدین چند کلمة نصحیه ابنای وطن خویش را چون ناصح امین

لوجه اللّه متذکر مینمایم و ربّ خبیر شاهد و گواه است که جز صرف خیر

مقصدی نداشته چه که این آوارهٴ بادیهٴ محبّت اللّه بعالمی افتاده که دست تحسین و

تزییف و تصدیق و تکذیب کلّ کوتاه است ، انّما نُطعمکم لوجه اللّه لا نرید منکم

جزاء و لا شکورا ،

دست پنهان و قلم بین خط گذار است در جولان و ناپیدا سوار ...

رسالهء مدنیّه ، ص ٨

و دکتر حبیب مویّد از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء چنین آورده است که

شب در بیت مبارک نجم باختر را خواندند و وضع پروگرام مجلس سانفرانسیسکو

به حضور مبارک عرض شد فرمودند " هر امری که قوّه دارد خودش کار میکند

حال ما اینجا هستیم جمیع ابواب مسدود و طریق مقطوع است ولی امر خودش

در شرق و غرب عالم کار میکند کلمة اللّه نفوذ میکند علم الهی بلند میشود ،

ملّای رومی میگوید :

دست پنهان و قلم بین خط گذار گردپیدا بین و ناپیدا سوار

دست پیدا نیست ولی قلم کار میکند حالا هم همینطور در جمیع اطراف عالم

عَلَم الهی بلند است و بدون علمدار ، ندای حقّ بلند است بدون منادی ، سراج الهی

روشن است بدون مشکوة . این از قوّهٴ امر است ... "

خاطرات حبیب ، ح١، ص ٣١٨

چناچه تصریح فرموده اند بیت مزبور از مولوی است و در مثنوی چنین آمده

است :

ص ٢٤٠

این جهان چون خس به دست بادِ غیب عاجزی پیشِ گرفت و دادِ غیب

گه بلندش می کند گاهیش پست گه دُرُستش می کند گاهی شکست

گه یَمینش می برد گاهی یَسار گه گلستانش کند گاهیش خار

دست پنهان و قلم بین خط گزار اسب در جولان و ناپیدا سوار

تیر پرّان بین و ناپیدا کمان جانها پیدا و پنهان جان جان

مثنوی ، دفتر دوّم ، بیت ١٣٠٠- ١٣٠٤

آیه مبارکه ای که در رساله مدنیّه نقل شده آیه ٩ سوره دهر (٧٦) است که میفرماید:

ما شما را برای رضای خدا اطعام میکنیم و از شما هیچ پاداش و سپاسی نمی طلبیم .

در باره " رجال غیب " که ذکر آنان در لوح آقا محمّد علی نجّار مذکور شده در کتاب

فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی ، ص ٤١٣ ، چنین آمده است :

رجال غیب : نجبا را رجال غیب گویند چنانکه فرمودند " و علی الاعراف رجال و

من المؤمنین رجال " چه مردانند ایشان که خدا ایشان را مرد خواند . مردانی که

باد عنایت و نسیم رعایت از جانب قرب ناگاه برایشان گذر کرد .

شمالی باد چون بر گُل گذر کرد نسیم گُل بباغ اندر اثر کرد

چون باد عنایت ایشان گذر کرد ، الهامشان به نور معرفت زنده کرد ، جانهاشان به

وصال خوشبو .

برای ملاحظه شرح اخوال آقا محمّد علی نجّار مشهور به رجال الغیب به کتاب

محاضرات ، ج ٢، ص ١٠٦٢ ، مراجعه فرمائید .

ص ٢٤١

دست ناپیدا قلم بین خط گذار

گرد پیدا و ناپیدا سوار

ن ک به ذیل : " دست پنهان و قلم ... " .

ص ٢٤٢

دستی از دور برآتش داری

مصرع فوق در آثار عدیده بهائی نقل شده است . ذیلا این آثار را مندرج میسازد:

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا غلامحسین زائر در درخش چنین میفرمایند :

هواللّه ای بنده جمال مبارک نامه مرقوم ملحوظ گشت شرح و بسطی در آیهٴ

شریفه علّمه شدید القویٰ و معنی کلمه حکمت خواسته بودید ولی کجا

فرصت و مهلت ، دستی از دور بر آتش داری و نمیدانی چه خبر است لهذا شرح

این آیه به وقت دیگر مرهون هر وقت ممکن شود قصور نخواهد گشت و به جهت

نفوس مبارکه نامه ای خواستد بودید یک نانه مرقوم گشت و امّا معلمی اطفال

بدان که اشرف ترین حرف و صنایع و اشغال معلمی اطفال است و این وظیفه اگر

چنانکه باید و شاید ایفا گردد نتائج کلّیه حاصل شود انسان سبب بینائی و

هوشیاری جمعی غفیر شود و در این امر مبرور استثنائی در بین جمهور نه . اطفال

یار و اغیار و بیگانه و آشنا مساوی هستند یعنی انسان کامل باید به تربیت و

تعلیم کلّ پردازد لهذا امیدوارم که تلامذهٴ آن استاد در جمیع مراتب ترقّی نمایند

وبه تبلیغ مشغول شوند . و علیک البهاء الابهیٰ . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا جعفر ابن محمود شریعتمدار چنین

میفرمایند :

ای بندهٴ الهی دستی از دور برآتش داری نمیدانی چه خبر است غم خویش داری

و حزن و اندوه از بلایای واردهٴ مخصوص . جمیع بلایای واردهٴ بر تو حکم قطره

دارد و این طوفان بلا در این سنه مانند دریا سبحان اللّه در ذکرش محذور واقع تا

چه رسد بوقوعش باری از اینگونه امور محزون و مغموم مباش و قلب را از

جمیع این افکار مقدّس و منزّه کن والّا مانند طیور مبتلا بقیودی پرواز نتوانی و

آهنگ و آواز ملکوت ابهیٰ نشنوی فی الحقیقه کار این است که رساله را اتمام

نمائی و بتبلیغ امراللّه پردازی این حقیقت ثمره و نتیجه بخشد و ماعدای آن

مانند سراب است حتّیٰ اذا جائه لم یجده شیئا و من در حقّ ت؟ دعا مینمایم که

ص ٢٤٣

آنچه اسباب سرور و راحتی دل و جانست خداوند مهربان مقدر و مبذول

فرماید . و علیک التحیّة و الثنآء . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب شریعتمداری که قسمتی از آن در ذیل " ولو ان ما

بی بالجبال ... " در کتاب مآخد اشعار (ج ١، ص ١١٥) نقل گردیده چنین میفرمایند :

ای محبّت مدار نامه رسید و شکرانهٴ وصول تحاریر کعلوم گردید ... این بلاست که

تور ا بمناجات آورده و بتبتل و تضرع انداخته که شب و روز خطاباً باسم اعظم یا

جمال اللّه فدیت بکلی لک نی گوئی قدرت حقّ اینجاست که یک قطره تحمّل

یک دریای بلا مینماید و امّا دستی از دور برآتش داری . این مصراع را در مقابل

خطاب شما نوشتم که مرقوم نموده بودی و مضمون این بود که تو در مهد راحتی

و من در بستر زحمت تو سر بر بالین ناز داری و من در آتش مشقّت جانگداز تو را

مقرّ اوج ماه و مرا منزل و ماوی قعر چاه تو از چشمه هذا مغتسل بارد و شراب

مینوشی و من در بادی سراب سرگردان . این بود مضمون خطاب لهذا مرقوم

گردید ، دستی از دور بر آتش داری . حضرت نوح نُه صد و پنجاه سال صبر بلا

نمود ، اقلا تو باید عشر معشار تحمّل کنی و نوحه حضرت نوح بدرجه ای بود که

مسمّی بنوح شد . مرقوم نمودی که در عوض آب آتش عطا نمود آب برودت آرد

آتش حرارت افزاید البتّه این بهتر است و لابد باید فرار منک و الیک باشد لکن با

وجود آتش غضب حصول مقصد چه فائده دارد ، ای یار من شوخی مینمایم تا

تبسّم نمائی و بشاشت حاصل کنی ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح اخوی حضرت شهید جناب علی اکبر در یزد چنین

میفرمایند :

هواللّه ای معرض مصائب و رزایا اگر چنانچه گردباد مصائب غبار احزان بر

آئینه قلب و وجدان آن جناب نشانده جنود شرودش و لشکر عنودش مهاجم بر

این بیسر و سامان قطره و جرعه ای اگر ید قضا از جام بلا در کام تو ریخت بحر

بیکران و دریای بیپایانش را بهرهٴ کام این ناکام نمود قسم بآن آفتاب حقیقت که

اگرجمیع بلایا و رزایاء مظاهر آیات حضرت احدیّت را جمع نمائید البتّه مقابلی

ببلایای این عبد ننماید ، دستی از دور برآتش داری با وجود این چون در سبیل

ص ٢٤٤

ربّ جلیل است زهرش شهد و سلسبیل است و سمّش حیات بخش هر علیل

پس تو که جامت از صهباء بلا سرشار شد و کامت از شکر ابتلا شیرین و پر التذاذ

باید خشنود باشی که شریک و سهیم من گشتی و رفیق طریق برادر مهربان را در

راه خدا فدا نمودی و این طفل خورد سال را نیز تقدیم درگاه ذوالجلال گردی (کردی)

از عنایت حضرت احدیّت هر دو مقبولگشت والبهاء علیک و علی کلّ من وفی بالمیثاق .

ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند :

... این عبد در هر ساعتی آرزو دارد که با احبّای الهی نامه نگارد ولی مشاغل نه

بدرجهٴ که بتوان وصف نمود ، دستی از دور برآتش دارید امّا بتائیدات جمال قدم

از ملکوت ابهیٰ مطمئن و مستریحیم لهذا شما از احبّای الهی معذرت بخواهید

که در آستان مقدّس در طلب تائید بجهة راستان تقصیر نمیشود امیدوارم که آثار

باهره اش ظاهر شود . والبهاء علیک و علیٰ کلّ ثابت علی العهد و المیثاق . ع ع

مکاتیب ، ج ١، ص ٢٤١

و در لوحی دیگر چنین مسطور :

... قسم بجمال قدم روحی لاحبّائه الفدا که چون ذکر دوستان در انجمن یاران

شود جان بروح و ریحان آید و چون خامه گرفته و بتحریر خلق و خوی احبّاء

رحمٰن پردازم مشام روح معطّر گردد پس واضح و مبرهن است که راحت و

مسرّت بلکه فرح روحانی و شادمانی وجدانی در ذکر و فکر یاران الهی است و

این منتهیٰ آمال قلوب رحمانی ولی چه نگارم که دستی از دور برآتش داری

نمیدانی که امواج مشاغل عظیمه از هر جهت چگونه بلند و مرتفع است و دقیقهٴ

فراغت محال و ممتنع اگر حاضر بودید ملاحظه میفرمودید که به چه درجه

محبّت قلبیّه این عبد نسبت بدوستان متین و محکم است که با وجود جمیع این

مشاغل شب و روز بذکر احبّای حقیقی مشغولم هیچ مانعی مانع نه و هیچ

حاجزی حائل نیست ... مکاتیب ، ج ٨، ص ١٠٤

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب فاضل شیرازی در طهران چنین میفرمایند :

ص ٢٤٥

هواللّه ای که هرگز فرامشت نکنم نسیان را کجا مجال بلکه فراغت از یاد شما

ممتنع و محال هر دم در نظری و مضمر ضمیر و خاطری چگونه فراموشت

نمایم آن یار مهربان نچنان بذکر رحمٰن در حرکت و هیجان است که بتوانم او را

نسیان نمایم و اگر چنانچه در تحریر تقصیر شود نمیدانی چه خبر است ، دستی

از دور بر آتش داری . از برای جمعی از نفوس مکتوب خواسته بودی عبدالبهاء

چنان بضعف جسم مبتلا بود که امکان تحریر نبود گاهی بجواب نامه های مهمّه

میپرداخت لهذا تا بحال مرقوم نشد معذور دارید حال الحمد للّه آثار صحّت

بدرجه ای ظاهر و باهر انشاءاللّه من بعد قصور نخواهد گردید . تا توانی تدای الهی

بلند کن و نفوس ضعیفه را تربیت نما اسیران نفس و هویٰ را بنور هدیٰ نجات ده

و گمگشتگان بادیه حرمان را بکعبه مقصود دلالت فرما .این است مغناطیس

تائید و توفیق ربّ جلیل . در این سبیل این عبد مشتاق دیدار شما بیش از شماو

انشاءاللّه در وقت مرهون اذن و اجازه داده خواهد شد مطمئن باشید . و علیک

التّحیّة و الثنآء . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب اسمین آقا سیّد علی در اسکندریه چنین

میفرمایند :

ای یار دیرین از فتور من در تحریر آه و انین نمودی حقّ باشماست جای شکوه و

شکایت است ولی دستی از دور بر آتش داری ، نمیدانی چه خبر است بجان عزیز

و مصاحبت لذیذت قسم که دمی دم بر نیارم مگر آنکه صد کار درهم پیش آید

با وجود این درد و غم چگونه محرم راز گردم و بگفتگو و تحریر پردازم مع ذٰلک

فرصت را از دست ندهم و دمی مهلت را غنیمت شمرم و بمخابرهٴ با یاران پردازم

محبّت سابقه الحمد للّه مسلسل باوقات لاحقه است ، ابداً فتوری حاصل نه

مطمئن باش ابداً شبهه ای نفرما . مکتوبی بجناب حاجی مرقوم و در جوف است

برسانید . و علیک التحیّة و الثنآء . ع ع

حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند :

هواللّه یا من تمسک بعروة العهد و المیثاق ای یار حقیقی از مضامین کتاب

مبین این قلب حزین چنان متأثر و متحسّر گردید که تحریر و تقریر از بیانش قاصر

ص ٢٤٦

است و از قرائتش احزان چنان بر دل و جان هجوم نمود که ذکر نتوانم . از شدّت

تأثر تا به حال جواب ننگاشتم چه که اگر مرقوم میشد سبب ازدیاد هموم و غموم

آن حبیب قلوب میگشت و زمام قلم از دست میرفت . پس ناچار سکوت اختیار

شد مختصر این است که گویا در بلایا و اندوه شریک و سهیم این عبد هستید

آنچه بر این عبد وارد نصیبی به جهت آن جناب مفروض پس باید یکدیگر را

تسلّی دهیم چه که هر دو مبتلای دردهای بی درمان هستیم و جز صبر چارهٴ نه

ولی اگر آن یار مهربان مطلع بر غصهٴ دل و جان و بلاهای ناگهان و شدت مقهوری

و مظلومی و معذوری این عبد شود به کلّی غصّه خویش را فراموش کند و از قصهٴ

خویش خاموش شود ، دستس از دور بر آتش داری . انما اشکوبثی و حزنی

الی اللّه . قسم به جمال قدم که در هر دقیقه به درگاه احدیّت عجز و نیاز آرم و

التماس خلع قمیص تن نمایم تا از این پیرهن نجات یافته عریان گردم و هیکل

ترابی گذاشته سراسر جان شوم و به فضای ملکوت پرواز نمایم . ربّ یسّر لی هذا

المنی و ارزقنی هذا العطاء ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح " جناب میرزا علی محمّد خان طبیب من اهل صاد "

چنین میفرمایند :

هواللّه ای یار مهربان هر چند در جواب مراسلات فتور رفت و قصور واقع شد

ولی اگر بدانی در چه طوفانی و گردابی افتاده ام البتّه بکلّی جواب نطلبی بلکه

سئوال را عین جواب شمری و خطاب را منبعث از جذب قلب با صواب ، ولی

دستی از دور بر آتش داری . زختصر این است که فی الحقیقه آن جناب در صدد

نشر نفحات اللّه هستید و به خدمت امراللّه قیام نموده اید علی الخصوص در

خصوص احبّای کلیمی بسیار در این قضیه اهتمام فرمائید و به کلّی خود را

مشغول به نفحات قدس کنید و فکر را حصر در اعلاء کلمة اللّه نمائید تائید

ملکوت ابهیٰ میرسد و توفیق پیاپی میشود و انشاءاللّه جواب مکاتیب ارسال

می گردد یعنی به محض حصول فرصت قصور نخواهد شد . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در اثری دیگر چنین میفرمایند :

هوالابهیٰ ای جوهر حبّ اللّه از فتور وصول محرّرات و قلّت مراسلات شکایت

ص ٢٤٧

فرموده بودید و حال آن که به آن ساذج محبّت اللّه به کرّات و مرّات رسائل و

محرّرات مرقوم مرسل گشت و الان نیز با کمال مشاغل مبرمه و عدم فرصت

دقیقهٴ واحده به نوشتن این جواب مفصّل پرداخت . ای مشتعل به نار موقدهٴ در

سدرهٴ سینا اگر یک روز در اینجا بودی ملاحظه می فرمودی که امواج مشاغل و

مشاکل و طوفان متاعب و مصائب چگونه شدید و عظیم است البتّه در مدّت

حیات به سطری قناعت می نمودی و دلیل بر منتهای تعلّق قلب می شمردی

ولکن چه توان نمود که خبری می شنوی ، دست از دور بر آتش داری . مقصود ناله

و حنین و فریاد و فغان نیست والّا لعمر ربّی لنحت نیاحاً تبکی من استماعه کلّ

من فی الارض و السموات ، بلکه مقصد بیان معذرت در مقابل شکایت است

نسئل اللّه انّ ینبتک نباتا حسناًو یجعلک آیة الهدیٰ بین الوریٰ فی الثبوت

والاستقامة علیٰ میثاق اللّه و التمسک بعهداللّه ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا احمدعلی در نی ریز چنین میفرمایند :

هواللّه ای شمع نی ریز شورانگیز شو و شکر ریز و مشکبیز (مشکبیر؟) و مانند جام

لبریز سبب نشئه و سرور و فرح و حبور یاران عزیز شو مدّتی است که بآن سرور

مشتاقان نامهٴ ننگاشتم و شرح حالی بیان نداشتم این از کثرت غوائل و مناعب و

مشاغل بود نه غفلت و نسیان قسم بحضرت یزدان که هردم همدم جانی و مونس

قلب و روان فراغت از یادت مستحیل است تا چه رسد به فراموشی و نسیان ای یار

مهربان اگر بدانی که مشاغل به چه درجه است بآن دلبر مهربان قسم که در هر

سالی بحرفی و در هر قرنی بکلمهٴ قناعت فرمائی ولی دستس از دور بر آتش داری

نمیدانی مشاغل چقدر است از فضل و عنایت حضرت احدیّت امیدوارم که روح

و ریحان آن یاران این عبد را بشور و وله آرد و جمیع این خستگیها را فراموش

نمایم اطناب و اسهاب چه لازم بحقیقت ترا دوست دارم . و علیک التّحیّة و الثنآء

ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا محمّد علاقه بند چنین میفرمایند :

هوالابهیٰ ای مؤمن موقن بآیات اللّه مکاتیب متعدده شما واصل و شکایت از

قلّت مراسلات غیر واقع چه که تا به حال مکاتیب و اجوبه (به ؟)متعدده ارسال گشت

ص ٢٤٨

و حال آن که اگر در این محضر حاضر باشید خود آن جناب شهادت میدهید که

اگر در دهری یک مکتوبی مرقوم شود باز نهایت محبّت و تعلّق قلب بوده ، دستی

از دور بر آتش داری . قسم بجمال قدم که دقیقه از ذکر و یاد احبّای الهی غافل

نبوده در جمیع اوقات از درگاه احدیّت سائل و آملم که آن مشتاق جمال رحمٰن را

در جمیع احیان بنفحات ملکوت ابهایش زنده و تر و تازه دارد و بآنچه سبب

مقبولیّت در ملاء اعلیٰ است موفّق فرماید ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا حسین اخوان الشهید چنین میفرمایند :

ای یار قدیم نامه آن جناب وصول یافت شکایت از فتور در جواب مرقوم

فرموده بودید ای رفیق روحانی مراجعت بجعبهٴ اوراق فرمائید و بانصاف

شمارش و تعداد نمائید ملاحظه میفرمائید یک کتاب مکاتیب عبدالبهاء دارید

البتّه زبان بشکرانه خواهید گشود که الحمدللّه جمیع این مکاتیب بشما تحریر و

تسطیر گردید . ای یار عزیز اگر حاضر بودی و دریای اوراق شرق و غرب را

ملاحظه میفرمودی در مدّت حیات بتحریر یک کلمه از عبدالبهاء یقیناً قناعت

مینمودی ولی دستی از دور بر آتش داری . باری باوجود این امتثال امر آن یار

مهربان و جواب نامه تحریر میشود تا بداند که این دل پریشان بمحبّت آن

دوست مهربان چقدر در هیجان است ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب بشیر الهی در شیراز چنین میفرمایند :

هواللّه ای حضرت بشیر الهی نامه نمروی ٤٠ وصول یافت ضمناً از عدم ارسال

جواب احبّای الهی شکوه دارند ولی نمیدانند که چه قیامتی است اگر بیایند و

مشاهده فرمایند بکمال عدل و انصاف خود عذر خواهند فرمود ولی دستی از

دور بر آتش دارند با وجود این بقدر امکان قصور نشده و نخواهد شد قبوضاتی

که جناب افنان نزد شما ارسال نموده اند در نزد شما بماند و مکاتیب جوف را

برسانید . و علیک البهاء الابهیٰ . ع ع

حضرت عبدالبهاء مصرع فوق را در لوح حضرت سمندر نیز نقل فرموده اند و آن

لوح در ذیل " کجا دانند حال ... " مندرج است . مصرع منقول در آثار عدیده فوق

مصرع دوّم در رباعی زیر است که شاعری میگوید :

ص ٢٤٩

از قیامت خبری میشنوی دستی از دور بر آتش داری

پای در کوره حدادی نه تا ببینی که چه بر سر داری

ریحانة الادب ، ج ٢، ص ٤٩٣

مصرع منقول در شعر صائب تبریزی به این صورت آمده است که :

هر چه انسان تو داده است بما آن داریم ما چه داریم ز خود تا ز تو پنهان داریم

داغ عشق تو ز اندازهٴ ما افزون است دستی از دور بر این آتش سوزان داریم

دست کوتاه ز دامان گُل و پا در گِل حال خار سر در دیوار گلستان داریم

منتخبات اشعار صائب ، ص ٩٠-٩١

سیّد محمّد علی صائب تبریزی فرزند میرزا عبدالرحیم در سال ١٠١٠ ه .ق ./

١٦٠١ م در خاندانی تبریزی در اصفهان متولّد شد . در ایّام جوانی سفری به مکّه

مکرّمه نمود و در سال ١٠٣٩ ه .ق . / ١٦٢٩ م به هند سفر کرد و در دربار شاه جهان

محبوبیّت یافت و ملقّب به لقب ملک الشعرا گردید . او پس از چند سال اقامت در

هند به اصفهان مراجعت نمود و در دربار شاه عباس دوّم قربیّت داشت . صائب در سال

١٠٨١ه .ق . /١٦٧٠م در اصفهان رخت به سرای دیگر کشید و اشعاری از خود

بجا گذاشته است که در دیوانش بارها به طبع رسید و منتشر است .

برای ملاحظه شرح حال صائب تبریزی و صورت مآخذ احوال او به تاریخ

ادبیّات ،ج ٥، بخش دوّم ، ص ١٢٧١- ١٢٨٤ مراجعه فرمائید .

مضمون مصرع " دستی از دور برآتش داری " یاد آور ابیات نقی کمره ای گلپایگانی

است که میگوید :

ای که نکرده در دلت سوز محبّتی اثر هر نفس آتشی مزن در دلم از کنایتی

دل به کسی نداده ای وز پی دل نرفته ای سیلی غم نخورده ای می شنوی حکایتی

مجمع الفصحاء ، ج ٤، ص ١٠٤

آیه " علّمه شدید القویٰ " که در لوح جناب آقا غلامحسین مذکور شده آیه شماره ٥

در سوره نجم (٥٣) است و مضمون آن چنین است که خداوند مقتدر و توانا علم الهی

و حکمت ربّانی را به رسول خود آموخته است .

ص ٢٥٠

عبارت عربی مندرج در لوح آقا میرزا جعفر قسمتی از آیهٴ شماره ٣٩ در سورهٴ

مبارکهٴ نور (٢٤ ) است که میفرماید :

وَالَّذینَ کَفَروا اَعْمالُهُمْ کَسَرابٍ بُقِعَةٍ یَحُسَبُهُ الظُّلْمانُ

مٰآءًحَتّیٰ اِذا جائَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیئاً وَ وَجَدَ اللّهَ عِندَهُ

فَوَفّیٰهُ حِسابَهُ وَاللّهُ سَریعُ الحِسابِ

مضمون آیه کریمه آن که کسانی که کافرند اعمالشان در مثل مانند سرابی در بیابان

بی آب و هموار است که آدم تشنه آن را آب میپندارد و به جانب آن میرود و چون

بدانجا رس آب نمی یابد . کافر خدا را ناظر بر اعمال خویش می بیند که به تمام و

کمال به حساب اعمالش میرسد و خداوند به سرعت به حساب خلایق رسیدگی

میکند .

امّا عبارت " هذا مغتسل بارد و شراب " که در لوح جناب شریعتمدار مذکور شده

قسمتی از آیهٴ شماره ٤٢ در سوره ص (٣٨) است که خداوند در پاسخ به تقاضای

حضرت ایوب که از عذاب شیطان استدعای نجات نموده بود چنین فرمود " ارکض

برجلک هٰذا مغتسل بارد و شراب " مضمون کلام آن که ای ایوب پای خود را بر زمین

زن و در چشمه آب سردی که بوجود می آید شستشو کن و از آن بیاشام تا از رنج و درد

و عذابی که بتو رسیده خلاصی یابی .

برای ملاحظه شرح مربوط به " ای که هرگز فرامشت نکنم " که در صدر لوح جناب

فاضل شیرازی آمده به ذیل : " روی برخاک ... " مراجعه فرمائید .

برای ملاحظه شرح مربوط به " اسمین " که یکی از الواح آنان نقل شد به ذیل " با

کریمان کارها ..." مراجعه فرمائید .

عبارت حضرت عبدالبهاء در لوح مندرج در صدر صفحه ٢٤٦ که میفرمایند

" التماس خلع قمیص تن نمایم تا از این پیرهن نجات یافته عریان گردم و هیکل ترابی

گذاشته سراسر جان شوم ... " ناظر به بیت شماره ٦١٣ در دفتر ششم مثنوی است که

مولوی میفرماید :

وقت آن آمد که من عریان شوم نقش بگذارم سراسر جان شوم

برای ملاحظه شرح مربوط به این بیت به ذیل " وقت آن است ... " مراجعه فرمائید .

ص ٢٥١

دشمن طاووس آمد پر او

ای بسا شه را بکشته فرّ او

ن ک به ذیل : " جغد ها بر باز... "

ص ٢٥٢

دفع کن از مغز و از بینی زکام

تا که ریح اللّه در آید در مشام

حضرت بهاءاللّه در هفت وادی چنین میفرمایند :

.... اگر بلبلی از گل نفس برخیزد و برشاخسار گُل قلب جای گیرد و به نغمات

حجازی آوازهای خوش عراقی اسرار الهی ذکر نماید که حرفی از آن جمیع

جسدهای مرده را حیات تازه جدید بخشد و روح قْسی بر عظام رمیمه

ممکنات مبذول دارد هزار چنگال حسد و منقار بغض بینی که قصد او نمایند و

با تمام جدّ در هلاکش کوشند بلی جعل را بوی خوش ناخوش آید و مزکوم را

رائحه طیب ثمر ندهد این است که برای ارشاد عوام گفته اند ،

دفع کن از مغز و از بینی زکام تا که ریح اللّه درآید در مشام

آثار، ج ٣، ص ١١١- ١١٢

بیت منقول از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است :

پنبهٴ وسواس بیرون کن ز گوش تا به گوشت آید از گردون خروش

پاک کن دو چشم را از موی عیب تا ببینی باغ و سروستانِ غیب

دفع کن از مغز و از بینی زکام تا که ریحُ اللّه در آید در مشام

هیچ مگذار از تب و صفرا اثر تا بیابی از جهان طعم شکر

مثنوی ، دفتر دوّم ، بیت ١٩٤٣ - ١٩٤٦

ص ٢٥٣

دل به دست آور که حج اکبر است

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا محمّد علی خان در انزلی چنین

میفرمایند :

هواللّه ای بنده حقّ احبّای الهی در هر ارض الحمد للّه موجود و مشهود و کلّ

در ظلّ سدرهٴ جود محشور الطاف حضرت بی چون بحر بی پایان و

عنایت ملکوت پی در پی چون باران نیسان . پس باید ربّ زدنی گفت و به

وسائل و وسائطی تشبّث نمود که سبب تزاید این فیض گردد و علّت تکثّر

تأئیدات غیب . از اعظم وسائل ازدیاد الطاف از ملکوت ابهیٰ دلجوئی احبّا است

و تطییب خاطر دوستان کما قال ، دل به دست آور که حج اکبر است . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب دکتر عطاءاللّه خان در طهران چنین میفرمایند :

هواللّه ای ثابت بر پیمان همّتی که در ادای دین جناب بشیر الهی نمودی

خدمتی نمایان بود و در آستان یزدان مقبول و عیان عزیز عبدالبهائی و بسبب

این خدمت ربّ عزیز ترا عزیز کلّ فرماید و چون دوستی از دوستان خاطر یاری

از یاران مسرور و مشعوف نماید و بنوازدو این قلب نهایت روح و ریحان یابد .

همزاره در فکر آن باش که قلوب را ممنون نمائی و سبب شادمانی و خوشنودی

و ممنونی و کامرانی نفوس مقبله گردی علی الخصوص کسانی که محستحق

احترامند . ای عزیز بقول ملّا دل بدست آور که حج اکبر است . ذٰلک نصحی لک

و وصیتی علیک لیوفقک اللّه علی اعظم المنی فی الاخرة و الاولی و یجعلک

اسوة حسنة لکلّ الوری . و علیک البهاء الابهیٰ . ع ع

مصرع " دلبدست آور که حج اکبر است " از امثال سائره در زبان فارسی است . در

باره این مثل در کتاب کاوشی در امثال و حکم به نقل از رسالة العلیه ( وصل ٤ از

اصل ٢) شرحی مذکور شده که قسمتی از آن را ذیلا نقل می نماید :

بزرگی بحج میرفت نامش عبدالجبار مستوفی هزار دینار زر در میان داشت چون

ص ٢٥٤

بکوفه رسیدند قافله دو سه روزی توقّف کردند ، عبدالجبار برسم تفرّج گرد محلهٴ

کوفه بر میآمد اتفاقا بخرابهٴ رسید عورتی دید که گرد خرابه میگشت و چیزی

میجست در یک گوشهٴ مرغی افتاده بود آنرا در زیر چادر کشید و روان شد .

عبدالجبار با خود گفت : " همانا که این زن درویش است و نیاز خود نهفته میدارد ."

در عقبش روان شد تا همگی حال معلوم کند آن زن بخانهٴ خود در آمد کودکانش

گرد وی درآمدند که ای مادر از برای ما چه آوردی ؟ که از گرسنگی هلاک شدیم

وی گفت : " ای جانان مادر غم مخورید که از برای شما مرغکی آورده ام فی الحال

بریان خواهم کرد . " عبدالجبار که این شنید بگریست و از همسایگان صورت

احوال وی پرسید گفتند : " سیده ایست زن عبداللّه ابن زید علوی شوهرش را حجاج

ظالم کُشت و او کودکان یتیم دارد و مروّت خاندان رسالت نمیگذارد که از کسی

چیزی طلبد ." عبدالجبار با خود گفت :" اگر حج میخواهی اینجاست ، " هزار دینار

از میان باز کرد و بدان زن داد و آن سال در کوفه بسقائی مشغول شد چون حاجیان

مراجعت کردند وی باستقبال بیرون رفت . مردی در پیش قافله میآمد بر شتری

نشسته چون چشمش بر عبدالجبار افتاد خود را از شتر بینداخت و گفت : " ای

خواجه از آن روز باز که در عرفات ده هزار دینار به قرض بمن دادهٴ تُرا میجویم "

و ده هزار دینار به وی داد . عبدالجبار زر بستد و متحیّر فروماند و خواست که از

آن شخص نیک استفساری فرماید از نظرش غایب شد آوازی شنید که : ای

عبدالجبار هزار دینار را ده هزار دینار دادیم و فرشتهٴ بر صورت تو آفریدیم تا از

برای تو حج گزارد و تا زنده باشی هر سال حجی مقبول در دیوان عملت مینویسیم تا

بدانی که رنج هیچ نیکوکار بر درگاه ما ضایع نیست که انّا لا نضیع اجراً من احسن

عملا ، نظم

دل بدست آور که حج اکبر است از هزاران کعبه یک دل بهترست

کعبه بت گاه خلیل آزرست دل نظرگاه جلیل اکبرست

کاوشی در امثال و حکم ، ص ٢٦٥ - ٢٦٦

صورت دیگری از قصّه فوق را مولوی در دفتر دوّم مثنوی ( بیت ٢٢١٨ ببعد ) در

ذیل " گفتن شیخ ابا یزید را که کعبه منم گرد من طوافی می کن " آورده است .

امّا رسالة العلیه که داستان فوق از آن نقل شده از تالیفات کمال الدین حسین بن

ص ٢٥٥

علی واعظ کاشفی ( فوت ٩١٠ ه .ق . /١٥٠٤ م ) است و در عقاید و معارف و مکارم

اخلاق اسلامی به رشته تحریر در آمده است .

ص ٢٥٦

دل برگرفته بودم از ایّام عمر لیک

کاری بکرد همّت پاکان روزگار

حضرت عبدالبهاء در لوح " حضرت رئیس تجارت جناب مسعود افندی " در حلب

چنین میفرمایند :

ای یار مهربان دستخطّ شریف بکمال سرور ملاحظه گردید و از مضمون لطیف

نهایت ممنونیّت و شادمانی حاصل گشت در مثل است المکاتبة تصف المواصلة

ولی این مشتاق مخابره را عین الملاقات ملاحظه نمود از بس که خوشنود و

مسرور شدم . جناب اخوی محترم محسن افندی در نهایت کامرانی و شادمانی

ایّام میگذرانند و این بیت را بلسان حال میخوانند ،

دل برگرفته بودم از ایّام عمر لیک کاری بکرد همّت پاکان روزگار

حافظ گوید عنقا شکار کس نشود دام باز چین ولی محسن افندی سیمرغ و

عنقا بدام آورده ملاحظه نما که به عون و عنایت ربّانی بابا کرد در این تنگنای

زندانی چه شادمانی و کامرانی میفرماید این نیست مگر از فضل الهی اگر تشریف

بیاوری مشاهده خواهی نمود که چه اوضاعی است . جال الّدین رومی میگوید ،

یک دست جام بادهو یک دست زلف یار

رقصی در این میانه میدانم آرزوست

جناب محسن افندی در این رقص و طربست دیگر اختیار با شماست هنوز از

وجد و طرب اوّل فارغ نشده در فکر بساط جدیدی مهنّا و عیشی مهیّاست ، یعنی

از برای تحسین افندی نبز عیشی و طربی چنین خواهد خدا موفّق نماید . اگر شما

را نیز آرزوئی برادر مهر پرور حاضر و مهیّاست دیگر اختیار با شماست . و علیکم

التّحیّة و الثنآء و یرزق من یشآء بغیر حساب .

بیت مورد مطالعه از حافظ است که در یکی از غزلیات خود چنین میفرماید :

عید است و آخر گل و یاران در انتظار ساقی بروی شاه ببین ماه و می بیار

دل برگرفته بودم از ایّام گل ولی کاری بکرد همّت پاکان روزه دار

دل در جهان مبند و بمستی سئوال کن از فیض جام و قصّه جمشید کامکار

ص ٢٥٧

جز نقد جان بدست ندارم شراب کو کان نیز بر کرشمهٴ ساقی کنم نثار

خوش دولتیست خرّم و خوش خسروی کریم یا ربّ زچشم زخم زمانش نگاه دار

می خور بشعر بنده که زیبی دگر دهد جام مرصّع تو بدین دُرّ شاهوار

گر فوت شد سحور چه نقصان صبوح هست از می کنند روزه گشا طالبان یار

زانجا که پرده پوشی عفو کریم تست بر قلب ما ببخش که نقدیست کم عیار

ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود تسبیح شیخ و خرقه رند شراب خوار

حافظ چو رفت روزه و گل نیز میرود ناچار باده نوش که از دست رفت کار

دیوان حافظ ،ص ١٦٦-١٦٧

برای مطالعه شرح مطالب مربوط به ابیات " عنقا شکار کس ... " و " یک دست

جام ... " به ذیل آن ابیات مراجعه فرمائید

ص ٢٥٨

دل پیش تو است صورت احوال از او بپرس

حضرت بهاءاللّه در یکی از الواح خود چنین میفرمایند :

هوالعزیز آتش انفصال بعد از آسایش ایّام وصل و اتصال جان را سوخته و دل را

گداخته . دل پیش تست صورت و احوال از او بپرس . امیدواریم ازفضل حقّ که

قرب و وصل را بزودی روزی فرماید . روح و روان ضیاءالرحمٰن را مشتاق دیدار و

محتاج گفتاریم تا در سمرقند لقا از آن لب چون قند حدیث شیرین بشنویم .

حضرت بدیع اللّه را از لسان ذاکر و از قلب آمل و بجان طالب ، جان فدای قرب و

گفتت ای بدیع .

و نیز جمال قدم در لوحی دیگر که از لسان خادم اللّه عزّ صدور یافته چنین

میفرمایند :

هواللّه تعالیٰ شانه العظمة و الکبریا روحی و نفسی لک الفداء علی قول من قال ،

دل پیش تو صورت احوال از او بپرس . حضرت علیم خبیر شاهد و گواه است که

در اکثری از احیان بذکر آن جناب مشغولم و ببیانات جان افزایت مسرور و خرّم

نسئل اللّه بان یوفقک فی کلّ الاحوال و یؤیدک علیٰ ذکره و ثنائه و انتشار امره

بین العباد کمال عنایت من مشرقها نسبت به آن جناب ظاهر و مشهود لا یحتاج الی

الذکر و البیان انشاءاللّه باید محبّان حقّ و قاصدان سبیل توحید و تفرید را

بطراز الهی مزین فرمائید از فراق محزون نباشید قد قدّر لک قرب لا یعتریه

البعد انّه ولیّ من انقطع فی حیّه و اقبل الیه بوجه منیر . از قبل این خادم فانی

جمیع احبّای الهی را عرض سلام برسانید طائفان حرم عرفان جمیع سلام

میرسانند مخدوم زاده را سلام لانهایه میرسانم امیدوارم از فضل و عنایت ربّانی

در جوانی بخدمت امر و خدمت آن جناب مؤید و موفّق شوند چه که حقّ ابوین

عند المحبوب بسیار عظیم بوده مخصوص در این فقره تأکید بلیغ فرموده اند

نسئل اللّه بان یکتبه من الطائفین حول امره و الناظرین الی وجهه بدوام ملکه و

ملکوته انّه هو ارحم الراحمین ...

گوینده مصرع منقول در آثار فوق بر حقیر معلوم نیست .

ص ٢٥٩

کلام جمال قدم در باره " سمرقند لقا ... " ناظر به بیت مولوی است که میفرماید "

درسمرقند است قند امّا لبش - از بخارا یافت و آن شد مذهبش " . برای ملاحظه شرح

مربوط به این بیت به ذیل "در سمرقند است ... " مراجعه فرمائید .

ص ٢٦٠

دل زنده میشود بامید وفای یار

جان رقص میکند به سماع کلام دوست

ن ک به ذیل : " این مطرب از ... "

ص ٢٦١

دل زنده میشود بسماع کلام دوست

حضرت عبدالبهاء در اثری که مخاطب آن پروفسور ادوارد براون میباشد چنین

میفرمایند :

هو دوست حقیقی مهربان اثر خامهٴ عنبر نثار آن یار وفادار چون نفحهٴ گلشن

اسرار مشام مشتاقان را معطّر و معنبر نمود ، دل زنده میشود بسماع کلام دوست .

چه عنایت است یا ربّ که سواد مداد را آینه کاشف اسرار نمودی و خامه وداد را

ترجمان سرائر فؤاد فرمودی (تا ) گمان صفحه ای نمودم چون گشودم صحیفه ای

یافتم بلکه کتاب مبینی بود و اثر کلک مشکینی . باری ذکر میرزا ملکم خان را

فرموده بودید که استفسار از روش و سلوک این طائفه نموده بودند و حال آن که

بر نوایای صادقه و مقاصد خیریّه و خلوص طویّت و حسن سریرت و

خیر خواهی عموم عالم که مبنای اصلی و اساس حقیقی این طائفه است نهایت

اطّلاع را دارند البتّه مقصدی پنهان در اظهار تجاهل داشته اند . سبحان اللّه

بیگانگان برلین و انگلند دوست یگانه و آشنا شوند و آشنایان بیگانگی نمایند و

حال آن که بر عموم ایرانیان دور و نزدیک تُرک و تاجیک مشهود و مسلّم شده

است و مجال شبهه و گمان نمانده که این مظلومان با وجود نهایت ظلم و عدوان

دیگران در خیر خواهی ایران و ایرانیان جانفشانی نمایند به قسمی که در مقابل

تیغ و شمشیر ستمکاران هر زخمی را مرهمند و هر دردی را دریاق اعظم هرچند

جام زهر چشند ساغر شهد بخشند نیششان را نوشند و دیوشان را سروش چشم از آسایش جان

و راحت وجدان بپوشند و در سعادت عموم بکوشند در انجیل

جلیل میفرماید دشمن را دوست دارید و بد خواه را خیر خواه باشید جور و جفا را

به مهر و وفا مقابلی کنید حال اگر انصاف باشد ملاحظه میشود که این حقیقت

روش و سلوک این آوارگان و خلق و خوی آزادگان است ملاحظه فرمائید که

مدّتی است هرچند پیوسته هدف سهام و سنان گشتند و معرض ظلم و عدوان

لبی بشکوه نگشودند و غباری بر خاطری ننشاندند و داوری نزد داوری نبردند

جز خدا پناهی نجستند و بغیر از رحمت پروردگار غمخواری نخواستند دست از

ص ٢٦٢

مال و جان بشستند و برضای حضرت یزدان پیوستند شب و روز به دل و جان

خروشند و کوشند که خفتگان را بیدار نمایند و درندگان را انسان دیو سیرتان را

فرشته کنند و بد بختان را خیر خواه عالمیان . حمد خدا را که در اقلیم ظلمانی

ایران جنین شمع نورانی برافروختند اگرچه سراپا سوختند و کالبد مرده را زنده

نمودند اگرچه به هر ستمی آزرده گشتند گروهی در ایران به تخریب و تدمیر

مشغول و قومی چون آتش سوزان به تضییع و اهلاک تفریق مشهور جمعی

هواخواهان وطن به ترمیم و تصلیح موصوف و این آزادگان اگر انصاف باشد

ملاحظه میشود در کمال بردباری و مظلومی به تاسیس و تعمیر و تحکیم اصل

بنیان ملّت و دولت مالوف چه که بزرگواری هر دولت و ملّتی و ترقّی و سعادت

جاودانی هر قوم و امّتی منوط و موکول به تصحیح اخلاق و تحسین اطوار و

تحصیل دانائی و تدرّج در مدارج کمالات انسانی است ولکن چه فایده که قلم در

دست بدخواه است و شاهد و قاضی هر دو دشمن آزادگان بی ملجاء و پناه . در

بدایت منشاء این طائفه از عدم اطّلاع و شدّت تعرّض و اطماع و درندگی عمّال و

خونخوارگی جهّال در بعضی جهات چون با وجود بیگناهی هجوم شدید از قریب

و بعید دیدند دستی بمدافعه گشودند ولکن حال چهل سال است چون بحقیقت

روش و سلوک پی بردند اگرچه جمیع خاک ایران بخونشان آغشته و در هر

روزی بآتش جانسوزی سوختند جز سر تسلیم و رضا ننهادند و بغیر از درگاه الهی

ملجاء و پناهی نجستند در شبهای تیره بلایا بنورانیّت صدق و نوایا خوش و روشنند

و در گرداب مهالک و رزایا بصفای وجدان گلزار و گلشن . باری حوادث تازه ایران

جهان را تیره نماید جز به چشم گریان و قلب سوزان شرح نتوان داد زیرا

استماعش دل سنگ خاره را پاره پاره نماید و به آه و ناله آرد و مختصرش این

است چندی است که متعلّقین آقا میرزا ملکم خان در ایران به شوق و شور آمده اند

و در بعث و نشور چندی بود زبان به تقبیح و تزییف روش و سلوک حکومت

گشوده بودند و در بعضی مواقع به کنایه و اشاره و در خلوات بصریح عبارت از

روش وزیر اوّل نهایت نکوهش و از بی نظمی حکومت و بی فکری حکمران

شکایت میکردند تا آنکه روزنامه قانون بمیان آمد و شیخ جمال الدّین افغانی نیز

در گوشه و کنار جهت دلگیری از حکومت بنای قدح و مذمّت گذاشت و در

ص ٢٦٣

ضمن مکالمه ماهرانه تحریک و تشویق و تعییب و تزییف مینمود و از قرار

روایت کار بجائی رسید که اوراقی نوشتند و به کوچه و بازار انداختند و نوشته

شدید المضمونی بشاه بلطائف الحیل رساندند و چون بمزاج شاه آگاهند نمایشی

کردند و بگمان انداختند که جمع غفیری هستند و عنقریب عَلَم حریّت برافرازند .

باری حکومت در صدد تعرّض افتاد و قلع و قمع تصوّر نمود حضرات

ملکم خانی و جمال الدّینی بجهت تخویف و تهدید و تشویش شدید حکومت

تدبیری اندیشه نمودند که این طائفه را نیز بتهمت اتفاق اندازند اوراق را

بمضمونی نگاشتند که اتّحاد با این طائفه مظنون و مفهوم گردد . خلاصه اخوی

ملکم خان با میرزای همدانی دوست شما و چند نفر دیگر با ده نفر از این طائفه

گرفتند اجزای حکومت بدون فحص و تدقیق در گوشه و کنار بنای تعرّض این

حزب مظلوم گذاشتند و حال آن که آن بیچارگان از این شور و آشوب و محرّک و

متحرّک قسم ببزرگواری الهی بهیچوجه اطّلاع و خبر نداشتند و مقتضای

مسلکشان عدم مداخله در این امور است . باری بمجرّد وصول این خبر به

اصفهان چون شخصی از خواص محرمان ظلّ السلطان نیز متهم و گرفتار شده بود

شاهزاده آزاده محض تحصیل برائت ذمّت خویش از این فساد و ستر سیئات

اعمال مصلحت چنان دید که ظلم و ستمی عظیم بدون جرمی بر این طائفه وارد

آرد لهذا مخابره با جلال الدّوله نموده در شهر یزد و دهات بتعرّض شدید

برخاست و ظلم و ستمی روا داشت که در تاریخ عالم شبه و مثلش وقوع نیافته ،

از جمله هفت نفر نفوس که کلّ ناس شهادت به پاکی و آزادگی و فضل و کمالشان

میدادند و بهانه ای جز بابی بودنشان ندانستند و در مدّت حیات خاطر موری را

نیازردند آن اشخاص را در پیشگاه حکومت در حضور معدودی جهّال مانند حنّا

و قیافا که خود را علما میشمردند با غل و زنجیر و تیغ و شمشیر حاضر ساختند

و تکلیف تبرّی از این طائفه نمودند چون نپذیرفتند بلکه اقرار و اعتراف نمودند

آن مظلومان را هریک در گذرگاهی از عموم سر بریدند و بدار زدند و بعد

جسدشان را در کوچه و بازار با طناب کشیدند و نهایت پاره پاره و ریزه ریزه کردند

و بآتش سوختند و نفوسی چند را بکلّی غائب نمودند و معلوم نیست که چه بلائ

بر سر آنها آوردند و بقدر هزار نفر از شهر یزد سر به صحرا و بیابان نهادند و

ص ٢٦٤

بعضی از شدت عطش در کوه و صحرا هلاک شدند و جمیع اموال به تالان و

تاراج رفت و ظلم و بیداد چنان بنیاد این مظلومان را بباد داد که اهل و عیال و

اطفال مقتولین مظلومین چند روز در زیر زمین گریان و سوزان و لرزان گرسنه و

تشنه بسر بردند و طلب آب نتوانستند و کسی رحمی جز زخمی روا نداشت بلکه

عموم اهالی به دلالت و تشویق علما و حکومت بر اذیّت شدید برخاستند و

قصور و فتوری بهیچوجه ننمودند مگر چند نفر تجّار مسیحی که در شهر یزد

مسافر بودند نان و آبی بجهت اطفال مظلومان بعد از چند روز بردند لکن آن

بیچارگان از شدّت خوف و هراس و ترس و اضطراب در را نمیگشودند باری آن

شب را جمیع اهالی شهر آئین و جراغانی کردند و سور و شادمانی نمودند که

چنین فتح عظیمی و نصر مبینی دست داد و غافلند از اینکه فی الحقیقه تیشه بر

ریشه خویش میزنند و شادمانی کنند و بنیاد و بنیان هستی خود ویران کنند و

حیات جاودانی شمرند . بسی حسرت و افسوس که غافلند که اشک چشم

مظلومان سیل خیز است و آه ستمدیدگان شعله انگیز . باری حیرت اندر حیرت

آمد زین قصص ، در نزد حکومت منشاء و مبدء این شور و آشوب معلوم و

معروف و ارکان و اعضا واضح و مشهود و برائت آن بیچارگان نیز مثل آفتاب

متیقّن و مثبوت با وجود این خون مطهّر مظلومان ریخته شود و هیکل پاک

آزادگان آویخته گردد ، داوری دارم خدایا من که را داور کنم . عدل و داد و انصاف

و سداد حکومت و ارکان را از همین قیاس فرمائید ، حکایت کنند که از پیشینیان

قاضیی بود قره قوش نام ولکن بیهوش و بی گوش در زمان حکومت و سطوت او

دزدی شبانه بکاشانه جولائی درآمد در تیرگی شب حدقه دیده اش مصادم میخی

شد که در دیوار بود قضاءً چشمش نابینا گشت بامداد در پیشگاه قره قوشی

داد خواهی نمود چون صاحب خانه را حاضر نمودند قاضی بازخواست نمود که

چرا در جدار خویش میخی نهادی و تصوّر ننمودی که شاید دزدی شبانه بخانه

درآید و چشمش از صدمه آن نابینا گردد جولا عرض نمود که دزد را شبانه بخانه

بیگانه چه کار او را زجر و سیاست لازم نه مرا ، قاضی عادل از او نپذیرفت فوراً

بقصاص امر فرمود که چشم جولا را نابینا کنند چون راه مفرّ ندید عرض کرد که

من جولایم و در صنعت خویش بدو چشم محتاج چه که در وقت بافتن راست و

ص ٢٦٥

و چپ را دقّت لازم امّا همسایه ای دارم صیّاد و شکاری در وقت شکار بیک چشم

محتاج چشم راست را باز کند و چپ را بهم نهد و نشان گیرد اگر عدالت خواهید

چشم او را بعوض من نابینا کنید فورا صیّاد بیچاره را حاضر ساختند و دیده اش را

نابینا کردند و نمیدانست که این قصاص بسبب چه جرمی است و بجهت چه

گناهی . حال ملاحظه کن از شدّت کیاست و حسن سیاست در حکومت ایران نیز

این عدالتها بیش از زمان قره قوشی جار یمیشود این نامه بتطویل انجامید ولکن

ربّ خبیر شاهد است که از شدّت غلیان محبّت آن یار مهربان چون قلم بردارم و

بنگاشتن آغازم از تصوّر حلاوت یاد و دیدارت خامه را نخواهم که فرو گذارم این

است که شرح اشتیاق چون شبهای فراق دور و دراز میشود باقی هر کجائی خدا

یار تو باد . والسّلام موّرخه ١٩ اغسطوس ١٨٩١ عباس

مصرعی که در اوائل لوح فوق نقل شده مأخوذ از بیت سعدی است که میگوید :

دل زنده میشود بامید وفای یار جان رقص میکند بسماع کلام دوست

برای ملاحظه تمام غزل سعدی که حاوی بیت فوق میباشد به ذیل " این مطرب

از ... " مراجعه فرمائید .

برای ملاحظه آثار مبارکه و شرح مربوط به مصاریع " حیرت اندر حیرت ... " و

" داوری دارم خدایا ..." که در لوح فوق نقل شده به ذیل آن مصاریع مراجعه شود .

مقصود از میرزا ملکم خان که شمّه ای از احوال او در لوح پروفسور براون مذکور

شده میرزا ملکم خان پسر میرزا یعقوب اصفهانی است که به القاب پرنس ،

نظام الدوله ، ناظم الدوله و ناظم الملک ملقب بوده است . او در سال ١٢٤٩ ه .ق ./

١٨٣٣م در اصفهان متولّد شد ، تحصیلات خود را در فرانسه به اتمام رسانید و پس از

مراجعت به ایران در دارالفنون به تدریس پرداخت و در وزارت امور خارجه سمت

مترجمی یافت . میرزا ملکم خان سالها در سلک رجال وزارت امور خارجه در اروپا

تصدّی سفارت ایران را داشت و از جمله در سالهای ١٢٨٩ ه .ق ./١٨٧٢م تا ١٣٠٦ ه

.ق ./١٨٨٧م وزیر مختار ایران در لندن بود . او در رجب سال ١٣٠٧ه .ق ./مارچ

١٨٩٠م روزنامه قانون را در لندن منتشر ساخت و در آن به انتقاد از حکومت ایران

ص ٢٦٦

پرداخت و در نتیجه القاب و امتیازات سیاسی خود را از دست داد و سرانجام در سال

١٣٢٦ ه .ق ./١٩٠٨ م در سویس از این عالم درگذشت از میرزا ملکم خان رسائل و

آثار عدیده بجا مانده است .

برای ملاحظه لوحی از حضرت عبدالبهاء در باره احوال او به مائذه آسمانی ، ج ٩،

ص ١٤٣-١٤٤ مراجعه فرمائید . شرح حال میرزا ملکم خان در کتاب تاریخ رجال

ایران ، ج ٤ ، ص ١٣٩-١٥٤ به طبع رسیده و کتاب ذیل نیز به شرح احوال و افکار او

اختصاص یافته است :

Hamid Algar, Mirza malkum khan ( Berkeley University Of California Press,1973) روزنامه قانون که ذکر آن در لوح فوق مذکور شده در سال ٢٥٣٥ شاهنشاهی / ١٩٧٦م به کوشش و با مقدمه خانم هما ناطق به وسیلهٴ موسسه انتشاراتی امیر کبیر در طهران تجدید طبع شده است . برای ملاحظه شرحی مبسوط در باره این روزنامه به مقدّمه خانم ناطق و نیز به کتاب تاریخ جراید و مجلات ایران ج ٤ ، ص ٩٦-١٠٢ مراجعه شود . مقصود از " شیخ جمال الدّین " در این لوح همان سیّد جمال الدّین اسد آبادی معروف به افغانی است . آثاری که در باره سیّد جمال الدین در دست است در کتاب ذیل به دقّت معرفی گردیده است A. Albert Kudsi-Zadeh ,Sayyid jamsl Al-din . Al- Afghani` , An Annotated Bibjiography ( Leiden : Brill , 1970 )

برای ملاحظه مجموعه ای از آثار مبارکه بهائی در باره سیّد جمال الدّین اسد آبادی

به کتاب رحیق مختوم ج ١ ، ص ٧٣٧-٧٥٥ مراجعه فرمائید .

مقصود از" اخوی ملکم خان " در لوح براون ، اسکندر خان ناظم الممالک است که

شرح حالش در کتاب تاریخ رجال ایران ، ج ٦، ص ٣٧-٣٨ به طبع رسیده است .

در همین لوح مبارک مقصود از " میرزای همدانی دوست شما " به ظن قوی میرزا

محمدّ علی خان قراگزلوی همدانی ملقّب به فرید الملک است که در سالهای

١٢٩٩ - ١٣٠٦ ه .ق. /١٨٨٢ -١٨٨٩ م منشی سفارت ایران در لندن بود . شرح حال او

ص ٢٦٧

نیز در کتاب تاریخ رجال ایران ، ج ٣، ص ٤٦٠-٤٦٢ مندرج میباشد .

در لوح مورد مطالعه مقصود از " شخصی از خواص محرمان ظلّ السلطان "

حاجی میرزا محمّد علی محلاتی معروف به حاجی سیّاح است که از فدائیان و

محرمان خاص سلطان مسعود میرزای ظلّالسلطان بوده است . شرح احوال

حاجی سیّاح در تاریخ رجال ایران ، ج ٣، ص ٤٢٤-٤٢٦ به طبع رسیده و کتاب

خاطرات حاج سیّاح نیز به کوشش حمید سیّاح در سال ٢٥٣٦ شاهنشاهی /١٩٧٧ م

بوسیله موسسه انتشاراتی امیر کبیر در طهران انتشار یافته است .

اشارات دیگر حضرت عبدالبهاء در این لوح در خصوص دستگیری احبّای الهی

راجع به دستگیری حاجی میرزا ابوالحسن امین اردکانی و حاجی ملّا علی اکبر آبادی

شهمیرزادی معروف به حاجی آخوند و عده ای دیگر از احبّای طهران در رمضان سنه

١٣٠٨ ه .ق. /١٨٩١ م و مسجونیّت بیست و دوماهه آنان است . وقایع شهدای

سبعه یزد که حضرت عبدالبهاء به تفصیل بدان پرداخته اند راجع به ضوضای شوال

سنه ١٣٠٨ه .ق./می ١٨٩١ م در این مدینه است که شرح آن به تفصیل در کتاب تاریخ

شهدای یزد اثر جناب محمّد طاهر مالمیری به رشته تحریر در آمده و شرح

دیگری از ایشان و الواح و آثار مبارکه مربوط به این وقایع در ضمن ضمیمه شماره

دوازدهم در کتاب تقویم تاریخ امر ، ص ٢٦٥-٢٩٨ به طبع رسیده است .

برای ملاحظه شرح مربوط به حکایت قره قوش به مقاله این عبد که در مجلّه

عندلیب ( سال ١١ ، شمار٤١-٤٢ ، زمستان -بهار ١٩٩٢ م ، ص ٦٦-٦٨ ) به طبع

رسیده مراجعه فرمائید .

ص ٢٦٨

دور مجنون گذشت نوبت ماست

هرکسی پنج روز نوبت اوست

ن ک به ذیل : " هر کسی پنج روزه ... "

ص ٢٦٩

دوستان چون از نفاق آلوده اند

آستین بر دوستان خواهم فشاند

حضرت بهاءاللّه در لوحی که با عبارت " حمد حضرت مقصودی را لایق و سزاوار

که به احزان وارده شاکرین و شاکین را از هم جدا نمود ... " آغاز میشود چنین

میفرمایند :

... حکیم خاقانی علیه رحمة‌اللّه را گفته اند اشعارش مشعر بر تکلّف است ولکن

این فانی شهادت میدهد که بعضی اشعار آبدارش از جمله کلمات سهل و ممتنع

است ، در یکی از قصاید گفته :

دوستان چون از نفتق آلوده اند آستین بر دوستان خواهم فشاند

دشمنان چون بر غمم افزوده اند بر سر دشمن روان خواهم فشاند

مقصود از این دوستان مدّعیان محبّت و ودادند والّا مابین دوستی و نفاق

بعد المشرقین است ...

ابیاتی که جمال قدم آنها را در لوح فوق نقل فرموده اند در قصیده ای از خاقانی

است که آن را در پنجاه و چهار بیت به رشته نظم کشیده است . این قصیده در جواب

مجدالدّین خلیل است که سه قطعه در مدح خاقانی گفته بوده است . ذیلاً ده بیت اوّل

این قصیده غرّا را مندرج میسازد :

الصبوح ای دل که جان خواهم فشاند دست مستی بر جهان خواهم فشاند

پیش مرغان سر کوی مغان دانهٴ دل رایگان خواهم فشاند

اشک در رقص است و ناله در سماع بر سماع و رقص جان خواهم فشاند

دیده می پالای و گیتی خاک پای جرعهای این بر آن خواهم فشاند

بر سر خاک از جفای آسمان خاک هم بر آسمان خواهم فشاند

دوستان چون از نفاق آلوده اند آستین بر دوستان خواهم فشاند

دشمنان چون بر غمم بخشوده اند بر سر دشمن روان خواهم فشاند

کیسه ای کز دوستی بر دوختم بر زمانه هر زمان خواهم فشاند

ص ٢٧٠

هر زری کز خاک بیزی یافتم بر سر این خاکدان خواهم فشاند

هر سحر خاقانی آسا بر فلک ناوک آتش فشان خواهم فشاند

دیوان خاقانی ، ص ١١٠

عبارت " بعد المشرقین " که در لوح فوق مذکور شده اصطلاحی قرآنی است که

آیه ٣٨ سوره زخرف (٤٣) آمده است .

ص ٢٧١

دوست بدنیا و آخرت نتوان داد

صحبت یوسف به از دراهم معدود

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا عطاءاللّه ابن حاجی علی چنین میفرمایمد :

ای عطا شاعر معروف خطا ننمود که گفت ،

دوست بدنیا و آخرت نتوان داد صحبت یوسف به از دراهم معدود

دوست با وفایت را ملاحظه نما که چه همّتی در حقّ تو نموده در عتبهٴ مبارکه

مرکز انوار مکمن اسرار مطاف ملاء اعلیٰ بقعهٴ نورا بیاد تو افتاده و از

عبدالبهاء خواهش این نامه نموده از خدا خواهم که از هر جهت با دلبر آمال همدم

گردی و مؤیّد و موفّق باشی . و علیک التحیّة والثنآء .

بیت منقول از سعدی شیرازی است که در بدایع خود چنین میگوید :

مطرب مجلس بساز زمزمهٴ عود خادم ایوان بسوز مجمرهٴ عود

قرعهٴ همّت برآمد آیت رحمت یار در آمد ز در بطالع مسعود

دوست بدنیا و آخرت نتوان داد صحبت یوسف به از دراهم معدود

وه که از او جور و تندیم چه خوش آید

چون حرکات ایاز بر دل محمود

روز گلستان و نوبهار چه خسبی خیز مگر پر کنیم دامن مقصود

باغ مزین چو بارگاه سلیمان مرغ سحر برکشیده نغمهٴ داود

راوی روشندل از عبارت سعدی ریخته در بزم شاه لؤلؤ منضود

وارث ملک عجم اتابک اعظم سعد ابوبکر سعد زنگی مردود

کلیّات سعدی ، ص ٤٧٣

و نیز ن ک به ذیل : " صحبت یوسف به از ... "

ص ٢٧٢

دوست نزدیکتر از من به من است

وین عجب تر که من از وی دورم

بیت فوق که از سعدی شیرازی است در آثار جمال قدم تفسیر شده است . در باره

سابقه تفسیر این بیت در آثار مبارکه بهائی مطالبی انعکاس یافته که ذیلاً خلاصه

آنها را شرح میدهد و بعد در باره بیت مزبور نکاتی را به استحضار خوانندگان گرامی

میرساند :

در ایّام اقامت جمال قدم در ادرنه شیخ سلمان هندیجانی و آقا محمد علی سلمانی

از میرزا یحییٰ ازل تقاضا کردند که بیت فوق را شرح و تفصیل نماید . در پاسخ به

تقاضای آنان میرزا یحییٰ شرحی سخیف نوشت که دال بر عدم فهم معانی شعر بود .

وقتی سیّد محمد اصفهانی و حاجی میرزا احمد کاشانی که هر دو از هواخواهان میرزا

یحییٰ بودند آن شرح را ملاحظه نمودند روزی در منزل جناب میرزا موسیٰ کلیم

کوشش کردند که یحییٰ ازل را نسبت به سخافت و سستی آن شرح قانع نمایند امّا

میرزا یحییٰ راه مغالطه شیمود و توجّهی به آراء آنان نکرد . در آن احیان سیّد

محمّد اصفهانی حتیٰ از جمال قدم درخواست نمود که امر فرمایند تا نوشته ازل از

سلمان اخذ شود و به اطراف ارسال نگردد .

مطالبی که مرقوم شد در دو لوح جمال قدم انعکاس یافته است . در یکی از این

الواح که متن آن در کتاب مائده آسمانی ، ج ٧، ص ٧٦ به طبع رسیده جمال قدم چنین

میفرمایند :

... دو سنه قبل شعری جناب آقا محمّد علی و جناب سلمان سئوال نموده و اخوی

جواب نوشته بعد سیّد (محمّد ) اصفهانی بین یدی حاضر و مذکور داشت میرزا

علی ملتفت معنی شعر نشده اند و مصلحت نیست این مکتوب بسلمان داده شود .

این بنده سکوت نمود بعد با حاجی میرزا احمد نزد اخوی در بیت حکیم ( میرزا

موسی کلیم ) ذکر نمودند اخوی بعد از کلمات لایغنیه بالاخره متعذّر شد که شاید

سائل اصل شعر را غلط نوشته باشد بعد شعر را ملاحظه نمودند صحیح نوشته

ص ٢٧٣

بود و آن نوشته نزد سلمان موجود است و جمیع ملاحظه نموده اند ...

نکات مندرج در لوح فوق در تفسیری از جمال قدم که در باره این بیت سعدی عزّ

نزول یافته و ذیلاً در باره آن مفصّلتر سخن خواهیم گفت نیز آمده است . در این

تفسیر جمال قدم چنین میفرمایند :

... ای سائل نظر بشأن عباد نما همین سئوال (یعنی سسؤال در باره شرح مفاهیم

بیت سعدی ) را در سنین قبل نفسی ( یعنی شیخ سلمان هندیجانی ) از مشرک باللّه

( یعنی میرزا یحییٰ ازل ) نموده و جوابی به خط خود نوشته نزد حرف سین ( یعنی

شیخ سلمان هندیجانی ) است فوالّذی انطقنی بذکره بین الارض والسماء که معنی

ظاهر این فرد را ادراک ننموده و سیّد محمّد اصفهانی تلقاء وجه حاضر و اظهار

نمود این نوشته را امر فرمایند از سلمان اخذ نمایند جائز نه که به اطراف ببرد و

حاجی میرزا احمد و او در منزل کلیم به مشرک باللّه ثابت نموده اند که غلط معنی

نموده ... خوشه ها ، ج ١، ص ٦٢-٦٣

مطابق مندرجات لوحی که از قلم جمال مبارک خطب به شیخ سلمان هندیجانی

عزّ نزول یافته او از جمال قدم تقاضا نموده بوده است تا شرحی بر بیت مزبور

مرقوم فرمایند . در این لوح که تمام آن ذیلاً نقل میشود جمال قدم به " تا به حال

آنی فرصت ننمودم " تصریح فرموده و به او تلویحاً وعده میدهند که شرحی در باره آن

بیت مرقوم فرمایند . متن لوح مورد بحث چنین است :

هوالابهیٰ جناب سلمان انتهای شب است و ابتدای طلوع صبح که این عبد قلم

برداشته تا رشحی از ابحر حبّ که در قلب موّاج است از مجرای قلم به اعانت مداد

برلوح سداد جاری گردد ولکن قلم امکان را طاقت اظهار نه و الواح وجود را

گنجایش این فضل مشهود نیست اگر چه در این ایّام که رائحه رحمانی از یمن

قدس روحانی در هبوب است جمیع این مراتب حبّ به قلب راجع است و

نفحات طیّبه و نسائم روحیّه در عبور و مرور فهنیئاً للفائزین . باری به قوه الهی

چون شعلهٴ نار به کلّ آفاق و دیار گذر کن و حجبات غافلین را به انامل ذکر و یقین

خرق کن چه که اکثری از نفوس محتجبه از کیفیّت و کمیّت امور غافل و از خفیّات

ص ٢٧٤

اسرار بکلی جاهل و تو در مطلع انوار جمال مختار حاضر و از تفصیل مطلع . لان

یهدی بک نفساً خیر لک من حمر النعم . ای سلمان به عنایات جمال منّان

مسرور باش از هیچ امری محزون مشو چه که کلّ فانی الّا الطاف ربّک الباقی در

استقامت بر امراللّه چون اوتاد وجود باش و در حبّ اللّه چون شمس در سماء

شهود . ای سلمان از الطاف خفیّه الهیّه که لم یزل بر تو سبقت داشته مستریح

باش که لم یزل تلقاء وجه حاضری ، کمال مرحمت در حقّ تو بوده و خواهد بود

در این صورت باید چون باز در پرواز باشی و چون شمع در هر جمع به ذکر حقّ

برافروزی انشاءاللّه به صحّت و سلامت وارد بغداد شده اید . در ارسال پو‌سته

قدری تاخیر رفت لابأس و ذالک من تقدیر ربّک العزیز الکریم . و در خصوص

تفسیر آن دوبیت فوالذی نفسی بیده از آن حین تا به حال آنی فرصت ننمودم و

حال هم نزدیک صبح است که توانستم این دو کلمه را مرقوم دارم . به جان تو از آن

روزی که از حضور مرخص شدی تا به حال همان یک یک شب را که نظر نموده

بودم در فراش خواب وارد شدم . انشاءاللّه اگر ملاقات شد از عهده جمیع اینها

خلاص می شوم و جناب عبدالکریم و محمّد حسن و علی قلی را به کمال حبّ

ذاکر شوید و جمیع احبّاءاللّه را از صغیر و کبیر تکبیر برسانید باقی همیشه در

ابحر حبّ اللّه مستغرق باشید .

چندی پس از نزول لوح فوق و بر طبق اشاره ای که در آن شده لوحی به زبان عربی

به اعزاز جناب سلمان از قلم جمال قدم عزّ نزول یافت که حاوی اشاراتی به مضامین

کلّی بیت سعدی است . متن این لوح به نقل از آثار قلم اعلیٰ (ج١، ص ٢٢٨-٢٢٩) به

شرح زیر میباشد :

بسم اللّه الابهیٰ یا من اردت اثری فاعلم احاط السّموات و الارض و فی مقامٍ

کلّ شئ اثری لو اتن من العارفین . انّالسمآء اثر رفعتی و الارض اثر سکونی

والساعة الّتی اخذت داهیتها العباد انّها اثر قدرتی المهیمنة‌علی العالمین

و السّحاب اثر حرکتی و الاریاح مرسلات من کلمتی و الآیات بامری البدیع . تاللّه

انّ الشمس اثر وجهی المشرق المنیر و السّکر الّذی تری النّاس فیه انّه من اثر

خشیّتی الّذی احاط الخلق کذلک نطق الحقّ اسمع و کن من الشّاکرین و الخلق اثر

مشیّتی و اواعی حبّی لهم کشفت جمالی و اظهرت سلطانی الّذی غلب العالمین .

ص ٢٧٥

هل تری غیری لتعرف قربی الیه قل سبحان اللّه کلّ عدم تلقاء القدم لیس الملک

الّا للّه الواحد الاحد الفرد القدیر . لیس له قرب و لا بعد و مثل هذه الاذکار

یذکر فی مدائن الاسمآء انّ ربّک مقدّس عمّا یعرفه العباد انّه لهو المنزّه عن

الخلائق اجمعین . کلّ ما خلق انّه اثری لا نفسی فاعرف و کن من الشّاکرین . ایّاک

ان تذکر الخلق عند ظهور الحقّ ان اجتنب من الّذین اتّخذوا له شریکا و لا یعرفون

الا انّهم من الغافلین . هل تستوی الظلمات و النّور قل سبحان الظّهور من ان

ترتقی الیه اطیار قلوب العارفین . کلّما ظهر فی الملک عمّا بیّناه لک انّه خلق

من اثر قلم ربّک و ما ینزل منه انه سلطان الاثار و انّه خیر عمّا تطلع الشمس

علیها طوبی لک و لمن اراده من اللّه ربّک و ربّالعالمین و امّا ما سئلت ربّک

الکبیر المتعال فاعلم انّا ولو اردنا ان لاتزد من سئل ولکن انت ترضیٰ فی نفسک

بان یجری هذا الاثر الّذی علّق به حیوة العالم علی ما تکلّم به احد من العباد قل

سبحانک یا الهی عرّفنی ما انت ترید انّی انا من العابدین . ترکت ما عندی رجآء

ما عندک انّک انت ارحم الرّاحمین و لمّا رایناک سائلاً ربّک لا تخیّبک من هذا

الباب العظیم . فاعلم لمّا ثبت انّه محیط علی الاشیآء و عالم بها یثبت بانّه

اقرب من الاشیآء من نفسها بها اما تری کیف نمحو و نثبت و نلهم فی القلوب و انّه

لهو الحقّ علّام الغیوب لا اله الّا هو المهیمن القیّوم . هذا سلطان البیان فی

هذا المقام لو تعرف لتقول ان الحمد للّه ربّ العالمین و هذه کلمة لا ینکرها

احداً و انّها طراز العلم لمّا سئلته ان اکف بها و کن من الشّاکرین .

پس از نزول تفسیر فوق شخص دیگری نیز مجدداً تفسیر بیت سعدی را از

جمال قدم تقاضا نمود . در پاسخ به این تقاضا این بار لوح مفصّلتری به فارسی از

قلم جمال قدم عزّ نزول یافته که در ابتدای آن با اشاره به تفسیر قبلی نازله به

اعزاز جناب شیخ سلمان چنین میفرمایند :

آنچه از معنی این بیت در آیات الهی نازل و از افق سماء حقیقت مشرق همان

تمام است و فصل الخطاب لاینکره الا من کان من الجهلا بیانی دیگر به لسان

پارسی ذکر میشود ... خوشه ها ، ج١، ص ٥٤

در این تفسیر که فقره ای از آن قبلا نقل گردید و تمام آن در کتاب خوشه ها، ج ١،

ص ٢٧٦

ص ٥٤-٦٤ به طبع رسیده جمال قدم از جمله چنین میفرمایند :

... مقصود شاعر از این بیت که دوست نزدیکتر از من به من است وین عجب تر که

من از وی دورم ترجمهٴ آیه مبارکه ای بوده که میفرماید و نحن اقرب الیه من حبل

الورید و فی الحقیقه بلسان پارسی خوب ذکر نموده و در این حین از خمر

رحمت ربّالالمین شارب چه که از لسان قدم ذکرش جاری شد چون حقّ

فرموده که من به انسان نزدیکترم از رگ گردن او به او لذا میگوید با وجود آنکه

تجلّی حضرت محبوب از رگ گردن به من نزدیکتر است مع ایقان من به این

مقام و اقرار من به این رتبه من از او دورم یعنی قلب که مقّر استواء رحمانی است

و عرش تجلّی ربّانی از ذکر او غافل است و به ذکر غیر مشغول از او محجوب و به

دنیا و آلای آن متوجّه و حقّ بنفسه قرب و بعد ندارد مقدّس است از این مقامات

و نسبت او بکلّ علیٰ حدّ سواء بوده این قرب و بُعد از مظاهر ظاهر ...

خوشه ها ، ج ١، ص ٥٤-٥٥

امّا بیت سعدی که در لوح مبارک جمال قدم مورد شرح و بسط قرار گرفته و در ضمن

حکایتی است که در باب دوّم کتاب گلستان آمده است . در این حکایت سعدی چنین

میگوید :

حکایت (١٠) در جامع بَعلْبَک (وقتی ) کلمه ای چند بطریقِ وعظ می گفتم با

قومی افسردهٴ دل مرده (و ) را ه از صورت به معنی نبُرده . دیدم که نَفَسم در

نمی گیرد و آتشم در هیزم تر اثر نمی کند . دریغ آمدم تربیت ستوران و آینه داری

در محلّتِ کوران ، ولیکن درِ معنی باز بود و سلسلهٴ سخن دراز ، در معنی (این )

آیت : و نَحنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبلِ الْوَرید . سخن به جائی رسانیده

بودم که ( می گفتم )

دوست نزدیکتر از من به من است وینت مشکل که من از وی دورم !

چه کنم ؟ با که توان گفت که او در کنارِ من و من مهجورم ؟ !

من از شرابِ این سخن سرمست و فضلهٴ قدح در دست که رونده ای در کنارِ

مجلس گذر کرد و دور آخر در او اثر کرد . نعره ای چنان بزد که دیگران به موافقتِ

او در خروش آمدند و خامانِ خوش مجلس بجوش . گفتم سُبحانَ ٱللّه ! دورانِ با خبر

در حضور و نزدیکانِ بی بصر دور .

فهمِ سخن چون نکند مستمع قوّتِ طبع از متکلّم مجوی

ص ٢٧٧

فُسحتِ میدان عبادت بیار تا بوند مردِ سخنگوی گوی

گلستان ، ص ٩٠ - ٩١

در توضیحاتی که دکتر غلامحسین یوسفی بر کتاب گلستان مرقوم داشته اند جمیع

کلمات و اصطلاحات مهمّه حکایت فوق را شرح و بسط داده اند ، از جمله مینویسند :

جامع بعلبک : مسجد جامع ( که در آن نماز جمعه گزارند ) بعلبک .

بَعَلْبَک : نام شهری قدیمی در لبنان

راه از صورت به معنی نبرده : گرفتار دنیای ظاهر و اهل ظاهر بودند و در جهان

حقیقت راه نیافته بودند ...

آینه داری : آینه گردانی ، آینه پیش روی کسی ( عروس و دیگران )گرفتن تا

خویشتن را در آن بیند ... سعدی در این حکایت وعظ و اندرزهای بی اثر خود را در

دل سرد و بی استعداد شنوندگان به تربیت کردن چارپایان و آینه گرداندن در محلّه

کوران تشبیه کرده و کاری بی حاصل شمرده است ...

نحن اقرب ... : آیه ١٦ ، سورهٴ ق (٥٠) است یعنی ما به او (آدمی ) از رگ گردن وی

نزدیکتریم ...

دوست : محبوب ، معبود ، خدا ، نظیر مشمون این مصراع را در بیت زیر از مولوی

نیز می توان دید :

ما ز خود روی تو گردانیم سر چون توئی از ما به ما نزدیکتر

( مثنوی ٢/٣٨٢ )

فضله قدح : باقی ماندهٴ ( شراب در ) کاسه (ظرف شراب )

سخن را در تاثیر به شراب تشبیه کرده است . مفهوم جمله آن که : من از بادهٴ سخن

سرخوش بودم و همچنلن به بقیهٴ گفتار ادامه می دادم که ...

دَورِ آخر : آخرین گردش جام باده ... منظور آن کلمات آخری در او تاثیر کرد ...

خامان مجلس : ناپختگان ( سرددلان ) از حاضران ...

سُبحان اللّه : منزه می دانم خدا را ، در بیان تعجب بکار میرود : شگفتا ! نظیر :

" خواجه گفت : ای سبحان اللّه ! تو امروز دو ماه است که انگور می خوری ، ندانی

که شیرین کدام است ! " ( غزالی ، نصیحة الملوک ٢٦٢ ) .

دورانِ با خبر در حضور ... :یاران دور دست و دل آگاه ، حاضرند و حضور قلب

ص ٢٧٨

دارند و نزدیکان بی نصیب از بینائی ( کوردلان ) از عالم معنی ( نزدیکی به خدا )

دورند ...

فسحت میدان ... : میدان دوستداری ( دل بستگی به شنیدن سخن ) را فراخ و گشاده

دار تا سخنگوی گوی سخن را بزند . فسحت : فراخی ، گشادگی ...

گلستان ، ص ٣٣١-٣٣٣

در باره نفوسی که در الواح فوق مذکور شده اند ذکر چند نکته مختصر ذیل در

معرفی و ارائه مآخذ شرح احوال آنان مفید به نظر می آید :

شرح حال آقا محمّد علی سلمانی در کتاب آقای نعمت اللّه ذکائی بیضائی موسوم

به تذکره شعرای قرن اوّل بهائی ، ج ٢، ص ١٨٦ - ٢٠٣ مندرج است .

شرح احوال جناب شیخ سلمان هندیجانی در کتاب تذکرة الوفا ، ص ٢٦ - ٣١ و نیز

در تاریخ سمندر ، ص ١٩٨ - ٢٠٠ مندرج میباشد .

برای ملاحظه شرح احوال و عاقبت مآل سیّد محمّد اصفهانی میتوان به رحیق

محتوم ، ج ١، ص ٧٦١ - ٧٦٢ و ج ٢، ص ٦٣٩- ٦٤٠ و نیز کتاب لئالی درخشان ،

ص ١٣٥ - ١٣٩ مراجعه نمود .

در لوحی که از کتاب مائده آسمانی جلد هفتم نقل گردید مقصود از " میرزا علی "

همان میرزا یحیٰ ازل است که بنا بر لوح حضرت عبدالبهاء ( رحیق مختوم ، ج ١،

ص ٢٥٠ ) و مندرجات کتاب قژن بدیع ( ص ٢٤٢ ) از دوره بغداد تغییر نام داده و به

نام " حاجی علی لاص فروش " یعنی گچ فروش مسمّی و معروف بوده است . شرح احوال

میرزا یحییٰ و افکار و امیال و عاقبت مآل او به تفصیل در کتب نظیر کتاب قرن

بدیع و بهاءاللّه شمس حقیقت مندرج میباشد .

در مقاله حقیر که در متاب خوشه ها ( ج ١، ص ٦٥ - ٨٠ ) به طبع رسیده بخشی به

شرح تفسیر جمال قدم در باره بیت سعدی اختصاص یافته و در معرفی میرزا احمد در

ذیل یادداشت شماره ١٦ در صفحه ٨٠ چنین مرقوم شده است که " مقصود از میرزا

احمد به ظن قوی میرزا احمد کرمانی است " . در کتاب بهاءاللّه شمس حقیقت

ص ٢٧٩

( ص ٢٩٢ ) به نقل از تاریخ آقا رضا قناد ملاحظه شد که در شرح مسائل مربوط به

نزول تفسیر بیت سعدی میرزا احمد مذکور را میرزا احمد کاشانی معرفی نموده اند که

البتّه قول صواب باید چنین باشد .

امّا مقصود از کلیم در الواح فوق جناب میرزا موسیٰ کلیم برادر جمال قدم است .

شرح احوال ایشان به تفصیل در تذکرة الوفاء ، ص ١٣٥ - ١٤١ مندرج میباشد .

ص ٢٨٠

دوستی با پیلبانان یا مکن

ن ک به ذیل : " با فیلبانان ... ".

ص ٢٨١

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

حضرت بهاءاللّه در لوحی که از آثار اوّلیّه دوره بغداد است چنین میفرمایند :

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دود ملولم و انسانم آرزوست

دوست مهربان شکر خدا را که سلامتی فی الجمله حاصل است و مرآت صافیه

قلب حاکی از اشارات و جذبات دل انشاءاللّه مراد این حاصل شود و مرام آن

واصل آید اگرچه خوشتر این است که لوح نور را که از صفحات افئده منیره است

از دلالات این و آن پاکسازیم و عریان در میدان وسیع روح بتازیم چنانچه

حکیم الهی میگوید ،

سوی آن دلبر نبود هیچکس با آرزو با چنان گلرخ نخسبد هیچکس با پرهن

با دوقبله در ره توحید نتوان رفت راست یا رضای دوست باید یا رضای خویشتن

چه جای پیراهن که وجود حجاب میشود و غیریّت خود نقاب میگردد .

ادیب شیراز میگوید ، تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز چنانچه

یعقوب حبّ اگر هویّه قلب و دل را از کدورت آب و گل پاک مینمود البتّه احتیاج

قمیص مصر نداشت که بشیری مبشّر شود و یا سفیری مذکّر آید بلکه نفحات

طیّبه مقدّسه را از شمال روح میشنید و بجانان در عین وصال میآرمید شوق لقا و

ذوق چشمه بقا را از عین صفا ذائقه مینمود و بحیات ابدی و دوام ازلی قیام

میفرمود و بجنّت خلود بعد از حشر روح مخلّد میگشت و هزار چون یوسف را

بی ندای وا اسفا طائف حول میدید و لطیفهٴ مصر وفا را از مدینه فنای احد اخذ

میکرد بلی تا کدورات عالم کثرت که نتیجهً آن هلاکت است زایل و هالک نشود

طلعت باقی وجه بی نقاب سر از حجاب بر نیارد و معنی کلّ شیئ هالک الا وجهه

از جبین مبین هویدا نگردد چه نویسم که بوی جان از پشم شتر که منسوب به

اویس است باید شنید چنانچه صاحب مثنوی میگوید :

بوی جان می آید از پشم شتر این شتر از خیل سلطان ویس در

ولیکن رائحهٴ مشک جان و نسایم رحمٰن از یمن جانان مقطوع و ممنوع است بلی

حقّهٴ لؤلؤ بیضا در صدف دریا مخزون گشته زیرا که ناسفتهٴ آن مقبول تر آید و

ص ٢٨٢

مطبوع تر باشد که قوّت قوای دل را قدرت کامل بخشاید و نور بصر را جودت

قابل بیفزاید و شاید که این کمون سبب ظهور گردد و این ستر را از پی کشفی

باشد و یا این تلویح را طفلی تصریح نماید و یا این ختم را قوّتی بگشاید ،

دانه چون اندر زمین پنهان شود سرّ آن سرسبزی بستان شود

تا چه کند قوّت بازوی دوست . ای رفیق شفیق رفیقت میگوید که آسایش وجود را

نزهتی از آلایش حدود باید که تا چون عنقای مغرب سر از مشرق جان برآورد در

هوای قدس روح که در مدینهٴ جان است سایر گردد قسم بخدا که اگر عساکر ممات

دو اسبه بتازند بگرد این سوار نرسند و عزرائیل چون خادم بر در کمر خدمت بندد و

از عازم حرم منّت برد که شاید در حریم عزّ محرم شود و در آن بساط لطیف که

الطف از دراری نور است طائف گردد و واقف شود سبحان اللّه نسیم حبّ

برخاست و مجلس انس را معطّر نمود نغمهٴ بدیع ساز نمود و عشّاق بادیهٴ

هوش از سروش غیب مدهوش شدند بقسمی شوق و وله و ذوق و طرب احاطه

نموده که نفحهٴ روح القدس از عظم رمیم وزیدن گرفت و روح الامین با جناح

نجاح در پریدن آمد اسرافیل حیات متحیّر گشته که بکدام نغمه این اصحاب را

بهوش آرد و عجز مینماید که شاید از این بیهوشی قسمت برد و نصیب بردارد ،

بس کنم دلبر در آمد در خطاب گوش کن واللّه اعلم بالصّواب

این زمان جان از تنم آمد برون گویدم کانّا الیه راجعون .

و حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا شیخ نظر علی چنین میفرمایند :

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

یک دست جام باده و یک دست زلف یار رقصی در این میانه میدانم آرزوست

ای پیر هوشیار اهل حقّ هزار و سیصد سال فریاد برآوردند ای شاه مردان ای

آفتاب دوران ای مه تابان آخر تو کجائی و چون آن کبود سوار در این میدان

جولان داد و آن آفتاب درخشید و آن مه تابان طلوع نمود اکثر پرده بردیده نمادند

و از مشاهده محروم گشتند تو حمد کن خدا را که در آن روز بودی و آن آهنگ

بدیع شنیدی و آن ندا را بلی گفتی دیده گشودی و گوی سعادت از این میدان

ربودی و در این بهار الهی سیر و تماشای دشت و کهسار نمودی نغمه بلبل معانی

شنیدی و صوت خروس آسمانی استماع نمودی و ببانگ ربّانی به حرکت و اهتزاز

ص ٢٨٣

آمدی طوبی لک ثّ طوبی لک ثمَّ بشری لک و علیک البهاء الابهیٰ .

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی محمّد چنین میفرمایند :

ای بندهٴ الهی ،

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

تا آنکه در آن دیار پی به آن جناب برد و در نهایت سرور شکرانه بدرگاه حیّ قیّوم

فرمود که در چنین خطه و دیاری چنین شمع پُر انواری افروخته گشته و چون

بزیارت آستان مبارک فائز گشت لسان ستایش نسبت به آن جناب گشود و بدرجهٴ

مدح و ثنا نمود که این عبد را بر نگارش این نامه دلالت فرمود حال عبدالبهاء در

نهایت روح و ریحان بذکر تو در محفل یاران مشغول از خدا میطلبم که دم بدم

همدم یاد دلبر روحانی شوی و بذکر آن محبوب رحمانی مشغول گردی خود را

فراموش کنی و گوش بآهنگ ملاء اعلیٰ دهی و نعرهٴ یا بهاء الابهیٰ شنوی این است

دلیل بر اذن واعیه و قوّت استماع گوش هوش . و علیک التحیّة و الثنآء ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا شیخ محمّد ناطق چنین میفرمایند :

ای منادی بملکوت اللّه ملّا میگوید :

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

حال تو الحمدللّه آرزوی آن داری که نفوسی براه آری تا از هر کنجی گنجی یابی

امیدم چنان است که موفّق گردی مختصر مرقوم شد مجال مفقود معذور دارید .

و علیک البهاء الابهیٰ . عبدالبهاء عباس ١٦ جمادی ١ ، ٣٣٨ حیفا .

مصابیح هدایت ، ج ٣، ص ٤٠٧

چنانچه حضرت عبدالبهاء تصریح فرموده اند بیت مذکور از مولوی است و تمام

غزلی که شامل این بیت میباشد چنین است :

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

بشنیدم از هوای تو آواز طبل باز باز آمدم که ساعد سلطانم آرزوست

گفتی ز ناز بیش مرنجان مرا برو آن گفتنت که " بیش مرنجانم " آرزوست

وآن لب گزیدنت که برو شه بخانه نیست وآن ناز و خشم و تندی دربانم آرزوست

ص ٢٨٤

ای باد خوش که از چمن عشق میوزی بر من بوز که مژدهٴ ریحانم آرزوست

یعقوب وار وا اسفاها همی زنم دیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست

باللّه که شهر بی تو مرا حبس مشود آوارگی بکوه و بیابانم آرزوست

زین خلق پر شکایت گریان شدم ملول آن های هوی نعرهٴ مستانم آرزوست

یکدست جام باده و یکدست زلف یار رقصی چنین میانه میدانم آرزوست

زین همرهان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او آن نور دست موسی عمرانم آرزوست

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

گفتم که یافت می نشود جسته ایم ما گفت آنکه یافت می نشود آنم آرزوست

گویاترم ز بلبل اما زرشک عام مهریست بر دهانم و افغانم آرزوست

پنهان زدیده ها و همه دیده ها از اوست آن آشکار صنعت و پنهانم آرزوست

میگوید آن رباب که مردم ز انتظار دست و کنار و نغمه و الحانم آرزوست

منهم رباب عشقم و عشقم ربابی است آن زخمه های رحمت رحمانم آرزوست

بنمای شمس مفخر تبریز روز شرق من هدهدم حضور سلیمانم آرزوست

غزلیّات شمس ، ص ٢٠٢-٢٠٤

قضیه گشتن شیخ به دنبال انسان را مولوی در مثنوی نیز آورده است . برای

ملاحظه حکایت مزبور به دفتر پنجم مثنوی ( بیت ٢٨٨٧ ببعد ) رجوع فرمائید .

در لوح جمال قدم که در صدر مقال نقل شد به ابیات متعددی استشهاد شده که

مأخذ هر یک در ذیل ابیات مذکور ارائه گردیده است . در این لوح مبارک " کلّ

شیئ هالک الّا وجهه " قسمتی از آیهٴ شماره ٨٨ در سوره قصص (٢٨) است که

میفرماید : " وَلَا تَدْعُ مَعَ ٱللّهِ اَلهاً أَخَرَ لَا الهَ الّا هُوَ

کُلُّ شَیئٍ هَالِکٌ‌الّا وَجهَهُ لَهُ ٱلحُکْمُ وَ اَلیْهِ تُرْجَعُونَ ".

مضمون آیه مبارکه بفارسی آن که با وجود خدای یکتا که جز او هیچ

خدائی نیست کس دیگری را به خدائی مخوان . جز ذات الهی هر چیزی نابود میشود

و سلطنت و اقتدار از آن خداوند است و رجوع همه خلق بسوی اوست .

در لوح جمال قدم ذکری از " عنقای مُغْرِبْ " به ضمّ اولّ ، سکون ثانی و کسر و یا

ص ٢٨٥

فتح ثالث ) نیز شده است . ذیلا قسمتی از شرح مندرج در ذیل این اصطلاح را از کتاب

فرهنگ اساطیر نقل مینماید :

عنقای مُغرب : در روایات اسلامی ، گاهی نام عنقا بر سیمرغ اطلاق شده . در وجه

این تسمیه گفته اند که او را عنقا برای آن خوانند که دراز گردن است ( تحقیق در

تفسیر ابوالفتوح ٣/٤٧٨) برخی هم ( مروج ٢/٥٧٦) مادهٴ او را عنقا نامیده اند .

عنقا اوّل در میان مردم بود و به خلایق آزار می رساند . روزی هیچ مرغ نیافت که

شکار کند ، کودکی را بربود . مردم شکایت به پیغمبر خدا کردند او دعا کرد که

خدایا ، نسل او را منقطع گردان . صاعقه ای بیامد و او را بسوخت و او را نسل

نماند . پس عرب مَثَل زدند و چیزهای نا یافت را " عنقای مُغرب " گفتند ( تحقیق

در تفسیر ابوالفتوح ٣/٤٧٨) . مُغرب را به کسر و فتح " ر" هر دو خوانده اند ، که

بترتیب ، به معنی " فروبرنده " و " بلع کننده " و " غریب و نو " است . محمّد بن

محمودبن احمد طوسی ( عجایب المخلوقات ٥١٢) ضمن داستانی شگفت انگیز علّت غیبت

عنقا را این می داند که در زمان سلیمان ، چون نتوانست قضای پروردگار را بگرداند

، به وی ایمان آورد و بعد از آن به کوه قاف ( که در اغلب روایات جایگاه سیمرغ

معرفی گردیده ) شد و دیگر کسی وی را ندید ... در روایتی دیگر هست ( حسین

واعظ کاشفی ، مواهب علیه ، ٣/٢٦٨) که چون اصحاب حنظلة بن صفوان ...

تکذیب پیامبر خود کردند ، خداوند آنها را به مرغی دراز گردن و دارای بالهای

الوان ، که بر کوه دنح یا فتح مقام داشت ، مبتلا کرد ...

فرهنگ اساطیر ، ص ٢٦٧

برای ملاحظه شرح مطالب مربط به اویس که در لوح فوق اشاره ای به او شده به

مقاله این عبد که در مجله عندلیب ( شماره ٢٥ ، زمستان ١٣٦٦ ه .ش . ، ص ١٤ - ٢٢

به طبع رسیده مراجعه فرمائید .

ص ٢٨٦ و ٢٨٧

مآخذ اشعار فارسی

در آثار بهائی

\*\*\*\*\*

حرف :

ذ

ص ٢٨٨و ٢٨٩

حضرت بهاءاللّه در یکی از الواح مبارکه که از لسان خادم اللّه باعزاز جناب

زین المقربین صادر شده و به تاریخ ١١ شهر الحج سنه ١٢٩٠ ه .ق .مورّخ است چنین

میفرمایند :

روحی لک الفداء قد فاز الخادم الفانی بکتابک الشریف ... و این که در باره میرزا

مقصود نام ذکر نموده بودند عرض شد فرمودند ای زین کتابش لدی العرش

حاضر و طرف عنایت به آن ناظر این کلمه در کتابش مکتوب بدون اختیار ملازم

احبار گشتم خواندم خواندنیها و دیدم دیدنیها و شنیدم شنیدنیها انتهیٰ . از

این کلمات چنین مستفاد شد که عرف ایّام را نیافته اند و از سرّ کلمه الهیّه و

ظهور آن و حکمت آن و اثر و احاطه آن دور مانده اند اوهامی چند در نظرشان جلوه

نموده چه که نزد احبار الیوم دیدنی نبوده و شنیدنی نه ، گفته اند ذات نایافته

از هستی بخش - کی تواند که شود هستی بخش . بعضی از احبار از ممالک اروپا در

مدینه حاضر چون میل ملاقات نبود به غصن اعظم توجّه نمودند و بعد از معاشرت

معلوم شد که این احبار بیچاره گرفتار صد هزار بلیه باطنیّه و ظاهریّه بوده و

هستند ولکن این قدر شد که آنچه شنیدند اذعان نمودند چنانچه در صحف اخبار در

لوندره و پروسیه طبع نموده اند . همین قدر به آن شخص این دو کلمه را اخبار

دهید نسئل اللّه بان یریک ما لا رأیته و خلقت لرؤیته عیون العارفین و یسمعک

مالا سمعته و خلقت لاصغائه آذان من فی السموات و الارضین . بگوئید این کلمه

شما را تصدیق ننمودیم ولکن از حقّ بخواه که دیدنی را ببینی و شنیدنی را

بشنوی انه لهو الفضال الکریم . این قسم از ناس طالب حقّ نبوده و نیستند بلکه

بما ینفعهم فی الظاهر شائق و آمل نسئل اللّه بان یزین الکل بطراز اسمه الذی به

اشرقت السموات و الارضون ...

و نیز حضرت بهاء اللّه در کتاب بدیع چنین میفرمایند :

... معلوم است که این کلمات از خودت نبوده از وسوسه انفس بعیده مرقوم داشتهٴ

ص ٢٩٠

ذات نایافته از هستی بخش - کی تواند که شود هستی بخش . امثال آن نفوس

پژمرده محرومه یمین را از شمال تمیز نداده اند چگونه خود را هادی و منجی

فرض گرفته اند ... کتاب بدیع ، ص ٤

حضرت عبدالبهاء در لوح دکتر محمّد خان محلاتی در پاریس چنین میفرمایند :

ای قائم بخدمت ملکوت اللّه نامه ای که بتاریخ ٢٥ اکتوبر بجناب آقا سیّد اسداللّه

مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید از محفل نورانی پاریس مرقوم نموده بودید

که الحمد للّه آن انجمن روشن است بسیار سبب سرور گردید و امروز باید رایت

وحدت انسانی مرتفع شود و خیمه یکرنگ اتحاد و یگانگی سایه بر آفاق افکند

و خادمان این امر عظیم احبّای الهی باشند پس نفس احبّا بدرجه ای باید اتحاد و

اتفاق و یگانگی داشته باشند که سبب عبرت دیگران گردد و سرمشق ملل و نحل

و امم و قبائل شود زیرا

جان نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش .

این امر مهمّ اسّ اساس الهی است ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند :

... امروز اهمّ امور اتّحاد و اتّفاق احبّای الهی است که بایک دیگر یک دل و یک

جان شوند ، تا توانند مقاومت خصومت اهل عالم کنند و تعصّبات جاهلیّه ملل و

مذاهب را اراله نمایند ، هر فردی از افراد بشر را تفهیم نمایند که کل بار یک

دارید و برگ یک شاخسار ، ولی تا نفس احبّا اتّحاد و اتّفاق کلّی نیابند چگونه

توانند که احزاب سائره را باتّحاد و اتّفاق بخواننذ ،

جان نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا علی محمّد خان دکتر در طهران چنین

میفرمایند :

هواللّه ای یار روحانی نامه ملاحظه گردید و ناله و انابه مسموع شد . مزاحی

بخاطر رسید ، عارفان گویند

ص ٢٩١

جان نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

عبدالبهاء را نه لانه ای و نه آشیانه ای با وجود این چگونه دعا نماید و یاران را

خانه و کاشانه طلبد . سی و پنج سال است که در این سجن اعظم صاحب خانه هر

روز از برای ما بهانه جوید ، گاهی ناز کند و گاهی غمزه فرماید و گهی عشوه بکار

آرد و دمی مشتری حاضر فرماید . مختصر این است که از خانه بخانه انتقال نمائیم و

در سبیل دلبر یگانه نه لانه جوئیم نه آشیانه با وجود این از خدا خواهم که یاران

را از هر جهت معمور و آبادان فرماید و سرو سامان بخشد و گنج روان مبذول

دارد و مظهر آتنا فی الدّنیا حَسَنَةً و فی الآخرةِ حَسَنَةً فرماید . این رخنه

ها سدّ گردد و این حرفها رفو یابد مطمئن باش . و علیک التحیّة و الثنآء . ع ع

و حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند :

... نفوس پر خمولی که بذاتها محتاج مربّی و محافظ و معین هستند چگونه

توانند که مربی آفاق گردند و فائض بر اهل میثاق ، لا واللّه

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش .

مریض طبیب نگردد و ناتوان پزشک دانا نشود ...

مکاتیب ، ج ٩٢ ص ١٨٢

و در یکی دیگر از الواح حضرت عبدالبهاء چنین مسطور :

ای منجذب نفحات قدس ساعت هفت از شب است و این آوارهٴ بیداء حبّت اللّه

از کثرت تحریر دست خسته و قلم سر شکسته بنگارش این نامه پرداخته تا بدانی

که پاک جانت در این بساط چقدر عزیز است و ساغر دل از بادهٴ محبّت چگونه

لبریز ... مخطاء عظیم حارس دین مبین نشود و معرض سهو سقیم حافظ شرع

متین نگردد ، گمراه هادی سبیل نگردد و جائز الخطاء مرکز هدیٰ و مبیّن آیات

کبریٰ نشود ،

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش .

باری ورق به نهایت رسید و راز دل نهفته ماند آن قدر بدان که همیشه در نظر بوده

و هستی والسلام .والبهاء علیک . ع ع مجموعه مکاتیب ، شماره ١٣، ص ٨٧- ٨٩

ص ٢٩٢

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از یاران پارسی چنین میفرمایند :

ای احبّای الهی منّت خدای را که آتش جنگ در بلاد فرنگ اندکی خاموش شد و

علم پرخاش سرنگون گشت ... ای احبّای الهی بهتر آنست که به نصایح و

وصایای او پردازیم و به موجب آئین رحمانی سیر و حرکت کنیم و تعالیم الهی را

مایهٴ فلاح و نجاح خویش دانیم و از خدعه و فریب نفس امّاره پناه به درگاه

احدیّت بریم از هویٰ و هوس بگذریم و از آلودگی عالم طبیعت آزادی یابیم علم

ائتلاف برافرازیم و به یگانگی پردازیم زیرا تعالیم الهی چنین میفرماید که سبب

الفت و محبّت بین بشر شویم تا از خطر برهیم و از اذیّت و ضرر بیزار باشیم تا

شجر پر شکوفه و ثمر گردیم . این وصایای الهی را بجان و دل خریدار باشیم و از

انبعاثات آب و گل مقدّس و منزه شویم پس اوّل باید خود را متذکر داریم بعد به

دیگران پردازیم اوّل عاشقان باید جانفشان شوند بعد دلالت دیگران نمایند .

ذات نا یافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

ای یاران الحمد للّه شما عاشقان روی حقّید و بی سروسامان کوی او توجّه به

منظر ابهیٰ دارید و تعلّق به ملکوت اعلیٰ از نسیم جانپرور گلشن الهی زنده و در

اهتزازید و به ملکوت راز همدم و دمساز و با طیور حدیقه جنّت ابهیۭ هم آهنگ و

هم آواز پرتوی از نور مبین در جبین دارید و بهره و نصیبی از فیض رحمٰن و رحیم

شکر کنید که به این موهبت کبریٰ موفّقید . و علیکم البهاء الابهیٰ ، ٢١ آب ١٩١٩

عبدالبهاء عباس

و نیز میرزا محمود زرقانی از بیاناتشفاهی حضرت عبدالبهاء چنین آورده است که

فرمودند :

... اثرات و نتائج امر مطالع کلمة اللّه دلیل بر صدق مدّعا و جانفشانی آن هیاکل

مقدّسه بجهت تربیت نفوس بشریّه بوده حضرت مسیح می فرماید ایشان را از

ثمراتشان بشناسید هیچ درخت تلخ میوهٴ شیرین یا درخت شیرین میوهٴ تلخ

نخواهد داد ،

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش .

شخصی که خود صادق نباشد و جز انیّت و غرض ذاتی هیچ قصد تربیت و ترقّی

ص ٢٩٣

نوع انسان نداشته باشد و جانفشان سبیل الهی نگردد چگونه ملّتی را از حضیض

ذلّت باوج عزّت و سعادت رساند و نفوذ کلمهٴ طیّبه اش در قرون عدیده سبب تبدیل

اخلاق و تحسین صفات و تعدیل اطوار و اتّحاد امم مختلفه گردد مدّعی و

طالب دنیا از بلایا و تعدیات ملل متهاجمه در حال مغلوبیّت کبریٰ بکلّی

مقاصدش محو و نابود شود بمجرّد موت ارادتش فوت گردد و شجرهٴ آمالش از

بیخ و بُن کنده شود بالعکس یکی از معجزات کلمة اللّه و آیات باهره مدّعیان من

عنداللّه اینست که با وجد ظلم اعداء و قتل و زجر و بلا روز بروز امرشان

نافذ تر شود ذلّت سبب عزّت گردد اسارت و حبس حکم آزادی و نجات یابد ...

بدایع الآثار ، ج ٢، ص ٣١٢ -٣١٣

و در شرح احوال جناب ملّا علی اکبر ایادی ، معروف به حاجی آخوند حضرت

عبدالبهاء در تذکرة الوفاء چنین میفرمایند :

... در بدایت سلوک در مراتب تسلیم و رضا مسالک فقر و فنا پیمود و اقتباس

انوار کرد پس بتبلیغ پرداخت چه خوش میگوید ،

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

مبلّغ چنین باید که بدایت خود را تبلیغ کند پس دیگران را ...

تذکرة الوفاء ، ص ٢١

بیتی که در آثار متعدد فوق نقل شده از ابیات مشهور عبدالرحمٰن جامی است که

در عقد چهارم مثنوی سبحة الابرار چنین میفرماید :

عین ممکن ببراهین خرد نتواند که شود هست بخود

چون زهستیش نباشد اثری چون بهستی رسد از وی دیگری

ذات نایافته از هستی بخش چون تواند که بود هستی بخش

خشک ابری که بود ز آب تهی ناید از وی صفت آب دهی

هرچه آنرا بود از بودنشان گر بود منحصر اندر امکان

لازم آید که نیاید بوجود هیچ موجود درین عرصه چو بود

نقش بی خامهٴ نقاش که دید نغمه بی زخمهٴ مطرب که شنید

ناید از ممکن تنها چون کار حاجت افتاد بواجب ناچار

ص ٢٩٤

او بخود هست و جهان هست بدو نیست دان هرچه نه پیوست بدو

مثنوی هفت اورنگ ، ص ٤٦٩

مقصود از میرزا مقصود که جمال قدم در لوح مندرج در صدر این مقال فقره ای از

عریضه او را نقل فرموده اند میرزا محمود خان افشار مدیر جریده فرهنگ در اصفهان

است . میرزا محمود خان در سالهای اوّلیه دهه ١٢٩٠ ه .ق .مستقیما و یا بواسطه

آقا محمّد مصطفیٰ بغدادی و جناب زین المقربین با جمال قدم در ارتباط و مکاتبه

بوده و سبیل لجاجت و عناد پیموده است . او سرانجام در سنه ١٢٩٩ ه .ق. در عکّا به

حضور جمال قدم مشرّف شد و منقلب و مومن گردید و در جرگه اهل معرفت در آمد .

میرزا محمود خان پس از مدتی که در صفحات عراق و شام بسر برد به اصفهان

مراجعت نموده و در کار انتشار جریده فرهنگ مشارکت نمود . این جریده عبارت از

هفته نامه ای خبری و فرهنگی بود که به صورت چاپ سنگی در اصفهان نشر می شد و

اخبار ولایات مرکزی ایران را شامل بود . جریده فرهنگ بهمّت و مدیریّت میرزا

تقی خان سرتیپ کاشانی ملقب به حکیم باشی ظلّ السلطان تاسیس گشت و بعد از

فوت میرزا تقی خان حکیم باشی میرزا محمود خان افشار مدیر و منش یآن روزنامه

شد شماره اوّل این روزنامه در چهار صفحه در تاریخ دوّم جمادی الاوّل سنه ١٢٩٦ ه

.ق. /٢٤ آپریل ١٨٧٩ میلادی منتشر گردید و هفته ای یکبار در روزهای پنجشنبه به

مدت ده سال به طور مرتب در اصفهان طبع و انتشار یافت . شرح طبع و انتشار این

جریده در کتاب تاریخ جراید و مجلات ایران ، ج ٤، ص ٧٣-٧٥ به تفصیل مندرج

است .

باری میرزا محمود خان فرهنگ در سال ١٣١٣ ه .ق. /١٨٩٥ م در اصفهان در سن

هفتاد سالگی از این عالم درگذشت و در تکیه میر در اصفهان مدفون گردید .

میرزا محمود خان را پسری بنام میرزا محمّد خان فرهنگ الممالک بوده که از

مومنین و شیفتگان امر مبارک است .

میرزا محمود خان افشار معروف به میرزا مقصود را الواح متعدد است . مهمترین

ص ٢٩٥

اثر نازله جمال قدم خطاب به او لوح مشهور به " لوح مقصود " است که بتاریخ ٢٩ صفر

١٢٩٩ ه .ق. عزّ نزول یافته و بطور مستقل در ٣٢ صفحه به سال ١٩٢٠ م در مطبعه

سعادت در قاهره به طبع رسیده است . این بوح در کتاب مجموعه ای الواح جمال اقدس

ابهیٰ که بعد از کتاب اقدس نازل شده ( ص ٩٥ - ١١١) نیز مندرج میباشد و یکی از

الواح مهمّه مشهوره جمال قدم محسوب میگردد .

در فقره منقول از کتاب بدیع کلمه " خودت " اشاره به میرزا مهدی قاضی رشتی و

کلمه " انفس بعیده " راجع به نفوسی نظیر سیّد محمّد اصفهانی است .

در لوح میرزا علی محمد خان دکتر که فوقا نقل شد عبارت عربی " آتنا فی الدنیا..."

قسمتی از آیه مبارکه شماره ٢٠١ در سوره بقره (٢) میباشد که میفرماید :

وَ مِنهُم مَنْ رَبَّنا اتِنا فِی الدّنیٰا حسَنَةً و فِی الآخِرَةِ حَسَنَةً

وِ قِنٰا عَذاب النّارِ

مضمون کلام الهی آن که بعضی از مردم از درگاه الهی مسئلت می نمایند که از

نعمت های دنیا و آخرت بهره مند شوند و از عذاب آتش جهنم محفوظ مانند .

ص ٢٩٦

ذره علمی که در جان من است

وارهانش از هوا و خاک پست

جمال قدم بیت فوق را در رساله چهار وادی ( آثار ، ج ٣، ص ١٤٩) نقل فرموده اند و

بیت مزبور از مولوی است . ن ک به ذیل : " ای خدا ای لطف تو ... " .

ص ٢٩٧

مآخذ اشعار فارسی

در آثار بهائی

\*\*\*\*\*

حرف :

ر

ص ٢٩٨ و ٢٩٩

رخ نگردانم نگردم از تو من

بهر فرمان تو دارم جان و تن

ن ک به ذیل : " اگر در آتش رفت ... " و " آن یکی عاشق ... " .

ص ٣٠٠

رسم ره اینست گر وصل بها داری طلب

حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز جمعی از احبّای نهاوند عزّ صدور یافته

چنین میفرمایند :

ای یاران الهی جناب آقا محمّد تبریزی نهایت ستایش را از شما نموده که این

یاران الهی چون شمع روشنند و چون نجوم در افق هدایت درخشنده و تابان .

جانها هدف تیر محبّت است و دلها صدف درّ معرفت دیده ها بافق ابهیٰ ناظر و

سینه ها از نار محبت جمال بهاء پرشعله و متوقّد در اسحار ببدیع اذکار مشغولند

و در لیل و نهار بیاد آن دلبر بیهمتا مألوف هر شامی با چشم گریان مشغول بذکر

یار مهربانند و هر صبحی با لب خندان مستبشر بفضل و موهبت یزدان . این خبر

سبب فرح بی حد و حصر شد و این گواهی باعث سرور نامتناهی گشت چون

چنین است عنقریب نهاوند خلد برین گردد و بن و بانگاه رجای علیین شود . آن

دشت و صحرا و آن کوه و بیداء بنفحهٴ جنّت ابهیٰ مشکبار شود طوبیٰ لکم و

حسن مآب . ای یاران الهی هرچند رقیب ستمکار عنید است ولی ملجاء و پناه

رکن شدید و مجیر و دستگیر خداوند فرید مجید عاشقان عالم خاک را چقدر

تحمّل مشقّت و آلام است دیگر معلوم است که مشتاقان جان پاک را چه صبر و

قرار لازم جمال ابهیٰ روحی لاحبّائه الفداء در غزل مشهور میفرماید ، رسم ره

اینست گر وصل بها داری طلب . الحمد للّه آن یاران الهی بشروط و رسم و ره قیام

نموده اند و این از فضل و انعام آن دلبر بیهمتاست . و علیکم التّحیّة و الثنآء

.

مصرع منقول چنامچه تصریح فرموده اند از جمال اقدس ابهیٰ است . برای

ملاحظهابیات جمال قدم و مطالعه الواح دیگری که حاوی این ابیات است به ذیل " اگر

خیال جان ... " مراجعه فرمائید .

ص ٣٠١

رغم دل انعام آمد

حضرت بهاءاللّه در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند :

ورقه هویّه علیها بهاءاللّه بسمی العزیز الرؤف یا ورقتی علیک بهائی و رحمتی

امروز اوراق سدرهٴ منتهیٰ بنغمات و الحانی مغرّد که اگر اهل عالم باقلّ من آن

باصغاء آن فائز شوند مشاهده نمایند جمیع اشیاء مختلفه و صور متغایره و آراء

متشتّته بمثابهٴ حروف یک کلمهٴ مبارکه مجتمع و آن کلمه بمثتبه لسان امام

ملکوت بیان مقصود عالمیان حاضر و به کلمهٴ مبارکه مقدّسه عالیه وجّهت

وجهی الیک یا فاطر السموات و الارضین و یا نار افئدة المشتاقین و یا محبوب

قلوب العارفین ناطق . امروز بحر بیان را امواجی دیگر و طور عرفان را ترنّم دیگر

زمزم بطحا را زمزمهٴ دیگر است چه که حضرت مقصود من غیر ستر و حجاب

آمد رغم دل انعام آمد طوبیٰ از برای نفسی که بأذن مطهّره از مفتریات وری و

قصص اولی قصد اصغا نمود و بآن فائزگشت . انشاءاللّه آن ورقه و اوراق اخری از

کأس این بیان که از مشرق وحی رحمٰن ظاهر شده بیاشامند و اماء ارض را بشطر

عنایت الهی راه نمایند . اشکری ربّک المسجون المظلوم انّه فی بحبوحة الأحزان

ذکرک بما اهتزّت به الجبال و نادی المناد الملک للغنیّ المتعال البهآء المشرق

من افق ارادتی علیک و علی ابیک و امّک و اختک و علی اللّائی اقبلنّ و آمنّ

بالفرد الخبیر .

عبارت " رغم دل انعام آمده " از لوح مبارک " از باغ الهی " است که در آن جمال

قدم چنین میفرمایند :

از باغ الهی با سدرهٴ ناری آن تازه غلام آمد ... محتجبان را مرگی ، منجمدان را

دردی شاهنشه ایّام آمد . کنز تمام آمد ، آن غیب به نام آمد رغم دل انعام آمد ...

و نیز ن ک به ذیل " محتجبان را مرگی ... "

ص ٣٠٢

رفتی و شکست محفل ما

هم محفل ما و هم دل ما

حضرت ولی امراللّه در توقیع مبارک مورّخ ٣ شهر الکلمات ٨٩ بدیع ( ١٥ تموز

١٩٣٢ م ) که به شرح محامد و نعوت حضرت ورقه مبارکه علیا اختصاص یافته در باره

آن ورقهٴ بهیّه نوراء و خانم اهل بهاء چنین میفرمایند :

... پس از صعود حضرت عبدالبهاء بملکوت ابهیٰ آن شمع ملاء اعلیٰ این مور

ضعیف را در آغوش محبّت خود بگرفت و بمهر و شفقتی بی مثیل بر آنچه لازمهٴ

عبودیّت است تشویق و ترغیب و دلالت فرمود . عنصر وجود این عبد ناتوان

بمهرش مخمّر و بروحات انسش ممتزج و از روح جاویدش مستمدّ . تعطفات و

تلطفاتش طرفة العینی از یاد نرود و بمرور شهور و اعوام اثراتش در این قلب

حزین نقصان نپذیرد

ای خانم اهل بهاء

رفتی و شکست محفل ما هم محفل ما و هم دل ما

قلم و لسانم از عهدهٴ شکرت عاجز است و از وصف سجایای حمیده ات قاصر .

رشحی از محبّت بیکرانت را تقدیر نتوانم و از عهدهٴ تعریف و توصیف ادنیٰ

حادثه ای از حوادث حیات گرانبهایت بر نیایم ...

توقیعات مبارکه ، ج ٢، ص ٢٠٩- ٢١٠

و در تاریخ نبیل زرندی چنین مذکور است :

... اشخاص دیگری نیز در آن سه شب که حضرت اعلیٰ در منزل حاجی تشریف

داشتند بحضور مبارک مشرّف شدند هیکل مبارک از حاجی میرزا جانی راضی

بودند عنایات بسیار از لسان اطهر نسبت به مشارالیه جاری شد حاجی حتّیٰ

نسبت به مامورین هم محبّت فراوان اظهار کرد همه از او راضی بودند صبح روز

دوّم بعد از نوروز حاجی میرزا جانی حضرت اعلیٰ را بمامورین سپرد و با نهایت

غم و اندوه مولای محبوب خود را وداع کرد حضرت اعلیٰ با مامورین بجانب قم

توجّه فرمودند حزن و اندوه میزبان بی پایان بود و لسان حالش میگفت ،

ص ٣٠٣

رفتی و غمت بماند در دل چون آتش کاروان بمنزل

رفتی و شکست محفل ما هم محفل ما و هم دل ما

مطالع الانوار ، ص ١٩٤

بیت " رفتی و شکست محفل ما ..." از نظامی گنجوی است و در ذیل عنوان

" مقطعات و ابیات پراکنده " در دیوان قصاید و غزلیّات نظامی گنجوی ، ص ٣٤٦ مندرج

میباشد .

حکیم جمال الدین ابو محمّد الیاس ابن یوسف معروف به نظامی یکی از ارکان

مسلم شعر و ادب فارسی محسوب میشود . او در حدود سال ٥٣٠ ه .ق./١١٣٥م در

گنجه متولد شد و در حدود سال ٦١٤ه .ق. / ١٢١٧م در همان شهر چشم از جهان

بربست .

نظامی گنجوی عالمی متبحر ، فاضلی کامل و شاعری بسیار توانا است .قدرت

نظامی در داستان سرائی کم نظیر و ظرافت فکر و وسعت تخیّل و لطافت ذوق او که با

دانشی عمیق در علوم مختلفه مذهبی ، تاریخی و فلسفی عجین گشته نظامی را بعنوان

یکی از سلاطین مسلّم شعر فارسی معتبر و مشتهر ساخته است .

نظامی را آثار متعددی است که در ادب فارسی در غایت اهمیّت و اشتهارند .

از جمله آثار مهمّ او پنج منظومه مشهور به پنج گنج و یا خمسه نظامی است که عبارت

از مخزن الاسرار ، خسرو و شیرین ، ، لیلی و مجنون ، هفت پیکر و اسکندر نامه

میباشد .

این آثار که از شاهکارهای بزرگ شعر فارسی محسوب میشوند در طیّ قرون

متمادی محل توجّه اهل شعر و ادب بوده اند . نظامی را غیر از پنج گنج دیوان قصاید

و غزلیّاتی است که از جمله به سعی استاد سعید نفیسی منتشر گردیده است .

برای ملاحظه شرح احوال و آثار نظامی به تاریخ ادبیّات ،ج ٢، ص ٧٩٨ -٨٢٤ و

مقدّمه کتاب گنجینه کنجوی اثر وحید دستگردی و مقدّمه دیوان قصاید و غزلیّات

نظامی گنجوی مراجعه فرمائید . کتاب شناسی نظامی گنجوی نیز که حاوی صورت آثار

و مطالعات مربوذ به نظامی می باشد بوسیله آقای ابوالقاسم رادفر در ٦١٩ صفحه

ص ٣٠٤

تالیف شده و در سال ١٣٧١ ه .ش . بوسیله موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی در

طهران انتشار یافته است .

بیت نظامی گنجوی یاد آور بیت کاظم آرتیمانی است که گفت :

بیت الحزن است محفل ما از محفل ما بتر دل ما

حدیقة الشعراء ، ج ٢ ، ص ١٤٤٦

علی الظاهر عاشق اصفهانی به اقتضای بیت نظامی رفته و در غزلی چنین سروده

است :

رفتی و شکست محفل ما هم محفل ما و هم دل ما

گر عُقده گشا کرشمه تست فریاد زکار مشکل ما

جان دادن بر مراد بینی گر در نگری بسمل ما

تیغی هست و تغافلی هست تا چیست خیال قاتل ما

کو از تو نگار خوش تغافل یک عشوه که خوش کند دل ما

بر خرمن آسمان نپرداخت آن برق که سوخت حاصل ما

ترکی بزمین نشست و پر شد پیمانهٴ صید غافل ما

زین راه که منتها ندارد آمد دو جهان دو منزل ما

خشت خم و باده و سبوئی از بهر چه هشته ای گل ما

زین دشمن جانستان بی مهر عاشق که خورد غم دل ما

دیوان عاشق ، ص ٤٣

برای ملاحظه شرح مربوط به بیت " رفتی و غمت ... " به ذیل آن بیت مراجعه

فرمائید .

ص ٣٠٥

رفتی و غمت بماند در دل

چون آتش کاروان به منزل

بیت فوق در تاریخ نبیل زرندی مذکور شده و شرح مندرج در تاریخ نبیل در ذیل :

" رفتی و شکست محفل ما ... " مندرج گردیده است .

گوینده بیت بر حقیر معلوم نیست .

ص ٣٠٦

رنگ تزویر پیش ما تبود

شیر سرخیم و افعی سیهیم

ن ک به ذیل : " گرچه ما بندگان ... " .

ص ٣٠٧

روا باشد انا الحق از درختی

چرا نبود روا از نیک بختی

حضرت عبدالبهاء چنین میفرمایند :

هواللّه ای نفس مبارک در شبستر وقتی اهل عرفان در بستر امن و امان آرمیدند

شیخ شبستری شعری گفته که فی الحقیقه بالهام الهی بوده و آن اینست ،

روا باشد اناالحق از درختی چرا نبود روا از نیک بختی

باری تو حال در آن کشوری و صاحب سمع و بصر و بنار محبّت اللّه افروختی و

حجباترا سوختی شعله ای بزن تا نائرهٴ عشق بعنان آسمان رسد و نفحه ای بدم که

روح حیات بطالبان بخشد . و علیک البهاء الابهیٰ . ٢٨ ذی حجه ١٣٣٨ حیفا

عبدالبهاء عباس

مکاتیب ، ج ٦، ص ١٠٨

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب طبیب در قزوین چنین میفرمایند :

هوالابهیٰ ای مشتعل بنار موقدهٴ در سدرهٴ سینا و شجرهٴ تخرج من طور سیناء

تنبت بالدّهن و صبغ للاکلین حضرت کلیم شعلهٴ نورانی هدایت رحمانی را از

شجرهٴ مبارکهٴ زیتونه لاشرقیّه و لا غربیّه مشاهده نمود و ندای الهی را از آن

نار مشتعله استماع فرمود و این حکایت را کلّ در کتاب مبین قرآن عظیم بتصریح من

دون تلویح قرائت و تلاوت مینمایند و بهیچوجه تعجّب و استغراب نمینمایند

ولی از ندای الهی که در سدرهٴ ربّانی و حقیقت مقدّسه انسانی بلند شده کلّ

تعجّب و استغراب مینمایند . با وجود آن که آن ندا مخاطب حضرت موسیٰ بود و

این ندا متوجّه جمیع من فی الایجاد من ملاء الانشآء و دال بر هدایت کبریٰ و

محرّک اجسام میّته بالنفخة الاخریٰ مراجعت بمعامی و حقائق و مبانی و دقائق آن

ندا در کتاب مقدس شود و قدری نیز در اسرار منتشره و حقائق مقدّسه و سوانح

ملکوتیه و لوائح جبروتیّه و آثار رحمانیّه و براهین زحدانیّه و فیوضات صمدانیّه

و تجلیّات ربّانیّه تفکر گردد مشهود و واضح شود که چه قسم است ، چه فائده که

انصافی در میان نیست و حقیقتی آشکار نه غبار اوهام است که آفاق عقول را

احاطه نموده است و غمام گمان است که سماء ادراکات را فرا گرفته است چه

ص ٣٠٨

خوب میگوید ،

روا باشد انا الحقّ از درختی چرا نبود روا از نیک بختی

بیت مزبور در نسخه دیگری از کتاب مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز که در

طهران به سال ١٣٧١ ه .ش. نشر شده . ( طبع زوّار ، تصحیح و تعلیقات از محمّد رضا

برزگر خالقی و عفت کرباسی )، تحت بیت شماره ٤٤٤ چنین مذکور شده است :

روا باشد انا الحقّ از درختی چرا نبود روا از نیکبختی

در شرح این بیت در کتاب فوق چنین آمده است :

اشارات است به ردّ جماعتی که به قتل شیخ " حسین منصور حلّاج " فتوا دادند که

به قول انا الحقّ کافر شده است و کشتنی است . شعر :

چون قلم در دست غدّاری بود لاجرم منصور بر داری بود

چونکه حکم اندر کف رندان بود لاجرم ذوالنّون در زندان بود

یوسفان از مکر اخوان در چَه اند کز حسد یوسف به گرگان میدهند

یعنی "انّی انا اللّه " از درختی جایز میدارند و منکر نمی دانند ، چرا انا الحقّ

از نیک بختی که " منصور " است روا نمی دارند ؟ با وجود آنکه نشأة انسانی به این

معنی سزاوار تر است ، زیرا که انسان به جامعیّت صفات کمال ، اکمل جمیع

موجودات است ، خصوصا از نشأة نباتی : و ندای شجره به " انی اناللّه " نصّ قرآنی

است . چون درخت با وجود عدم صفات کمال ، مظهر تجلّی حقّ می تواند بود ،

انسان بطریق اولی که باشد .

چون کسی که از شکوک و شبهات وهم و خیال عبور نمود و به مرتبهٴ یقین

علمی یا عیانی رسید ، می داند (ب ٢٠٦ ) که هستی مطلق حقّ است و غیر حقّ

عدم است ... مفاتیح الاعجاز ، طبع زوّار ، ١٣٧١، ص ٣١٦- ٣١٧

ص ٣٠٩

مطلب قابل توجّه آن که در گلشن راز شیخ محمود شبستری که در کتاب مجموعه

آثار شیخ محمود شبستری ( ط : طهوری ، ١٣٦٥ ) به طبع رسیده بیت فوق موجود

نیست . صمد موحد در توضیحاتی که بر گلشن راز نوشته اند در ذیل بیت شماره ٤٤٢

چنین مرقوم داشته اند :

در شرح گلشن راز لاهیجی و نسخه های چاپی بعد از این بیت اضافه دارد :

روا باشد انا الحقّ از درختی چرا نبود روا از نیک بختی

این بیت در خسرونامهٴ عطّار بصورت زیر آمده است :

روا باشد انا اللّه از درختی چرا نبود روا از نیک بختی

آقای دکتر شفیعی کدکنی یکی از دلایل عدم صحّت انتساب این منظومه را به

عطار وجود همین بیت میدانند و می نویسند : " چگونه می تواند این منظومه اثر

قرن ششم یا اوایل قرن هفتم باشد ، حال آنکه شعرهای معروف شیخ محمود

شبستری در آن تضمین شده است و در توحید آغاز کتاب ، سراینده ، بیت بسیار

معروف روا باشد انا اللّه از درختی ... گلشن راز را تضمین کرده است " ٠

( مختار نامه عطار ، به کوشش دکتر شفیعی کدکنی ، ص پنجاه و یک ) . ولی نکته قابل

توجّه این است که بیت مذکور در هیچ یک از نسخه های خطی کهن گلشن راز وجود

ندارد ، بنا براین اگر از عطار نباشد مسلماً از شبستری نیز نیست و باید به دنبال

سرایندهٴ آن گشت . مجموعهٴ آثار شیخ محمود شبستری ، ص ١٣٥

شیخ سعید الدین محمود شبستری از عرفای بنام ایران است مه در حدود سال

٦٨٥ ه .ق. /١٢٨٦ م متولد شد و به سال ٧٢٠ ه .ق. /١٣٢٠ م از این عالم درگذشت .

شیخ محمود به بسیاری از بلاد اسلامی سفر کرده و در رسالات متعددی در مسائل

دینی و عرفانی از خود به یادگار گذاشته است . مثنوی گلشن راز یکی از مهمتری و

اساسی ترین متون موجود در شرح اصول و مبادی عرفان اسلامی است . شیخ

محمود این مثنوی را در سال ٧١٧ ه .ق. /١٣١٧ م در بیش از هزار بیت در جواب

سئوالات امیر حسینی هروی به نظم آورده و این اثر نفیس همواره محل توجّه اهل

عرفان بوده است . بر گلشن راز شروح و تفاسیر متعدد نوشته اند . شرح گلشن راز

ص ٣١٠

شیخ شمس الدّین لاهیجی از جمله مهمترین شروح گلشن راز محسوب میشود . برای

ملاحظه شرح احوال و افکار شیخ محمود شبستری به مقدّمه ای که آقای دکتر صمد

موحد برای مجموعه آثار شیخ محمود شبستری ( ط: طهوری، ١٣٦٥ ه .ش. ) نوشته اند

مراجعه فرمائید .

شرح احوال شیخ محمود شبستری و مآخذ آن در کتاب تارسخ ادبیّات ، ج ٣ ،

ص ٧٦٣ - ٧٧١ نیز عرضه شده است .

امّا آیهٴ " و شجرة تخرج من طور سینا ... " که در لوح جناب طبیب نقل شده آیه

شماره ٢٠ در سوره مومنون ( ٢٣) است ، به این مضمون که درختی از طور سینا

میروید که روغن زیتون از آن بدست می آید و محصولش را مردم تناول می کنند .

ص ٣١١

روح دل کو مست جام قدسی است

خود می و خود ساغر و خود ساقی است

حضرت عبدالبهاء در شرح حدیث کنت کنز چنین میفرمایند :

... شمس فلک توحید و بدر سماء تفرید حضرت خاتم النبیین صلی اللّه علیه

و سلم در عروج معارج احدیّه از مزمار ندای جانفزای معشوق حقیقت و غیب

هویت تغنی " قف یا محمّد انت الحبیب و انت المحبوب " استماع نمود و در

گلزار ملک و ملکوت و گلستان حقیقت و لاهوت بدین نغمه الهی تغنی فرمود که

" لی مع اللّه حالات هو انا و انا هو الا هو و انا انا " و در این مقام ستارهٴ

هستی و وجود مقید در مغرب نیستی و فنا متواری گردد و آفتاب هستی مطلق از فجر

احدیّت بی نقاب سر برآرد و طلوع فرماید و اتحاد ساقی و شراب و شارب آشکار

گردد فنعم ما قال ،

روح دل کو مست جام قدسی است خود می و خود ساغر و خود ساقی است ...

مکاتیب ، ج ٢، ص ٢١

گوینده بیت بر حقیر معلوم نیست امّا مضمون آن در آثار شعرای مختلف میتوان

ملاحظه نمود . مثلا خاور شیرازی چنین میگوید :

خمار از اوست در سرها نشاط از اوست در دلها

هم از مینا هم او ساغر هم او ساقی هم او صهباء

مجمع الفصحاء، ج ٤، ص ٢٨٥و

عراقی در لمعات خود چنین آورده است :

معشوق و عشق و عاشق هرسه یکی است اینجا

چون وصل درنگنجد هجران چه کار دارد ؟

و نیز :

صیاد همو ، صید همو ، دانه همو ساقی و حریف و می و پیمانه همو

کلیّات عراقی ، ص ٣٣١-٣٥١

ص ٣١٢

و در رباعی ابو سعید مهنه ( فضل اللّه ابن ابوالخیر " است که میفرماید :

گفتم که کرائی تو بدین زیبائی گفتا خود را که من خودم یکتائی

هم عشقم و هم عاشق و هم معشوق هم آینه هم جمال و هم بینائی

ریاض العارفین ، ص ٣٦- ٣٧

و نیز از اشعار عزّالدین محمود کاشانی است که میگوید :

تا توئی در میانه خالی نیست چهره ی وحدت از نقاب شکی

گر حجاب خودی براندازی عشق و معشوق و عاشق است یکی

نفحات الانس ، ص ٤٨٢

در تفسیر کنت کنز که فقره ای از آن نقل شد عبارت " قف یا محمّد انت الحبیب ... "

از احادیث اسلامی است و سیّد کاظم رشتی آن را در شرح القصیده ، ص ٢٦٧ آورده

است .

در همین تفسیر فقره " لی مع اللّه ..." نیز از احادیث اسلامی است که جمال قدم آن

را در ایقان شریف نقل فرموده اند . برای ملاحظه مطالب مربوط به این حْیث به

کتاب قاموس ایقان ، ج ٤، ص ١٨٠٢ - ١٨٠٣ مراجعه فرمائید .

ص ٣١٣

روز روشن گردد آن شب چون صباح

من ندانم گفت باز آن اصطلاح

ن ک به ذیل : " آن خطاباتی که ... " .

ص ٣١٤

روز روشن هرکه جوید او چراغ

عین جستن کوریش دارد بلاغ

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا شیخ حسن در نهاوند به بیت فوق استشهاد

فرموده اند و لوح مذکور در ذیل : " حق عیان چون ... " مندرج گردیده است . بیت

مزبور از مولوی است که در مثنوی چنین میفژماید :

تو بگوئی آفتابا کُو گواه گویدت ای کور از حقّ دیده خواه

روز روشن هرکه او جوید چراغ عَینِ جُستن کوری اش دارد بَلاغ

ور نمی بینی گمانی برده ای که صباح است و تو اندر پرده ای

کوریِ خود را مکن زین گفت فاش خامُش و در انتظارِ فضل باش

در میانِ روز گفتن روز کُو خویش رسوا کردن است ای روزْ جو

مثنوی ، دفتر سوّم ، ٢٧٢٠-٢٧٢٤

ص ٣١٥

روزی بر خاک عجز میگویم

هر سحرگه که باد می آید

در لوحی از جمال قدم که از لسان خادم اللّه عزّ صدور یافته چنین مسطور است :

انّ الخادم یحب ان یزین رأس کتابه بما انزله الرحمٰن فی الفرقان فعله سجیة

المقربین و منتهیٰ مقام العارفین و وطن المخلصین و منه تضوع عرف الانقطاع

فی الابداع قال و قوله الحقّ قل اللّه ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعبون ... این کلمه

علیا عالم نزدش معدوم و ماسوی اللّه عندش محدود جلّ سلطاننا و عظم مالکنا

بخشید آنچه را که عالم به یک تجلی آن معادله ننماید آیا شکر این فضل از که

برآید و از که ظاهر شود قابلیّت کو ، اشتحقاق کو. اوهام سبب فقدان شده قدرت

امّت مرحومه به ضعف تبدیل گشته و قیامش به قعود و نطقش به صمت امّا این

ضعف را سبب چه و این عجز را علّت چه ، از قبل موحّدین این فرد را عرض

مینمایم ،

روی بر خاک عجز میگویم هر سحرگه که باد مییاید

ای که هرگز فرامشت نکنم هیچت از بنده یاد می آید

لاواللّه ما فراموشکاریم و او بینا و دانا و لازال یدش نجات بخشید و کرمش عطا

نمود و قدرتش حفظ فرمود ...

مصرع " ای که هرگز فرامشت نکنم ..." در صدر لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به

جناب فاضلشیرازی نیز نقل شده و لوح مزبور در ذیل :" دستس از دور..." مندرج است .

ابیات منقول در لوح جمال اقدس ابهیٰ از سعدی و در باب دوّم کتاب گلستان است

که میفرماید :

حکایت عبدالقادرِ گیلانی (را ) رَحْمَةُ‌اللّ عَلَیه ، در حرم کعبه دیدند روی بر

حَصْبا نهاده همی گفت : ای خداوند ببخشای ! وگر هرآینه مستوجبِ عقوبتم در

قیامتم نابینا برانگیز تا در روی نیکان شرمسار نشوم .

روی برخاکِ عجز ، می گویم هر سحرگه که باد می آید :

ای که هرگز فرامُشت نکنم هیچت از بنده یاد می آید ؟

گلستان ، ص ٨٧

ص ٣١٦

در توضیحات استاد یوسفی در باره این قصّه از جمله چنبن آمده است که

عبدالقادر گیلانی ، عارف مشهور (٤٧١ -٥٦١ه .ق.)، پیشوای سلسله قادریه بوده

است . حرم کعبه در قصّه فوق به معنی گرداگرد کعبه و لغت حصبا به معنی سنگریزه

است . ( گلستان ، ص ٣٢٢).

آیه مبارکه " قل اللّه ... " که در لوح مبارک نقل شده قسمتی از آیه شماره ٩١ در

سورهٴ انعام (٦) است . مضمون کلام الهی آن که بگو خداوند است که رسول و کتاب

الهی را می فرستد و پس از اتمام حجّت خلق را رهاکن تا با بازیچه های خود مشغول

باشند .

ص ٣١٧

ریگ هامون و درشتیهای آن

پای ما را پرنیان آید همی

حضرت عبدالبهاج در لوح جناب آقا میرزا عبدالحسین ابن سمندر چنین میفرمایند :

هواللّه ای آوارهٴ بادیه محبّت اللّه نامهٴ شما رسید ستایش یاران الهی نموده

بودید که در هر شهری بنهایت محبّت احتفال بقدوم شما نمودند و در نهایت

مهربانی پذیرائی کردند آنچه مجریٰ داشتند جمیع در حقّ عبدالبهاء بود و بمن

راجع و عبدالبهاء را وجود و شهودی نه در آستان مقدّس جمال اهیٰ فانی و نابود

است لهذا آنچه یاران مجریٰ داشتند فی الحقیقه راجع بعتبهٴ مقدّسه است

فی الحقیقه در این سفر تحمل زحمات نمودی ولی این زحمت رحمت است ،

ریگ هامون و درشتیهای آن پای ما را پرنیان آید همی

انسان کامل مهد راحت نجوید و بالین پرند نخواهد و بستر آسایش

نجوید زیرا آرایش عالم آفرینش بفضائل عالم انسانی است و این خصائل جز

بتحمّل زحمات و مشقّات و خوض در بحور بلایا و مصائب حصول نپذیرد ایّام

بگذرد راحت و آسایش را نتیجه ای نه ولی تحمّل مصائب و آزمایش شجره ای

پرورش دهد که ثمر ابدی بخشد و نتائج سرمدی ببار آرد طوبیٰ لک ثم طوبیٰ

لک من هذا الفضل العظیم و الفوز المبین جمیع یاران را که در نامه نام بردی از

قبل من نهایت اشتیاق ابلاغ دار نظر بحکمت اسماء ذکر نشده است . و علیک

البهاء الابهیۭ . ع ع

وو نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا طرازاللّه سمندری چنین میفرمایند :

ای نهال بیهمال بوستان الهی حضرت ابوی با کمال شوق و شادمانی طیّ

مسافت نمود و قطع جبال و تلال و دریا و درّه و صحرای پر مشقّت فرمود فنعم

ماقال ،

ریگ هامون و درشتیهای آن پای ما را پرنیان آید همی ...

محاضرات ، ج١، ص ٢٨٤ - ٢٨٥

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند :

ص ٣١٨

هواللّه مشهد

اجزای محفل روحانی عبدالبهاء علیهم بهاءاللّه الابهیٰ

ای یاران با وفای عبدالبهاء در نهایت شوق و انجذاب به عون و عمایت جمال

بی مثال روحی لعتبته تربته الفدا سفر باقلیم اروپا شد با وجود ضعف و ناتوانی

طوفان دریا و طولانی صحرا و بُعد مسافت راحت اندر راحت بود ،

ریگ هامون درشتیهای آن پای ما را پرنیان آید همی

الحمد للّه از تائید اسم اعظم در آن صفحات رایات آیات بلند شد و ولولهٴ

عظیمی افتاد و آیهٴ مبارکه و ننصر من قام علی نصرة امری بجنود من الملاء الاعلیٰ

و قبیل من الملائکة المقرّبین تحقّق یافت . جمعی در ظلّ شجرهٴ مبارکه درآمدند

تخمی پاک افشانده شد و البتّه برشحات ابر عنایت و حرارت شمس حقیقت و

هبوب نسیم جنّت ابهیٰ انبات خواهد گشت و هذا حتما مقضیّا چون مشغولیّت

شب و روز بود و از صبح تا نیم شب هجوم عموم ابداً فرصت تحریر یک کلمه

نبود لهذا قصور در ارسال رسائل گشت امّا در جمیع اوقات دل و جان تضرّع به

درگاه جانان مینمود و یاران را عون و صون و حمایت طلب میگشت زبان به تبلیغ مشغول

بود ولی دل و جان به یاد یاران مألوف ، باری یقین است که محفل

روحانی به نشر نفحات و مخابرهٴ با سائر حهات در جمیع اوقات مداوم و این

فرصت را از دست نداده اند . الیوم رایت تقدیس در شرق و غرب موج میزند و

ندای یا بهاءالابهیٰ در جمیع اقالیم حتّیٰ در جزائر هونولولو بلند است باید

یاران مسرور و شادمان باشند و از این بشارت به وجد و طرب آیند ملاحظه کنید که

در این انقلاب ایران هزاران نفوس در خون غلطیدند ، هزاران سروران بی سر و

سامان شدند کرورها خانمان ویران گردید با وجود این نه ثمری ته اثری نه جزائی

نه ثوابی نه قدری نه قیمتی نسیاً منسیاً گشته و خواهند شد ولی چون خون یک

نفس مقدّس ریخته گردد ولوله در آفاق افتد الحمد للّه احبّا در این انقلاب مداخله

ننمودند و سبب خرابی و ویرانی ایران نشدند طوائف سائره بالاخصّ علماء

رسوم شوری افمندند و نعره بلند نمودند و فتوا دادند و به جهاد برخاسته اند تا

ایران را ویران نمودند از بدایت انقلاب بکرّات و مرّات مرقوم گردید و به دو

طرف نصیحت شد که تا دولت و ملّت مانند شهد و شیر به یکدیگر آمیخته

نگردد فلاح و نجاح محال است ایران ویران گردد و عاقبت منتهی به مداخلهٴ دول

ص ٣١٩

متجاوره شود پس احبّای الهی باید بکوشند تا در میان دولت و ملّت التیام

حاصل گردد و اگر عاجز مانند کناره گیرند زنهار زنهار از اینکه در خون یک ایرانی

داخل شوند باری آنچه نصیحت شد پذیرفته نگشت و دولت و ملّت دست به

یکدیگر داده در خرابی کوشیدند و بهم در آویختند تا ایران چنین ویران شد .

احبّای الهی باید شکر کنند که در امور مداخله ننمودند و سبب ویرانی نگشتند

حال باید شب و روز به عزمی ثابت و قوّتی روحانی و تائیدی آسمانی و نفسی

رحمانی و همّتی ملکوتی به تربیت و هدایت خلق پردازند تا جنود آسمانی تائید

نماید و جیوش ملکوت ابهیٰ نصرت کند جمیع احبّا را با کمال اشتیاق از قبل

عبدالبهاء تحیّت ابدع ابهیٰ ابلاغ دارید و هر سه ماه لائحه ای از محفل روحانی

ارسال فرمائید تا سبب روح و ریحان گردد . و علیکم البهاء و علیکم الثنآء و

علیکم الطاف من ربّ الآخرة و الاولی . ع ع

بیت مذکور در الواح فوق از رودکی است و ابیات قصیده ای که شامل بیت مزبور

میباشد در آثار دیگر حضرت عبدالبهاء نیز نقل شده است . برای ملاحظه آثار مبارکه

و مأخذ شعر به ذیل " بوی جوی مولیان ... " مراجعه فرمائید.

شرح احوال عائله بزرگ سمندری که در لوح صادره به اعزاز دو عضو برجسته آن

خاندان جلیل در فوق نقل گردید در کتاب تاریخ سمندر به طبع رسیده است . شرح

احوال ایادی امراللّه جناب طراز اللّه سمندری در کتاب موسسه ایادی ، ص ٥١٨- ٥٢٦

مندرج است . مجلّه پیام بهائی نیز شماره ١٨٣ خود را که به تاریخ فوریه ١٩٩٥ م

مورّخ میباشد به شرح احوال و فضائل و مساعی جناب طراز اللّه سمندری اختصاص

داده است .

مجلّد نهم کتاب خوشه هائی از خرمن ادب و هنر نیز حاوی مقالات عدیده در باره

خاندان سمندری است .

ص ٣٢٠ و ٣٢١

مآخذ اشعار فارسی

در آثار بهائی

\*\*\*\*\*

حرف :

ز

ص ٣٢٢ و ٣٢٣

ز آستان اقدسش جذاب میجوید مدد

تا شود فائز برضوان رضایش جاودان

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا عزیزاللّه جذّاب که در حوالی جمادی الاوّل

سنه ١٣٢١ ه .ق./اگست ١٩٠٣م عزّ صدور یافته چنین میفرمایند :

ای یار با وفای من تحریر اخیر با نظم جلیل و شعر ملیح شما رسید چقدر فصیح

و بلیغ است و مضمون چقدر عالی و کافی است بخصوص این بیت ، ز

آستان اقدسش جذّاب میجوید مدد - تا شود فائز برضوان رضایش جاودان . ای

جذّاب قلب ، چون این اشعار صرف نعوت جمال مبارک است عبدالبهاء را باین

اشعار آبدار جذب نمودی حقّا که جذّابی . امیدوارم که در محامد و نعوت

جمال ابهیٰ چنان نطقی بگشائی که مغناطیس وجود و قوّه جاذبه در غیب و

شهود گردی . و علیک التحیّة والثنآء.

چنانچه تصریح شده بیت منقول از آقا میرزا عزیزاللّه جذّاب خراسانی است و

شرح حال و خدمات ایشان مفصلاً در کتاب مصابیح هدایت ، ج ٧، ص ٤٤٨ - ٥٠٢

طبع رسیده است .

ص ٣٢٤

ز آنچه گشتی شاد بس کس شاد شد

آخر از وی جست و همچون باد شد

ن ک به ذیل : " هرچه از وی ... " .

ص ٣٢٥

ز آنکه هر آنی ز وی صد محشر است

و اندر آن نشر قیامی اکبر است

ن ک به ذیل : " گر بگویم شرح ... "

ص ٣٢٦

زاغ ار خود بلبل شود

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین میفرمایند :

هوالابهیٰ ای احبّای رحمٰن یوم یوم عظیم است و قرن قرن سلطان جلیل و

عصر عصر خداوند عزیز . جناب ملّا کاظم حاضر و صحبت میدارد و من هم

اصغا مینمایم و هم مینگارم از جمله صحبت ایشان این مصراع است ، زاغ ار خورد

بلبل شود . من نیز میگویم اگر مقصد از آن باده خمر طهور مزاجها کافور است که

در زجاجهٴ نور یوم ظهور جلوه نمود خار ار خورد سنبل شود . ذرّه ار خورد

خورشید رخشان شود قطره ار خورد دریای عمّان شود ، پشه ار خورد عقاب اوج

آسمان گردد ، خاک ار خورد گُل و ریحان شود ، سنگ ار خورد سنبل و ضیمران

گردد ، جبان ار خورد مرد میدان شود ، غافل ار خورد سرور رندان گردد ، مطلع

شیطان ار خورد مظهر رحمان شود حجر و مدر ار خورد لعل بدخشان گردد ،

خزف و شبح ار خورد لؤلؤ رخشان شود ، چه که آن صهبای رحمانی فیض قدیم و

تجلّی بدیع و روح جدید حضرت حیّ قدیر است که ظاهر در این کور عظیم است

زیرا آن ساغر بدور آمده و آن صراحی در دست ساقی آمده و آن پیاله سرشار شده

و آن میکده باز گشته و آن خمخانه بجوش آمده و آن می پرستان بخروش آمده

هنیئا للشلربین مریئا للذائقین طوبیٰ لهم من هذه الکأس الطافحة بصهباء

فیوضات اللّه . ای احبّای الهی مخمود مباشید مبهوت مباشید بکوشید تا به مقام

محمود واصل گردید و آن انجذاب به نفحات اللّه و اشتعال به نار محبّت اللّه و

قیام بر خدمت امراللّه است طوبیٰ للفائزین . ع ع

عبارت" زاغ ار خورد بلبل شود " قسمتی از مصرع دوّم در بیت هشتم قصیدهٴ قا آنی

شیرازی است که در ستایش محمّد شاه قاجار در شصت و دو بیت سروده شده است .

هشت بیت اوّل این قصیده غرّا که حاوی عبارت مزبور میباشد بشرح ذیل است :

ساقی بده رطل گران زان می که دهقان پرورد

انده برد غم بشکرد شادی دهد جان پرورد

ص ٣٢٧

در خم دل پیر مغان در جام مهر زرفشان

در دست ساقی قوت جان رخسار جانان پرورد

در جان جهد زان پیشتر کاندر گلو یابد خبر

نا رفته از لب در جگر کز رخ گلستان پرورد

چون برفروزد مشعله یکسر بسوزد مشغله

دیو ار شود زو حامله حزری بزهدان پرورد

بر دل گشاید بوستان بر رخ نماید ارغوان

در مغز کارد ضیمران در روح ریحان پرورد

شادی دهد غمناک را کسری کند ضحاک را

بیجاده سازد خاک را وز خاک انسان پرورد

از سنگ سازد توتیا وز خاک آرد کیمیا

از درد انگیزد صفا وز درد درمان پرورد

بر گل فشانی گل شود بر خس چکد سنبل شود

زاغ ار خورد بلبل شود صد گونه الحان پرورد ...

دیوان قاآنی ، ص ١٤٨ - ١٤٩

نکته قابل توجّه آن که ابیات اوّل و دوّم در قصیده فوق مأخوذ از مطلع یکی از

غزلیّات حاجی میرزا آقاسی ایروانی متخلص به فخری است . بعضی از شعرای دورهٴ

قاجاریه نظیر میرزا محمّد علی تقی سپهر کاشانی ، میرزا عباس فروغی بسطامی و حکیم

قاآنی شیرازی در اقتفای بیت حاجی میرزا آقاسی غزل یا قصیده ای سروده اند که چند

بیت از قصیده قاآنی فوقا نقل شد .

ص ٣٢٨

زبان در دهان ای خردمند چیست

کلید در گنج صاحب هنر

حضرت عبدالبهاء در لوح ادوارد براون انگلیسی چنین میفرمایند :

... حضرت علی علیه السلام میفرماید الانسان مطوی فی طی لسانه .

زبان در دهان ای خردمند چیست کلید در گنج صاحب هنر

البنّه آهنگ الهی و گلبانگ معانی از سایر اصوات ممتاز است و اهل حقیقت را

گوش به نغمه و آواز ... مائده آسمانی ، ج ٩، ص ١٠٧

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا علی اکبر در لندن چنین میفرمایند :

... شما حقیقت یحییٰ را از کلمات او بفهمید بقول شیخ سعدی ،

زبان در دهان ای خردمند چیست کلید در گنج صاحب هنر ...

چنانچه تصریح فرموده اند بیت مزبور از سعدی است و در دیباچه کتاب گلستان

چنین آمده است :

زبان در دهان ، ای خردمند چیست؟ کلید درِ گنج صاحب هنر

چو در بسته باشد چه داند کسی که جوهر فروش است یا پیله ور

گلستان ، ص ٥٣

کلام حضرت علی که در لوح ادوارد براون نقل شده در نهج البلاغه این طور آمده

است : " المرء مخبوءٌ تحت لسانه " . ( نهج البلاغه ، ص ٤٩٧)

ص ٣٢٩

ز بس بستم خیال تو تو گشتم پای تا سر من

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب محمّد علی خان بهائی در طهران چنین میفرمایند :

هواللّه ای یار قدیم و مهربان دیرین من نامه هائی که به جناب آقا سیّد

اسداللّه مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید ولی به جان عزیزت قسم که این جسم علیل

به نهایت نحیف است و اطبّای ماهر در پاریس نهایت نحذیر از تحریر و تقریر

نمودند که از شدّت مشاغل فکریّه و نگارش مستمر و خطابه های مفصّل قوای

جسمانی به کلّی تحلیل رفته عروق و اعصاب ه درجه ای خسته و ناتوان شده که

تحمّل استماع یم کلمه نمانده تا چه رسد به تحریر و تقریر ، با وجود این الآن با

هیجان اعصاب از شدّت محبّت بتو این نامه مینگارم ولی مسائل را فرداً فرداً

جواب ممکن نه همین قدر به عبارت قطعی و حتمی میگویم جای در دل و جان

داری همواره به یاد تو هستم و ترا موهبتی بی مثال طلبم و آن این است که محبّت

بهاءاللّه چنان عروق و اعصاب را به حرکت آرد که با خون امتزاج یابد ، ز بس

بستم خیال تو تو گشتم پای تا سر من . و علیک البهاء الابهیٰ . عبدالبهاء عباس

مصرعی که نقل فرموده اند مصرع اوّل این بیت است :

ز بس بستم خیال تو تو گشتم پای تا سر من

تو آمد رفته رفته رفت من آهسته آهسته

گوینده بیت بر حقیر معلوم نیست ملّا محسن فیض کاشانی در کلمات مکنونه

خود چنین مینویسد :

اهل معرفت گویند مراد بفناء عبد در حقّ نه فناء ذات اوست بلکه فناء جهت

بشریّت اوست در جهت ربوبیّت حقّ چه هر بنده را جهتی از حضرت الهیّه هست

" و لکلّ وجهة هو مولیها " و این فنا حاصل نمی شود مگر بتوجّه تام بجناب حقّ

مطلق تا جهت حقیقت غالب شود و جهت خلقیّت مقهور گردد .

کالقطعة من الفحم المجاورة للنار فانها بسبب المجاورة و الاستعداد لقبول

الناریة تشتعل قلیلا قلیلا الی ان تصیر نارا فیحصل منها ما یحصل من النار

من الاحراق و الانضاج و الاضأة و غیرها و قبل الاشتعال کانت مظلمة باردة کدرة

زبس بستم خیال تو تو گشتم پای تا سر من

تو آمد رفته رفته رفت من آهسته آهسته

و ذلک التوجه لا یمکن الا بالمحبة الذاتیة فی العبد ، و ظهورها لا یکون الا

بالاجتناب عما یضادها و یناقضها و هو التقوی مما عداها فالمحبة هی المرکب ،

والزاد هو التقوی و هذا الفنا موجب لان یتعین العبد یتعینات حقانیة ، و صفات

ربّانیة و هو البقاء بالحق فلا یرتفع التعیّن ... کامات مکنونه ، ص ١١٢

شرح احوال جناب محمّد علی بهائی که یکی از الواح صادره خطاب به ایشان نقل

گردید به تفصیل در کتاب مصابیح هدایت ، ج ٨، ص ٣٢٣ - ٣٧٠ مندرج است .

ص ٣٣١

ز چه رو الست بربکم نزنی بزن که بلی بلی

حضرت عبدالبهاء در لوحی که به شرح اقوال و افکار جمال بروجردی پرداخته اند

از جمله در باره او چنین میفرمایند :

ای اماء رحمن باد های مخالف شمع پیمان را احاطه کرده ... حال لسان ستایش

گشوده و به پرستش برخاسته و او ( میرزا محمّد علی ناقض ) را کواکب لامع

دانسته و سرابش را هذا بارد و شراب دانسته و شعلهٴ میثاق را لیلهٴ ظلماء گفته و

مه تابان پیمان را تاریکی دو جهان دانسته و حال آنکه به خطّش موجود که اقرار

به الوهیّت کرده و به صفت ربوبیّت ستایش نموده ، ز چه رو الست بربکم نزنی

بزن که بلی بلی گفته ولکن هیکل پیمان این خطاب و گفتار او را قبول ننموده و

امر نموده مه به عنوان عبودیّت مخاطب گردد ...

مجموعه مکاتیب ، شماره ٨٨، ص ٢٧٩

مضامین لوح فوق در اثری دیگر از حضرت عبدالبهاء نیز که خطاب به جناب

عطّار در طهران عزّ صدور یافته مذکور شده است . در این اثر حضرت عبدالبهاء چنین

میفرمایند :

ای عطّار نفحهٴ مشکباری بر عالم نثار کن بوی جانپرور نفحات محبّت جمال قدم

عبیر و عنبر است هر نفحهٴ کسالت آرد و علّت مرض گردد جز بوی دلجوی کوی

آن دلبر مه روی جان را شفا بخشد و قلوب را بملکوت ابهیٰ کشد ذکر بی خردان و

کودکات را فراموش نمائید و بذکر ربّ جلیل مشغول گردید دع هؤلاء المذبذبین و

توجّه الی مطلع انوار رحمة ربّ العالمین پیش آهنگشان هر مذبذب گهی ز چه

رو الست بربکم نزنی بزن که بلی بلی فریاد برآرند و گهی عبدالبهاء را مرکز شرک

و خطا و کفر و جفا شمارند این هردو بخطّشان موجود اگر چنین است چنان چرا

و اگر چنان است چنین چرا و حال آنکه الحمد للّه عبدالبهاء از هر دو ذکر و هر دو

مقام در کنار متمسک بعبودیت آستان مقدّس است و بس ، من این و آن ندانم

سرمست جام عشقم مطرب بزن نوائی ساقی بده پیاله . و علیک التّحیّة و الثنآء .

ص ٣٣٢

مصرع منقول در آثار فوق از صحبت لاری است و غزلی که حاوی این مصرع

میباشد بشرح ذیل است :

لمعات وجهک اشرقت و شعاع طلعتک اعتلا

ز چه رو الست بربکم نزنی بزن که بلا بلا

بجواب طبل الست او زولا چه کوس بلا زدم

همه خیمه زد بدر دلم سپه غم و حشم بلا

پی خوان دعوت عشق او همه شب ز خیل کروبیان

رسد این صفیر مهیمنی که گروه غم زده الصلا

من و مهر آن مه خوبرو که چه زد صلای بلا براو

بنشاط و قهقه شد فرو که انّا الشهید بکربلا

چه خوش آن که آتش غیرتی زنیم بقله طور دل

فدککته و سککته متدکدکا متزلزلا

چه شتید ناله مرگ من پی ساز من شد و برگ من

فاتی الیٰ مهر و لا و بکی علی مجلجلا

تو که فلس ماهی حیرتی چه زنب ز بحر وجود دم

بنشین چ صحبت و دمبدم بشنو خروش نهنگ لا

دیوان صحبت ، ص ١٢٩-١٣٠

در باره غزل فوق جناب نعمت اللّه ذکائی بیضائی در شرح احوال طاهره

( قرة العین ) شرحی مرقوم نموده اند که قسمتی از آن را ذیلا نقل مینماید :

... او (طاهره ) هر کجا شعری عرفانی می یافت و یا جالب بنظرش میرسید

یادداشت و حفظ میکرد و در مواقع مخصوص و حال انجذاب بآنها ترنّم مینمود

و اشخاصی که از نزدیکان وی آن اشعار را از او می شنیدند و یا بخطّ او میدیدند

چون از مأخذ آنها اطلاعی نداشتند تصوّر میکردند از آن خود اوست و لهذا در

یادداشتهای خود بنام او ضبط میکردند از جمله اشعاری که حضرتش را پسند

افتاده و حفظ کرده بود و اغلب بدان ترنّم میکرد غزل صحبت لاری بدین مطلع

ص ٣٣٣

لمعات وجهک اشرقت و شعاع طلعتک اعتلا

ز چه رو الست بربکم نزنی بزن که بلی بلی

ولی معلوم نیست با اینکه صحبت لاری ( شیخ محمّد باقر مجتهد لاری متخلّص )

بصحبت متوفّی بسال ١٢٥١ قمری هجری ) که با او تقریبا معاصر بود و تا آن

وقت هم هنوز دیوان اشعارش چاپ و منتشر نشده بود \* این غزل او با عدم

وسائل انتشاری آن روزی از کجا و چگونه بنظر حضرت طاهره رسیده بوده است

بهر حال هم آن غزل را غالبا میخواند و هم خود باستقبال آن دو غزل ساخت یکی

بمطلع جذبات شوقک الجمت بسلاسل الغم و البلا و دیگری بدین مطلع طلعات

قدس بشارتی که جمال حقّ شده بر ملا ...

* دیوان صحبت لاری برای اوّل دفعه در سال ١٣١٢ قمری هجری در بمبئی هندوستان

بچاپ سنگی چاپ شده و بعداً نیز دو بار دیگر بسالهای ١٣١٧ شمسی در طهران و ١٣٣٣

شمسی در شیراز طبع و انتشار یافته است . تذکره شعراء، ج ٣، ص ١٠٨- ١٠٩

ملّا محمّد باقر متخلّص به صحبت از مردم لارستان فارس بود و در حدود سال

١١٦٢ ه .ق./ ١٧٤٨ م به دنیا آمد در شیراز موفّق به تحصیل علوم ادبی و مذهبی

گردید و به درجه اجتهاد فائز شد و چون به لار برگشت به تدریس و تألیف و رتق و

فتق امور مذهبی پرداخت . صحبت که یکی از شعرای بنام عصر قاجار محسوب میگردد

در سنه ١٢٥١ ه .ق./١٨٣٥م در لار وفات یافت و دیوان اشعاری از خود بجا گذاشت

که مطبوع و منتشر است .

برای ملاحظه شرح احوال و مآخذ سوانح حیات صحبت لاری به مقدّمه دیوان

صحبت لاری و حدیقة الشعراء ج ٢، ص ١٠٠١-١٠٠٤ مراجعه فرمائید .

غزل فوق در مکارم الاثار ج ٤، ص ١٤٠١ به صحبت لاری و قرة العین منسوب

شده است .

آقای ابوالقاسم انجوی نیز غزل فوق را در ده بیت در سفینه غزل (ص ٧-٨) نقل

نموده و آن را از صحبت لاری یا قرة العین دانسته اند . مطلع و مقظع غزل بر اساس

ثبت سفینه غزل چنین است :

ص ٣٣٤

جذبات شوقک الجمت بسلاسل الغم و البلا

همه عاشقان شکسته دل که دهند جان بره بلی ...

تو که فلس ماهی حیرتی چه زنی ز بحر وجود دم

بنشین چو طوطی و دمبدم بسنو خروش نهنگ لا

برای ملاحظه شرح مربوط به بیت " من این و آن ..." که در لوح جناب عطّار آمده به

ذیل آن بیت مراجعه فرمائید .

ص ٣٣٥

ز حکم تفرقه باز آی تا شوی مجموع

بحکم آنکه چه شد اهرمن سروش آمد

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب سروش در بوشهر چنین میفرمایند :

ای ثابت بر پیمان گوش هوش بگشا تا سروش ملاء اعلیٰ شنوی و چنان بجوش

آئی که در بزم پیمان جام رحمٰن بنوشی و از آن صهبای الهی در انجمن ربّانی

نوشانوش افکنی سروش الهی شوی و بندهٴ حلقه بگوش درگاه رحمانی تا توانی

بخدمت بکوش تا عون و نصرت الهی همدم گردد و هاتف غیب شوی و فرشتهٴ

ملکوت ابهیٰ گردی چه خوش گفته است ،

زحکم تفرقه بازآی تا شوی مجموع بحکم آنکه چه شد اهرمن سروش آمد

اهریمن ناقض عهد است و ساکن مهد انشاءاللّه دخول سروش سبب خروج

اهریمن گردد نه خروج اهریمن سبب دخول سروش . بمصر مرقوم خواهد گشت

که کتب با پوسته ارسال دارند . و علیک التّحیّة و الثنآء .

بیت منقول از حافظ است و در غزل ذیل مندرج میباشد :

صبا به تهنیت پیر می فروش آمد که موسم طرب و عیش و ناز و نوش آمد

هوا مسیح نفس گشت و باد نافه گشای درخت سبز شد و مرغ در خروش آمد

تنور لاله چنان بر فروخت باد بهار که غنچه عرق گشت و گل بجوش آمد

بگوش هوش نیوش از من و بعشرت کوش که این سخن سحر از هاتفم بگوش آمد

ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع بحکم آنکه چو شد اهرمن سروش آمد

ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد چه گوش کرد که باده زبان خموش آمد

چه جای صحبت نامحرمست مجلس انس سر پیالع بپوشان که خرقه پوش آمد

ز خانقاه بمیخانه میرود حافظ مگر ز مستی زهد ریا بهوش آمد

دیوان حافظ ، ص ١١٨-١١٩

در توضیح بیت منقول در حافظ نامه از جمله چنین آمده است :

تفرقه / مجموع = جمع و تفرقه : جمع و تفرقه دو اصطلاح متقابل عرفانی است .

ص ٣٣٦

هجویری در اشاره به آنها می نویسد : " ... مراد به لفظ تفرقه : مکاسب است و به

جمع : مواهب ، یعنی مجاهدت و مشاهدت . پس آنچ بنده از راه مجاهدت بدان

راه یابد ، جمله تفرقه باشد . و آنچ صِرف عنایت و عنایت حقّ تعالی باشد جمع

بود . و عزّ بنده اندر آن بود کی (اندر ) وجود افعال خود و امکان مجاهدت ، به

جمال حقّ از آفت فعل رسته گردد ... " ( کشف المحجوب ، ص ٣٢٦) .

امام قشیری می نویسد : " لفظ جمع و تفرقه ، اندر سخن ایشان بسیار بود . استاد

بوعی گفتی فرق (= تفرقه ) آن بود کی با تو منسوب بود ، و جمع آن بود که از تو

ربوده بود ، و معنیش آن بود که آنچه کسب بنده بود از اقامت عبودیّت و آنچه به

احوال بشریّت سزد آن فرق بود ، و آنچه از قِبَلِ حقّ بود از پیدا کردن معانی و

لطفی کردن و احسانی ، آن جمع بود ... و بنده را چاره نیست از جمع و تفرقه . زیرا

که هر کی او را تفرقه نبود عبادتش نبود ، و هر که او را جمع نبود و معرفتش نبود

... " ( ترجمه رسالهٴ قشیریه ، ص ١٠٣ - ١٠٤ )

حافظ بارها به تفرقه ( از جمله با لفظ " پریشان " و " پریشانی " و به جمع ( از

جمله به لفظ " مجموع " و " جمعیت " اشاره کرده است :

* خلوت دل نیست جای صحبت اضداد

دیو چو بیرون رود فرشته در آید
* کی دهد دست این غرض یا رب که همدستان شوند

خاطر مجموع ما زلف پریشان شما
* جمع کن به احسانی حافظ پریشان را

ای شکنج گیسویت مجمع پریشانی
* در خلاف آمد عادت بطلب کام که من

کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم
* خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیهات

مگر از نقش ئراکنده ورق ساده کنی
* خاطر به دست تفرقه دادن نه زیرکیست

مجموعه ای بخواه و صراحی بیار هم ...

حافظ نامه ، ج ١، ص ٦٥٣-٦٥٤

ص ٣٣٧

مضامین بیت حافظ در اثر دیگری از حضرت عبدالبهاء که به اعزاز جناب

آقا علی اکبر عزّ صدور یافته نیز آمده است . در این اثر حضرت عبدالبهاء چنین

میفرمایند :

هوالابهیٰ ای طالب رضای الهی الیوم اکبر نفوس ملکوتی آن کس است که بعهد

و پیمان الهی بعزمی رحمانی و توانائی یزدانی قیام نماید و بترویج امراللّه و نشر

نفحات اللّه برخیزد از خلوتخانه دل اهرمن براند تا بانگ سروش شنود و از بیگانه

بیزار شود تا دوست یگانه در آغوش گیرد اینست بزرگواری ملکوتی . والبهاء

علیک . ع ع

و نیز به ذیل "زمرغ صبح ... " که بیت دیگری از همین غزل میباشد و در لوح حضرت

عبدالبهاء بدان استشهاد گردیده مراجعه فرمائید .

ص ٣٣٨

زشت باشد روی نازیبا و ناز

سخت باشد چشم نا بینا و درد

ن ک به ذیل : " ناز را روئی ... " .

ص ٣٣٩

ز شیخ شهر جان بر دم به تزویر مسلمانی

مدارا گر به این کافر نمی کردم چه می کردم

جناب میرزا بدیه بشروئی در خاطرات خود چنین آورده اند که در روز پنجشنبه

پنجم فوریه ١٩١٦ م عدّه ای از بزرگان حیفا در حضور حضرت عبدالبهاء مشرّف

بودند در آن روز هیکل مبارک ذکری از شراب خواری یغما و متعاقب آن گرفتاری او

بیان فرمودند و این بیت را خواندند :

زشیخ شهر جان بردم به تزویر مسلمانی مدارا گر نمی کردم چه می کردم

در باره واقعه ای که حضرت عبدالبهاء در بیانات شفاهی خود به آن اشاره فرموده اند

اسماعیل هنر یغمائی که خود از نوادگان یغمای جندقی بوده چنین نوشته است :

... معروف است یغما در حال مستی گرفتار چند نفر طلبه شده و او را کشان کشان

به محضر حاج ملّا احمد نراقی می برند که حدّ شراب خوارگی نسبت به او اجرا

شود ... (یغما ) موقعی که مقابل حاج ملّا احمد میرسد بنای استغفار را میگذارد و

به مناسبت توبه کردن از ضرب هشتاد تازیانه حدّ شراب خوارگی معارف می شود

و به همین مناسبت غزلی ساخته که یک بیت آن نگاشته می شود :

ز شیخ شهر جان بردم به تزویر مسلمانی مدارا گر نمی کردم چه می کردم

یغما ، سال ١٨ ،شماره ١١ ، بهمن ١٣٤٤ ه .ش.، ص ٦١٤

غزلی که شامل بیت فوق میباشد چنین است :

بهار ار باده در ساغر نمی کردم چه می کردم ؟

ز ساغر گر دماغی تر نمی کردم چه می کردم ؟

هوا تر ، می به ساغر، من ملول از فکر هشیاری

اگر اندیشهٴ دیگر نمی کردم چه می کردم ؟

عرض دیدم بجز می هر چه زان بوی نشاط آید

قناعت گر به این جوهر نمی کردم چه می کردم ؟

ص ٣٤٠

چرا گویند در خم ، خرقه صوفی فرو کردی

به زهد آلوده بودم ، گر نمی کردم چه می کردم ؟

ملامت می کنندم کز چه برگشتی ز مژگانش

هزیمت گر ز یک لشکر نمی کردم چه می کردم ؟

مرا چن خاتم سلطانی ملک جنون دادند

اگر ترک کله افسر نمی کردم چه می کردم ؟

به اشک ار کیفر گیتی نمی دادم چه می دادم ؟

به آه ار چارهٴ اختر نمی کردم چه می کردم ؟

ز شحنهٴ شهر جان بردم به تزویر مسلمانی

مدارا گر به این کافر نمی کردم چه می کردم ؟

گشود آنچه از حرم بایست از دیرم اگر یغما

رخ امید بر این در نمی کردم چه می کردم ؟

کلیّات یغما، ص ١٧٤

یغمای جندقی که نامش در ایتدا میرزا رحیم و تخلّصش مجنون بوده و بعد نام و

تخلّص خود را به ابوالحسن و یغما تغییر داده در سال ١١٩٦ه .ق./١٧٨٢م در قریه

خور از قراء جندق و بیابانک متولّد شد و پس از هشتاد سال زندگی پر فراز و نشیب

در همان قریه در ربیع الثانی سنه ١٢٧٦ ه .ق./ ١٨٥٩ م رخت به سرای دیگر کشید .

یغمای جندقی از شعرای بنام ایران در قرن سیزدهم هجری است . او شاعری خوش سخن ،

خوش محضر و بسیار توانا بوده ، در هزل و هجو یدی طولی داشته و انواع خطّ را

نیکو می نوشته است .

آثار متعددی از یغما به نظم و نثر باقی مانده که به دفعات به طبع رسیده و از

جمله در دو جلد تحت عنوان مجموعه آثار یغمای جندقی به کزشش آقا سیّد علی آل داود

و بوسیله انتشارات توس در طهران انتشار یافته است .

علاوه بر مأخذ فوق شرح حال و منابع و مآخذ مطالعه احوال و آثار یغمای جندقی

در کتاب حدیقة الشعراء ،ج ٣، ص ٢١٢١-٢١٢٧ مندرج گردیده است . برای ملاحظه

ص ٣٤١

شرح احوال خاندان یغما به سلسله مقالات آقای اسماعیل هنر یغمائی که در سال

هیجدهم مجلّه یغما به طبع رسیده مراجعه فرمائید .

ص ٣٤٢

ز قعر چاه برآمد به اوج ماه رسید

ن ک به ذیل : " عزیز مصر به ... "

ص ٣٤٣

ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد

چه گوش کرد آه با صد زبان خموش آمد

حضرت عبدالبهاء در لوح ایادی امراللّه جناب ابن اصدق چنین میفرمایند :

هواللّه یا من یختص اللّه برحمته منیشاء ابواب مسدود لهذا مکاتبه موقوف ، به

قول خواجه حافظ

ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد چه گوش کرد که با صد زبان خموش آمد

زیرا وسایط مخابره مفقود البتّه باید صمت و سکوت نمود باری در جمیع احوال

خواه مشکل خواه آسان در نظرید فراموش نمی شوید همواره در فکر آن یاران

مهربانم و از الطاف حضرت یزدان امیدم چنان است که در جمیع امور موفّق و

مؤیّد باشید و در بوستان الهی به باغبانی جانفشانی نمائید تا اشجار پر طراوت و

لطافت گردند . عبدالبهاء عباس

تمام غزل حافظ که شامل بیت فوق میباشد در ذیل " زحکم تفرقه ... " مندرج شده

است .

در شرح بیت مذکور ، در حافظ نامه (ج ١، ص ٦٥٤) چنین آمده است که مرغ صبح ،

یا صبح خوان ، کنایه از بلبل است . در شرح سوسن آزاد در همین کتاب (٦٣٣-٦٢٣)

چنین مذکور است :

سوسن : " گل زنبق است که پنج یا شش برگ گل دارد و چند دانه برگ هم در وسط .

ده زبان مقصود عدد کثیر است ." ( حواشی غنی ، ص ٢٢٣) . " سوسن بر وزن سوزن ،

گلی است معروف و آن چهار قسم می باشد : یکی سفید و آن را سوسن آزاد

می گویند ، ده زبان دارد ..." (برهان ) " سوسن آزاد : گیاهی که در تمام فصول سبز

باشد ، آزاد می گویند ( رجوع شود به تحفه حکیم مؤمن و امثال آن ) مثل سوسن

آزاد ، سرو آزاد ، شمشاد آزاد ، چون این گیاهها و درختها همیشه سبزند ." ( حواشی

غنی ص ١٠٤) " سوسن سفید ( = سوسن آزاد = سوسن ده زبان ) وجه تسمیه ده زبان

بدان جهت است که کاسبرگها نیز همانند گلبرگها سفید و مشابه آنهایند و با توجّه

ص ٣٤٤

به اینکه تعداد هر یک ٥ عدد است بدین نام موسوم شده ." ( فرهنگ معین) ...

حافظ بارها به سوسن آزاد یا آزاده و نیز ده زبان اشاره دارد و با " آزادی " و

زبانداری و در عین حال خاموشی او مضمون ساخته است :

* ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد چه گوش کرد که با ده زبان خموش آمد
* از زبان سوسن آزاده ام آمد به گوش کاندرین دیر کهن کار سبکباران خوشست
* به بندگی قدش سرو معترف گشتی گرش چو سوسن آزاده ده زبان بودی ...

ص ٣٤٥

زن بد در سرای مرد نکو

هم در این عالم است دوزخ او

حضرت عبدالبهاء مصرع دوّم بیت فوق را در لوحی نقل فرموده اند و آن لوح در

ذیل :" هم در این عالم ... " مندرج شده است .

ص ٣٤٥

زنده است نام نامی نوشیروان به عدل

گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح جناب ابوالفضائل گلپایگانی چنین میفرمایند :

یا من فدیت روحک و جسمک و نفسک و ذاتک فی سبیل اللّه ... در خصوص

ترجمهٴ کتاب اقدس که جناب تومانسکی صاحب فرموده بودند بجناب آقا سیّ

علی افنان مرقوم فرموده بودید جناب صاحب تبده اللّه بجنود ملکوته رافلاً فی

اذیال العزة و الجلال متدرجاً الی اعلی مراقی الفلاح والنجاح متمتعاً باعظم

الامال ، حقیقتة بنوعی در حقّ احبّای الهی همّت و معاونت فرموده اند و به حفظ

و صیانت کوشیده اند که این اثر مشکور را تعاقب اعصار و دهور محو نتواند و

لسان عموم این طایفه به ستایش و محامدشان در جمیع احیان مشغول حتّیٰ

بکرّات در ساحت اقدس ذکرشان گذشت نهایت عنایت را اظهار فرمودند و این

همّتی که در این امر نمودند ذکرشان را در این جهان فانی باقی و جاودانی نمود ،

زنده است نام نامی نوشیروان گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند

بقای نام او بجهة عدل بین رعایا بود امّا بقای ذکر جناب صاحب جهة رعایت

مظلومین مقرّبین درگاه کبریا، آثار آن در عالم اجسام بود و این آثار در حقایق

قلوب و ارواح . معتمد الدوله اصفهان نظر برعایت جزئیّه که در حضور حضرت

اعلیٰ روح الوجود له الفداء مجریٰ داشت جمیع السن این طایفه در جمیع محافل

و مجالس بلسان تقدیس ذکر و ثنایش را آرایش صحبت و گفتار مینمایند و آن

وزارت و حکومت و ثروت جمیع چون سراب بقیع محو و فانی شد بلکه سبب

حنین و نفرین سائرین بود ولکن این جزئی همّتی که در امراللّه نمود آثار

باهره اش از افق سماء عزّت روشن و لائح لهذا جناب صاحب فی الحقیقه باید

بشکرانه این موهبت عظمی زبان بگشایند که بامری موفّق شدند که اعظم از

جنرال اعظمی بلکه مارشالی افخمی است چه که آنها فانی و این ثابت و باقی

یختص برحمته من یشآء واللّه ذو فضل عظیم ...

بیت منقول در حکایت دوّم در باب اوّل کتاب گلستان سعدی است که میفرماید:

ص ٣٤٧

حکایت : یکی از ملوکِ خراسان محمودِ سبکتکین را به خواب چنلن دید که

جمله وجود او ریخته بود و خاک شده مگر چشمان او که همچنان در چشمخانه

می گردید و نظر می کرد . سایر حکما از تاویل آن فرو ماندند مگر درویشی که

بجای آورد و گفت : هنوز نگران است که مُلکش با دگران است .

بس نامور به زیر زمین دفن کرده اند کز هستیش به روی زمین بر ، نشان نماند

وان پیر لاشه (را) که سپردند زیر خاک خاکش چنان بخورد کز او استخوان نماند

زنده است نام فرّخِ نوشیروان به خیر گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند

خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر زان پیشتر که بانگ برآید فلان نماند

گلستان ،ص ٥٩

در توضیحات دکتر غلامحسین یوسفی بر بیت مورد مطالعه چنین آمده است :

نوشیروان : انوشیروان : جاوید روان ، لقب خسرو اوّل پادشاه معروف ساسانی

(٥٣١- ٥٧٩ م ) . در باب شهرت او به عدل ، رک : ثمار القلوب فی المضاف

و المنسوب ١٤٠ .

در یادداشتهای شادروان محمّد قزوینی (٦/٢٨٤) چنین آمده است :

" آن خسروان که نام نکو کسب کرده اند رفتند و یادگار از ایشان جز آن نماند

نوشین روان اگرچه فراوانش گنج بود جز نام نیک از پس نوشین روان نماند

این دو بیت را راحة الصدور دارد و در گلستان هم مسطور است و من نمی دانم این

را به چه حمل کنم . از یک طرف سعدی در آخر گلستان ادعا می کند که در گلستان

از شعر کسی استشهاد نیاورده است . از طرف دیگر تألیف راحة الصدور که در سنهٴ

٥٩٩ (ظ) شده مدّتی یعنی ٥٧ سال قبل از تالیف گلستان است بلکه نسخهٴ

وحیدهٴ راحة الصدور که در سنهٴ ٦٣٥ نوشته شده ٢١ سال قبل از تالیف گلستان

ص ٣٤٨

نوشته شده است . پس باید حمل کرد بر ادخال نسّاخ این دو بیت را در گلستان یا

تمثیل سعدی بدان بدون تنبیه برآن که از او نیست لشهرة الابیات یا توارد

الخاطرین و هو ابعد الاحتمالات و در هر صورت آنچه قدر متقین است این است

که این دو بیت از سعدی نیست ."

نکته دیگر آن که دو بیت مذکور در فوق در کتاب لباب الالباب محمّد عرفی نیز

* که ظاهراً در سال ٦١٨ ه .ق. و به هر حال پیش از گلستان تالیف شده - آمده

است ( لباب الالباب ، چاپ سعید نفیسی ، ١/١٤، نیز رک : دکتر عبدالحسین

زرین کوب ، نه شرقی ، نه غربی ... ، ص ٢٠٤). البتّه ضبط گلستان با دوبیت فوق

متفاوت است ... گلستان ، ص ٢٣٧

تومانسکی که به شمّه ای از خدمات او در ترجمه کتاب مستطاب اقدس به زبان

روسی و رعایت حقوق مظلومین بهائی در لوح مبارک فوق اشاره شده در مطالعه

تاریخ و معارف دیانت بابی - بهائی در روسیّه از نفوس سرشناس محسوب میگردد . او

اگرچه مستشرق و ایران شناس نامداری به حساب نمی آید امّا آنچه در باره نهضن

بابیّه نوشته مورد رجوع و استفاده دیگران واقع شده و آثار او همواره از منابع

عمده مطالعات دیگران در باره نهضت بابی - بهائی بوده است . تومانسکی شاگرد

کامازوف بود و کامازوف ریاست بخش السنه شرقیّه در قسمت آسیائی وزارت امور خارجه

روسیه را بعهده داشت . مهمترین کار تومانسکی ترجمه کتاب اقدس به زبان روسی

است که در سال ١٨٩٣ م به انجام رسید . کتاب شامل مقدّمه ، متن عربی کتاب اقدس و

ترجمه روسی آن و ضمائم است که در سال ١٨٩٩ م در سن پطرزبورگ منتشر گردید .

در این اثر تومانسکی ضمن اظهار تشکر از بارون روزن ، ژوکفسکی و براون ، از دو

فاضل دیگر که به او مساعدت نموده اند یعنی میرزا ابوالفضل گلپایگانی و میرزا

یوسف رشتی سپاسگزاری نموده است . مقدمهٴ تومانسکی حاوی تاریخ نهضت بابیّه

و تحوّلات آن تا آخر حیات حضرت بهاءاللّه به سال ١٨٩٢ م است . علاوه بر متن

عربی و روسی کتاب اقدس تومانسکی اصل و ترجمه بعضی از الواح حضرت بهاءاللّه

نظیر " لوح علی " و " لوح بسیط الحقیقه " را نیز در این کتاب عرضه داشته است .

پس از واقعه شهادت حاجی محمّد رضای اصفهانی در عشق آباد تومانسکی در

ص ٣٤٩

سال ١٨٩٢ مقاله ای در مجلّد ششم مجلّه قسمت شرق شناسی انجمن سلطنتی باستان شناسی

روسیّه ( Memoirs of the Oriental Section of the Archaeological Society )

منتشر نمود و ترجمه دو لوح حضرت بهاء اللّه را که یکی

خطاب به عموم بهائیان و دیگری خطاب به بهائیان عشق آباد و در خصوص شهادت

حاجی محمّد رضای اصفهانی میباشد منتشر ساخت و شرحی از شفاعت بهائیان از

قاتلین و تخفیف مجازات آنان تحریر نمود . تماس مستقیم تومانسکی با بهائیان در

عشق آباد و دسترسی او به گزارشهای قنسولهای روس در ایران منابع عمده دست

اوّلی از اطّلاعات ذی قیمت مربوط به تاریخ امر بابی - بهائی را در اختیار

تومانسکی گذاشته است ، بطوریکه مثلاً مقدمه او بر ترجمه کتاب اقدس حاوی اطلاعات

جدیدی است که در سایر آثار منتشره تا آن زمان یافت نمیگردد .

یکی از اقدامات تومانسکی که رابطه مستقیم با اقدامات فرهنگی عالم مشهور

بهائی میرزا ابوالفضل گلپایگانی دارد انتشار کتاب حدود العالم است . میرزا

ابوالفضل گلپایگانی در ایّامی که در بخارا سکونت داشت نسخه خطّی کتاب حدود

العالم را یافته و خریداری نمود و هنگامیکه تومانسکی به بخارا رفته بود آن کتاب

را به دست آورد تا وسائل طبع آن را فراهم نماید . تومانسکی اگرچه خود موفّق به

طبع این اثر نگردید امّا در سال ١٣١٠ه .ق./١٨٩٣ م مقاله ای راجع به پیدا شدن

حدود العالم و تاریخ تحریر و استنساخ و فهرست مطالب آن منتشر نمود و سرانجام این

کتاب در سال ١٣٤٩ ه .ق./١٩٣٠م بوسیله بارتولد ( V.V. Bartold ) بدست طبع سپرده

شد و پس از فوت او از طبع خارج گردید .

از توماسکی مقاله ای نیز بجا مانده که در آن مقاله جلسه بهائیان عشق آباد را که

به مناسبت درگذشت حضرت بهاءاللّه در ١٨٩٢م منعقد شده بود وصف می کند . این

مقاله نیز در سال ١٨٩٢ م در مجلّه قسمت شرق شناسی انجمن سلطنتی

باستان شناسی روسیّه به طبع رسیده است .

حضرت عبدالبهاء در لوحی که خطاب به او عزّ صدور یافته چنین میفرمایند :

هواللّه ای معین مظلومان حمایت و صیانت دولت ابد مدّت خاطر آزرده

ستمدیدگان را شاد و خرّم نمود ... این سلطنت با عدالت را جاوید مدّت

ص ٣٥٠

کن ... اسرار ، ج ٢، ص ١٨٣

و در لوحی دیگر که به اعزاز او از قلم مرکز میثاق صادر شده چنین مذکور است :

جناب دوست حقیقی حضرت تومانسکی صاحب علیه بهاءاللّه الابهیٰ هواللّه

ای یار مهربان مدّتی بود که آرزوی مکاتبه با شما داشتم ولی وسائطی در میان

نبود که چنان که باید و شاید از عهده برآید حال چون آقا میرزا علی اکبر عازم بر

خود جازم دانستم که با آن دوست قدیم گفتگوئی نمایم و از وحدت و یگانگی

چیزی بنگارم علوّ همّت و سموّ منقبت و تحرّی حقیقت از خصائص آن حضرت

است و برهان بر این ترجمه الواح حضرت بهاءاللّه که در آن سبقت بر کلّ جستی

اوّل شخصی هستی که بعضی از الواح و کلمات جمال قدم را ترجمه فرمودی و

سبب کشف حقیقت گشتی این منقبت الی الابد در نزد بهائیان باقی و پایدار ، در

ممرّ قرون و اعصار فراموش نشود یقین بدان که بطلای احمر در قرون آتیه ثبت

در اوراق گردد و انتشار یابد و سزاوار چنین است از این جهت من بسیار از شما

خوشنودم و این همّت شما را فراموش ننمایم حضرت ابی الفضائل تا نَفَس اخیر

خدمت بعالم انسانی نمود و بنیانی نهاد که الی الابد باقی و بر قرار است هزار

افسوس و حسرت که آن شمع روشن بظاهر خاموش گشت ولی در انجمن عالم

بالا بر افروخت و الحمد للّه آثاری باقی گذاشت که الی ابدالدّهر ساطع الانوار

است . و علیک البهاء الابهیٰ .

ص ٣٥١

زنده دل باید در این ره صد هزار

تا کند در هر نفس صد جان نثار

حضرت بهاء اللّه در لوح مبارک شکر شکن چنین میفرمایند :

... محبّان کوی محبوب و محرمان حریم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا

احتراز نجویند ، از بحر تسلیم مرزوقند و از نهر تسنیم مشروب . رضای دوست را

بدو جهان ندهند و قضای محبوب را بفضای لامکان تبدیل ننمایند .زهر بلیّات

را چون آب حیات بنوشند و سمّ کشنده را چون شهد روح بخشنده لاجرعه

بیاشامند . در صحراهای بی آب مهلک بیاد دوست موّاجند و در بادیه های متلف

بجانفشانی چالاک . دست از جان برداشته اند و عزم جانان نموده اند . چشم از

عالم بربسته اند و بجمال دوست گشوده اند . جز محبوب ، مقصودی ندارند و جز

وصال کمالی نجویند . به پرتو توکّل پرواز نمایند و بجناح توسّل ذیران کنند.

نزدشان شمشیر خونریز از حریر بهشتی محبوب تر است و تیر تیز از شیر ام

مقبول تر،

زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند در هر نَفَس صد جان نثار

و حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ابوطالب ابن جناب آقا محمّد حسین رجب علی

اردکانی چنین میفرمایند :

هواللّه ای مبتلای سبیل حقّ نمیدانم به چه زبان و بنانی بیان بلایای آن مظلوم

را نمایم فی الحقیقه تحریر و تقریر از عهده بر نیاید با وجود این شادمانی باید و

کامرانی شاید زیرا در بلایای عظیمه و رزایای شدیده شریک و سهیم اولیای الهی

گشتی بلکه از بلایای نفس مقدّس روحی لاحبّائه الفداء بهره و نصیب بردی در

یکی از الواح الهیّه بمناسبتی این بیت مرقوم نموده اند ،

زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند در هر نَفَس صد جان نثار

الحمد للّه تو باین موهبت موفّق شدی فی الحقیقه در هر نفسی در دست عوانان و

زیر تیغ و شمشیر ستمکاران صد جان نثار نمودی این بلایا فی الحقیقه فوق

ص ٣٥١

طاقت بشریّه است امّا از جهتی نیز موهبت ربّانیّه است زیرا ایّام در گذر است و

بهر قسم باشد منتهی گردد امّا فرق در این است که انسان ملاحظه کند که مدّت

حیات را بشهوات گذراند و در نهایت راحت جسمانی امرار وقت کرد و عاقبت

بی ثمر و بی نتیجه ماند و یا آنکه ملاحظه کند که الحمد للّه بفضل و موهبت

ربّانیّه ایّام را در سبیل حقّ به اشدّ محن و آلام گذراند در هر دمی جام بلائی

نوشید و در هر لحظه ای سمّ جفائی چشید در هیچ صبحی شادمانی ندید و در هیچ شبی

سرو سامانی نیافت همواره آواره بود و در راه آن یار گلعذار اسیر زنجیر هر

ستمکار ملاحظه نما که در حین وقوع بلایای حضرت سیّد الشّهدآء در صحرای

کربلا روحی له الفدآء چقدر شدید بود ولی بعد را ملاحظه کن که چقدر شیرین

گردید و حلاوت معیشت یزید چقدر تلخ و کریه شد پس باید به عاقبت نظر

نمود والعاقبة للمتقین و علیک التّحیّة و الثنآء . ع ع

اشاره حضرت عبدالبهاء به این مطلب که بیت فوق در یکی از الواح الهیّه مرقوم

شده محتملاً راجع به نقل بیت مزبور در لوح شکر شکن است که متن آن در صدر مقال

نقل گردید .

حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین میفرمایند :

... و سالک گهی چون خلیل در آتش چهره بر افروزد و گهی چون یحییٰ خون

خویش سبیل سازد گهی چون یوسف چاه و زندان جوید و گهی چون آفتاب

حقیقت فلک شهادت حسین مظلوم روح الوجود له الفدا سینه را هدف سهام و

سنان سازد ،

زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند در هر نَفس صد جان نثار ...

مکاتیب ، ج ٢ ، ص ٢٢٦

و در لوحی دیگر از حضرت عبدالبهاء چنین مسطور:

... امری باین عظمت لابد چنین طوفانها دارد عزیز مصر بعرض جمال جمیع را

گرفتار نمود پس آن دلبر آفاق چون با رُخی افروخته و موئی مشکبار جلوه ببازار

نمود البتّه ولوله و فتنه بیش از یوسف کنعانی در عالم انسانی افکند اگر

گناهیهست استغفراللّه از معشوق است نه عاشق از محبوب است نه محبّ موافق ،

ص ٣٥٣

زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند در هر نفس صد جان نثار

لهذا باید بیاد تشنگان جام فدا پر موج بود و بذکر سرمستان صهبای فنا پرواز

باوج کرد ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا ابراهیم خطاط در تبریز چنین

میفرمایند :

هواللّه ای ثابت بر پیمان نامهٴ شما رسید و بر تفصیل اطلاع حاصل گردید

هرچند عسرت و تنگی است ولی نغمه و آهنگی بلند است که هر شدّتی را رخا

نماید و هر تنگی را گشایش بی منتها فرماید عسرت عشرت شوذ و معسور فیض

موفور گردد یاران الهی باید هر سختی را بجان و دل خوشبختی دانند و هر محن و آلام

را منع و انعام و اکرام شمرند . چه خوش گفته ،

زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند در هر نفس صد جان نثار

با وجود این امید چنین است که اسباب آسایش دیرین فراهم آید بعونه و فضله

و جوده . مکتوبی که بجهت یاران آرتوز و ایروان و نخجوان خواسته بودید ارسال

گردید و علیک التّحیّة و الثنآء . ع ع

بیت منقول در آثار مبارکه فوق در منطق الطیر عطار نیشابوری است که در بیان

وادی عشق چنین میفرماید :

عقل در سودای عشق استاد نیست عشق کار عقل مادر زاد نیست

گر ز غیبت دیدهٴ بخشند راست اصل عشق اینجا ببینی کز کجاست

هست یک یک برگ از هستی عشق سر ببر افکنده از مستی عشق

گر ترا آن چشم غیبی باز شد با تو ذرّات جهان هم راز شد

ور بچشم عقل بگشائی نظر عشق را هرگز نبینی پا و سر

مرد کار افتاده باید عشق را مردم آزاده باید عشق را

تو نه کار افتادهٴ نه عاشقی مردهٴ تو ، عشق را کی لایقی

زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند در هر نفس صد جان نثار

منطق الطیر ، ص ١٨٧

ص ٣٥٤

ز هر طرف که شود کشته سود یحیائی است

حضرت عبدالبهاء در لوح مورّخ ١٩ محرم ١٣٣٩ ه .ق. خطاب به جناب

عزیزاللّه خان ورقا در پورت سعید چنین میفرمایند :

ای سلیل شهید جلیل دو نامه از پاریس از شما رسید ... به حسن تدبیر به

مناسبتی به بزرگان و غیره بفهمانید که این محرکین یحیائی شدیدی هستند و

چون با بهائیان کمال عداوت و حقد دارند ناس را بعنوان تعصّب مذهبی

جعفری دعوت میکنند تا عداوت به بهائیان حاصل نمایند و فتنه و آشوبی

در میان اندازند و تماشا کنند ، ز هر طرف که شود کشته سود یحیائی است . یک

روز کمیته جعفری تشکیل نمایند و یک روز کلوب ملّی و مؤسس خفی یحیائی

و از حسدی که به بهائیان دارند بلکه در میان بهائیان و سائرین نزاع و جدائی

اندازند ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح " جناب آقا میرزا عبدالمحمّد ایرانی علی زاده

المحترم " مدیر روزنامه چهره نما در مصر چنین میفرمایند :

دوست محترم مهربانا نامهٴ نامی شما رسید مضمون مشحون بحقائق و معانی

بود معلوم است در نزد مثل شما شخصی مجرّب و آگاه که از مبادی استنباط

نتائج مینماید و عاقبت هر حرکتی را کشف میکند ببعضی مقالات و مبادی

نوهوسان اهمیّتی نمیدهد ، بقول ناس آوازهٴ پشه البتّه در گوش فیل تاثیری ندارد

پنجاه سال است که این نوهوسان هر روز عربده و هایهوئی میاندازند و عاقبت

زیان و خسران ولی باز متنبه نمیشوند اساس بنیان باید متین باشد بی پایه و مایه

آنچه بسازی البتّه ویران گردد . حضرات ازلیها ملاحظه کنید زه دسائسی و چه

زساوسی دارند بعضی از ازلیها کمیتهٴ جعفری راه انداخته اند و بظاهر جعفری بسیار

متعصّب و متّصل تحریک میکنند و بانواع تزویر و وسوسه میکوشند تا میان

بهائیان و سایر ایرانیان فتنه و آشوبی اندازند که عاقبت بقتال انجامد آن وقت

خود از کنار تماشا کنند و فرح و شادمانی نمایند که الحمدللّه ز هر طرف که شود

ص ٣٥٥

کشته سود ازلیهاست و آن بیچارگان ایرانیان نمیدانند که اینها یحیائی هستند و

عدوّ جان آنان و دشمن بهائیان لهذا گول اینها را میخورند ولکن انّ ربّک

لبالمرصاد انّ اللّه لا یصلح عمل المفسدین . الحمد للّه بهائیان در نهایت

خیر خواهی جهانیان هستند و شما خود مطّلعید ، نیّتی جز خیر ندارند حتّیٰ

دشمنان را نیز دوست میانگارند و بد خواهان را معامله خیر خواهان مینمایند نه

حیله ای نه تزویری نه تقیّه ای و نه تدبیری در زیر شمشیر فریاد یا بهاء الابهیٰ

بلند کنند ، شفاعت در حقّ قاتل خویش نمایند چنانکه در عشق آباد واقع شد شخصی

محترمی را که بی نهایت بعموم بهائیان مهربان بود و خدماتی نمایان بعموم ایرانیان

کرده بود و در کمالات انسانی مشهور و معروف جهانیان هفت نفر او را کشتند و شهید

نمودند در حکومت روسیّه ثابت و واضح و مبرهن گشت . سه نفر از قاتلین را

حکم قتل دادند چهار دیگ را هجده سال بحبس سیبریا اعلان کردند بعد از اعلان

بهائیان برخاستند و بحکومت شتافتند خطّاً و لساناً نهایت التماس را نمودند که

حکومت محکومان را عفو نماید حکومت قبول ننمود عاقبت جمعاً بامپراطور

تلغراف کردند که ما نهایت استدعا و التماس داریم که حضرت امپراطور این

اشخاص را عفو فرماید و اگر عفو نفرماید ما نومید و مایوس خواهیم شد و اگر

عفز فرماید الی الابد ممنون و متشکر خواهیم گشت و بادعیّه خیریّه امپراطور

بدرگاه احدیّت خواهیم پرداخت بعد محکومان بقتل را امپراطور در زیر دار عفو

کرد و به هفت سال حبس امر نمود و محکومان به سیبریا را به پنج سال تخفیف

داد این است روش بهائیان انّ اللّه مع المتّقین .

باری نامه مطوّل شد و سبب تصدیع گردید ولی شما معذور دارید در خصوص

جریده چهره نما میدانید که پیش به ایران مرقوم گردید و هیجان غریبی حاصل

شد تا نسخه ای بیک دو قران سه قران رسید دیگر نمیدانم سبب تاخیر چه شد ،

من در امریکا بودم حال نیز امیدم چنان است که این جریده رواج کلّی یابد

فی الحقیقه شما بسیار زحمت کشیده و میکشید و تحمّل مشقّت نموده و

مینمائید و جانفشانی میفرمائید امّا جریده کاوه بیمایه شد ملاحظه خواهید

نمود . و علیک التّحیّة والثنآء . بهجی - ٢٥ محرّم ١٣٣٩

مصرعی که حضرت عبدالبهاء آورده اند ناظر به این مثل سائر است که میگوید : " ز

ص ٣٥٦

هر طرف که کشته شود سود اسلام است " . در باره این مثل شرحی مفصّل در کتاب

ریشه های تاریخی امثال و حکم به طبع رسیده که ذیلاً قسمتی از آن را نقل مینماید:

ز هر طرف که شود کشته سود اسلام است . وقتی که دو دسته مخالفبه جان

یکدیگر افتند و از هر گونه جرح و ضرب و قتل و خونریزی کوتاهی نورزند دسته

و جمعیّت ثالثی که اتّفاقا با هر دو دسته موصوف اختلاف عقیده و سلیقه داشته

باشد بجای آنکه واسطهٴ اصلاح و آشتی شود نائرهٴ تشدید اختلاف را دامن زند تا

قوّت و نیرومندی طرفین بضعف و ناتوانی گراید و سرانجام برتری و سیادتش

محرز و مسلّم گردد .

اگر از اینگونه افراد و جوامع علّت دو بهم زنی و سعایت را جویا شوند و آنها را

از اقدام به تشدید اختلاف دیگران بر حذر دارند پشت چشم نازک کرده در جواب

متکلم به این مثل منظوم مترنم میشوند :

میان گبر و نصاری همیشه باد نزاع ز هر طرف که کشته شود سود اسلام است

... جهاد مسلمین با کفار و مخالفان شریعت از هر طرف به سود اسلام بود زیرا اگر

مخالفان منکوب میشدند موانع نشر و اشاعه دین مبین اسلام از پیش پای مبلغان

و مروجان دین برداشته میشد و اگر مسلمین شربت شهادت مینوشیدند قطع نظر

از آنکه خود موید و مخلد بودند ایمان راسخ آنها در پایمردی و جانبازی موجب میشد

که مردم غیر مسلمان را بحقیقت و حقانیت دین جدید واقف کرده گروه

گروه اسلام بیاورند و در صف مسلمین جای گیرند.

ریشه های تاریخی امثال و حکم ، ج ١، ج ٧٠٩-٧١٠ و ٧١٣

ص ٣٥٧

زهی تصوّر باطل زهی خیال محال

حضرت عبدالبهاء در لوح " حضرت علی قبل اکبر " در طهران چنین میفرمایند :

هواللّه ای منادی پیمان مدّتی بود مدیده که از یاران الهی مکاتیب عدیده رسید

ولی از موانع و علل شدیده جواب مرقوم نگشت و این سبب خجلت عبدالبهاء

شد و البتّه یار صبور معذور میدارد انشاءاللّه من بعد فتور و قصوری نخواهد

گشت . امیدواریم که شدائد امتحان و وقایع افتتان سبب ثبوت اقدام گردد کلّما

زدا البلآء شدّة و طغیانا زادنا اللّه صدقاً و ایماناً و ثبوتاً و ایقاناً.

شخصی در عراق و دیگری در بولاق تالیف کتابی نموده اند ولی زوراً و بهتاناً علی

مظلوم الآفاق آنان را گمان چنین که پرتو شمس حقیقت را محو کنند و امواج بحر

اعظم را بنشانند و سراج مه تابان را خاموش کنند و کرهٴ نار را افسرده نمایند

سبحان اللّه این چه اوهام است و چه فکر باطل ، زهی تصوّر باطل زهی خیال محال .

ماء قلیل مقطوع گردد نه رود نیل و چشمه هامون مسدود شود نه رود جیحون و نهر

سیحون بحر محیط محاط نگردد و عربدهٴ الواط مانع نشاط و دافع انبساط نشود پرتو

قدیم چگونه به ابر حدوث محجوب شود و جنود ملاء اعلیٰ چگونه بهجوم اهل نفس

و هویٰ مغلوب گردد . ولی این نفوس را گمان چنان است که باین مفتریات

حقیقت را مشتبه نمایند و در انظار عمومیّه مخالف واقع مفتریات خویش را

جلوه دهند . سبحان اللّه این طائفه بنص قاطع در کتاب اقدس ممنوع از نزاع و

جدالند تا چه رسد به جنگ و حرب و نزاع ، در الواح تجلّیات و اشراقات و طرازات

و بشارات و کلمات که قبل از صعود مبارک بمدّت قلیله نازل و از خواتم الواح

است ملاحظه کنند ببینند که چه نصوص قاطعه در حرمت ادنیٰ نزاع و جدال

است تاچه رسد بحرب و قتال . کتاب شریعت الهیّه این حزب بهائی کتاب اقدس

است و او خاتم کلّ کتب و بنص قاطع ناسخ احکام بیان . بآن کتاب مقدّس

مراجعت شود نصوص الهیّه واضح و آشکار ؟ردد یاللّه با وجود چنین نصّ قاطع

در حرمت نزاع و جدال فضلاً عن الحرب و القتال چه افتراها میزنند ولی

امیدواریم که دانایان و بینایان و سروران و اولیای امور مراجعت بنصوص الهیّه

ص ٣٥٨

در کتاب اقدس و الواح تجلّیات و اشراقات و طرازات و بشارات و کلمات نمایند

تا حقیقت حال مثل آفتاب واضح و آشکار گردد . باری افترائی نمانده است مگر

این نفوس بر این حزب مظلوم زده اند و تیری نمانده مگر آن که بسینهٴ ستمدیدگان

انداختند زو هریک از اینها بطمعی مرتکب چنین ظلم و ستمی گشتند البتّه سروران

هوشمند ملتفت غرض و مرض این نفوس هستند که مرادشان آن است فتنه ای

بر پا نمایند و این حزب حلیم و سلیم را مانند یزد در هر بلادی در چنگ خونخواران

اندازند تا خون بیچارگان بریزند و اموال بتالان و تاراج برند و خانمان بسوزند و

یتیمان اسیر و دستگیر کنند . هیهات هیهات زیرا الحمدللّه اعلیحضرت شهریاری

عدالت پرور است و جناب صدارت پناهی دادگستر و این دو شخص را خوب

میشناسند که به چه فکر و هوسی زبان بافترا گشودند و اینگون بهتانها روا

داشتند فسوف یرون انفسهم فی خسران مبین . دولت روس چون در کشور

خویش جمعی کثیر از این حزب مشاهده نمود و روز بروز در تزاید و تکاثر دید

لهذا خواست که بحقیقت مقاصد این حزب پی برد جمیع نوشته جات و الواح و

کتب را از اطراف جمع کرد به قسمی که حقیقة انسان حیران میماند که چه طور

این قسم توانست که جمع نماید و محفلی از نفوس متعدده که در لغات شرقیّه

نهایت مهارت را دارند تشکیل کرد و جمیع این الواح و کتب و رسائل را تحقیق و

تدقیق نمودند و بحقیقت مسلک و مقاصد و نوایای این حزب و تعالیم الهیّه و

احکام پی بردند . بعد از این تحقیقات و تدقیقات چون بحقیقت حال دولت

واقف گشت نهایت حکایت را در حقّ این حزب مظلوم در مملکت خود مجریٰ

داشت . حال این دو مفتری میخواهند مسئله ای را که دول تحقیق و تدقیق آن

نموده و بحقیقت پی برده آنرا مشتبه نمایند . سبحان اللّه این احکام بیان بنصّ

قاطع کتاب اقدس منسوخ و همچنین بنصوص قاطعه تجلیّات و بشارات و

کلمات و اشراقات و طرازات با وجود این فرق میانهٴ بهائی و بابی نگذاشته بهائی

را کتاب شریعت کتاب اقدس است نه بیان و جمیع مکلّف باحکام مندرجهٴ در آن .

مراجعت بکتاب اقدس شود و بکتاب عهد و الواحی که در اواخر ایّام نازل

حقیقت واضح و آشکار شود و همچنین مفتریاتی چند بر نفوس مقدّسه ای که

جان رایگان در سبیل رحمٰن داده اند زده اند و همچنین بعضی کلمات مفتریات

ص ٣٥٩

خود نگاشتند و نسبت برسائل الهیّه داده اند فزیّنت لهم انفسهم عملهم ولکن

حقیقت مکتوم نماند البتّه ظاهر و آشکار گردد واللّه یهدی من یشاء الی صراط

مستقیم . باری چون اعتماد بر عون و عنایت حقّ و عدالت اعلیحضرت پادشاه و

مهارت و نصفت جناب صدر اعظم است که در امور مو شکافی میفرمایند لهذا ابداً بر

خاطر خویش از این مفتریات غباری منشانید و باطاعت و خدمت دولت

ابد مدّت پردازید و محزون و مکدّر مشوید لابد اخلاق و نیّات این حزب مظلوم

ظاهر و آشکار گردد و همچنین مقاصد فاسدهٴ جفاکاران نیز مشهود و واضح گردد .

و علیکم التّحیّة و الثنآء . ع ع

مصرع منقول از کمال خجندی است که در یکی از غزلیّات خود چنین میفرماید :

پری به حسن و لطافت نداشت با همه حال هر آنچه در رخ تست ای مه خجسته جمال

نگار سرو قد گلعذار پسته دهان بت شکر لب بادام چشم مشکین خال

اگر چه ابروی خوبت به دلبری طاق است بر آفتاب جمال تو هست جفت هلال

مرا امید وصال تو چون زباد هواست نشان کوی تو می پرسم از نسیم شمال

خیال وصل تو دی در تصوّرم بگذشت زهی تصوّر باطل زهی خیال محال

دل ار ز شوق لبت ناله می کند چه عجب فغان آتش سوزان بود ز آب زلال

رخت چو ماه تمام است کی بود نقصان ز راه لطف اگر بنگرد بسوی کمال

دیوان کمال خجندی ، ص ٢٣٩

کمال الدّین مسعود خجندی یکی از عرفا و شعرای مشهور ایران در قرن هشتم

ص ٣٦٠

هجری قمری است . او در خجند در ماوراء النهر چشم به جهان گشود و بعد از سفری

که به خانه خدا نمود در تبریز رحل اقامت افکند و در همین شهر در حدود سال ٨٠٠ه

.ق./١٣٩٨ م رخت به سرای دیگر کشید .

کمال خجندی در مراتب ادبی و عرفانی از مشاهیر عصر خود بوده و مریدان بسیار

داشته است . شعر کمال از عذوبت و لطافت و دقّت در مضامین سرشار است و

غزلیّات دلکش او را می توان یکی از منابع عمده مطالعه عرفان و تصوّف اسلامی

محسوب داشت . دیوان اشعار کمال خجندی که مشتمل بر شرح احوال او است به

طبع رسیده و شرح زندگی و منابع عنده مطالعه حیاتش در تاریخ ادبیّات (ج ٣، بخش

دوّم ، ص ١١٣١- ١١٣٧ ) نیز مندرج است .

در لوح مبارک حضرت عبدالبهاء که به ظنّ قوی در حدود جمادی الاوّل سنه

١٣٢٥ ه .ق./جون ١٩٠٧م به اعزاز جناب ملّا علی اکبر ایادی معروف به حاجی آخوند

عزّ صدور یافته نکاتی مندرج است که ذیلاً به شرح آنها می پردازد :

اوّل - مقصود از شخصی که در عراق تألیف کتابی نموده حاجی حسین قلی

جدید الاسلام است که ابتدا ارمنی بوده و بعد از قبول اسلام به جدید الاسلام

ملقّب و مشهور شده است . او صاحب کتاب منهاج الطالبین است که آن را در رد امر

حضرت باب و شریعت جمال قدم به رشته تحریر در آورده و آثار جناب ابوالفضائل یعنی

کتاب فرائد و کتاب درر البهیّه را نیز به رغم خود رد و تخطئه کرده است . منهاج

الطالبین در شعبان سال ١٣٢٠ ه .ق./١٩٠٣ م در بمبئی در چهار صد صفحه انتشار یافته

و در پایان کتاب تقریظ تعدادی از علمای اسلام که در نعت و ستایش آن مطالبی نوشته

اند به طبع رسیده است . چند ماه پس از نشر این کتاب حجیم یعنی در آخر سنه ١٣٢٠ ه

.ق./١٩٠٤ م حاجی حسین قلی کتاب دیگری در معرفی و عرضه کتاب منهاج الطالبین

تحت عنوان دلیل المنهاج در بمبئی طبع نمود . او در این کتاب فهرست مطالب منهاج

الطالبین و اسامی علمائی که برآن تقریظ نوشته اند و سپس شرح حال وچگونگی

مسلمان شدن خود را به تفصیل مرقوم داشته و فصلی را بهانتقاد از اشعار نعیم

سدهی و رد امر مبراک اختصاص داده است . دلیل المنهاج در ٨٨ صفحه منتشر شده

ص ٣٦١

است .

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا محمّد مصطفیٰ بغدادی در باره کتاب

حسین قلی جدید الاسلام چنین میفرمایند :

یا حبیبی قد اخذت تحریرک الجدید و تلوته بفرح لیس علیه مزید ... انّ احداً من

علماء الشیعة فی العراق حسینقلی الف خزعبلات من عند نفسه التی یضحک

الثکلاء ....

دوّم - مقصود از شخصی دیگر که در بولاق کتابی تالیف نموده میرزا محمّد

مهدی خان رئیس الحکمای تبریزی مشهور به زعیم الدوله است . او مولف کتاب مفتاح

باب الابواب است که به زبان عربی تالیف شده و در قاهره در رجب سنه ١٣٢١ ه .ق.

/اکتبر ١٩٠٣ م در ٤٤٠ صفحه به طبع رسیده است . این کتاب را شیخ حسن فرید

گلپایگانی به فارسی ترجمه نموده و در طهران و تبریز چند بار انتشار یافته است .

در باره میرزا محمّد مهدی خان زعیم الدوله و کتاب او حضرت عبدالبهاء در لوح جناب

آقا میرزا علی محمّد در مصر چنین میفرمایند :

ای ثابت بر پیمان دو نامهً آن جناب وارد مضامین دلیل بر استقامت و تمکین

بود الیوم اهمّ امور استقامت و ثبوت است زیرا امتحان شدید است از جمله

امتحانات حرکات و سکنات و گفتار و رفتار میرزا مهدی خان است شما باید که

در نهایت وقار و سکون حرکت نمائید و ابدا تعرضی باو ننمائید نه بگفتار و نهآ

برفتار و اگر چنانچه نفسی سئوالی نمود ابداً کلمه سوئی در حقّ او نگوئید

جوابتان این باشد که از این مقوله کتب بسیار تالیف و نشر شده حدّ و

پایانی ندارد لکن شعاع آفتاب حقیقت باین ابرها مستور نگردد لابد پرتوش ظاهر

شود و حقیقت امور ظاهر گردد ما در حقّ چنین نفوس دعا میکنیم و اگر چنانچه

ممکن باشد بقدر امکان رعایت و معاونت نیز مینمائیم زیرا مامور بآنیم بهر اغیار

یاریم و بهر بیگانه آشنا این است تکلیف ما هر کس در افکار و اقوال آزاد است ما

کاری بکار کسی نداریم و عاقبت این ابرهای تاریک متلاشی شود و شعاع

حقیقت جلوه نماید والسّلام . علی من اتّبع الهدیٰ . ابداً کلمه زهنی نسبت باو

ذکر ننمائید و در قرآن میفرماید و اذا مرّوا باللغو مرّوا کراما و بگوئید ما از

مهدی خان

ص ٣٦٢

گله ای نداریم زیرا این کتاب در حقّ ما نیست در حقّ نفوسی است که منصف باین

صفات هستند و در این افکار اوهامات باری از قرار تلغراف جناب حاجی

مزاجشان رو باعتدال است و مکتوبی مرقوم نموده بودند در نهایت فصاحت و

بلاغت و بخط بسیار خوشی سبب روح و ریحان شد جمیع یاران الهی را تکبیر

ابدع ابهیٰ ابلاغ نمائید . و علیک التّحیّة و الثنآء .

لوح دیگری نیز در باره محمّد مهدی خان زعیم الدوله و کتاب او در دست است که در

کتاب مائده آسمانی (ج ٩، ص ١١٤- ١١٦ ) به طبع رسیده است .

ص ٣٦٣

زیر دریا خوشتر آید یا زبر

تیر او دلکش تر آید یا سپر

ن ک به ذیل :" موج دریا خوشتر ... " .

ص ٣٦٤

زین مرذمان سست عناصر دلم گرفت

شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

حضرت بهاءاللّه در یکی از الواح مبارکه که از لسان میرزا آقاجان خادم اللّه به

تاریخ ٧ جمادی الاولی سنه ١٢٩٣ ه .ق. عزّ صدور یافته چنین میفرمایند :

نفسی لسجنک الفداء یا ایها المظلوم فی ارض الطّاو کلّی لاستقامتکم الفداء یا

من بکم اضطربت ارکان الشرک و تزلزلت اراضی الکفر ... این الّذین ما زلّتهم

قصص العالم و لا اوهام الامم و ما خوفتهم سطوة الملوک و لا طنین المملوک و

این الذین ما احزنهم النعاق و وفوا بالمیثاق این الذین تریهم کالجبال الرّاسیات

فی امراللّه منزل الایات ، فی الحقیفه این شعر بسیار مناسب این ایّام است ، زین

مردمان سست عناصر دلم گرفت . سبحان اللّه بعضی نفوس مثل عصف مأکول و

شبه ذرّات متطایرات در هوا مشاهده می شوند بعد از آن که زحکتها کشیده شد و

به خیال خودشان خرق اوهامات کرده اند دیده می شود به اوهامات دیگر تشبّث

نموده اند اغلط از اوّل . در مقامات ادّعا جمیع مراتب ایمان و ایقان و استقامت و

نصرت و انقطاع و زهد و تقویٰ را مدّعیند مع آن که از ورقه یابسه بی ثبات تر

مشاهده می شوند فی الحقیقه آن نفوس عبده هویٰ بوده و هستند ...

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب علی اکبر میلانی ابن حاجی احمد در تفلیس چنین

میفرمایند :

هواللّه ای مشغول بخدمت امراللّه صد هزار شکر باید نمود که آن خانمان

بخدمت امر مؤیّد و آن دودمان باین فضل اعظم مخصّص این نیست مگر از

خلوص آن متصاعد الی اللّه برکت آباء سبب موفّقیّت ابناء میگردد کمر را بر

خدمت امر محکم بند و در ثبوت و رسوخ ضعفاء بر عهد و پیمان بکوش چه که

میثاق الهی امانت ربّانی است که جبال و ارض و سموات حمل آن نتوانستند

چگونه سست عنصران حمل توانند انّا عرضنا الامانة علی السموات و الارض

و الجبال فابین ان یحملنها فحملها الانسان ،

ص ٣٦٥

زین مردمان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

والبهاء علیک . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا محمّد باقر خان شیرازی چنین

میفرمایند :

ای ثابت عهد و راسخ پیمان نامه شما در بهترین زمانی وارد ... باری از این

گفتگو ها بگذریم و به نفحات اللّه مأنوس شویم به فرمایش مبارک بپردازیم در

رسائل سلوک این بیت را روایت فرمودند ،

زین مردمان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

نجم باختر ، جلد ١٠، شماره ٢، اپریل ١٩١٩ ، ص ٢٤-٢٥

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی که به ظنّ قوی به اعزاز جناب حاجی میرزا محرم در

هندوستان عزّ صدور یافته چنین میفرمایند :

ربّی و رجائی و حرزی و ملاذی بعزتک قد مللت من مشاهدة الآثار ...

ای حاجی عزیز این سراج عبودیّت جمال ابهیٰ را تند باد حسد احاطه نموده قوّه

ایمان را اگر توانی زجاج سراج پیمان نما و آفتاب عهد را غمام نقض پرده گشته

اگر توانی باد شدید شو و این ابر کثیف را پراکنده کن ،

زین مردمان سست عناصر دلم گفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

از تأخیر جواب شکایت فرموده بودید انصاف بده این قلم وحده باید بجمیع آفاق

مخابره نماید و جمیع اثقال را حمل نماید ملاحظه کن اگر در سالی یک کلمه ای

بنفسی مرقوم نماید نهایت محبّتی را نموده است با وجود این آن ءناب نه تنها

البتّه یک کتاب از خطوط این عبد دارید آیا محبّتی اعظم از این میشود ع ع ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح " مصر، جناب حاجی نیاز علیه بهاءاللّه " چنین

میفرمایند :

ص ٣٦٦

هواللّه یا من تمسّک بذیل الکبریاء از شدت احزان و آلام قلم را حالت تحریر

نه و لسن را قوّت تقریر نیست .

زین مردمان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

باری ای یار دیرین این طیر پر و بال شکسته در زیر صدهزار چنگ و منقار افتاده و

این کبک کهسار الهی در چنگال ستمکاران متلا گشته تدابیر سرّیه را باید یاران

ملتفت باشند تا در اساس مرکز میثاق وهنی وارد گردد و نفوس متزلزل نشوند

والبهاج علیک و علیٰ کلّ ثابت علی المیثاق . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب علی قبل اکبر در طهران چنین میفرمایند :

هوالابهیٰ ای بندهً دیرین جمال مبین روحی لاحبائه الفداء هر نفس نفیس

بملکوت تقدیس ذل بندد و هر شخص خسیس مقید و اسیر شئون رثیث گردد ،

گهی اوج گیرد و گهی حضیض گهی ذات الشمال گهی ذات الیمین . انسان را بنیانی

متین باید و عزمی چون بنیاد حدید . پس باید چشم بملکوت خداوند گشود و

دیده از شئون خلق بربست آتش سینا دید و تابش کوکب ملاء اعلیٰ ، نظر بملکوت

ابهیٰ کرد نه حضیض ادنیٰ شمع شب افروز شد و آتش جهانسوز نار اللّه الموقده

گشت و شعله بر افئده زد بعبودیّت جمال قدم قیام نمود و از هر هویّتی احتراز کرد

مشعلهٴ فنا بر افروخت و پرده هستی بسوخت . از ضعف نفوس محزون مشو و از

سستی عهد اهل مهد دلخون مگرد ،

زین مردمان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

بذیل میثاق چنان متشبّث شو که پشت شقاق بلرزد ز اشراق آفتاب را منوّر

نماید و ولوله در سبع طباق افتد و زلزله در ارکان انشقاق تمکن یابد . این

متزلزلان نوهوسند و غافل از پیش ز ذاهل از پس و جَعَلنا مِن بَیْنِ اَیْدیهِم

سَدّاً و من خَلْفِهم سدّاً اَفَاغْشَینا هُم فَهُم لا یُبصِرون . والبهاء علیک

و علیٰ کلّ ثابت و قور ع ع ...

حضرت عبدالبهاء بیت " زین مردمان .. " را در بعضی الواح دیگر نیز نقل

ص ٣٦٧

فرموده اند و آن الواح در ذیل " یک دست جام ... " مندرج گردیده است .

بیت منقول در الواح مبارک فوق از غزل مشهور مولوی است و تمام آن غزل در

ذیل " دی شیخ با چراغ ... " مندرج شده است .

عبارت عربی مندرج در لوح علی اکبر میلانی فقره ای از آیه ٧٢ سورهٴ

احزاب (٣٣) است که خداوند میفرماید ما امانت خود را بر آسمانها و زمین و کوه ها

عرضه کردیم امّا همه از تحمّل آن امتناع ورزیدند جز انسان که بار این امانت را

به دوش کشید .

عبارت عربی مندرج در آخر بوح جناب علی قبل اکبر نیز در آیه شماره ٩ در سورهٴ

یس (٣٦) قرآن است که کیفرماید :

وَ جَعَلنا مِن بَیْنِ اَیْدِیهم سَدّاً وَ مِنْ خَلْفِهم سَدّاً فَاَغْشَینٰا

هُم فَهُم لا یُبصِرُونَ

مضمون آیه مبارکه آن که راه خیر و رستگاری را در پیش و پس آنان بستیم و چشم

بصیرت آنان را نیز پوشاندیم و آنان صراط الهی را نمی بینند .

اتمام کتاب مآخذ اشعار در آثار بهائی

جلد سوّم

مآخذ اشعار فارسی

ج - ز

تالیف - دکتر وحید رافتی

! پایان کتاب